

سیرت کوروش کبیر

داستانی تاریخی و سیاسی

نوشته: کرنفون حکیم یونانی

« سده چهارم قبل از میلاد »

ترجمه - ع. وحیدماندگانی

کتاب « سیرت کوروش - سیر و پدی » از قرن شانزدهم میلادی به زبان‌های یونانی و لاتین در پاریس، لاهه و لندن طبع و نشر یافت. ترجمه و انتشار آن به زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسه نیز از قرن نوزدهم تا کنون بارها تجدید و تکرار شده است. ترجمه حاضر از کتاب « H. G. Dakyns » کزنفون شناس فقید انگلیسی است که همه آثار این نویسنده عالیقدر یونانی را با شرح جامعی در باب زندگانی او طبع و نشر کرده است.

گزنقون - سيرت كوروش كبير

ایران
باستان

۱

۱

۲۵



XENOPHON

کز نفون به سال ۴۳۵ قبل از
میلاد در شهر آتن تولد و در همانجا
پرورش یافت . از شاگردان و دوستان
سقراط حکیم بود . در سال ۴۰۴ ق.م
هنگامی که کوروش جوان از ساردیس
در آسیای صغیر برضد برادر خود اردشیر
لشکرکشی کرده بود همراه کوروش به
ایران آمد و در «بازگشت ده هزار نفر»
به وطن خود یونان رهبری آنان را
برعهده داشت . وی تا نود سالگی به
تألیف و نگارش کتابهای تاریخی و
فلسفی پرداخت و این کتاب را هم در سنین
سالخوردگی نوشت .



غلامعلی وحید مازندانی به سال
۱۲۹۱ شمسی تولد یافت. در سال ۱۳۱۴
به اخذ درجه لیسانس از دانشکده
حقوق نایل و سال بعد به خدمت وزارت
امور خارجه وارد شد. از ۱۳۱۷
شمسی تا شش سال در سفارت شاهنشاهی
در لندن خدمت کرد. سپس ریاست اداره
پنجم سیاسی در وزارت خارجه و ریزی
سفارت شاهنشاهی در واشنگتن و در
بازگشت، ریاست اداره عهود و حقوقی
و بعد نیز مقام وزیر مختاری در سفارت
شاهنشاهی در لندن و سپس سرکنسولی
شاهنشاهی را در بمبئی برعهده داشت.
از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ سفير شاهنشاه
آریامهر در کشور اندونزی بود.
وی در سه چهار سال اخیر به تألیف
و انتشار دو جلد مجموعه معاهدات
جاری دولت شاهنشاهی و يك جلد هم
«مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران»
توفیق یافت.

شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۲۳۱ به تاریخ ۵۰/۳/۳

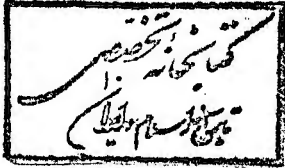
شاهنشاه آریامهر در دوران سی سال سلطنت پرافتخار
خود همواره در اعتلا و عظمت ایران جهد فراوان مبذول و
نام ایران را در سطح جهانی بلندآوازه فرموده‌اند .
جشن دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران از
کارهای تاریخی و برجسته‌ای است که در این سال بفرمان مبارك
اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی ، شاهنشاه
آریامهر در ایران و سایر کشورها باشکوهی هرچه تمامتر
برگزار و بدین وسیله باردیگر مظاهر تاریخ درخشان و با عظمت
ایران در سراسر جهان متجلی میگردد.



کتابخانه موزه و مرکز اسناد
۱۴۵۵
۱۳۹۱

شماره ۱۹۶ - کتابخانه موزه و مرکز اسناد
تاریخ درج شده

سیرت کوروش کبیر



اثر جاودانی گزنفون

اسکن شد

داستانی تاریخی و سیاسی

در باب کودکی، سرداری و سیاستمداری کوروش بزرگ

ترجمه: ع. وحید مازندرانی

تهران ۱۳۵۰ شمسی

مبیرت کوروش کبیر

فهرست

مقدمه

| | | |
|--------|---------------------------|-----------|
| صفحة ۱ | آئین سیاست در پارس | بخش اول |
| ۱۰ » | کودکی کوروش | » دوم |
| ۲۹ » | سردار جوان | » سوم |
| ۵۱ » | سپاه پارس | » چهارم |
| ۵۸ » | آزاد مردان پارس | » پنجم |
| ۷۵ » | لشکر کشی به آشور | » ششم |
| ۷۸ » | کوروش و ارمنستان | » هفتم |
| ۹۵ » | در تعاقب دشمن | » هشتم |
| ۱۳۹ » | کوروش و کواکسار | » نهم |
| ۱۴۹ » | داستان گوبریاس | » دهم |
| ۱۵۳ » | آراسپ و پانتیا | » یازدهم |
| ۱۵۸ » | کوروش و متحدین | » دوازدهم |
| ۱۷۱ » | کوروش و گاداتاس | » سیزدهم |
| ۱۹۰ » | بار دیگر، کوروش و کواکسار | » چهاردهم |
| ۲۰۰ » | بار دیگر، کوروش و متحدین | » پانزدهم |

| | | | |
|-----|------|------------------|----------------|
| ۲۰۷ | صفحه | آراسپ و پانتیا | بخش شانزدهم |
| ۲۱۱ | » | در مقابل دشمن | » هفدهم |
| ۲۲۶ | » | پانتیا و شوهرش | » هیجدهم |
| ۲۳۰ | » | پیکار بزرگ | » نوزدهم |
| ۲۴۰ | » | کوروش و کراسوس | » بیستم |
| ۲۴۵ | » | مرگ پانتیا | » بیست و یکم |
| ۲۴۸ | » | سیاستمدار ایرانی | » بیست و دوم |
| ۲۵۲ | » | فتح بابل | » بیست و سوم |
| ۲۵۸ | » | شهنشاهی کوروش | » بیست و چهارم |
| ۲۸۴ | » | کوکبۀ پادشاهی | » بیست و پنجم |
| ۲۸۷ | » | پارسی و سکائی | » بیست و ششم |
| ۲۹۳ | » | ضیافت کوروش | » بیست و هفتم |
| ۳۰۲ | » | دیداری از پارس | » بیست و هشتم |
| ۳۰۷ | » | کوروش در بابل | » بیست و نهم |
| ۳۱۲ | » | وفات کوروش | » سی ام |

گزنفون به سال ۴۳۵ قبل از میلاد در شهر آتن تولد و در همانجا پرورش یافت. از شاگردان و دوستان سقراط حکیم بود. در سال ۴۰۴ ق. م که کوروش جوان از ساردیس (سارد) در آسیای صغیر برضد برادر خود اردشیر لشکرکشی کرده بود همراه او به ایران آمد و در « بازگشت ده هزار نفر » به وطن خویش یونان، رهبری آنان را برعهده داشت و کتاب مشهوری را که اهل فرنگ شاهکار نویسندگی او می‌شمارند در باب این واقعه تاریخی نگاشت. در سال ۳۹۹ ق. م در بازگشت از سفر نظامی ایران به اتهام همکاری با دشمن از شهر آتن طرد شد. ازین رو ناگزیر به سرزمین اسپارت رفت و در مجاورت شهر اولمپیا خانه‌ای روستائی ساخت و ازقرار معلوم تا پایان عمر در نود سالگی همانجا زیست.

برکناری این سردار و فیلسوف جوان او را سبب توفیق اجباری و نسل‌های آینده را مایه بهره‌مندی بسیار گردید. زیرا که از آن پس وی به تکمیل مطالعات و تألیفات خویش پرداخت و بعد از نوشتن چند کتاب ممتاز و از جمله « لشکرکشی کوروش جوان » یا « بازگشت ده هزار نفر » و « هلنیکا » یا یونان و « خاطراتی از سقراط حکیم » سرانجام اثر حاضر را در روزگار سالخوردگی به رشته تحریر کشید. نویسنده زبردست در این کتاب با شیوه‌ای دلپذیر نشان می‌دهد که از پرورش و تربیت چه باید منظور باشد و راه تسخیر دل‌ها و راز پیروزی در جنگ و سیاست کدام است.

مضامین کتاب چاشنی یونانی و برکات حکمت سقراطی دارد. گزنفون در این اثر به وضع و حال دو دسته از افراد بشریکی اطفال و دیگری عناصر جاهد و پرهیزگار توجه خاص می‌نماید و از هر دو جهت نیز کوروش بزرگ نمونه عالی فلسفه اخلاقی اوست. این کتاب خواه به نام سیرت کوروش یا تربیت کوروش و یا کوروش‌نامه در واقع راجع به پرورش افراد بشر، تراوش فکر نویسنده‌ای خیراندیش و خردمند از زمان خرد سالی تا سن و سال بالاست. خوشبختانه او کوروش، بانی شاهنشاهی خاندان هخامنشی را مصداق سخن خویش قرار داده و چنانکه ملاحظه میشود اثری ننیس و جاودان در باب سیرت و صفات ایرانیان عهد باستان به جا نهاده است.

ع . وحید مازندرانی

تهران - اردیبهشت ۱۳۵۰

نام و نسب و زندگانی کوروش بزرگ

نقل از مقالهٔ پروفیسور فرانس وایسباخ^۱ مندرج در آنسیکلوپدی آلمان
چاپ پالیس (Paulys) جلد دوازدهم - ضمیمه .

این اسم را به یونانی کوروس، لاتین سیروس و به زبان عبری کورش و پارسی
قدیم کورائوش و عیلامی کوراش گفته‌اند و آن نام دو پادشاه و یک شاهزاده از
خاندان هخامنشی است (نام جد کوروش ، خود کوروش و کوروش جوان پسر
داریوش دوم ۴۰۰) . وجه تسمیهٔ این نام درست روشن نیست کتزیاس^۲ و همچنین
پلوتارک نام کورش (خورش) را ناشی از کلمهٔ پارسی خورشید دانسته‌اند ولی اشیگل^۳
با استناد به نظریات کوهن و شلایخر^۴ می‌نویسد نام کهن پارسی کوروش ربطی
با کلمهٔ خورشید ندارد و معلوم میشود که کتزیاس با وجود اقامتی طولانی در
دربار ایران^۵ باز زبان پارسی را نیاموخته بود .

ژوستن^۶ می‌نویسد چون او به روزگار کودکی در میان چوپانزادگان ابراز
قدر و قدرت نموده بود به نام کوروش مشهور شد که شاید با کلمهٔ کورو (گورو)
نام قدیمی هندی به معنی پیشوا و قهرمان بی ارتباط نباشد . بعضی‌ها نیز گفته‌اند که

۱ - F. Weissbach ۲ - Ctesias ۳ - Spiegel

۴ - Kuhn و Schleicher دانشمندان آلمانی .

۵ - کتزیاس یونانی هفده سال پزشک داریوش دوم و معالج ملکهٔ او، پریساتیس (پریزاد)

و اردشیر دوم فرزند او بوده است . م

۶ - Justin نویسندهٔ یونانی .

این اسم از نام رودخانه کور (در نزدیکی تخت جمشید) آمده است. ولی معکوس آن ارجح می‌نماید یعنی اینکه نام کوروش را بر آن رودخانه نهاده باشند. 'نلدکه' معتقد است که این نام اصلاً پارسی نیست بلکه از کلمه عیلامی کوراش (کوراس، کوراسو، کوراس) گرفته شده است.

کوروش اول جد کوروش دوم (بزرگ)، بنا بر کتیبه‌ای که از نواده او برجا مانده فرزند چئیش‌بیش (تیس‌پیس) پدر کبوجیه (کمبوجیه) اول است که مثل خود وی شهریار انزان (= انشان، ایلام) بوده است و گفته‌اند که در حوالی ۶۰۰-۵۸۰ قبل از میلاد سلطنت داشته است. منابع مربوط به سرگذشت و تاریخ کوروش دوم بنیادگذار امپراتوری پارس سه نوع است؛ یکی کتیبه‌های به خط میخی که از خود کوروش در بابل باقی مانده و آثاری هم مانند لوحه نبونید پادشاه بابل و کتیبه‌های داریوش اول در بیستون. دیگر منابع و آثار قوم یهود زیرا که نام کوروش خواه صریحاً یا تلویحاً مکرر در تورات به خصوص در کتاب عزرا آمده است. در منابع یونانی و رومی نیز داستانهای فراوانی درباره بانی سلطنت خاندان هخامنشی وجود دارد و نویسندگان نزدیک به زمان خود کوروش مانند هرودوت و گزنون نوشته‌اند که روایات و سرودهای متعددی، راجع به کوروش تا دوره ایشان در میان اقوام غیر یونانی (پارسیان و دیگران) منقول و متداول بوده است.

آنتیسن^۲ تن^۲ آتنی شرحی به صورت مکالمه در باب کوروش نوشته بود. از قرار معلوم همین اثر او راهنما و انگیزه گزنون در تحریر کتاب سیرت کوروش (سیروپدی) شده است. این کتاب نه فقط در باب تربیت و سیرت کوروش است بلکه همه مراحل زندگی او را نیز شامل می‌شود. ولی سیروپدی وضع و شکل تاریخ ندارد بلکه به شیوه داستانی تاریخی نوشته شده و در آن کوروش شهریار ایده‌آل،

۱- Noeldeke دانشمند آلمانی.

۲- Antisthene سخنور و حکیم یونانی (۴۴۴-۳۷۵ ق. م) اوازشاگردان سقراط بوده و خود سالیان درازی در حومه شهر آتن مدسه‌ای داشته و راه تحصیل سعادت و رستگاری را فقط احراز فضیلت و پرهیزگاری می‌پنداشته و معتقد بوده است که هر چه انسان آزاده‌تر باشد خوشبخت‌تر خواهد بود. دیوژن حکیم، از معروف‌ترین شاگردان او بوده است.

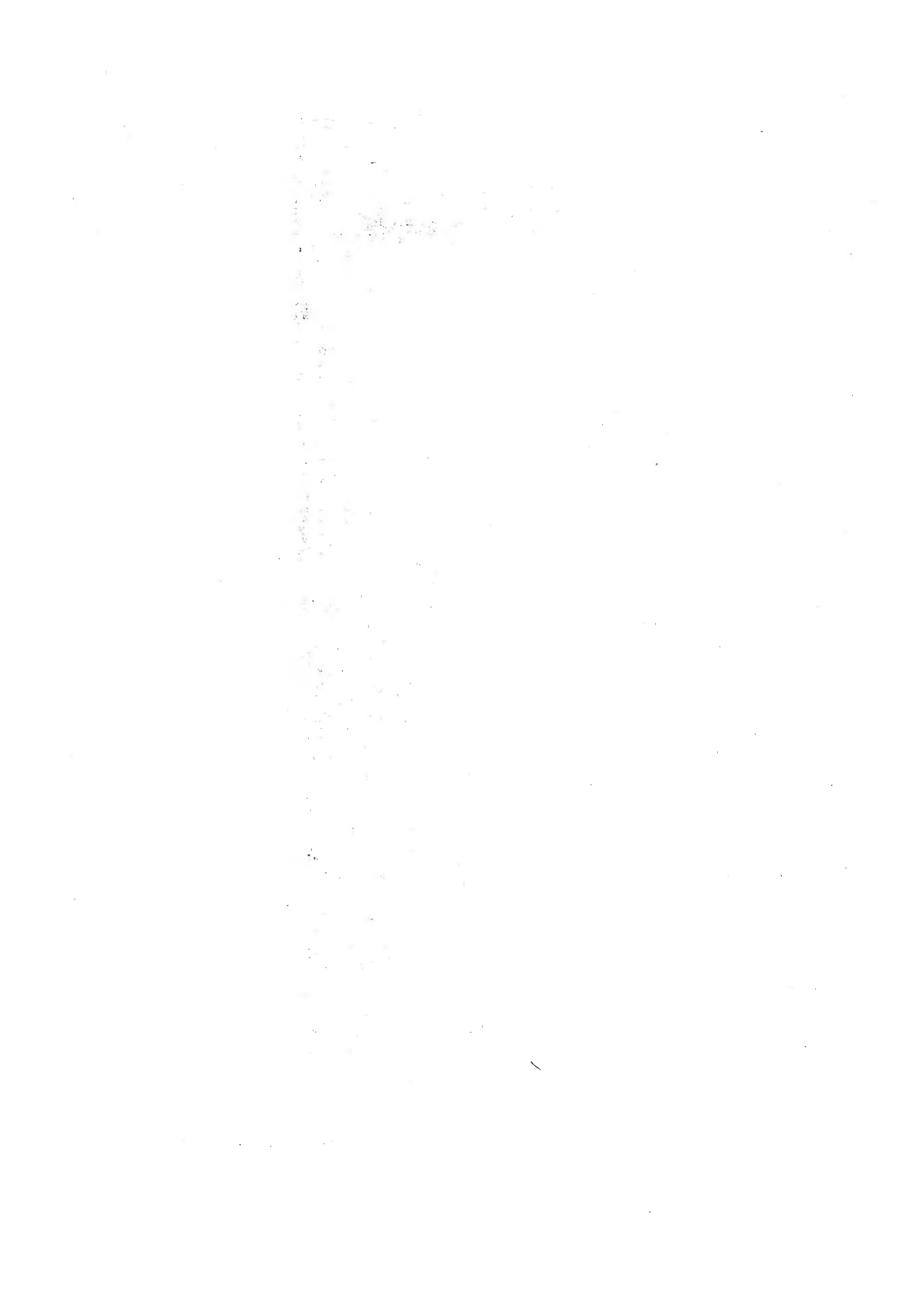
دارای هوش و فطانت ذاتی و نیروی تدبیر و عقل و درایت سرشار است که در همه احوال اعتدال در امور و شهامت و استقامت رأی را توأم با تربیت کامل داراست و بنابر همین سرشت و صفات عالی در تمام اقدامات جهانگیری و جهانداری خود به پیروزیهای پی در پی نائل میشود .

این کتاب را که متضمن غایت منظوری اخلاقی است مدتها مبنی بر حقایق تاریخی محسوب نمی داشته اند بلکه بعضی ها می پنداشته اند که نویسنده آن راه و رسم تاریخ نویسی را چندان رعایت نکرده بوده است و منظورش فقط باز نمودن شیوه حکومتی قرین عدالت و راه و رفتار شهر یاری بی نهایت رئوف و بسیار دادگر و بزرگوار بوده است . با وجود نظریه مزبور در اثر بررسی و تحقیق دانشمندان دوره اخیر به ثبوت پیوسته است که این کتاب بسا نکته ها و مضامین تاریخی را در بردارد که در هیچ اثر دیگر باستانی نمی توان یافت. در این صورت فقط اکتشافات آینده روشن خواهد ساخت که عقیده سابق و یا استنباط جدید کدام اعتبار بیشتری دارد .

زمان کوروش

بنا بر شرح مندرج در قانون نامه بطلمیوس تاریخ شهنشاهی کوروش در بابل از ۵ ژانویه ۵۳۸ تا ۲ ژانویه ۵۲۹ قبل از میلاد بوده است . تاریخ دقیق تری را در کتیبه های خط میخی آن زمان می توان یافت و آن بنا بر تواریخ دوره کمبوجیه (کمبوجیه) جانشین کوروش او اخر ماه اوت است. به عبارت دیگر در گذشت کوروش در ۳ اوت ۵۲۹ قبل از میلاد واقع شده بود و چون وفاتش در نقطه دور دستی در مرز شرقی امپراتوری درحین جنگ وستیز با قوم وحشی ماساژت (سکائی؟) اتفاق افتاده بود این خبر خواه و ناخواه بعد از چندین روز و بلکه چند هفته به بابل پایتخت او رسید . ازین رو به احتمال قوی تاریخ وقوع آن، او اخر ژوئیه یا نیمه اول اوت سال مزبور بوده است . آغاز فرمانروائی کوروش در بابل لزوماً مقارن با تاریخ فتح این شهر بدست اوست و آن ۱۲ اکتبر ۵۳۹ قبل از میلاد است که بنا بر این شاهنشاهی او نه سال و نه یا ده ماه طول کشید . جمع مدت فرمانروائی کوروش را هرودوت ۲۹ سال ، کتزیاس ۳۰ سال ، دی ن و ژوستن ۳۱ سال نوشته اند. اما قول

هرودوت بیشتر معتبر می‌نماید و با لوحهٔ نبونید (نبونیدوس) نیز انطباق دارد .
روی هم‌رفته تاریخ‌های متوالی ذیل بیشتر درخور اعتماد بشمار میرود :
آغاز فرمانروائی کوروش سال ۵۵۹ یا موسم عید پاک (بهار) ۵۵۸ قبل از میلاد .
آغاز دورهٔ شاهنشاهی او ۱۲ اکتبر ۵۳۹ قبل از میلاد .
وفات کوروش ژوئیه یا اوت ۵۲۹ قبل از میلاد .





کوروش بزرگ

حجاری برستونی در پاسارگاد ، قرن ششم قبل از میلاد
(از کتاب Texier محقق و نویسنده فرانسوی ، نیمه قرن نوزدهم میلادی)

بخش اول

آئین سیاست در پارس

روزی با خود می‌اندیشیدم که چه بسا حکومت‌های ملی (دموکراسی) بدان جهت از بین رفت که اشخاصی می‌خواستند حکومت دیگری برقرار کنند و بارها نیز دستگاه‌های شهریاری و یا حکومت عده‌ای قلیل (الیگارشی) در نتیجهٔ نهضت‌های ملی نابود شد و گاهی هم کسانی که در صدد تأسیس حکومت مطلق‌العنان بودند در طرفه‌العینی برافتادند و آنهایی که چند صباحی بر مسند زمامداری دوام نمودند از لحاظ درایت و کامیابی افرادی ممتاز بشمار آمده‌اند. شکی نیست که همین وضع و حال در خانواده نیز هست. مستخدمین خانه خواه کم یا زیاد باشند، حتی اربابی که نوکرانی چند داشته باشد باز آسان‌قادر به تأمین اطاعت آنها نخواهد بود. بر سبیل قیاس می‌توان دریافت که چوپان و مهتر در واقع حاکم گله و رمه خویش‌اند نتیجه این میشود که گله‌داران حاکم حیواناتی که تحت اختیار دارند محسوب می‌شوند. پس هر گاه این استنباط خود را مناط قرار دهیم آیا نیک واضح نیست که گله‌آسان‌تر از افراد فرمانبر و قابل اداره است؟ چنانکه گله را هر جا که شبان می‌برد میرود و در هر جا که می‌خواهد می‌چرد و از جاهای ممنوع عبور نمی‌کند و محصولش عاید صاحبش میشود تا به نحوی که دلخواه اوست از آن بهره‌مند گردد و هیچ وقت هم نشنیده‌ایم گله‌ای بر نگهبان خود یاغی شده باشد و یا خواسته باشد اختیار او را دربارهٔ مصرف محصول خود محدود سازد برعکس گله در مقابل حیوانات

دیگر بیشتر حالات خصومت می نماید تا نسبت به صاحبش که از محصول او برخوردار می شود .

ولی در مورد بنی آدم وضع درست خلاف این است چون افراد به آسانی ترجیح میدهند با کسانی که ایشان را اداره می کنند مخالفت نمایند . نتیجه این اندیشه ها آن می شود که برای انسان راندن همه قسم حیوانات آسان تر از اداره کردن هموعان خود اوست . اما وقتی که درسیرت و احوال کوروش پارسى تأمل کنیم و ملاحظه شود که او انبوه کثیری از اهل جهان را تابع خویش ساخت و بر عده ای زیاد از اقوام و بلاد حکمرانی داشت ناگزیر تغییر رأی داده پی می بریم که روی هم رفته حکومت کردن بر ابنای بشر اگر راه صواب اختیار شود نه فقط محال نیست بلکه دشوار هم نخواهد بود . در واقع نیک عیان است که مردم و اقوام متعددی با آنکه از مقر شاهنشاهی او صدها فرسخ دور بودند اشتیاق اطاعتش را داشتند بعضی از اتباعش هر گز او را ندیده بودند و برخی دیگر هم که میدانستند هیچ وقت او را نخواهند دید باز خواستار فرمانبرداری اش بودند . ازین رو ، او سایر شهریاران پیشین و بعد از خود را خواه کسانی که سلطنت را به ارث برده و یا آنها که با همت و نیروی خویش به پادشاهی رسیده بودند تحت الشعاع قرار داد و اینکه تا چه اندازه بر آنها برتری یافته بوده است از این جهت آشکار می شود که سکاها با آنکه قومی با جمعیتی بسیارند باز پادشاه آنها بر اقوام دیگر فرمانروائی ندارد و در واقع به حکومت بر ملت خود قانع است . وضع پادشاه تراکیه و ایلیرییه و سایر شهریاران نیز عیناً چنین است و به همین مناسبت است که آن همه دول مستقل در اروپاست . اما کوروش چون دید ملل آسیا هر کدام جدا گانه استقلال دارند با لشکریانی محدود از سرزمین پارس براه افتاد . نخست مادها و هیرکانیها با طیب خاطر به اطاعت او درآمدند سپس اهالی سوریه ، آشوریها ، اعراب و مردم کاپادوکیه و هر دو قسمت فریگیه ، لیدیها ، کاریها ، فنیقی ها و بابلیها تابع او شدند . بعد او حکومت خود را تا حدود بلخ و هندوستان و در سرزمین کیلیکی ها ، سکاها ، پافلاگونیها ، ماکریانها و اقوام

و مردمان بیشمار دیگر که ذکر نام همه آنها خالی از محذور نیست مستقر نمود و سرانجام بر یونانیهای آسیا نیز چیره گردید و از راه دریا به قبرس و تا مصر لشکر کشید.

راست است که همه این ملتهای گونه گون مگر عده ای محدود به زبان او حرف نمیزدند و یا زبان یکدیگر را هم نمی فهمیدند با این وصف رعب وجودش در دلها چنان بود که احدی در مقابل او جرأت سرکشی و قیام نداشت و درعین حال نیز کوروش مردمان را طوری شیفته خود کرده بود که همه طالب حکومت او بودند. در نتیجه، آن قدر ملتها و اقوام متعدد را به زیر فرمان خود در آورد که عبور از يك سر قلمرو او تا سامان دیگر از خاور تا باختر و از جنوب تا شمال مرکز امپراتوری اش کاری بس دشوار بشمار میرفت. چون در نظر ما قدر و مقام این مرد بزرگ شایان ستایش بسیار است راجع به اصل و تبار و سرنوشت و پرورش کوروش که او را به فرمانروائی درخشانی بر نوع بشر قادر ساخته بود به بررسی و تحقیق خواهیم پرداخت و آنچه را که درباره او از دیگران آموخته و یا خود استنباط کرده ایم در این اثر باز خواهیم گفت.

چنانکه روایت کرده اند پدر کوروش کبوجیه (کمبوجیه) پادشاه پارس و او از قوم پرسه اید بوده که اصل و نسب خود را به پرسوس (پرسه) میرسانیده اند. این قول هم مورد قبول است که مندانه (عنبرسیاه) دختر آستیاگ پادشاه ماد، مادر او بوده است. راجع به خود کوروش بنا بر تصنیفها و روایاتی که هنوز در مشرق زمین متداول و جاری است میتوان گفت که پروردگار او را علاوه بر خوی نیکو روی نیکو نیز داده و دل و جان او را به سه ودیعه والا، نوع دوستی، دانائی و عز و نیکی سرشته بود. او در راه ظفر و سرافرازی هیچ مشکل را طاقت فرسا و هیچ خطری را بزرگ نمی پنداشت و چون از چنین امتیازات خداداد جسمانی و روانی برخوردار بوده خاطر و نامش تا به امروز در دلهای بیدار مردم روزگار پایدار و باقی است. براستی که او بر طبق آئین و عادات پارسیان پرورش یافته بود و علاوه بر قواعد و

آئین مزبور که مانند سایر جاها ضامن خیر و صلاح عام است باید خاطر نشان کرد که راه و رسم اصلی این قوم بمراتب برتر از رسوم و قواعدی است که اقوام دیگر دارند. اکثر دولتها افراد خود را مختار می گذارند تا فرزندان خویش را چنانکه دلخواه آنهاست پرورش دهند و حرفی ندارند که بزرگسالان آنها راه و روش زندگی خویش را خود انتخاب نمایند سپس ممنوعاتی چند در پیش آنها قرار میدهند مثلاً از دزدی کردن یا با عنف به خانه دیگری وارد شدن یا ضرب ناروا و یا از زنا اجتناب کنند و حکم داور را گردن نهند و گر نه مجازات می شوند. اما در آئین مردم پارس جد و جهد بر اینست که از پیش عاقبت اندیشی نمایند تا افراد از ابتدا دل بر راههای تباہ و هیچ گونه رفتار شرم آور ندهند و برای رسیدن به این مقصود آنها ترتیب ذیل را به کار می برند.

در شهرهای خود میدانهایی دارند که آنرا به عنوان آزادی اختصاص داده اند (میدان آزاد می نامند) کاخ پادشاه و عمارات دولتی در آنجاست. در این محل عرضه کردن کالا و یا رفت و آمد خرده فروشان و داد و فریاد ایشان و یا هر گونه کار سبک و ناهنجار سخت ممنوع است. این دستهها محلات دیگر دارند تا جایی که داد آنها نظم و برآزندگی محیط طبقات تربیت شده را مختل نسازد. این ارگ که مرکز بناهای دولتی است به چهار حوزه تقسیم می شود یک قسمت آن برای کودکان است دیگری نوجوانان سومی برای ارشدها و آخری خاص افرادی است که زمان خدمت نظامی آنها گذشته است. مطابق قانون، همه دستهها باید در مواقع معین و در جاهای مخصوص حضور یابند. کودکان و نونهالان سر طلوع آفتاب در محل مقرر حاضر می شوند، ارشدان بنا بر قاعده می توانند هر وقت که دلخواه آنهاست به آنجا بروند مگر در روزهای خاص که باید مانند دیگران حتماً حاضر شوند. بعلاوه بر عهدۀ جوانان است که شبانگاه در اطراف بناهای دولتی در حالی که اسلحه خویش را آماده دارند بخوابند فقط افراد متاهل از این قاعده مستثنی بشمار میروند و مجبور نیستند خدمت شبانه انجام دهند مگر آنکه از پیش به آنها

خبر داده باشند ولی حتی در مورد آنها نیز غیبت متمادی پسندیده نیست. در رأس هر يك از این چهار دسته دوازده رئیس گذاشته‌اند که بدان جهت است که سرزمین پارس دوازده طایفه دارد. سرپرستان کودکان از بین افراد ارشد و صالح انتخاب می‌شوند تا تربیت و تهذیب اخلاق فرزندان به وجه نیکو تأمین شود. رئیس دسته جوانان را از میان سالمندان به همین منظور برمی‌گزینند و درباره خود سالمندان و سران ایشان نیز افرادی به این امیدو انتظار منتخب می‌شوند که آنها را در اجرای تکالیف مقرر خویش و اجرای اوامر پادشاه نیک آماده سازند. بعلاوه ارشدها هم رئیس خاص دارند که کارش اینست که در اجرا شدن تام و تمام تکالیف ایشان نظارت نماید.

اینک به شرح خدماتی که بر عهده طبقات مختلف است می‌پردازیم که روشن خواهد نمود پارسیان در بهبود سیرت و رفتار افراد خود چه اندازه اهتمام دارند. کودکان به مدرسه می‌روند تا راه عدالت و پرهیزگاری بیاموزند و به شما خواهند گفت که هدف آنها غیر از این نیست و این معنی در نزد ایشان همان اندازه طبیعی است که ما درباره الفبا آموختن اطفال خویش حرف می‌زنیم. رؤسا قسمت عمده روز خود را برای رسیدگی به مراعات شاگردان خویش صرف می‌کنند زیرا که در عالم کودکانه آنها نیز مانند جهان سالمندان موارد شکایت و تهمت همواره دیده می‌شود و چنانکه میدانیم اتهام راجع به دزدی و زورگویی و فریب و بهتان و از این قبیل فراوان است. هر موردی رسیدگی می‌شود و هر گاه متهم خطاکار باشد مجازات می‌شود و همچنین هر کس که همقطار خود را ناروا متهم سازد مجازات خواهد شد. موردی خاص هست که کارگزاران به هیچ وجه در آن باره قصور نمی‌ورزند و همان است که سرچشمه بسا از کینه توزی‌ها در میان سالمندان می‌شود بدون آنکه در دیوانخانه اظهار گردد و آن گناه حق ناشناسی است. هر فردی که دین خود را در صورت قدرت و امکان نسبت به نیکوکاری و احسان دیگران ادا نکند گوشمالی سخت خواهد دید. دلیل آنها اینست که آدم بی‌شرم به احتمال قوی به تکالیف خود

در درگاه خدا و والدین و دوستانش اعتنا ندارد. بی شرمی در نظر آنها علت العلل و مایه اصلی انواع تباهی و پستی است. بزرگترین کمک و مددگاری که اطفال در تحصیل این فضیلت دارند رفتار روزانه بزرگتران آنهاست. کودکان از رؤسای خود درس اطاعت می آموزند و در این راه نیز چیزی مغتنم تر از آن نیست که رؤسای آنها از روی فهم و تمییز نسبت به بالاتران اطاعت دارند. امساك و اعتدال درخوراك تعلیم دیگر آنهاست و در این زمینه بزرگتران بهترین سرمشق اند و تا وقتی که مر بیان به اطفال اجازه و فرمان ندهند آنها دست به خوردن دراز نمی کنند. قاعده دیگر ایشان آنست که کودکان در نزد والدین خود غذا نمی خورند بلکه بعد از کسب اجازه با سر کرده های خویش صرف طعام می کنند. آنها مایه خوراکی خود را که نان خشک و تر تیزک آبی است از خانه فرا می آورند و برای رفع تشنگی فنجانی همراه دارند که با آن آب جویبار می نوشند و نیز به آنها می آموزند چگونه تیروزوبین اندازند.

کودکان تا سن شانزده یا هفده سالگی درس میخوانند سپس داخل طبقه نوجوانان می شوند و بعد از آن دوره هم وقت آنها به ترتیب ذیل صرف می شود. چنانکه گفته ایم تا ده سال بر عهده آنهاست که در اطراف بناهای دولتی بخوابند و از این کار دومنظور دارند یکی نگهبانی جامعه و دیگر تمرین طاقت و بردباری زیرا که به نظر پارسیان این دوره از زندگانی شایان مراقبت بسیار است. هنگام روز آنها برای انجام دادن خدمات عمومی نزد کار گزاران میروند و هر گاه لازم نماید با هم در اطراف عمارات دولتی میمانند. بعلاوه وقتی که پادشاه عزم شکار کند که آن هر ماه چند بار پیش می آید نیمی از این عده را همراه می برد و هر يك از آنها باید تیر و نیزه و همچنین خنجری در غلاف بر کمر داشته باشد و سپری سبك و دوزوبین که با یکی حمله ور شود و دیگری را در صورت ضرورت از نزدیک بکار برد. پی بردن به فواید راه و رسم شکار چندان دشوار نیست در شکار گاه مانند میدان نبرد شهریار خود از پیشاپیش می رود و دیگران از دنبال و می گویند این تمرین ها

بهترین راه کارآموزی در تأمین نیازهای جنگی است. به هر فردی، سحرخیزی می آموزند و همچنین مقاومت در مقابل سرما و گرما و این که بتواند با حد اعلای سرعت راه برود و یا پیش بتازد و به او یاد میدهند اگر شکاری ناگهان ظاهر شود چگونه تیر و نیزه بیندازد و مهم تر از همه کارها آن که آماده مقابله با جانوران بزرگ شود و اگر حیوانی نیرومند پیش آید ضربتی کارگر وارد سازد و هر گاه شکار ناگهان حمله کند چگونه از خود دفاع نماید. در واقع عمل و کاری در شکار گاه نیست که مثل آن در میدان نبرد نباشد.

محض تکمیل کلام باید گفت که نوجوانان لزوماً زاد و توشه بیشتری از کودکان همراه دارند اما نوع غذا تفاوتی ندارد، در گیر و دار شکار و قهقه ای برای صرف غذا در کار نیست ولی هر گاه به خاطر شکاریا دلیل دیگری که شکارچیان دارند درنگی پیش آید در این صورت صبحانه را وقت ناهار میخورند و تا شامگاه باز به شکار می پردازند. ازین رو دو روز را یکی می کنند چون خوراك يك روز را در دو روز صرف کرده اند و بدان جهت نیز چنین می کنند که اگر هنگام جنگ وضع مشابهی پیش آید در نمانند. جوانان هر چه در شکار گاه به چنگ آورند خورش نان آنها می شود و اگر صیدی نکنند مانند دسته کودکان با همان ترتيزك می سازند. هر گاه کسی سؤال کند از خوراك نان خشك که فقط چاشنی ترتيزك دارد و آب هم تنها نوشابه باشد چگونه میتوان محظوظ شد باید خاطر نشان ساخت که برای آدم گرسنه نان گندم یا جو و برای مرد تشنه آب پاك، لذتی عجیب دارد.

اوقات نوجوانان که در شهر مانده اند صرف تمرین نیزه و زوبین انداختن می شود یا چیزهایی که در زمان کودکی آموخته اند تا کاملاً کارآمد شوند. بعلاوه می توانند به شکارهای عمومی بروند که جوایزی هم دارد و هر طایفه که از جهات مهارت و دلآوری و وفاداری، جوانان بیشتری دارد از طرف اهالی به دریافت پاداش سرافراز می گردد و نه فقط رئیس فعلی این جوانان بلکه مربیانی نیز که آنها را در دوره کودکی تربیت کرده اند شایسته مزیت و مباحثات میشوند بعلاوه این جوانان

را در دستگاه کار گزاران برای خدمت در پادگان یا دستگیری تبهکاران و هر خدمت دیگری که زور بازو و توان زانو لازم دارد به کار می گمارند. اینست زندگی جوانان اما وقتی که دوره ده ساله گذشت آنها به طبقه سالمندان وارد می شوند و سپس بیست و پنج سال آینده را بترتیب ذیل می گذرانند :

ابتدا آنها مثل دوره جوانی خود را برای خدمات دولتی و یا هر کاری که نیروی بدنی و فکر بر نالازم است به کار گزاران معرفی می کنند. هر گاه لشکر - کشی در پیش باشد افراد این طبقه نیک آماده اند اما دیگر زوبین و سپری نخواهند داشت بلکه سلاحی که خاص جنگ تن به تن است، جوشنی تا گردن در تن دارند و سپر کوچکی بر شانه چپ (چنانکه جنگاوران پارسی در تصاویر دیده می شوند) و ساطور یا شمشیری در دست راست. از میان همین عده است که تمام کار گزاران غیر از مر بیان کودکان گمارده می شوند اما وقتی که دوره بیست و پنج ساله سر آمد و همه مردان به سن پنجاه یا بیشتر رسیده اند در این هنگام به صف ارشدها می پیوندند و برآستی که شایستگی این عنوان را هم دارند. ارشدها خدمت جنگی در خارج از مرز کشور ندارند در وطن می مانند و به رسیدگی همه قسم امور عمومی یا خصوصی می پردازند حتی اختیار حکم مرگ افراد در دست آنهاست و کار گزاران را نیز ایشان تعیین می کنند. هر گاه نوجوانی یا مرد سالمندی خلاف قانون رفتار کند بوسیله سران طایفه خود که اصحاب دعوا بشمار می روند به دیوانخانه احضار می شود و هر يك از افراد هم که بخواهد می تواند در جلسه رسیدگی حضور یا بد. قضیه در پیشگاه ارشدها بررسی و به صدور حکم منجر می شود. شخصی که محکوم شده باشد در بقیه عمر از حقوق مدنی خویش محروم خواهد شد.

اینک به منظور تکمیل گفتار تمام تدابیری که پارسیان در تمشیت امور دارند عطف توجهی نیز به گذشته می کنیم و بنا بر آنچه گفته آمد سخن ما هم مختصر خواهد بود. می گویند در پارس تقریباً یکصد و بیست هزار نفر مرد وجود دارند و از این عده بنا بر حکم قانون احدی از افتخارات و مناصب رسمی ممنوع نیست برعکس

هر فرد پارسی حق دارد فرزندان خود را به آموزشگاهی که در آنجا فضیلت، عدالت و پرهیزگاری تعلیم می‌دهند بفرستد و در واقع فرزندان همهٔ پارسیانی که احتیاجی به کار کردن نداشته باشند می‌توانند به این مدارس داخل شوند و کسانی که قادر نباشند ناچار باید از مزایا صرف نظر کنند. کودکانی که در مدرسهٔ عمومی تعلیم یافته باشند حق ورود به طبقهٔ نوجوانان را دارد اما آنها که این مرحلهٔ نخستین را طی نکرده باشند از پیوستن به دستهٔ جوانان محروم می‌مانند به همین ترتیب جوانانی که تکالیف طبقهٔ خود را انجام داده باشند در صف سالمندان وارد می‌شوند و در احراز مقامات و تحصیل افتخارات شرکت می‌جویند. اما این دسته ابتدا بایستی همهٔ اوقات خود را در میان نوجوانان بگذرانند و گرنه پیشرفتی نخواهند داشت. سرانجام افراد بالغی که زندگی پاک و منزهی داشته‌اند قادرند به ردیف ارشدها وارد شوند. بعد، این ارشدها هیأتی تشکیل می‌دهند که همهٔ افراد آن مراحل فضل و دانش بهی را کاملاً طی کرده‌اند. اینست راه و رسم سیاستمداری پارسیان و شیوه و شعار تربیتی ایرانیان که خود معتقدند گوهر فضیلت و تعالی را نصیب ایشان میسازد و هنوز تا کنون علامات و آثاری دال بر آن وضع و حال باشکوه دیرین آنها و نیروی انضباطی که مایهٔ پایداری آن بوده است باقی است. تا امروز ایشان تف انداختن درملاء عام یا پاک کردن بینی و یابیر و رفتن به قصد قضای حاجت را برای هر ایرانی شرم آور می‌شمارند. آنها از عهدهٔ رعایت این قواعد بر نمی‌آمده‌اند مگر اینکه در خوراک به قناعت و امساک عادت نموده و راه خویشتن‌داری آموخته باشند تا احتیاجات بدنی به وجه دیگری قابل رفع باشد. تا اینجا دربارهٔ پارسیان بصورت کلی صحبت داشته‌ایم اکنون به مطلبی که آغاز کرده بودیم بازمی‌گردیم و به تعریف اعمال کوروش از دورهٔ کودکی اش می‌پردازیم.

بخش دوم

گودگی گوروش

گوروش تا دوازده سالگی یا دیرتر به رسم و روالی که بیان داشته‌ام پرورش یافته و نشان داده بود که از لحاظ استعداد کسب دانش و انجام دادن پاکیزه همه تکالیف خویش سرآمد اقران است اما در همان گیر و دار آستیاگک پی دختر خود و پسرش فرستاد زیرا که تعریف‌های بسیار از نیکی سرشت و صباحت گودک شنیده بود. پس مندانه عازم دیدار پدر خود گردید و فرزند را همراه برد که چون بهم رسیدند و گودک آستیاگک جدّ خود را شناخت بی درنگ دست در گردنش انداخت و او را بوسید و از آنجا که طینتی مهر بان داشت چنین می نمود که دیرگاهی در کنار جدش زیسته و با وی مأنوس بوده است. سپس چون خوب نگاه کرد دید پادشاه برسم مادهای روزگار قدیم چشمانش را سرمه کشیده و صورتش را آراسته است و موی عاریتی دارد زیرا که این آرایش‌ها و جامه ارغوانی و نیم تنه و طوق و باره همواره خاص مادها بود نه پارسیان (ایرانیان چنانکه هنوز هم دیده می‌شود در زندگی لباس ساده و سبک بی آلایشی دارند) گودک چون شکوه و جلال دستگاه جدّ خود را دید خیره باو نگریست و با صدای رسا گفت «آه مادر جان، جدم چه زیباست؟» در این حال مادرش پرسید به نظر او پدرش یا جدش کدام زیباتر است گودک بی درنگ جواب داد «پدرم از کلیه پارسیان قشنگ‌تر است ولی جدم از همه مردم ماد که در وطن یا خارجه دیده‌ام زیباتر» باشنیدن این کلمات آستیاگک گوروش

را در آغوش کشید و جامه‌ای زیبا و طوق و باره که نشانهٔ عز و افتخار بود به اوداد. هر وقت که پادشاه سواره عزم بیرون رفتن می نمود کودک نیز بر اسبی که مانند مر کب خود شهریار دهنهٔ زرین داشت در کنارش حرکت می کرد. کوروش که نسبت به زیبایی و جمال و یا عز و جلال روحی حساس داشت از دریافت آن جامهٔ باشکوه نیک خرسند و از آموختن فن سواری بسیار خوشحال شد زیرا که اسب در سرزمین ایران که کوهستانی است و برای پرورش آن مساعد نیست به ندرت دیده می شود.

آن گاه کوروش و مادرش به سفرهٔ پادشاه درآمدند و آستیاگ که علاقهٔ تام داشت که کودک از طعام محظوظ شود و حسرت و وطن دگرش نباشد از همه قسم خوراک و خورش پیش او گذاشت. گویند که در این مورد کوروش بی درنگ گفت «آه جد عزیزم چه زحمت بسیاری که شما برای دست بردن به این همه غذا و چشیدن آنها دچار می شوید» آستیاگ گفت «ولی آیا آنها بهتر از همه غذاهائی نیست که در پارس دیده‌ای» در این جا بطوری که نقل کرده اند کوروش پاسخ داد «پدر جان راه و رسم ما کوتاه تر و ساده تر از کار شماست ما گرسنه می شویم و غذا را با میل میخوریم و نان و گوشت آسان ما را سیر می کند اما شما مادی‌ها با شتاب بسیاری که دارید خود را این همه بزحمت می اندازید و تازه معلوم نیست عاقبت به مطلوبی که مازود میرسیم خواهید رسید یا نه. جدش گفت فرزندم ما از این بابت با کی نداریم اینک از این خوراکی‌ها میل کن و ببین چه اندازه لذیذ است. کودک گفت یک چیز را نیک میدانم که خودتان هم آنها را دوست ندارید. وقتی که آستیاگ پرسید به چه دلیل در آن خصوص این همه اطمینان دارد کوروش در پاسخ گفت «هر وقت که شما به لقمهٔ نان تمیزی دست میزنید دست خود را پاک نمی کنید ولی هر گاه که یکی از این خوراکی‌های خوشمزه را برمی دارید فوری حوله را هم بکار می برید مثل این که از آلودن انگشتان خویش آزرده شده‌اید. پادشاه گفت پسر جان بس نیکو گفتی ولی حال وقت حظ و لذت است نوش جان کن و خوش باش آن گاه رشید و برنا به پارس باز خواهی گشت و با این کلام اقسام خوراکی و گوشت شکار درپیش

نواده خود نهاد كودك از اسرافى كه مشاهده نموده بود حيران مانده گفت :
 «پدرجان آيا اين همه خوراكيها مال من است و مى توانم هر طور كه بخواهم
 صرف كنم. پادشاه فرمود البته چنين است. بعد كوروش بدون هيچ گونه گفت و شنود
 ابتدا ظرفى برداشت و سپس ظرف ديگر را و آنها را به پيشخدمتان شاهى كه فرا
 ايستاده بودند بخشيد و با هر ظرفى كه مرحمت مى نمود اظهاراتى ميكرد «اين ظرف
 مال تو است كه مرا اسب سواري آموخته اى» و «اين براى تو است كه زوبين خود را
 به من داده اى كه هنوز دارم» اين نيز مال تو است كه به جدم خوب خدمت مى كنى»
 و «اين هم آقا براى شماست زيرا كه نسبت به مادرم حرمت فراوان داريد» به همين
 ترتيب همه خوراكيها را كه پيش او نهاده بودند تقسيم كرد .

در اين حال جدش پرسيد آيا چيزى به ساكاس پيشخدمت باشى من نمى دهى
 چون او نزد من از همه كس عزيز تر است. ساكاس چنانكه مى توان پنداشت مردى
 خوش سيما بود و اختيار داشت طالبان را به حضور پادشاه راه بدهد و يا از شرفيابى
 آنها اگر بيموقع بود جلو گيرى كند . ولى كوروش در جواب اين گفتار جد خود
 مانند كودكى بى باك و با قيافه جدى پاسخ داد: «چگونه است كه پدرجان او را اين
 همه گرامى ميدارند؟ آستياگ خنديده گفت مگر نيميدانى او چه ساقى ماهرى است
 و با چه استادى و وقار شراب ميدهد . در واقع اين ساقيان شاهى در كار خود چم و
 مهارت سرشار دارند و سبو را بسا ظرافت بسيار مى آميزند و جام را چنان ماهرانه
 پر مى كنند كه جرعه اى فرو نميريزد و هنگام تقديم ، آنرا ميان شست و انگشت
 جلو مهمان مى برند. در اين جا كودك گفت پدرجان به ساكاس بفرمائيد سبورا بمن
 بدهد تا با همان زبردستى او شراب بريزم و شما را خشنود گردانم . پس شاه به
 پيشخدمت باشى فرمود كه سبو را به او بدهد. كوروش آنرا برداشت و درست همان
 طورى كه در دست ساكاس ديده بود شرابى آميخت و اين كار را با نهايت مهارت و
 ظرافت انجام داد و جام را نزد جد خود آورده با چنان حالت خوش آيندى عرضه
 نمود كه مادرش و آستياگ هر دو به خنده افتادند، و خود او هم از خنديدن خوددارى

نتوانست، پس دست در گردن پدر بزرگش انداخت و او را بوسید و رو به ساکس نموده گفت دیگر کارت زار شده است چون من جای تو را خواهم گرفت، و ازین بابت هم شکمی نداشته باش و می‌توانم بخوبی خودت ساقی‌گری کنم بدون اینکه جرعه‌ای از شراب بنوشم. در واقع پیشخدمت پادشاه موظف است که قبل از تقدیم جام، خود نیز از شراب سبو بنوشد به این ترتیب که قدری از آن در کف دست بریزد و سر بکشد تا اگر با زهر آلوده باشد در جان خود او کارگر افتد بنا بر این آستیاگ از کودک پرسید چرا خود او آن کار را نکرده و قدری از شراب ننوشیده در صورتی که از همه جهات کار ساقی را تقلید کرده بود طفل جواب داد در حقیقت خودم هم نگران بودم شاید زهری در سبو باشد زیرا در مورد جشن تولد خودت که به دوستان ضیافتی داده بودی دیدم که ساکس زهر در شراب همه شما ریخت. پادشاه پرسید پسر جان از کجا این مطلب را استنباط کردی او پاسخ داد چون آشکار دیدم که چگونه حالت گیجی به همگی دست داده بود و در حال بیهوشی و بی‌قراری افتادید و همه، کارهایی می‌کردید که اجازه آنرا به ما کودکان نمی‌دهید فریاد می‌کشیدید و هیچ یک از شما يك کلمه گفته دیگری را نمی‌فهمید بعد همه آواز خواندید تا ما را بخندانید و با آنکه به خواندن یکدیگر توجهی نداشتید سوگند می‌خوردید که فلانی چه عالی خوانده بوده است. سپس هر کس از زور و قدرت خود لاف می‌زد و در همان حال، وقتی که برای رقصیدن برخاسته بودید قدرت ایستادن نداشتید. پدر جان چنین می‌نمود که فراموش کرده بودید پادشاهید و اتباع شما هم اعتنائی نداشتند که شهریار آنها هستید. سرانجام به خاطر رسید که شاید این همان جشن بند از دهان برداشتن است که وصفش را شنیده بودم. باری حتی لحظه‌ای سکوت نداشتید. آستیاگ پرسید ولی فرزند مگر هر وقت پدرت شراب می‌نوشد تغییر حال نمیدهد کودک گفت البته نه و شاه پرسید پس چه می‌شود. کوروش عرض کرد او زلف تشنگی می‌کند و بس، پس صدمه و آسیبی در کار نیست، پدرم که ساکس ندارد تا برای او شراب بریزد. در این حین مادرش اظهار داشت کوروش تو

چرا این همه نسبت به ساکس بی مهر هستی . کودک جواب داد چون از او سخت بیزارم بارها وقتی که میخواستم پیش جدم بروم این مرد بی مقدار مرا مانع شد. پدرجان اجازه بفرمائید سه روز اختیار کار او بعهده من باشد . آستیاگ پرسید چه کارش خواهی کرد ؟ پدرجان من مثل او در جلو در می ایستم و هر وقت که بخواهد برای صرف صبحانه داخل قصر شود خواهم گفت هنوز زود است او ارباب رجوع دارد و هنگامی که به قصد شام پیش آید می گویم جای شتاب نیست او در گرما به است و اگر رفته رفته برافروخته شود خواهم گفت قدری صبر باید چون پادشاه در حرمسراست و بدین ترتیب آزار و تأدیش خواهم کرد همچنانکه او عذابم می دهد زیرا هر وقت که اشتیاق دیدار جدم را دارم مرا مانع می شود . به این روال کودک هنگام شب وسیله انبساط خاطر بزرگسالان شده بود. در مدت روز هم هر وقت جد یا دائی اش (کواکسار) چیزی میخواستند کسی نمی توانست او را از انجام دادن آن کار باز دارد و در واقع چنین می نمود که هیچ کاری بیشتر از خشنودی خاطر آنها او را خرسند نمی ساخت .

در همین گیرودار مندانه عزم بازگشت به وطن کرد و آستیاگ از او خواست که کودک را پیش وی بگذارد . او پاسخ داد با آنکه به جان و دل خواهان انجام شدن خواسته های پدر است ولی ماندن کودک بی رضایت خود او ممکن نیست . سپس پادشاه رو به کوروش نموده پرسید ، فرزند اگر نزد من بمانی دیگر ساکس مانع ورودت نخواهد شد و هر وقت که بخواهی می توانی پیش ما بیائی و هر چه بیشتر بهتر . اسب های مرا و دیگر اسب ها را برای سواری خواهی داشت و در بازگشت به پارس چند اسب نیز با خود خواهی برد و هنگام شام و ناهار هر چه دوست داری مطابق میل و علاقه ات خواهی خورد و من همه شکارهای باغ و بهشتم را در اختیار تو خواهم گذاشت و حیوانات دیگری فراهم خواهم کرد و همینکه در اسب سواری چالاک شوی به سیر و شکار و نیزه اندازی خواهی پرداخت و کود کانی همبازی و بسا چیزهای دیگر فراهم خواهی داشت و آنچه نیز از من بخواهی در اختیار تو خواهد

بود. سپس مادرش از او پرسید آیا ترجیح میدهد در ماد نزد جدش بماند یا همراه او به وطن باز گردد که کوروش بی درنگ جواب داد بهتر است بماند. وقتی که مادرش دلیل آنرا پرسید می گویند در پاسخ گفت « زیرا که در پارس مرا در کار زوبین انداختن سر آمد اقران می پندارند که گمان می کنم چنین باشد اما میدانم که اینجا در اسب سواری از همه بیچاره ترم مادر جان مطمئن باش که از این بابت سخت ناراحتم، حال اگر مرا در اینجا بگذارند اسب سواری خواهم آموخت و موقعی که به پارس برگردم بدون شك از تمام هموطنان دلاورم برتر خواهم بود و چون باردیگر به ماد باز آیم به جدم نشان خواهم داد که با وجود سواران ممتازی که دارد باز سوار کاری ماهرتر از نواده خویش که باعث پیروزی او در میدانهای نبرد خواهد شد، ندارد.

بعد مادرش گفت فرزند عدالت و پرهیز گاری را در این جا چگونه خواهی آموخت و حال آنکه مر بیانست در وطن اند. کوروش گفت همه آن درسها را خوب آموخته ام. مندانه سؤال کرد از کجا اطمینان داری کودک جواب داد پیش از آنکه پارس را ترک کنم مر بی ام نظر داد که آنرا نیکو میدانستم به حدی که می توانستم به شکایتها رسیدگی کنم و خود او مرا امتحان کرد، و افزود موردی را بخوبی در خاطر دارد که چون حکم ناروائی داده بود و تازیانه خورد و جریان آن را چنین شرح داد.

دو پسر بودند یکی تنومند و دیگری لاغر اندام، قبای بچه بزرگ در تنش کوچک و قبای پسر کوچک بسیار گشاد بود از این رو طفل چاق قبای کودک لاغرا از تنش در آورد و قبای کوچک خود را به او داد و مال او را خود پوشید. در حین رسیدگی من رأی دادم بهتر است هر يك لباسی را که اندازه تن اوست نگاه دارد اما حکم من بی جا بود چون رئیس به کنارم کشید و گفت اگر قرار بر این می بود که درباره تعیین تناسب و اندازه قضاوت کنم حکمی روا دادم ولی وظیفه من این بود که معلوم دارم صاحب قبا کیست آیا آن کس که با زور آنرا تصاحب کرد یا طفلی که آنرا برای خود

خریداری کرده بود. رئیس به من این درس را آموخت که آنچه مطابق قانون باشد حق است و کار خلاف ناشی از اجحاف و زور، بنابراین او به من ثابت کرد که داور باید همواره در مد نظر داشته باشد که حکمش مبتنی بر قانون باشد. پس مادر جان ملاحظه می کنی من به راز عدالت پی برده ام و هر گاه لازم آید چیزهای تازه ای نیز بیاموزم جدم به من یاد خواهد داد.

مادرش افزود آنچه در دربار جد تو پرهیز گاری و داد قلمداد می شود همان نیست که در پارس می پندارند مثلاً جدت خود را در میان مادها حاکم و یکتا کرده است اما در نزد پارسیان برابری شرط اساسی عدالت است و پیش از هر کس و پیش از تمام مردم پدرت باید تکلیف خاصه خویش را نسبت به دولت انجام بدهد و آنچه را که حق اوست بردارد و میزان امور هم میل و هوس خود او نیست بلکه قانون است و بس، پس فرزند هشیار باش و گرنه اگر در دربار جدت راه و روش شاهانه نیاموزی و شیوه جباری پیشه کنی و مانند حاکمی ستمگر بیندیشی که فقط خود اوست که می تواند بیش از هر کس صاحب زر و مال باشد در بازگشت به پارس گرفتار خواهی شد. کودک گفت ولی مادر جان جدم خوب میدانند که چگونه باتباع خود بیاموزد به کمتر از آنچه حق آنهاست خرسند باشند نه بیشتر و با آهنگ رسا افزود مگر نمی بینی که به همه اهل ماد یاد داده است از او مال و منال کمتری داشته باشند بنابراین ای مادر آسوده باش که جدم یا هیچ کس دیگری نخواهد توانست مرا به هنر اندوختن ثروت و مال مشتاق کند.

کودک از این حرفها بسیار زد سرانجام مادرش رهسپار پارس گردید و کوروش نزد جد خود ماند و به شیوه مادها بار آمد. او بزودی با همبازیهای خویش دوست شد و در دل آنها خانه کرد. والدین دوستان خود را نیز با سخنانی که نشانه محبت واقعی او نسبت به فرزندان آنها بود جلب نمود بعدی که هر گاه این افراد لطف و عنایتی از پادشاه میخواستند بوسیله اطفال خود، کوروش را واسطه قرار میدادند و او این درخواستها را، هم بواسطه خوش قلبی خویش و هم حدت

جاه طلبی اش که او را بر آن می‌داشت همه را ممنون گرداند با جهد تمام اجابت می‌نمود. از طرف دیگر آستیاگ نمی‌توانست از قبول هیچ گونه درخواست نواده خود امتناع ورزد زیرا که يك بار وقتی که پادشاه بیمار افتاد كودك بهیچ‌عنوان رضا نمی‌داد که از کنار جدش دور شود و همه آشکارا می‌دیدند که او از اندیشه و خیال مرگ احتمالی جدش اشك میریخته و اگر شهریار بیمار دردل شب چیزی میخواست کوروش زودتر از دیگران متوجه می‌گردید و نخستین کسی بود که بر بالین او برای انجام دادن میل و دستورش حاضر می‌شد. بدین ترتیب او قلب پادشاه پیر را تسخیر کرده بود.

باید اذعان نمود که ابتدا كودك تا اندازه‌ای پرحرفی می‌کرد که شاید از آن جهت بود که این طور تربیت شده بود. او زیر دست رئیس خود پرورش یافته بود که هر وقت امری را در دیوانخانه رسیدگی میکرد ناچار بود دلیل و برهان بیاورد و یا دلایل دیگران را به همین مناسبت گوش کند. بعلاوه حس کنجکاو و شوق وافر می‌کرد که او در کسب معرفت و کمال داشت بحدی بود که از سؤال درباره چگونگی امور قصور نمی‌نمود و هوش و قریحه او نیز به اندازه‌ای تیز و عالی بود که برای پاسخ دادن به هر سؤالی پیوسته آمادگی داشت ازین رو خوش حرفی طبیعت ثانوی اوشده بود ولی مانند رفتار کودکانی که رشد جسمانی سریع دارند که خواه و ناخواه آثاری از دوره صباوت را ظاهر و راز سنی آنها را فاش می‌سازد. از این رو با وجود پرحرفی کودکانه باز گفته‌های او به نظر شنوندگان ناشی از نخوت و خودبینی نمی‌نمود بلکه از سادگی و نهاد مهربانش حکایت میکرد و انسان ترجیح میداد کلامش را تا آخر گوش کند نه آنکه او را خاموش بنگرد.

ولی رفته رفته که رشدش بیشتر شد و سن و سالش بالا رفت و زمان کودکی به اوان جوانی مبدل گردید در اظهارات و لحن کلام خود نیز میانه‌روی و احتیاط نشان میداد. برآستی گاهی چنان شرمگین می‌نمود که در حضور ارشادان خود، از خجالت سرخ می‌شد و دیگر عادت پیش‌دستی در گفتار را کنار گذاشته بود. به این

ترتیب او رفته رفته موقر و متین شد ولی باز محضرش نیک دلپذیر بود و عجیبی هم نیست که هر وقت مسابقه و رقابتی بین او و همگانش اتفاق می افتاد هرگز بادیگران در فن و کاری که خود مهارت داشت مبارزه نمی کرد بلکه برعکس در قسمت هائی که ضعیف تر از آنها بود شرکت می نمود چون احتراز داشت که خود را سرآمد دیگران نشان دهد مثلاً باجهشی براسب سوار می شد و پیش از آنکه در زین محکم قرار گیرد تیراندازی می کرد یا نیزه می انداخت سپس چون شکست می خورد خود نخستین نفری بود که از این بابت به خنده می افتاد و سعی نمی کرد با رها کردن دامن جهد پیش آمد شکست را نادیده بگیرد بلکه عزم موفقیت و افتخار بوسیله بهتر انجام دادن همان کار می نمود. بدین ترتیب در اسب سواری همان اندازه مهارت و چالاکی یافت که سوار کاران کهنه کار داشتند، و در این گیر و دار شوق وحدت کارش بحدی رسیده بود که بر همه سبقت می گرفت و سرانجام کاهش تدریجی حیوانات شکاری در شکار گاههای شاهی نشان میداد که او چه تیرانداز ماهری شده بود تا حدی که آستیاگ ناچار شد شکارهای تازه فراهم سازد. در این حین کوروش دید که جدش با وجود علاقه سرشار قادر نیست حیوانات کافی برای شکار او تهیه کند پس روزی به پادشاه عرض کرد «پدرجان چرا در فراهم کردن شکار به خاطر من این همه دوچار زحمت می شوید؟ آیا بهتر نیست اجازه دهید که همراه دائی خود در دشت و دمن دنبال شکار بروم چون احساس می کنم که همه این حیوانات فقط به خاطر من فراهم میشوند؟»

اما با وجود علاقه فراوانی که کودک به شکار کردن در خارج داشت دیگر ناز و هنر دوره کودکی را در جلب خاطر شاه که با شیرین زبانی آنچه میخواست نصیب می یافت از دست داده بود. بنابراین قیل از آنکه به پادشاه مراجعه ای کند مدتی دودلی و تردید می نمود. سابقاً با ساکاس دعوا میکرد که چرا مانع رفتن او به قصر می شده است اینک خودش همان رفتار ساکاس را درباره خویشان معمول میداشت و تا فرصت مناسبی پیش نمی آمد زود قصد ورود به اندرون را نمی نمود و

در واقع هر وقت ساکس راه میداد چندان احساس خرسندی نمی کرد و بدین وسیله دل پیشخدمت باشی را بدست آورد و او نیز مانند دیگران نسبت به شاهزاده جوان علاقه فراوان پیدا کرد.

عاقبت چون آستیگ پی برد که کودک قلباً شکار کردن در دشت و بیابان را دوست دارد اجازه داد که همراه دایی خود برود ولی درعین حال به منظور مراقبتش سوارکاران ماهری دنبال او میفرستاد که موظف بودند در نقاط خطرناک یا در صورت برخورد با حیوانات وحشی نگهبانش باشند. کوروش با همراهان خود درباره حیواناتی که بین راه می دید صحبت میداشت. آنها برای او تعریف میکردند که از خرس و گراز و شیر و یوز پلنگ باید ترسید و بسا کسان که به این حیوانات زیاد نزدیک و تیکه تیکه شدند اما گوزن و آهو و گاو کوهی و گورخر خطری ندارند و شکارچی باید همان اندازه که در جاهای خطرناک احتیاط می کند از خود حیوانات نیز بترسد زیرا بارها اتفاق افتاد که اسب و سوار آن با سر در پرتگاه فرو افتادند و جان دادند. چنین می نمود که کودک همه درسهای آنها را به جان و دل می شنید، در این حین دید گوزنی از کنار بیشه دوید و همه آن نکته های احتیاط آمیز را که شنیده بود پشت گوش انداخت و سراسیمه دنبال شکار رفت و در جلو خود چیزی جز هدف شکار نمی دید. اسبش در حین جهشی بی اختیار لغزید و به زانو افتاد و سوار خود را با سر به زمین آورد خوشبختانه کودک از زمین نیفتاد و اسب باز برخاست. وقتی که به محل همواری رسیدند کوروش نیزه انداخت و گوزن را که حیوان بس زیبایی تنومندی بود نقش بر زمین ساخت. در حالی که کودک از عمل خویش غرق در شادی بود نگهبانها فرا رسیدند و از او سخت بازخواست نمودند و گفتند آیا ندیده است چه خطری از او گذشت؟ بدون شك آنها ماجرا را به سرور خود عرض میکردند. کوروش که از اسب پیاده شده بود حرف آنها را با حالتی غمگین می شنید و در ضمنی که ایشان به او پرخاش می کردند سرافکننده گوش میداد. در آن حین و حال باز صدای قیل و قال آمد و او بار دیگر مدهوشانه با جهشی بر اسب خود

سوار شد گرازی وحشی به آنها حمله ور شده بود او به قصد جان حیوان تیر خود را با هدف گیری تمام رها کرد که در پیشانی شکار فرود آمد و حیوان به خاک هلاک افتاد. در این وقت بود که دائی او نیز خواهرزاده خویش را به دشنام گرفت زیرا بی باکی کودک بیش از اندازه بود و هر چه کوا کسار بر ناسزا گفتن می افزود کوروش در باره تقدیم کردن شکار خود به جدش پافشاری می نمود که می گویند دائی او نسبت به این درخواست پاسخ داد :

اگر جدت بفهمد که خودت پی شکار افتادی نه فقط تو را که چنین کردی بلکه مرا هم که از کلات جلو گیری نکردم سرزنش خواهد کرد. کودک در جواب گفت آن گاه که حیوانات را در پیشگاهش بگذارم اگر بخواهد تازیانهام بزند آماده ام و تو دائی عزیزم هر نوع که مایل باشی می توانی مجازاتم کنی ولی تمنا دارم در خواستم را بپذیری. پس کوا کسار ناچار شد رضایت دهد و گفت هر چه خواهی کن چون پیداست که دیر یا زود سرور ما خواهی شد.

بدین ترتیب کوروش اجازه یافت اسباب فخر و سرافرازی خویش را به قصر بیاورد و به جد خود تقدیم دارد و گفت «پدرجان توجه فرما که این حیوانات را برای شما شکار کرده ام». ولی سعی نمود اسلحه خود را با ابراز غرور نشان بدهد بلکه آنرا خون آلود در کناری نهاد تا شاید جدش خود متوجه شود. حدس آنکه آستیاگ چه پاسخی داد چندان دشوار نیست: «من همه هدایای ترا با خشنودی می پذیرم اما نمی خواهم هیچ هدیه ای به قیمت جانت تمام شود». کوروش جواب داد: پدرجان اگر شما طالب آنها نباشید آیا میل دارید بخودم پس بدهید تا بین کودکان قسمت کنم؟ پادشاه که نسل فرمود «البته پسر جان آنها و یا هر چیز دیگری که بخواهی بردار و هر جا که می خواهی با خود ببر و خوش باش». بنابراین کوروش غنایم را همراه برد و میان رفقای خود تقسیم کرد در حالی که میگفت آیا کار عبثی نبود که در باغ های قصر شکار می کردم مثل این بود که حیوانات دست و پا بسته ای را هدف می سازم اولاً باید گفت چه محوطه محدودی بود دیگر آنکه حیوانات بیچاره

چه اندازه مرعوب می نمودند یکی در جایی حرکت و دیگری عاجز بود و چه تفاوتی که بین آنها و حیوانات دشت و کوهسار نیست. آنها جانوران ستمبر و تنومند و شاداب و شفاف اند گوزن‌ها بقدری چالاک در هوا می پریدند که گوئی بال داشته اند و خوگ‌های وحشی با همان حدتی که جنگاوران در میدان نبرد دارند پیش می آمدند و خوشبختانه از بس تعدادشان زیاد بود هدف ساختن آنها اشکالی نداشت، و بسا صدای بلندگفت حتی هیکل بی جان این‌ها از آن موجودات زندهء محبوس زیباتر است و افزود آیا پدران تان نخواهند گذاشت شما هم به شکار بیایید؟ بچه‌ها با شوق و شغف جواب دادند که منوط به فرمان شاه است. کوروش گفت خوب کی باید این مطلب را به آستیاگ عرض کند. بچه‌ها در پاسخ گفتند احدی بهتر از خودت قادر نیست شاه را به صدور این اجازه ترغیب کند. کوروش بر آشفت و گفت شما را به مقدسات سوگند که از من در گذرید حتی از فکر این اقدام هم عاجزم و دیگر با جدم جرأت گفتار ندارم و نمی توانم راست و درست در چهره اش نگاه کنم و اگر به وسوسه این کار هم دوچار شوم آدم ابلهی بیش نخواهم بود هر چند که میگویند هنگامی که خرد سال بوم از خوش زبانی ابا نداشتیم. در مقابل این کلامش کودکان جواب دادند اگر تو همت خدمتی در راه دوستان نداشتی باشی و در موقع نیاز دست یاری بسوی ما دراز نکنی پس مجبوریم مددگار دیگری پیدا کنیم. کوروش چون از حرف کودکان در محظور افتاد خاموش از کنار آنها دور شد و تصمیم گرفت کاری جسورانه انجام دهد. پس خدمت جد خود رفت و از پیش نیک اندیشیده بود که قضیه را چگونه به وجهی نیکو معروض دارد پس مطلب را بصورت ذیل عنوان کرد «پدرجان اگر یکی از بندگان شاهی فرار کند و دستگیر شود چه حکمی درباره اش خواهید داد شهریار پیر در جواب فرمود او را پابند میزنیم و محکوم به بیگاری خواهد شد. اما اگر به پای خود باز گردد چه امری خواهید داد. «حکم می کنم تازیا نه اش بزنند تا چنان کاری را تکرار نکنند بعد هم مثل اینکه چیزی واقع نشده باشد با او رفتار خواهیم کرد». کودک گفت پس اکنون وقت آنست که تازیا نه برای

نوادهات حاضر کنند چون با رفقای خود به عزم شکار فرار خواهیم کرد. آستیگ گفت خوب شد مرا آگاه ساختی و بدان که حق نداری پا از محوطه قصر فرا بگذاری و افزود اینست و جز این هم نخواهد بود چون حاضر نیستم به خاطر يك كار شكار جان نوادهام فدا شود. کوروش ناگزیر دستور را اطاعت کرد و از خانه بیرون رفت ولی اوقات او به سکوت می گذشت و همواره سیمای گرفته و گرفتار داشت.

سرانجام آستیگ متوجه شد کودک بسیار غمگین است و برای خوش آیند او عزم شکار کرد و کوروش را هم با خود برد. شاه دسته کلانی سوار و پیاده همراه داشت. سایر کودکان را نیز خبر کردند و دستور صادر شد حیوانات شکاری را در اراضی هموار که بوسیله اسب آسان قابل تعاقب باشد فرار دهند و آداب شکارچنانکه در حضور شاه رسم درباری بوده باشکوه فراوان برگزار شد و فرمان دادند تا کوروش بقدری که دلخواه اوست شکار نکرده باشد کسی حق تیراندازی ندارد. اما کوروش هم کسی نبود که زیر بار این حکم تبعیض آمیز برود و با صدای رسا گفت «پدرجان اگر میل شاهانه اینست که به من خوش بگذرد اجازه دهید دوستانم نیز با من شکار کنند و همگی آنچه هنر داریم آشکار سازیم» پس آستیگ اجازه داد که همه بروند و خود باز ایستاد و به نظاره آنها پرداخت و ملاحظه نمود که بچه‌ها چگونه دنبال شکار افتادند و با چه شوق و حرارتی زوبین می انداختند شاه بخصوص از این بابت مسرور شده بود که می دید نوادهاش در حین پی گیری شکار از فرط شادی نام همراهانش را با صدای رسا باز میگوید و از شدت هیجان فریاد می کشد. قلب پادشاه پیرهنگامی از نشاط لبریز شد که دید کوروش با ذکر نام، گاهی یکی را ریشخند و گاهی دیگری را تحسین میکند بدون اینکه هیچ گونه رشک و حسادت نماید. سرانجام وقت بازگشت فرا رسید و همگی با شکارهای کلانی به شهر آمدند. پادشاه بعداً هم پیوسته خاطره آن روز شکار را گرامی میداشت و هر گاه مجالی دست میداد با نوادهاش به این کار می پرداخت و دسته کودکان نیز همراه بودند و پادشاه محض

شادمانی کوروش از بردن بچه‌ها خودداری نمی‌کرد. به این وجه اوان زندگی کوروش گذشت. او با همه کس یار و محشور بود و نعمت خوشی و سعادت را از هرسو نثار می‌کرد و هیچ‌گاه هم صدمه و آزارش به احدی نرسید.

اما وقتی که او به سن پانزده سالگی رسید تصادف این شد که پادشاه آشور بمناسبت جشن ازدواج خود بزم شکاری ترتیب داد و چون شنیده بود که بین مرز آشور و ماد شکار بحد وفور است و آن حدود بواسطه دوری از جنگ خالی از خطر و اغیار، آنجا را شکارگاه انتخاب کرد و محض مزید اطمینان گروه انبوهی سوار و تیرانداز همراه برد تا جانوران را از نهانگاههای خود به اراضی هموار که اسب سواری آسان است فرار دهند. پادشاه به قصد حدودی که پاسداران او مستقر و مأمور بودند براه افتاد سپس باهمراهانش بر سفره شام نشست و خیال داشت بامداد دیگر پی شکار برود. نزدیک غروب تعداد کثیری پیاده و سوار برای تعویض پاسداران از شهر فرا آمده بودند. وقتی که پادشاه آشور دید لشکر کلانی شامل دو دسته و گروهی نیز خاص شکار در اختیار دارد به وسوسه افتاد که آیا بهتر آن نیست غنایمی از سامان دولت ماد به چنگ آورد؟ با این کار شکار خویش را نیز شکوه بیشتری میداد و حیوانات بیشماری برای قربانی فراهم میداشت. با این قصد زود برخاست و لشکریانش را براه انداخت. نفرات پیاده را در مرز گماشت و خود در رأس سواران به طرف دژهای حدود ماد تاخت. در این جا او و دسته نیرومندش موضع گرفتند تا از خطر محاصره پادگانش جلوگیری کنند. در آن حال نفراتی زبده را پیش فرستاد و دستور داد آن حوالی را از هرسو غارت کنند و آنچه بدست آید نزد او بیاورند.

در گیروداری که این حمله جریان داشت به آستیاگ خبر رسید چه نشسته‌ای که دشمن از مرز گذشته است و او بی‌درنگ با گروه نگهبان خود بمیدان جنگ شتافت فرزندش نیز با نفراتی که فرا آمده بودند ب حرکت افتاد و پیغام گذاشت بقیه هم آنچه فرا آیند از دنبال رهسپار شوند. اما وقتی که آنها با آشوریها روبرو

شدند از کثرت سربازان آنها شامل سوار و پیاده که ستون وار آرایش یافته بودند آگاه شدند خود نیز از حرکت باز ایستادند. در این حین چون کوروش دریافت که همه برای دستیاری آماده میشوند دیگر آرام نگرفت و جوشن خود را نخستین بار پوشید و آسان هم باور نمیکرد آنچه را که همواره آرزو داشت سرانجام پیش آمده است. اینک کودک بسیار دلبار شده بود جوشنی که جدش برای او فراهم کرده بود بر قامتش سخت برارنده مینمود. سپس کوروش تمام تجهیزات خود را هم پوشید و بر اسبش سوار شد و در جلو دسته ایستاد. آستیایگ که حیران بود چه کسی کودک را روانه کرده است حال که آمده بود به او فرمود در کنارش قرار گیرد. وقتی که کوروش نگاهش به سواران طرف مقابل افتاد رو به جد خود نموده پرسید «پدرجان آن نفراتی که بی رمق آن طرف پهلوی اسب خود ایستاده اند با ما جنگ دارند؟ پادشاه گفت بی شبهه چنین است کودک پرسید و آنها که آن طرف تر سوار بر اسب اند آیا دشمن اند؟ تردیدی نیست که همین طور است. کودک گفت پدرجان چه مفلوک به نظر میرسند و با اسببهایی فرتوت بغارت سرزمین ما آمده اند. خوب است ما به آنها حمله کنیم. جدش پاسخ داد هنوز زود است چون نگاهی به دسته انبوه سواران آنها کافی است و هر گاه حالا به آن عده حمله ور شویم یاران شان ما را حذف قرار خواهند داد در صورتی که هنوز همه نیروی ما حاضر نشده اند. کودک گفت این فرمایش کاهلا بجاست اگر پادشاه همین جا بماند تا نفرات امدادی ما برسند آن افراد جرأت حرکت نخواهند کرد و عده ای هم که بر گله های ما ریخته اند چون متوجه نهب ما شوند غنایم خود را باز خواهند گذاشت و فرار اختیار خواهند کرد.

آستیایگ دید که حرف کودک نیک معقول است و بحیرت افتاد که او چه رأی و تدبیری دارد و چه اندازه هشیار است. پس به پسر خود دستور داد دسته ای از سواران را بردارد و بر غارتگران بتازد و اگر قسمت اصلی لشکریان دشمن حرکتی نکنند خود، آنها را به پیکار خواهد گرفت و سرگرمشان خواهد کرد. بنابراین کواکسار عده ای سوار برداشت و شتابان رو به میدان نهاد. کوروش که متوجه

حمله شده بود خود نیز به حرکت افتاد و در سرجهه قرار گرفت ، کوا کسار هم تنگ از دنبالش و دیگران نیز از عقب روبه دشمن نهادند وهمینکه چشم غارتگران به ایشان افتاد غنایم را گذاشته فرار اختیار کردند . نفراتی که تحت فرماندهی کوروش بودند راه برایشان بستند بعضی هارا زود دستگیر و بعض دیگر را تار و مار کردند و آنها را که پایه فرار نهاده بودند تعاقب و اسیر نمودند . کوروش همواره پیش آهنگ بود و مانند تازی جوانی که هنوز کم تجربه ولی از نسل و تباری دلیر باشد دشمن را بی هیچ گونه دریغ و چنانکه گوئی گرازی وحشی را به دام انداخته است هدف می ساخت و مرتباً به جلو می تاخت و اندیشه ای جز دست یابی بردشمن و ضربت زدن اودر سر نداشت . در این گیرودار وقتی که لشکریان آشور یاران خود را گرفتار دیدند آنها نیز دسته دسته به حرکت درآمدند و می پنداشتند چون نگاه حریف به پیشروی ستون های آنها بیفتد دل خواهد باخت و از کار تعاقب دست خواهد کشید اما کوروش بر حدت حمله بیفزود و در حینی که رعد آسا پیش می تاخت دانی خود را به نام آواز می داد و با هیجان بسیار دشمن را تعاقب می کرد کوا کسار هم تنگ از پی او رهسپار بود و اندیشه ناک که اگر از تعاقب دشمن خودداری کند پدرش چه خواهد گفت . سایرین هم از دنبال آن دو می تاختند و این حین و حالی بود که حتی بزدلان نیز جنگاورانی دلاور می شوند .

آستیاگ که ناظر حملات شدید آنها بود و دید که دشمن برای در افتادن با آنها مشغول صف آرائی است به قصد اینکه مانع صدمه ای به فرزند و نواده خود شود در صدد افتاد بی درنگ بر صف دشمن بتازد . آشوریها که این رفتار پادشاه را دیدند باز ایستادند نیزه های خود را پائین و تیرها را در کمان کردند به این خیال که چون دشمن پیش آید از نزدیک آنها را هدف سازند زیرا که تا آن لحظه پیکار دو طرف صورت جنگ و گریز داشت و تا شامگاه این زد و خورد طول کشید . در این موقع آشوریها متوجه شدند که لشکریان آنها عقب نشینی می کنند و کوروش با نفراتش سخت در تعاقب آنهاست و آستیاگ و سوارانش هم در مسافتی تیر رس اند . پس وضع

را بسیار خطرناک دیدند و فرار را برقرار ترجیح دادند. مادی‌ها نیز در پی آنها افتادند، به هر که رسیدند درو کردند و آنها که از پا افتاده بودند کشته شدند و تا به پیادگان آشور نرسیدند درنگی پیش نیامد در این جا سرانجام عنان برتافتند چون اندیشه‌ناک بودند که دشمن در کمینگاه باشد. آستیاگ سپاه خود را فرمان ایست داد غنایمی که سوارانش آورده بودند شاه را بیش از اندازه خشنود ساخت و حیران بود که به کوروش چه بگوید چون او بود که این پیکار و این ظفر و پیروزی را پیشنهاد کرده بود. اما دلاوری کودک دیوانه‌وار می‌نمود حتی در حین بازگشت به شهر نیز رفتارش حیرت‌انگیز بود. او در حال سواری تاب دیدار کشتگانی را که بر خاک افتاده بودند نداشت چون آنها نیز در راه انجام وظیفه جان داده بودند پس وی بی‌اختیار پیش شهریار آمد و هر چند خرسند بود که موضوع کشته‌ها را پرده‌ای بین خود و پادشاه قرار دهد ولی وقتی که چشم جدش به او افتاد سایه غم نیز چهره‌اش را فرا گرفت.

این بود وضع و حالی که در ماد گذشت و رفته رفته نام کوروش ورد زبانها و مضمون آوازاها و سرودها شد و آستیاگ که همواره کودک را دوست میداشت حال با دیده شیفتگی و حیرت بر او می‌نگریست. پدرش کبوجیه از شنیدن اخبار هیجان-انگیز درباره فرزندش بسیار مسرور شد و چون شنید که پسرش هم اکنون منش بزرگان دارد بهتر آن دید که او را به پارس پیش خویش بخواند تا تربیت خود را با راه و رسمی که در وطن دارند تکمیل کند. می‌گویند کوروش امر پدر را اطاعت نمود و ترجیح داد که بدون تأخیر به پارس بازگردد تا مبادا پدرش آزرده خاطر شود و هموطنانش او را سرزنش نمایند. آستیاگ نیز تکلیف خود دانست که کودک را روانه پارس کند اما اینک وقت آن بود که هر مقدار اسب که دلخواه او بود همراهش بفرستد و بعلاوه تحفه‌های دیگر و آن نیز نه از لحاظ مهر و محبتی بود که نسبت به نواده خود احساس می‌کرد بلکه بواسطه آرزوهای عالی که درباره بزرگی و آینده او داشت و می‌دید که او روزی مایه راحت دل دوستان و بلای جان

دشمنانش خواهد گردید .

وقتی که لحظه عزیمت کوروش فرا رسید همگی از خردسالان و کودکان هم سالش و سالخوردگان و ریش سفیدان و خود پادشاه آستیاگ نیز بر توسن خود سوار به قصد بدرقه اش فرا آمدند و چنانکه روایت شده است چشمی نبود که درحین بازگشت او اشک آلود نباشد و می گویند خود کوروش هم با دیدگان اشکبار براه افتاد . او هدایای سرشاری به رفقای خود داد و آنچه را که آستیاگ به او مرحمت کرده بود بین آنها قسمت نمود . سرانجام جامه با شکوهی را که جدش به او اهدا کرده بود از تن در آورد و آنرا به یکی از دوستان خود بخشید تا به زبان حال به او نموده باشد که تا چه اندازه بیش از دیگران در دلش جا دارد . گفته اند که دوستانش تحفه ها را دریافت کردند ولی در بازگشت نزد پادشاه فرستادند و او نیز آنها را پیش کوروش فرستاد . اما کوروش بار دیگر این هدایا را به ماد رسانید و از جدش تمنا کرد «اگر میل شاهانه آنست که هنگام بازگشت به ماد خشنود و سرافراز باشم دستور بفرمایند که دوستانم هدایا را نگاه دارند» آستیاگ خواهش کودک را انجام داد .

در این جا ذکر داستان عشقی کودکانه ای بيمورد نیست . شرح ماجرا از این قرار است وقتی که کوروش در شرف عزیمت بود و آخرین مراسم تودیع بر گزار می شد يك يك از منسوبانش به رسم و عاداتی که در پارس دارند و هنوز این عادت در ایران زمین پایدار است - ضمن تودیع بوسه بر لب او می زدند . میگویند یکی از اهالی ماد که در صباحت منظر و در شجاعت کم نظیر بود و از مدتها پیش نسبت به کوروش عشق می ورزید چون رسم بوسه را دید خود را عقب کشید و بعد از آنکه سایرین کنار رفتند او جلو آمد و گفت « کوروش جان از میان همه بستگان فقط مرا نشناخته ای ؟ کوروش پاسخ داد آیا از منسوبان من هستی ؟ که آن شخص در جواب گفت برآستی که هستم کوروش اظهار داشت پس به همین دلیل بوده است مرا خیره خیره نگاه میکردی و گمان می کنم که بارها چشم از چهره ام برنمیداشتی

«مرد ماد جواب داد که غالباً آرزوی دیدارت را داشتم اما خدا گواه است که هیچ گاه این جرأت را در خود نیافتم. کوروش گفت سبب چه بود برای آنکه از بستگانم بوده‌ای؟ و با این حرف سر پیش آورد و لب او را بوسید مرد ماد که از این بوسه دلیر شده بود گفت، واقعاً در پارس رسم دارند که منسوبان، یکدیگر را می‌بوسند کوروش جواب داد که برآستی چنین کنند یکی هنگامی که بعد از مسافرتی طولانی بهم میرسند و دیگر وقتی که عازم سفرند. آن شخص باز گفت پس وقت آنست که بوسه‌ای دیگر نثارم کنی چون از تو جدا می‌شوم. با این کلام کوروش باز او را بوسید و از هم جدا شدند اما هنوز همراهان مسافرتی نپیموده بودند که مرد ماد چهار نعل باز آمد. کوروش نگاهی به صورتش انداخت و پرسید مگر چیزی فراموش کرده‌ای یا حرف دیگری داری؟ اهل ماد گفت که از دیدار ما دیری گذشته است کوروش جواب داد منظورت اینست که فقط زمان بس کوتاهی است مرد ماد افزود جای این حرف نیست مگر نمی‌بینی هر لحظه که از دیدار تو محروم باشم مراد حکم عمر هاست پس یا وجود اشک‌هایی که در چشمش حلقه زده بود کوروش به خنده افتاد و مرد بیچاره را دلداری داد و افزود «بزودی نزد شما بازخواهم آمد آن گاه خواهی توانست هر قدر که دلخواه تو است بی آنکه دیده برهم نهی درمن نظاره کنی.»

بخش سوم

سردار جوان

کوروش به شرحی که بیان شد دربار جدّ خود را ترك کرد و به پارس آمد و در آنجا يك سال دیگر تربیت خود را در میان کودکان تکمیل نمود. ابتدا بچه‌ها به گمان اینکه او براه و رسم تجمل مادیها خو گرفته است درصدد تمسخرش بودند اما وقتی که مشاهده نمودند خوراك ساده پارسی را با همان لذت و رغبت خود آنها صرف می‌کند و در ضیافت‌ها بجای توجه به انواع غذا آنچه از تنقلات را که پیش او می‌نهند به دیگران میدهد در اثر این رفتار و چیزهای دیگری که از او دیده و نجابت ذاتی و برتری فطری او را مشاهده کردند وضع دگرگون شد و همه باز چاکر او گردیدند. وقتی که این دوره از تربیت او به پایان آمد و موقع آن فرا رسید که به دستۀ نوجوانان داخل شود جریان قبلی تکرار شد و او در انجام دادن تکالیف خود و تحمل نمودن سختی و احترامی که به سالخوردگان می‌گذاشت و اطاعتی که نسبت به مقامات بالا می‌نمود بار دیگر برتری خود را به ثبوت رسانید.

در این هنگام آستیاگ در عین سالخوردگی در ماد درگذشت و هووخشتر (کواکسار) فرزندش که دائی کوروش بود جانشین او گردید. در همین اوقات نیز پادشاه آشور که سوریه و عربستان را تابع خود ساخته بود هیرکانیها را مطیع کرده و باختریان را هم در محاصره داشت در این اندیشه افتاد که اگر قدرت ماد را درهم بشکند چون بدون شبهه مادها نیرومندترین همه آن اقوام اند خواهد توانست بر

تمام همسایگان خود نیز تسلط یابد. پس اوقاصدان خود را از هر سو روانه کرد نزد کراسوس پادشاه لیدی و به دربار سلطان کاپادوکیه و به هر دو قسمت فریگیه و پیش پافلاگونی‌ها، هندیها، کاریها و کیلیکی‌ها فرستاد و پیشنهاد کرد که در همه جا بر ضد ماد و پارس تبلیغات راه بیاندازند و شایع سازند که تا دیر نشده است باید در مقابل آن دو دستگاه پادشاهی نیرومند که بوسیلهٔ وصلت نیز باهم پیوند یافته‌اند قدم علم کرد و پایهٔ قدرت آنها را درهم شکست و گرنه بیم آنست که این دو دولت همدست بر همسایگان خود بتازند و یکی بعد از دیگری همه را مقهور سازند.

بنابراین، آن اقوام تحت تأثیر اظهارات سفیران آشور با این دولت پیمان اتحاد بستند بعضی از آنها از گفته‌های قاصدان ترغیب شده بودند و بعضی دیگر با هدایا و زر و پول که در دستگاه پادشاه آشور (بابل؟ م) بحد و فور بود پیشنهادش را قبول کردند. هووخشتر فرزند آستیاگ (ازدهاک) که از این تباری و تدارکات دشمن آگاه شد از تهیهٔ وسایل دفاعی فروگذار نمود و پیغامی به سرزمین پارس و کبوجیه پادشاه آن جا که شوهر خواهرش بود و پیامی نیز به خود کوروش فرستاد و تقاضا کرد هر چه زودتر و با هر مقدار لشکری که فراهم باشد به یاری او بشتابند و هیأت ارشادان پارس هم وسایل جنگی و نیرو در اختیار او بگذارند. کوروش زود آمادهٔ عزیمت شد و شورای ارشادان او را به فرماندهی نیروی عازم ماد برگزید و اختیار داد که دوستان از میان آزاد مردان جدا کند و هر یک از آنها چهار نفر از بین هم‌تبه‌های خود برگزینند به این ترتیب لشکری هزار نفری از آزادگان منتخب و هر نفری از این هزارتن هم مأمور شد که سی تن از بین طبقهٔ عام - ده نفر سرباز ده تن فلاخن انداز و ده تن نیز کماندار - جمع کند و بنابراین سه لشکر شامل ده هزار سرباز و ده هزارتن فلاخن انداز و ده هزار هم تیرزن فراهم آمد که در سر آنها هزار نفر آزاد مردان بودند. فرماندهی همهٔ این نیروی کلان بر عهدهٔ کوروش افتاد. اولین کاری که او بعد از این انتصاب نمود این بود که در روزی سعدقربانی‌ها کرد و سپس دوستان نفر همراهان زبدهٔ خود را برگزید و هر یک از ایشان هم

چهار نفر دستیار تعیین کرد آن گاه کوروش تمام این عده را فرا خواند و نخستین بار بآنها چنین خطاب نمود :

«هان ای یاران من ، شما را برای کار بزرگی برگزیده‌ام اما این اولین بار نیست که به ارزش وجود شما پی می‌برم از دوران کودکی ناظر غیرت و حمیت شما نسبت به آنچه وطن ما قدر و احترام می‌گذارد و آنچه را که پست و خواری‌شمارد بوده‌ام ، اینک قصد آنست که بی‌پرده برای شما باز نمایم که به چه دلیل خودم این مأموریت را برعهده گرفته‌ام و چرا از شما دوستان خویش انتظار یاری دارم . از دیر باز این عقیده را داشته‌ام که اجداد ما در زمانه خود مانند ما مردمی رستگار بودند چون زندگانی آنها صرف کوشش و تلاش طولانی در راه حفظ وصیانت‌همین موازین افتخار و تعالی شده است که در نظر ما نیز عزیز و گرامی است اما با وجود آن قدر و برازندگی باز این نکته در نظر آشکار نیست که از کار آنها چه بهره و خیری نصیب کشور ما و یا خود ایشان گردیده است . باور داشتن این نکته هم مرا دشوار است که چگونه بنا بر موازین انسانی امکان آن هست که افراد نیک و دلیر با مردم دون و پست یکسان و برابر باشند . افراد بدان جهت از خوشی حاضر در نمی‌گذرند تا همیشه از رفاه و آسایش محروم بمانند ، این خودداری جنبه‌ای تربیتی دارد به عبارت دیگر تحمل کردن سختی حاضر برای آنست که در آینده خیر و سعادت بیشتری نصیب ما شود . فلان کس شبانه روز بار رنج و تعب را بر خود هموار می‌سازد تا سخنوری ماهر شود اما خود سخنوری منظور غائی او نیست بلکه امیدوار است بوسیله خطابه و بیان ، افراد بشر را ترغیب کند تا به هدفی عالی‌تر دسترسی یابند . وضع و حال کنونی ما و آنهایی که در فنون جنگ و دلاوری ورزیده‌اند عیناً چنین است . غرض ما آن نیست که دست از کشت و کار برداریم و تمام عمر را بی‌امید و هدف در راه زد و خورد و جدال تلف کنیم بلکه امیدواریم با ابراز غیرت و همتی که در ماست برای خود و وطن خویش سه نعمت ارجمند یعنی رفاه و سعادت و افتخار را به چنگ آوریم . هر گاه کسانی همه عمر خود سخت بکوشند و ناگهان در دام پیری

گرفتار شوند پس غافلگیر شده اند حال این دسته مثل کسانی است که در کشت و کار راه صرفه و صلاح می‌پویند و در زراعت مهارت و تدبیر دارند اما چون وقت برداشت محصول فرا رسد غفلت ورزیده ثمره کار خود را عاطل می‌گذارند یا ورزشکاری که در فن خود استادی بسیار که موجب پیروزی و افتخار او تواند شد دارد ولی در آخرین لحظه از ورود به صحنه مبارزه بازمی‌ماند. به نظر من اگر مردم چنین افرادی را احمق بشمارند حق دارند. یاران عزیز بکوشیم که دوچار چنین وضع ناهنجاری نشویم قلب ما گواهی میدهد که از خردسالی در راه نیکوئی و نجابت و شرافت گام برداشته‌ایم و به اتکای چنین گذشته ایست که با دشمن خود گلاویز می‌شویم. شکی ندارم که در مقام قیاس با ورزیدگی جنگاوری ما آنها ناشیانی بیش نخواهند بود. دشمن ما سر باز واقعی نیست هر چند که در افکندن زوبین یا تیراندازی و اسب‌سواری مهارت سرشار دارد ولی همینکه موقع ابراز طاقت و بردباری فرا رسد در می‌ماند و در وقت گرفتاری و سختی پاك بیچاره می‌شود. آن کس را جنگاور نتوان نامید که چون شبانگاه وقت بیداری و تکلیف نگهبانی فرا میرسد خواب او را از پا در آورد و بهیچ وجه تاب سختی را نداشته باشد. هر گاه فردی نیاموخته باشد که با دوست و دشمن چگونه رفتار کند برآستی که فاقد شایستگی انجام دادن تام و تمام تکلیف خویش است اما این حرفها در مورد شما دوستان من صادق نیست برای شما شب و روز تفاوتی ندارد درس تحمل و زحمت و سختی که در آموزشگاه فرا گرفته‌اید راهنمای سعادت شماست شما هر روز با گرسنگی سروکار داشته‌اید آب جویبار شیروار برای رفع تشنگی شما کافی است و آنچه در نزد همه عزیزترین نعمت‌هاست و در جنگ بدست آید در شما هست به عبارت دیگر از همه آوازه‌های دلپذیر، شیرین‌ترین آن در نزد شما بلند نامی است شما نامزدان شایسته شرف و افتخارید و احراز آن نیز حق شماست و ازین روست که با طیب خاطر به استقبال رنج و خطر میروید.

درحین که این سخنان را در باره شما می‌گویم اگر زبان و دلم یکی

نباشد کارم ناشی از خود فریبی است چون هر گاه انتظاراتی که از جانب شما دارم بر آورده نشود بر من حرجی نخواهد بود اما من نسبت به شما که پرورده زحمت و کارید ایمان و ازخیراندیشی شما در باره خود اطمینان دارم و میدانم دشمن مارای و تدبیری ندارد و شما هم امیدم را به یأس مبدل نخواهید کرد . پس وقت آنست که با دلگرمی و امیدواری گام برداریم و دلیلی هم وجود ندارد که از اتهام بیمناک باشیم زیرا احدی قادر نیست ما پارسیان را به بدخواهی یا بدرفتاری نسبت به دیگران متهم سازد . چون دشمن ناروا به ما تاخته است و دوستان به منظور حمایت از ما استمداد کرده اند آیا پسندیده تر از دفاع خویش کاری هست ؟ چه چیزی گرامی تر از یاری کردن به کسانی است که در نزد ما عزیزند؟ بعلاوه شما دلیل دیگری برای مزید اطمینان دارید - در شروع این پیکار من نیایش به درگاه خدایان را فراموش نکرده ام شما در سفر و حضر با من بوده اید و خود دیده اید که چگونه در همه کارها خرد یا کلان جوینده عنایت پرورد گارم . سپس افزود آیا باز هم جای سخن است . در این لحظه من شما را آسوده می گذارم تا همراهان خویش را برگزینید آن گاه که همه آماده شوند به فرماندهی خودتان راه ماد را پیش خواهند گرفت . من نیز نزد پدر خود باز می گردم ناخدا میتم را در حضورش آغاز کنم باشد که چیزهای تازه ای در باره دشمن بیاموزم و اسباب کار را تکمیل کنم و بدین ترتیب با یاری خداوند شاهد پیروزی در عرصه کارزار از آن ما خواهد بود .

این بود اوامر او که همه فوری پی اقدام رفتند و خود کوروش روانه خانه شد تا در آستانه پدرش هستیا^۱ و زاوش^۲ و همه خدایانی را که حامی نسل و تبارش بودند دعا و ستایش کند . بعد از خاتمه این کار روبه میدان جنگ نهاد در حالی که پدرش او را مشایعت میکرد . چنانکه روایت کرده اند هنوز از دروازه شهر بیرون نرفته

۱- Hestia در یونانی ربه النوع آتش .

۲- Zeus ، زاوش ستاره مشتری است سنائی فرماید: فلك سادس است زاوش را- که

دهنده است دانش و هش را .

بودند که رعد و برق که در نزد پارسیان دال بر فال نیک است در آسمان پدید آمد سپس بی آنکه آثار دیگری دیده باشند همی رفتند با عقیده‌ای استوار که احدی قادر نیست در برابر ارادهٔ پروردگار اظهار وجود کند. در بین راه پدر کوروش به او فرمود «فرزندم، خداوندان نسبت به ما عنایت دارند و سفرت قرین خیر و توفیق خواهد بود این معنی از قربانی‌ها که کرده‌ایم و علامات و آثار آسمانی هویدا است و لازم نیست کس دیگری آنرا برای تو باز گوید چون من پیوسته مراقبت نمودم که این هوشمندی را خود نیک حاصل کنی و به درك الهامات قادرشوی و ترا احتیاجی به کاهن و پیشگو نباشد اینک خودت به رأی العین خواهی دید و با گوش خودت خواهی شنید و معنی علامات آسمانی را خواهی شناخت و لزومی هم در بین نیست که گفتهٔ غیبگویان را مناط قرار دهی چون شاید در خیال گمراهی‌ات باشند و آنچه را که تقدیر در بارهٔ تو خواسته است وارونه نمایند. مقصودم این بوده که اگر چنین کسانی هم نباشند باز سرگردان نشوی و بدانی که چگونه از الهامات آسمانی برخوردار گردی و با فراست و هوش خویش ارادهٔ خداوندی را بشناسی و بر طبق آن رفتار کنی».

کوروش پاسخ داد، آری پدر جان تا آنجا که قدرت دارم سخنانت را آویزهٔ گوش خود خواهم ساخت و پیوسته از درگاه خدایان خواهم خواست که مرا مشمول عنایت خویش قرار دهند و رأی و راه صواب را از من دریغ نمایند. و افزود که به خاطر دارم یکبار فرموده بودی که فقط در وقت حاجت و بدبختی نیست که انسان باید رو به درگاه خداوند نماید بلکه بایستی در بحبوحهٔ بختیاری و سعادت از خدا غافل نباشد و به همین نهج نیز نسبت به دوستان این جهانی خود رفتار کند. پدرش گفت ای فرزند چه نیکو گفتی و بنا بر تعالیم من حال می‌توانی با قلبی آسوده و امیدواری کامل، دست دعا و نیایش به درگاه خدایان دراز کنی تا آنچه را که آرزو داری بر آورند و جدانت هم گواه است که هیچ‌گاه آنها را فراموش نکرده‌ای. کوروش گفت به همین جهت است که می‌پندارم، خدایان یاور من‌اند. پدرش پرسید لابد سایر مطالب را که باهم توافق نظر داشتیم فراموش نکرده‌ای و در خاطر داری که

به این نتیجه رسیده بودیم که اراده خدایان آنست که مابعض چیزها را از راه آموزش و پژوهش و پرورش فراگیریم و هر توفیقی که در این زمینه بدست آید پاداش جهد و تلاش خودماست نه حاصل عطالت و بیهودگی و پاداش هم وقتی بدست خواهد آمد که آنچه برعهده داریم درست انجام دهیم و در این صورت است که سزاوار لطف و عنایت پرورگار خواهیم شد. کوروش گفت خوب بخاطرم هست که پیوسته در این باره پندم میدادی و براستی که سخنان پدرم را به جان و دل قبول داشتم و میفرمودی چگونه کسی که فن سواری نداند می تواند آرزوی پیروزی در رزمی سواره کند و درس تیراندازی نیاموخته باشد اما از درگاه خدا چیرگی بر تیرزن ماهری را خواستار باشد و رازسکان بانی را نشناخته باشد و بخواهد کشتی حاجتش را به ساحل مراد برساند و بدون آنکه بذرقافی کاشته باشد حاصل فراوان آرزو کند و یادرمیدان نبرد هیچ گونه احتیاطی ننماید ولی بازمید نجات و سلامت داشته باشد و می گفتی که همه این قبیل آرزوها منافی بامشیت خداست و آنها که در پی مقاصد حرام اند چه جای شگفتی است که به کام نرسند و حتی اگر داد خواستی نیز بر موازین قانونی پیش آورند باز چنین عملی بنی آدم را در این عالم قرین سعادت نخواهد ساخت.

پدرش پرسید آیا بخاطر داری که در این باره نیز هم رأی بودیم که چه رفتار والا و شریفی است که انسان خود را واقعاً و براستی قسمی تربیت کند که کاملاً آماده و دلیر باشد و آنچه را که مورد احتیاج خود و خانواده اوست مهیا داشته باشد؟ و گفته بودیم که این رفتار مایه سرافرازی هر فردی است ولی هر گاه انسان پا از این حد فراتر نهد و مهارت و خرد آنرا داشته باشد که مدد گارو رهبر دیگران شود و حاجت های خلق را تأمین کند و اسباب تحقق آمال آنها را فراهم سازد این کار قدر و مقام اعجاز دارد. کوروش جواب داد، آری پدر جان این موضوع را خوب بیاد دارم و با نظرتان هم موافق بودم که می فرمودی حکومت کردن خوب و قرین بزرگواری از اهم امورات و هنوز وقتی که راجع به اصل حکومت می اندیشم نظرم جز این نیست ولی

آن گاه که با نگاهی بسیط در کار جهان تأمل می‌نمایم معلوم می‌شود چه بسا افراد کم‌خرد و بی‌مایه که سعی دارند با تمهید بسیار زمام کارها را از دست ندهند و چه تناقضاتی که ما در رفتار آنها مشاهده نمی‌کنیم. از این جاست که عقیده دارم چه کار سبک و عبثی است که انسان در مقابل این قبیل افراد پستی و فروتنی نماید. حیف که قادر نیستم خود در میدان جدال، با این گونه عناصر روبرو شوم و با آنها بحث و استدلال کنم و گفت که همه آنها و از جمله همین متحدین خود ما گویا در بند این عقیده‌اند که زمامدار باید بر اتباع وزیرستان خود بوسیله ترتیب دادن ضیافت‌های مجلل و اندوختن زر و مال هنگفت و آسایش بی‌کران و فراغت از رنج و ملال متمایز و برتر باشد اما نظریاتم این نیست به عقیده من زمامدار باید بر دیگر افراد از این جهت امتیاز و برتری داشته باشد که نه فقط از زندگی سهل و آسان روگردان بلکه مال‌اندیش و با تدبیر و پرکار باشد.

پدرش گفت ای فرزند پس میدانی که قسمت عمده گرفتاری ما از ناحیه آدمی‌زاد نیست بلکه مبارزه با قضا و قدر است که گاهی محظوراتی بمراتب سخت‌تر دارند مثلاً اعتقاد آنست که تا اسباب کار فراهم نباشد از حکومتی هم که تو تعریف کردی کاری ساخته نیست کوروش گفت ولی پدرجان تأمین همه ما یحتاج مارا کوا کسار که از مایاری خواسته عهده‌دار شده است. پدرش گفت ای فرزند آیا این واقعاً نظر تو است؟ و تو کامیابی در پیکار خود را بوسایلی موکول می‌کنی که کوا کسار فراهم خواهد آورد؟ کوروش پاسخ داد آری غیر از این نیست -- آیا میدانی چه وسایلی لازم‌داری؟ کوروش گفت نه اطلاعی ندارم پدرش افزود با وجود این خیال می‌کنی خواهی توانست به چیزی که حتی اطلاع درستی در باره آن نداری امیدوار باشی. لابد در نظر داری که چه وسایل عمده‌ای در آینده مورد احتیاج تو خواهد بود هر چند که مخارج فعلی را هم نباید فراموش کنی کوروش گفت این را خوب میدانم. پدرش گفت بسیار خوب فرض کن هزینه کار بیشتر از آن شود که کوا کسار تعهد کرده است و شاید هم او قصد تزویر داشته باشد در این صورت کار سر بازانت زار خواهد

شد. او جواب داد در این شکی ندارم. پدرجان حال که در سرزمین دوست هستیم چه وسایلی می‌توانم فراهم سازم پدرش اظهار داشت یعنی می‌خواهی بدانی از کجا می‌توانی آذوقه‌ات را فراهم کنی؟ چه کسی غیر از تو که کلید قدرت را در اختیار دارد قادر به انجام این کار است؟ پیاده‌نظامی به تو داده‌ایم که بی‌همتاست و اطمینان دارم از عهده لشکریانی دو برابر خود بر خواهد آمد. سواره نظام مادهم که ممتازترین سواران جهان‌اند با تو خواهند بود. به نظر من در حول و حوش ما قوم و ملتی نیست که خواه به امید مهر و عنایتی که به آنها خواهی نمود و یا بیم‌ترسی که از جانب تو دارند آماده خدمتگزاری‌ات نباشند اینها اموری است که احتیاج به دقت بسیار و هم‌آهنگی با کواکساز خواهد داشت تا مبادا هنگام نیاز در تنگنا بمانی و برسبیل رسم و عادت هم که باشد باید تدبیری به منظور تأمین عایدات بکنی اما این پند را باید بر هر چیز دیگر برتر بشماری یعنی هرگز انباشتن خواربار را تا روز نیاز به تأخیر نیانداز و در هنگام وفور نعمت تا بتوانی مایحتاج خود را فراهم ساز و گرنه موقع کم‌یابی درمانی اگر دشمن بداند که به او احتیاجی نداری بهتر سلوک خواهد کرد بعلاوه بی‌نیازی تو را از نیشخند سربازانت مصون خواهد داشت و به همین جهت در وقت مددگاری یا هنگام گرفتاری عزیزتر خواهی بود. لشکریانت تا وقتی که همه اسباب زندگی را فراهم دارند با آمادگی بیشتری فرمان می‌برند و شبهه‌ای نیست اگر چنانکه باید و شاید در اندیشه رفاه و یا چاره ساز غم ورنج آنها باشی نفوذ کلامت بیشتر خواهد شد. کوروش گفت آری پدرجان من فرمایش تو را تصدیق دارم بخصوص با وضعی که فعلا داریم. هیچ يك از سربازانم بابت مزدی که به آنها وعده داده‌اند مراسم‌سگزار نخواهد بود آنها از شرایطی که کواکساز برای تأمین دستیاری ایشان پیشنهاد کرده است آگاهند و آنچه‌هم زیاده دریافت دارند انعامی می‌شمارند و به احتمال قوی مرد بخشنده را گرامی خواهند داشت. پدرش گفت نیکو گفتمی و براستی که فرماندهی که لشکر نیرو در اختیار اوست و بدان وسیله امکان خدمتگزاری به دوستانش و انتقام از دشمنان دارد ولی باز از تأمین

وسایل کار غافل بماند سزاوار ملامت است آیا چنین نیست و آن مثل اینست که فلان کشاورز زمین و کار گر داشته باشد اما کشتزار را شخم نکند و بنا بر این خاک را پاک عاطل بگذارد. فرزندش جواب داد پدر جان هر گز چنین اهمال و قصوری از من سر نخواهد زد و مطمئن باش که در سرزمین‌هائی که به دست دوست و یا در چنگ دشمن است در همه جا از تأمین احتیاجات سر بازانم غفلت نخواهم کرد.

پدر باز گفت و شنود را ادامه داد «خوب ای فرزند و آن قواعد دیگر را که باهم توافق داشتیم که هیچ گاه قابل عدول نیست در خاطر داری؟ کوروش پاسخ داد مگر ممکن است فراموش کرده باشم یادم هست روزی که به قصد دریافت پول برای معلمی که می گفت فن سرداری سپاه به من آموخته است نزدت آمده بودم پول را دادی ولی سئوالات بسیاری هم از من کردی و گفتمی فرزند آیا این معلم که میخواهی به او پول بدهی در بین سایر امور هیچ به لزوم سر رشته داری و تأمین وسایل جنگی اشاره کرده است؟ چون سر بازان مثل مستخدمین خانه ما یحتمل دارند. در این مورد ناچار حقیقت را عرض کردم و اقرار نمودم که حتی يك کلمه از آن مقوله بزبان نیاورده است. سپس سؤال فرمودی آیا درباره بهداشت و نیروی بدنی نفرت‌حرفی زده است زیرا که هر سرداری بر عهده دارد راجع به این قبیل امور همان اندازه اهتمام و مراقبت داشته باشد که درباره فن نظام و علم سوق الجیشی دارد. وقتی که به ناچار جواب منفی دادم استفسار نمودی آیا شمه‌ای در باب فنونی که در جنگ اسباب تسهیل و پیشرفت کارهاست بیان داشته است باز ناگزیر جواب منفی دادم سپس پرسیدی آیا از هنر تهییج و دلیر کردن سر بازان چیزی به من آموخته است زیرا که گفته بودی در هر اقدام خطیری بین حالت هیجان و چالاکی و یا سستی و خمودگی تفاوت کلی است. من سری با تأسف تکان دادم و باز تحقیقات را ادامه دادم فرمودی آیا این معلم تأکید خاصی درباره اهمیت اطاعت سپاهیان ننموده و بهترین راه تأمین انضباط را نشان نداده است و سرانجام وقتی که معلوم شد حتی این قاعده عمده هم پاک مسکوت مانده است با ابراز حیرت فرمودی پس پناه بر خدا او با

وجود ادعا کدام يك از رموز سرداری سپاه را به تو آموخته است؟ در این خصوص لااقل جوابی مثبت داشتم و گفتم او به من تدبیر نظام و صف آرائی سپاه را یاد داده است که از این حرفم به خنده افتادی و نکته‌ها را يك يك بیان نموده فرمودی «فرزند، تو را به خداوند سوگند لشکری که آذوقه ندارد بهداشت ندارد انضباط ندارد و از رازها و رموز جنگ‌آوری بی‌خبر است نظم و صف آرائی او را به چه کار آید؟ و در این مورد بود که بر من روشن ساختی که نظام و صف آرائی و مشق و مانورها بخش ناچیزی از آنچه فن سپهداری است بشمار میرود. هنگامی که استدعا کردم سایر نکته‌ها را هم بیان کنی افزودی بهتر آنست که این مطالب را با سرلشکران آزموده و نامی در میان بگذارم و از زبان آنها آنچه لازمه کار و ضروری است بشنوم. پس من با همه آن کسان که در این رشته صاحب نظر می‌پنداشتم صحبتی داشتم، درباره می‌احتاج لشکر بمن اطمینان دادند آنچه لازمه احتیاط بود کواکسار به اندازه وافی و کافی فراهم نموده و راجع به بهداشت لشکریان نیز اطلاع داشتم که شهرهای خوش آب و هوا انتخاب و پزشکان نظامی تعیین شده بودند و فرماندهانی که بهداشت نقرات خود را نصب العین داشتند مأمورانی را برای تأمین این منظور همراه بردند و به محض اینکه خودم این مأموریت را بر عهده گرفتم بدون تأخیر آنرا مورد توجه قرار دادم و افزود که پدرجان به خویشتن می‌بالم که دسته‌ای از پزشکان و جراحان زبده را با خود خواهم برد. پدرش به این مطلب جواب داد. آری فرزند بدان که در هر حال این نقرات زبده رفوگر را مانند که کارش اصلاح پارگی لباس است افراد هم وقتی که ناخوش شوند پزشک درد آنها را التیام می‌دهد اما نظر تو باید عالی‌تر از آن و این باشد که سر بازانت اصلاً بیمار نشوند. کوروش پرسید پدرجان مگر چنین چیزی امکان دارد کبوجیه پاسخ داد مثلاً اگر قرار باشد در محلی توقف طولانی نمایند باید که نقطه پاکیزه و سالمی برای اردوگاه انتخاب کنی و اگر جداً در جستجوی آن باشی بدان که جوینده یا بنده است.

بعلاوه میدانیم که مردم همواره در این باره بحث و مناظره دارند که چه نقاطی

سلامت خیز است و چه نقاطی نیست و پایه قضاوت آنها نیز بنیه و حسالت مزاجی خودشان است اما تو لابد فقط به انتخاب محل خوش آب و هوا اکتفا نخواهی کرد. کوروش گفت اولین قاعده که رعایت خواهم کرد خودداری از پر خوری است که مادر ناخوشی‌ها است دیگر هضم و دفع آنچه در بدن وارد میشود که بهترین راه برای تأمین تندرستی و تقویت است. کبوجیه جواب داد فرزند اینها قواعدی است که تو باید درباره دیگران مجرا کنی کوروش گفت مگر ممکن است سربازان خوراک و پرورش خود را تابع قواعد سازند پدرش گفت نه فقط این کار امکان دارد بلکه بسیار ضروری است زیرا که اگر قرار باشد لشکری اصلاً منشأ اثر و خدمت واقع شود باید همواره یا بر دشمن بنازد و یا خود را برای این کار آماده سازد افراد اگر بیکار بمانند اداره کردن آنها آسان نیست. این کار در هر خانواده دشوار است ولی نگاهداری لشکر بیکار از بفرنج‌ترین کارهاست باید که عده کلانی را سیر کرد و مایه اندکی برای شروع کار داشت و اتلاف بیشتری هم پیش خواهد آمد و بنابراین هیچ لشکر و سپاهی را نباید هرگز عاطل و بیکار گذاشت. کوروش پاسخ داد اگر گفتار پدرم را درست استنباط کرده باشم منظور آنست که یک سر لشکر بیکار مثل برزگری کاهل و جودی بیهوده است در این صورت در همین لحظه از طرف فرمانده پرکار خود جواب و از جانب او قول میدهم که به یاری خدا ثبات خواهد کرد که سربازانش همواره تمام مایحتاج خود را فراهم دارند و بنیه آنها نیز چنانکه باید و شاید قوی است و افزود که گمان می‌کنم راه و روشی را می‌شناسم که از بکار بردن آن هر فرماندهی خواهد توانست در زمینه پرورش و ورزیدگی نفرات خود در اقسام رشته‌های جنگی نتایج نیکو حاصل دارد. او باید در همه قسمت‌ها مسابقات ترتیب دهد و جایزه‌ها تعیین کند بدین وسیله بر مهارت سربازان خود خواهد افزود و بزودی آنها را آماده کارزار خواهد داشت تا هر خدمتی که پیش آید انجام دهند پدرش جواب داد کاری بهتر از این نمی‌شود هر گاه این رویه را تعقیب کنی مطمئن باش که چون سپاهیان را در حین عملیات آنها تماشا کنی همان حظ و خوشی تو را دست

خواهد داد که آواز دسته رقصان موجب انبساط خاطر می‌شود .

سپس کوروش افزود برای تهییج و دلیر کردن نفرات نیز به نظر من هیچ چیزی اثر امیدوار ساختن آنها را ندارد پدرش گفت آری که چنین است ولی دلخوشی فقط به این کار، مانند آن خواهد بود که شکارچی بخواهد با برآه انداختن سر و صدای شکار کوله پشتی خود را پر کند البته ابتدا تازی‌ها با هیجان به تکاپو خواهند افتاد اما وقتی که یکی دوبار فریب خوردند دیگر حتی موقعی که شکار در اختیار باشد اعتنا نخواهند کرد. در مورد امیدواری حال به همین منوال است اگر چند بار نویدهای دروغ به افراد بدهی سرانجام وقتی که شاهد مقصود در دسترس باشد باز مژده وصل را بیهوده خواهند پنداشت فرمانده باید تا خود اطمینان کامل ندارد از برانگیختن امیدواری در نفرات خود احتراز و این کار را به دستیاران خود ارجاع کند اما خود او باید هر گونه تشجیع و دعوت را تا موقع بحران و خطر به تأخیر اندازد و بی‌جهت خود را بی‌اعتبار و خوار نکند .

کوروش با صدای رسا گفت « آفرین چه پیشنهادی بسیار پسندیده و از لحاظ من هم چه اندازه خوش آیند . و در زمینه ایجاد حس اطاعت بحمدالله خودم پرورش کافی دارم در این قسمت پدرم از زمانی که هنوز کودک کی بیش نبودم تربیت مرا آغاز کرد و این درس را با فرمانبرداری نسبت به خویش یادم داد سپس مرا به رؤسای سپرد که همان کار را که خود کرده بود دنبال کردند بعد هنگامی که به مرحله نوجوانی رسیدم کار گزاران دربار خودم یا هم‌ردیف‌ها چیزی را به این اندازه تأکید ننموده‌اند گمان می‌کنم قوانین و آئین ما هم این درس را به وجهی دوپهلوی می‌آموزند که شرط فرمان دادن اطاعت کردن است وقتی که به کنه این کار می‌اندیشم در نظر من چنین می‌نماید که مایه حقیقی اطاعت ، تحسین و ستایش در مقابل بازخواست و سرزنش است به عبارت دیگر هر خدمتی را پاداش و نافرمانی را کیفر دادن . پدرش گفت فرزند ، این راه و رسم اطاعتی اضطراری است ولی برای نیل به مقصود راهی کوتاه‌تر هست و آن فرمان بردن با جان و دل و ارادی است . وقتی که منافع انسان

در خطر افتد با طیب خاطر فرمان کسی را که می‌پندارد دانایتر از خود اوست اطاعت می‌کند. این اصل را با شواهد متعددی می‌توان آشکار نمود مثلاً می‌بینیم که آدم بیمار با علاقه بسیار بدستور پزشک رفتار می‌کند و سر نشین‌های کشتی چشم و گوش به حرف ناخدا دارند و رهنوردان از شخصی که چم و خم راه را بهتر از خود آنها بلد است پیروی می‌نمایند اما هنگامی که افراد معتقد شوند اطاعت باعث فلاکت آنهاست در این صورت نه مجازات و نه ترغیب و نه حتی رشوه تأثیری ندارد. کوروش گفت منظور اینست که بهترین عامل تأمین اطاعت آنها اینست که ما را عاقل‌تر از خود بشمارند کبوجیه گفت پسر جان این عین نظریه من است. کوروش پرسید سریع‌ترین راه رسیدن به این مقصود چیست آیا بدست آوردن همین شهرت و خوش‌نامی است؟ ای فرزند هیچ راهی بهتر از این نمی‌شود که بجای تظاهر بر دانائی واقعاً عاقل و دانا باشی. در این زمینه تا خواهی آزمایش کن خواهی دید که این حرف نیک بجاست. اگر علاقه‌ات آنست که برزگر خوب یا سوارکار ماهر یا پزشک حاذق یا نی‌زن خوبی یا در هر چیز دیگری ممتاز در نظر آئی بدون اینکه در واقع چنان باشی در این صورت چه حیلها و تدابیری که باید در دنیا بکاربری تا بتوانی حفظ ظاهر کنی شاید هم کسانی تو را بستانند و بر آن باشی که همه قسم اسباب پیشه و کار خویش را فراهم سازی ولی از همه این کارها چه نتیجه‌ای بدست خواهد آمد؟ و شاید هم ابتدا در همه حیلها و جزئی‌کامروا گردی سپس رفته رفته محک تجربه به میان خواهد آمد و مشت آدم شاید باز خواهد شد. کوروش گفت آدمی چگونه می‌تواند به اکسیر عقل دسترسی یابد تا او را هنگام ضرورت بکار آید؟ ای فرزند، حاجت به بیان نیست که آموختن راه دانائی است پس تا بتوانی چیز بیاموز و لشکرت را هم بکار انداز ولی چون لحظه‌ای فرا رسد که عقل و دانائی بشر بی‌اثر است و یا کسی را قدرت پیش‌گوئی نیست آن‌گاه وقتی عاقل‌تر از دیگران خواهی بود که بوسیله الهام و شهود با خدایان مربوط شوی ولی چون کاری باید انجام دهی شرط دانائی دقت و هوشیاری است زیرا که مراقبت و دقت نشانه مرد عاقل و داناست. سپس

کوروش گفت چگونه می‌توان محبت زیردستان را جلب کرد... که به نظر من کاری بالاتر از آن نیست... بدون شبهه راه همان خواهد بود که در مقام جلب علاقهٔ دوستان نیز باز است منظورم ابراز علاقه در نیکی کردن به آنهاست. آری فرزندچنین است اما نیکی نمودن به دوستان در همهٔ احوال امکان پذیر نیست هر چند يك کار راهمواره می‌توان کرد و آن رفتار دلسوزی و همدردی است به این معنی که از شادی و خوشبختی آنها مشعوف شویم و در روزگار بدبختی شريك غم و رنج آنها باشیم و هنگام گرفتاری به آنها مدد برسانیم و احتمال پیش آمدهای ناگوار در زندگی آنها ما را نگران سازد و به منظور جلوگیری از آن مال اندیشی کنیم. اینها بیش از خیر عاجل علامت واقعی همبستگی و علاقمندی است. همین وضع و حال نیز در جنگ پیش آید هر گاه پیکار در تابستان باشد فرمانده باید نشان دهد که بی دریغ تاب تحمل گرما و تابش آفتاب را دارد و اگر زمستان باشد از سرما و یخ بندان روگردان نیست و در هر حال قدرت تحمل سختی و خستگی را داراست. بدین نهج است که زیردستان نسبت به او محبت خواهند ورزید. کوروش گفت پدر جان منظورتان اینست که هر فرماندهی باید در همهٔ احوال دلیرتر و تواناتر از افرادی باشد که در زیر دست دارد او گفت ای فرزند، این عین منظور من است ولی نباید نیک دانست که رهبری شاهوار و سربازی بی‌مقدار شاید از لحاظ جسمانی یکسان باشند اما غم و رنج آنها یکسان نیست رنج و گرفتاری هر رهبری همواره از ملاحظهٔ پیروزی و موفقیتی که خاص اوست و با توجه به این نکته که همهٔ اعمالش در پیشگاه عام است تخفیف می‌یابد.

ولی پدر جان حال فرض کنیم زمانی فرا رسیده باشد که لشکریان نیک مجهز و از لحاظ جسمی و روحی برنا و در تحمل رنج و خستگی توانا و در فنون جنگ ماهر و در احراز فتح و سرافرازی مشتاق و در ابراز استعداد خویش کاملاً آماده و در اطاعت و فرمانبرداری بی‌احتیاط باشند آیا در چنین وضع و حالی بدون درنگ بخت و اقبال خود را در میدان جنگ نخواهی آزمود؟ البته چنین خواهم کرد مشروط بر اینکه از نتیجهٔ اقدام خویش مطمئن باشم و گرنه به نظر من هر اندازه که بیشتر

احساس برتری کنم و اطمینانم نسبت به سپاهیانم زیاده شود باز سعی خواهم نمود قوه خود را ذخیره نگاه دارم ، به همانطوری که گرانبهاترین گنجینه خویش را در مطمئن ترین جا قرار میدهم -- ولی چگونه میتوان اطمینان یافت که کار ما نتیجه دارد؟ آه پسر جان ، این جان کلام است و قدر و اهمیت آن از همه امور افزون تر و می توانم گفت که این سئوالی آسان نیست . اگر سپهدارت عزم پیروزی دارد باید در همه رشته های دسیسه و نیرنگ و حیل و تزویر و فریب و غارت استاد زبردست و در تمام این کارها از حریف خود بمراتب قوی تر باشد .

کوروش گفت آه ، خداوند گارا ، و قاه قاه به خنده افتاد و پرسید ، آیا میخواهی فرزندان به این صورت و سیرت در آید؟ پدر گفت آرزو دارم فرزندانم در عدالت دوستی و حق پرستی و رعایت قانون وجودی بی همنا باشد اما پسرش پرسید چگونه به این آرزو خواهم رسید در صورتی که آنچه در کودکی و نوجوانی بمن آموختند درست خلاف آنست که اکنون می فرمائی؟ پدر گفت پسر جان آن درسها درباره رفتارت با یاران و هموطنان بوده که هنوز به همان اعتبار باقی است اما مگر نیاموخته بودی که باید دشمن را ضربتی کاری زد؟ او جواب داد نه ، پدر جان حتماً «نه» - پس چرا تیراندازی آموختی؟ یا زوبین افکندن یا به کمین انداختن گراز یا دام نهادن بر گوزن و چرا هیچ وقت با ببر و پلنگ و شیر در شرایطی برابر در نیفتادی بلکه همواره در صدد بودی بهر شیوه و تدبیر بر آنها چیره شوی آیا می توانی انکار کنی که آن کارها ناشی از مهارت و فریب و تزویر و حرص نبوده است؟ مرد جوان جواب داد البته که چنین بود اما آن در افتادن با جانوران بود ولی با افراد انسانی رسم کار از قرار دیگر است چون هر وقت حتی سوء ظن مختصری در میان بوده که شاید نسبت به هم نوعان خویش قصد فریب داشتم مجازاتم نمودند و چه بسا تنبیهاتی را که از این بابت نیک به خاطر دارم .

پدرش گفت درست گفتی و به همان جهت بوده است که اجازه نمی داده ایم بر ضد افراد تیراندازی کنی یا نیزه بیاندازی بلکه فقط تعلیم دادیم که در هدف گیری

ماهر شوی پس منظور از آن کارها چه بوده است؟ مقصود این نبود که دوستان را در آن روز یا حالا گزندی برسانی بلکه درحین جنگ بتوانی پیکر زندگان را نشانه قرار دهی و به همین منوال تورا در فن حیل و تزویر و دست اندازی نه درباره انسان بلکه جانوران ماهر نمودیم و مراد این نبوده است که این گونه ورزیدگی‌ها را بر ضد یاران نشان بدهی بلکه میخواسته‌ایم که در کار جنگ و پیکار آزموده و سرآمد شوی.

کوروش جواب داد اما پدر جان اگر، هم درس خوبی و خدمت به خلق و هم راز صدمه و آزار بر آنها را می‌بایستی فراگیریم آیا بهتر این نبود که با هم پیش آمده باشد؟ سپس پدرش افزود ای فرزند گفته‌اند که در روزگار اجداد ما استادی بود که چنین میکرد او به شاگردانش می‌آموخت هم دروغ نگویند هم بگویند هم خلق را نفرینند و هم بفرینند هم بهتان زنند و هم بزنند هم حریص نباشند و هم باشند و وجه تمایز بین تکالیف ما درباره دوستان یا دشمنان را نیز باز می‌نمود. او ازین هم پا فراتر نهاده تعلیم میداد که اگر خیر کسی در آن باشد که او را فریب‌دهند یا مال او را بر بایند جای خودداری نیست این درس‌ها را به شاگردانش می‌آموخت و توصیه می‌نمود که نسبت به یکدیگر معمول دارند چنانکه اهالی هلاس می‌کرده‌اند به ما یاد می‌داده‌اند که نوجوانان در فن کشتی توأم با حیل و تزویر ماهر شوند و همین رفتار را با یکدیگر تمرین کنند در نتیجه پاره‌ای از شاگردانش در رشته خدعه و تردستی و شاید هم دست اندازی در مال خلق چنان مهارتی پیدا کردند که از دوستان هم نمی‌گذشتند و استادی خود را درباره آنها نیز معمول می‌داشتند. از این روعرف و عادت پیدید آمد که هنوز رعایت می‌کنیم و فرزندان خویش را مثل رفتاری که با گماشتگان خود داریم تعلیم می‌دهیم که هیچ‌گاه دروغ نگویند، فریب ندهند و حریص نباشند و گر نه مجازات می‌شوند و به این ترتیب منظور آنست که ایشان افرادی صالح و تابع قانون بار آیند اما وقتی که به سن و سال مردان میرسند چنانکه

تو رسیده‌ای چنین می‌نماید که دیگر خطری در میان نیست و می‌توان به آنها آموخت که آنچه بر ضد دشمنان رواست چیست زیرا که در این سن و سال تو، واهمه نداریم که کاری وحشیانه بر ضد هموعان خویش که از روزگار کودکانه همواره با آنها زیسته‌ای و نسبت به یکدیگر دوستی و احترام متقابل داشته‌اید خواهی کرد. همچنین ما با جوانان در زمینه رموز عشق حرفی پیش نمی‌آوریم چون وقتی که امیال با جلفی توأم شود هوا و هوس آنرا به راههای افراط خواهد کشانید.

کوروش افزود، برستی که فرزندت شاگردی پاک عقب مانده است و رموز خودپرستی را بسیار دیر فرا می‌گیرد پس آنچه ضروری است هر چه زودتر بفرما، باشد که از چیرگی بر دشمن بازماند.

پدرش گفت آری باید که دسیسه‌ها برانگیزی و طرح و نقشه‌ها بریزی و بنا بر تعداد لشکریان خود و دشمن در حینی که نفرات تو با نظم و آراسته‌اند او را در آشفتگی بیاندازی و هنگامی که سربازانت نیک مجهزند او را بی‌وسیله گرفتار سازی، وقتی که دشمن در خواب است تو بیدار باشی، یا درنگ کنی تا او دیده شود بدون آنکه خودت دیده شوی یا او در زمینهای ناهموار گرفتار آید و تو در سنگر خود باشی و از او در این وضع و حال زار استقبال کنی. کوروش پرسید آخر چگونه میتوانم از همه این لغزشهای او بهره مند شوم؟

زیرا که هر دو غالباً دچار وضعی مشابه خواهید شد هر دو باید گاهی بصرف غذا پردازید و بخوابید، سربازانت بامدادان برای قضای حاجت ناچار متفرق خواهند شد و خواه و ناخواه هر جا که راه مساعد و هموار است باید از آن عبور کنی. بهمه این محظورات باید نیک توجه نمائی، در هر جا که ضعیف هستی احتیاط کنی و در هر جا که دشمن بیشتر در معرض صدمه باشد بر او بتازی.

کوروش پرسید آیا اینها جمیع مواردی است که به قواعد سنگین طمع و آرزوی نیاز خواهد افتاد یا چیزهای دیگری نیز هست.

البته بسا نکته‌های دیگر هست برستی که در همین موارد ساده هم سرداری

باید مراقبت تمام نماید و نیک بداند که لزوم آنها مختصر و محدود نیست اما برجسته‌ترین نیرنگ بازها و سرآمد ترستان اوست که بتواند دشمن را خام و غافلگیر کند، خود را در حال گریز دوچار دردرس سازد و دشمن را بدنمال خود اندازد و در حین تعاقب وضع او را آشفته کند و به جاهای ناهنجار بکشانند و در آنجا بر او بتازد.

درحقیقت بسان آموزنده‌ای هشیار نشاید که به آنچه تاکنون فراگرفته‌ی قناعت ورزی بایدر راه ابتکار و اکتشاف پیش‌گیری و درمقابل دشمن حیل‌هایباندیشی چنانکه یک موسیقی‌دان واقعی فقط به مبادی فن خود اکتفا ندارد بلکه پیوسته بر آن سر است که آهنگهای تازه بسازد، همان قسم که درعالم موسیقی نوای جدید هیجان برمی‌انگیزد بهم‌ان منوال نیز اختراع و تازگی سبب عزت و کامیابی است بخصوص در رشته نظام که شیوه‌های بدیع و تازه مقامی بس ارجمند دارد دلیل آن هم ساده است چون ازاین راه بهتر خواهی توانست بر حریف سبقت‌گیری و بر او چیره شوی اما ای فرزند این راه باید بگویم آنچه از مهارت و تدبیر که درکار شکار آموختی اگر برضد افراد به‌کار بندی سبب می‌شود که درچیسرگی بر دشمن پیشرفت بیشتری نصیب شود مگر نظر خودت این نیست؟ چنانکه برای تله‌انداختن پرندگان شبانگاه در زمستان برمیخاستی و دره‌وای سرد دام می‌نهادی و پیش از آنکه حیوانات بحرکت درآیند تله‌های تو گسترده و ازانظار پنهان بود و رد پایت پاک ناپدید و از این راه بود که پرندگان را در دام میانداختی و به آنها می‌آموختی که هم‌جنسان خویش را هم گرفتار سازند و حال آنکه خود در کمینگاه بودی و میدیدی اما تورا نمی‌دیدند و بواسطه تجربیات طولانی آموخته بودی قبل از آنکه حیوان امکان فرار داشته باشد چگونه در راهش دام نهی. یا شاید به قصد شکار خرگوش راه صحرا پیش‌گیری که دراین کار دونوع سگ دارند یکی بوسیله بو او را پیدا کند زیرا که این حیوان روز در آشیانه و شب پی‌طعمه است و سگ دیگر راه فرار او را که بسیار سبک‌پاست قطع کند و گرفتارش سازد و اگر هم ازچنگ سگ‌ها خلاصی

می یافته است ، ازدست تورهایی نتوانست زیرا که خوب چم آنرا می شناختی و همیشه بیشه های پنهانی آنرا میدانستی در همان جاها که تله کم و بیش نامرئی می نهادی و حیوان با اولین خیزی که برای نجات میکرد در دام فرومی افتاد و از آن لحاظ که جای هیچگونه شکی باقی نگذاشته باشی دیده بانها می گماشتی تا بی درنگ تعاقبش نمایند و خودت هم از پی حیوان دوان دوان همی رفتی و فریاد می کشیدی تا گنج و حیران شود و از حدت خوف تسلیم ، و مأموران نیز چنانکه دستور داده بودی ساکت و بی حرکت در کمینگاه های خود منتظر بودند . پس حرفم اینست که اگر همین شیوه ها را نسبت به افراد انسانی معمول داری طولی نخواهد کشید که همه دشمنانت تار و مار گردند مگر اینکه من در این قضاوتم سخت در اشتباه باشم و اگر بطوری که گاهی پیش آید ناچار باشی در شرایطی برابر و در زمینی هموار با دشمن گلاویز شوی حتی در چنین گیروداری هم ای فرزند باز اثرات و اعجازی در آن هنرهاست که از دیرزمانی پیش آموخته بودی که چگونه از عهده هر نابکاری چنانکه باید و شاید بر آئی از این نوع تدابیر شگردهائی را منظور دارم که سر بازانت را جسماً نیر و مند و روحاً شجاع و دلیرداری همان رموزی که آنها را در همه رشته های جنگاوری ماهر سازد اصلی که باید همواره نصب العین تو باشد اینست که اگر از لشکریانت توقع اطاعت و خدمت داری بدان آنها نیز از تو انتظار رهبری و مهربانی دارند پس هیچ گاه غفلت و سرگردانی از تو زمینده نیست . در شب باید در این اندیشه باشی که فردا چه کنند و در روز به این فکر که شب را چگونه به نیکوترین وجه بر گزار خواهند کرد .

بقیه مطالب را احتیاجی نیست که من در این موقع باز گویم که چگونه لشکرت را آرایش دهی یا افرادت در روز یا شب در راههای عبوی یا کوره راه پادشاه کوهستان یا اراضی هموار چگونه پیش بروند یا اینکه اردوگاهت و یا پاسگاه های تو به چه صورتی ترتیب یابد و چگونه بر دشمن بتازی و یا از جلو او عقب نشینی کنی یا از کنار شهری که بدخواه تو است چگونه عبور و یا بر استحکامات دشمن به چه قسم حمله کنی . یا از دژ و سنگر چگونه درائی و یا از رودخانه و یا گردنه به چه ترتیبی بگذری

بر سواره نظام دشمن با مهارت سرشار حمله و رشوی یاد در مقابل نیزه اندازان یا کمانداران چگونگی رفتار کنی یا اگر در حال ستون باشی و دشمن ناگهان پیش آید چه تدبیری شاید و چه حیل‌های باید، یا چگونه افرادت را آماده پیکار سازی و اگر به حالت صف و ستون باشی یا هر گاه از پهلو یا قفا بر تو بتازند چه تکلیفی داری و راجع به حرکاتش چه باید بدانی در حالی که قصد و حرکات تو حتی الامکان از او مکتوم بماند. به سخنان بیشتری از ناحیه من احتیاجی نداری آنچه من در این زمینه‌ها میدانم تو صدها بار شنیده‌ای و شکی نیست که این حرف‌ها را با تمام بخردان نیز که قابل اعتماد می‌پنداشتی در میان گذاشتی، تو از همه رموز کار آنها نیک آگاهی و اینک بسته به موارد و ضرورت باید آنها را بکار بندی. وی افزود اما درسی هست که بخصوص باید بیاموزی چون از اهم چیزهاست از قربانی و توکل به خدا غافل مباش و هر گاه نتیجه قربانی را مساعد نیابی لشکریان خود و خویشان را به خطر نیانداز و بدان که مردم بنا بر حدس و توکل عمل می‌کنند بدون اینکه یقین داشته باشند که بخت آنها و سرانجام کارها چیست. این معنی را می‌توان از زندگی این و آن و از تواریخ نیک دریافت. بارها چنین پیش آمد که کشوری وادار به جنگ شد و آن بنا بر تجویز کسانی بوده است که در عقل و هوشمندی سرآمد بشمار میرفته اند سپس همین کشور پاك از بین رفت و چه بسا سیاستمداران که رهبر یا دولتی را به قدرت رسانیده‌اند و خود بدست همان عناصری که ارتقا داده بودند راه فنا پیمودند و بسیاری از کسان که می‌توانسته‌اند با سایر مردم به رسم دوستی و برابری زیست کنند و مهر و علاقه متقابل پیش آید اما ترجیح دادند دیگران را بصورت بندگان خویش بنگرند و کیفر رفتار خود را از دست همان افراد دیده‌اند و باز کسان دیگر که به نصیب و قسمت خود خرسند ننمودند و دوچار و سوسه حرس و آزر شده‌اند و در نتیجه آنچه راهم که روزی در اختیار داشتند از دست داده‌اند و بسیاری دیگر که به زر و مال مورد آرزو رسیده‌اند ولی بلای جان آنها شده است.

پس عقل آدمیزاد قادر نیست بهتر از بخت و تقدیر در کارها تأثیر کند

انسان غالباً از بازشناختن خیر و صلاح خویش عاجز است ولی ای فرزند خدایان تا ابد پاینده اند و از گذشته و حال و آینده آگاه و آنچه را که احتمال اتفاق و ظهور دارد میدانند. وقتی که ما عناصر فانی از آنها استشاره می‌کنیم اگر به کسی نظر عنایت دارند راه می‌نمایند و جای شگفتی نیست که آنها به همه آفریدگان عقل و هوش مساوی نداده‌اند و الزامی هم ندارند نسبت به بندگانی که مورد اراده آنها نباشد اعتنا نمایند.

بخش چهارم

سپاه پارس

آن دو بدین گونه گفت و گو نمودند تا به مرز رسیدند در این جا عقابی نیکو فال دیدند که از سمت راست آنها بهوا خاست و در جلو آنها چنان پرواز کرد که گوئی راهنماست . پس هر دو شکر خدایان بجا آوردند و دلاوران وطن را ستوده دعا کردند که آنها مشمول عنایت پروردگار باشند و سلامت به مقصد برسند. سپس، از مرز گذشتند چون به آن سوره رسیدند باز به دعا پرداختند و آرزو کردند خدایان ماد نیز یار و یاور آنها باشند آن گاه پدر و فرزند یکدیگر را بوسیدند. کبوجیه به دیار خویش بازگشت و کوروش به دیدار کوا کسار شتافت . وقتی که سفرش به پایان آمد و این دو بهم رسیدند چنانکه بستگان رسم دارند سلام و درود مبادله کردند . در این موقع کوا کسار از شاهزاده پرسید چه مقدار سپاه آورده ای؟ کوروش پاسخ داد ۳۰,۰۰۰ نفر همراه دارم که بعضی از آنها چریک و اربابان در ماد خدمت کرده اند و عده ای که آزاد مردان پارس اند از دنبال خواهند رسید. کوا کسار پرسید آنها چند نفرند؟ کوروش جواب داد تعداد آنها تو را خرسند نخواهد کرد اما بدان که این کلانتران ما، هر چند در مقدار اندک اند اما حکومت پارس که جمعیتی بسیار دارد در دست آنهاست .

در این موقع کوروش پرسید آیا واقعاً به آمدن ما احتیاج بوده است؟ یا شاید فقط از شایعات بیمناک شده ای و دشمنی در کار نباشد؟ کوا کسار گفت آنها با

تمام قوا پیش می آیند. کوروش پرسید از کجا میدانی؟ گفت بسیاری از فراریان دشمن نزد ما آمده اند و روایت همه آنها یکی است کوروش گفت پس باید حتماً پیکار کرد وی گفت جز این چاره نیست. کوروش پاسخ داد ولی خودت هنوز از عده دشمن ویا مقدار لشکریانی که ما در اختیار داریم چیزی نگفته ای میخواهم در صورت امکان زودتر بدانم تا نقشه کار را آماده سازم.

کواکسار گفت پس گوش فرادار، می گویند کراسوس پادشاه لیدیّه (لودیّه) با ۱۰,۰۰۰ سوار و بیش از ۴۰,۰۰۰ زوبین انداز و کماندار در راه است و آرتاماس^۱ حاکم هر دو فریگیه^۲ ۸۰۰۰ سوار و اوهم ۴۰,۰۰۰ جنگاور پیاده دارد و دیگر اریبه- آریبایوس^۳ پادشاه کاپادوکیه^۴ با ۶۰۰۰ سوار و ۳۰,۰۰۰ کماندار و زوبین انداز و آراگدوس^۵ امیر عرب (سوریه و فلسطین. م) با ۱۰,۰۰۰ سوار و صد ازابه و فلاخن اندازانی بشمار پیش می آیند راجع به دسته های یونانی که در آسیا ساکن اند هنوز روشن نیست که آنها نیز خواهند آمد یا نه اما گفته اند که نفرات فریگیه از هلس پون^۶ در جلگه کایستر^۷ بفرماندهی کابایدوس^۸ با ۶۰۰۰ اسب و ۴۰,۰۰۰ تیر انداز آماده نبرد می شوند. همچنین قاصدانی به نزد کاریها^۹ کیلیکیها^{۱۰} و پافلاگونیها^{۱۱} فرستاده اند. اما گفته میشود که آن دسته ها به جنگ بر نخواهند خاست. فرمانده آشور (بابل) هم شخصاً بیش از ۲۰,۰۰۰ سوار و به نظر من دویست ازابه و هزاران هزار پیاده مانند موارد دیگر که به ما حمله ور شده بود همراه خواهد داشت. کوروش پاسخ داد پس تو اذعان داری که عده دشمن روی هم رفته در حدود ۶۰,۰۰۰ سوار و ۲۰۰,۰۰۰ زوبین انداز و کماندار است پس عده خودت در چه حدود است؟ وی پاسخ داد ما

۱- Artamas

۲- Phrygia

۳- Aribaius

۴- Cappadocia

۵- Aragdus

۶- Hellespont داردانل

۷- Caystrian

۸- Cabaidus

۹- Cariens

۱۰- Ciciliens

۱۱- Paphlagonies

خودمان ۱۰,۰۰۰ سوار و شاید هم بنا بر امکانات این سرزمین ۶۰,۰۰۰ پیاده خواهیم داشت و افزود از ارمنستان که همسایه ماست ۴۰۰۰ سوار و ۳۰,۰۰۰ پیاده خواهیم گرفت. کوروش گفت بنا بر اظهار تو سواران ما یک سوم سواران دشمن و پیادگان ما کمتر از نصف عدّه آنها خواهد بود. کواکسار گفت شاید مقصودت اینست تعداد نفراتی که از پارس خواهند آمد چندان قابل توجه نیست؟ کوروش گفت آن موضوع را بعداً مطرح خواهیم کرد حال باید دید که اصلاً به عدّه بیشتری احتیاج هست یا نه. نخست باید بدانیم که روش جنگی این دسته‌های گوناگون چیست. کواکسار جواب داد. شیوه رزمی همه آنها یکسان است به این معنی که پیادگان آنها مثل ما همگی با تیر و کمان و زوبین مجهزند.

کوروش پاسخ داد اگر وضع لشکر و سلاح ما چنین باشد صلاح در آنست که پیکار و گریز کرد کواکسار تأیید کرد. کوروش افزود در این صورت برد با طرفی خواهد بود که عدّه بیشتری دارد چون اگر تلفات هر دو برابر باشد باز طرفی که عدّه اش کمتر است زودتر از پای خواهد افتاد. کواکسار فریاد برآورد که در این صورت چاره‌ای جز آن نیست که پیام به پارس بفرستیم و واضح سازیم که اگر ماد و چار فاجعه شود نوبت پارس هم خواهد رسید از این رو نیروی بیشتری گسیل دارند. کوروش گفت اما در نظر داشته باش که اگر همه سکنه پارس هم فوری فرا آیند باز عدّه ما کمتر از دشمن خواهد بود. کواکسار گفت مگر چاره دیگر داریم؟ کوروش پاسخ داد اگر می‌توانستم پارسیانی که از راه خواهند رسید درست همان قسم که آزادمردان را در وطن مجهز می‌کنیم یعنی جوشنی برسینه و سپری در دست چپ و شمشیر یا ساطوری در دست راست مسلح می‌کردم، اگر تو این وسایل را در اختیار ما بگذاری در آن صورت مطمئن و دلگرم می‌توانیم از نزدیک با دشمن کلاویز شویم و آن گاه ایشان خواهند دید که فرار برقرار ترجیح دارد. ما پارسیان نفراتی را که مقاومت نمایند گرفتار خواهیم کرد و شما با سواران خود به تعاقب فراریان خواهید شتافت و به آنها مجال نخواهید داد که گرد هم آیند و یا بگریزند.

این بود راهنمایی کوروش که کوا کسار نظر او را پسندید و دیگر عده بیشتری نخواست بلکه درصدد افتاد تجهیزاتی را که از او خواسته بود فراهم سازد. این وسایل هم درست موقعی که کلانتران به سر کردگی نفرات خود از پارس وارد شدند حاضر شد. سپس چنانکه روایت کرده اند کوروش سر دسته‌ها را جمع کرد و به آنها چنین خطاب نمود: ای آزاد مردان پارس، ای یاران وهمه‌قطاران من، وقتی که اولین بار دیدگانم به شما افتاده بود و سلاحی را که در تن داشتید نگریستم دیدم که برای پیکار با دشمن شور و هیجان دارید ولی به خاطر آوردم که اربابان شما سلاحی دارند که فقط در رزمی کنار کشتزارها به کار آید باید اعتراف نمایم آن روز پاک نگران شدم و با خود گفتم این‌ها چه اندک‌اند و چه بیچاره و ناچار در چنگ دشمن خواهند افتاد و کاری از آنها ساخته نیست. اما اکنون شمارا در این جا آماده رزم و سربازان شما را نیرومند و صاحب عزم می‌بینم. آنها فردا با همان تجهیزاتی که ما داریم مسلح خواهند شد، از لحاظ جسمانی کسی قدرت ایشان را نخواهد داشت و از جهت نیروی روحی نیز بر ماست که این قدرت را در آنها ایجاد کنیم. هر رهبری باید نه فقط خود قوی دل باشد بلکه تدبیری نماید که پیروانش هم دلاور شوند.

این بیانات کوروش کلانتران را نیک خوش آمد بطوری که درصدد بر آمدند روز پیکار در مبارزه‌ای که در پیش دارند بیشتر یاری نمایند و یکی از آنها گفت شاید جا ندارد از کوروش تقاضا کنم که عوض ما نیز، او با هم‌دسته‌های ما وقتی که اسلحه خود را دریافت می‌دارند صحبت کند ولی اطمینان دارم کلام کسی که عنان اختیار سعادت یا بدبختی دیگران در ید اقتدار اوست در دل شنوندگان تأثیر عمیق خواهد نمود. مواهب او اگر کمتر از آنچه باشد که افرادی برابر دارند باز حائز ارزش بسیار است و افزود چه بهتر که با یاران جدید ما خود کوروش صحبت کند. اینک که آنها نیز در ردیف آزاد مردان قرار می‌گیرند هر گاه عنوان تازه خود را از زبان فرزند شاه و سپهسالار ما دریافت دارند بیشتر آنرا قدر خواهند نهاد و این هم از آن جهت نیست که مادیگر تکلیفی نداریم بلکه بر ماست که نیروی روحی آنها را بهر نحوی

باشد تقویت کنیم. آیا هر چه آنها دلاورتر باشند به نفع خود ما نیست؟ در همین حین اسلحه جدید را پیش کوروش آوردند و او از همه سپاه پارس جلسه‌ای ترتیب داد و به آنها چنین خطاب نمود:

«هان، ای پارسیان که در همان سرزمینی زاده و پرورش یافته‌اید که وطن من است، شما همان قدرت جسمانی را دارید که ما داریم باید در شجاعت نیز چون ما باشید و شکی هم ندارم که چنین است با وجود این در وطن خود از حقوقی که ما داشته‌ایم محروم بودید و این نه از آن جهت بود که ما باعث آن حرمان بودیم بلکه دلیل لزوم تلاش در تأمین معاش چنین امکانی را از شما سلب کرده بود از این پس با یاری خداوند بر عهده من است که روزی شما را تأمین کنم اینک اگر طالب باشید، همان تجهیزات را در بر خواهید کرد که ما داریم و مثل ما هم با خطر روبرو می‌شوید و از عزت و افتخار برخوردار و اگر چنین کنید سرافرازی نصیب شماست. سابقاً شما نیز مثل ما زوبین انداختن و تیراندازی آموختید و اگر در مهارت با مایکسان نباشید عجیبی نیست چون به اندازه ما فرصت تمرین نداشتید اما در لباس جدید دیگر تفاوتی بین ما نخواهد بود. هر یک از ما جوشنی که به اندازه سینه اوست خواهد پوشید و سپری در دست چپ و شمشیری یا ساطوری در دست راست خواهد گرفت و به وسیله این اسلحه متفقاً دشمن را تار و مار خواهیم کرد و تردیدی ندارم که به مقصود خویش خواهیم رسید. مایه تفاوت فقط دلاوری است یعنی شجاعتی که دل جان شما را هم مثل ما به هیجان آورد و بدانید در زمینه کسب افتخار همه سهم برابر خواهیم داشت آن فتح و پیروزی را که اثراتی دلپذیر به ما ارزانی خواهد داشت چه کسی نصیب ما خواهد کرد؟ و چرا شما نباید در پیکاری که مزایا را از نابکاران باز می‌گیرد و نثار نیرومندان جانبازمی‌سازد حصه‌ای مساوی داشته باشید؟ سپس او به سخن خود ادامه داد:

شما همه سخنانم را شنیده‌اید و این هم اسلحه ماست. وقت آنست که داوطلبان از آن بر گیرند و نام خود را نزد سردسته‌ها در همان ستونی بنویسند که نام ماست

واگرفردی هم ترجیح دهد که درصاف مزدوران بماند اختیار باخود اوست و بار دیگران را خواهد کشید». بدینسان کوروش سخن گفت و همه پارسیان حقا به عمر گذشته خویش تأسف خوردند و چون دریافتند که بازحمت و کار برابر حقوقی نیز برابر خواهند داشت درنگ و تأخیری نمودند و بی دریغ همگی نام خود را ثبت کردند و اسلحه جدید بر گرفتند.

در همان حین قبل از اینکه دشمن سر برسد هر چند که شیوع داشت در حال پیشروی است کوروش به سه کار عمده همت گماشت یکی بنیه سربازان را هر چه بیشتر کند دیگر اینکه به آنها رموز پیکار بیاموزد بعلاوه شور و هیجان جنگی در میان آنها برانگیزد. سپس از کواکسار دستیارانی خواست تا آنچه برای نفرات لازم باشد فراهم سازند و سربازان فقط به عملیات نظامی پردازند. او این درس رانیک آموخته بود که موفقیت در هر کار منوط به آنست که انسان در عین حال از تعقیب چندین منظور اجتناب ورزد و فکر و خیال خود را فقط در یک کار متمرکز سازد.

ازین رو در زمینه تربیت نظامی او تیر و کمان و زوبین را کنار گذاشت و افراد خود را در بکار بردن شمشیر و سپر و جوشن ماهر ساخت و از همان آغاز عمل آنها را باین منظور بار آورد که با دشمن گلاویز شوند و گر نه به بیهودگی وجود خویش در کار جنگاوری اعتراف نمایند. این استنتاج در نظر عده ای که میدانستند قبلا فقط از آن جهت مورد حمایت بودند که به خاطر حامیان خویش جان بدهند سخت شگفت باری نمود بعلاوه چون وی یقین داشت در هر کاری که حس هم چشمی به میان آید شوق سبقت و سرافرازی بی پایان است، در هر رشته ای که لازم بود سربازانش مهارت یابند شیوه رقابت برانگیخت. به هر سر بازی آموخت که در اطاعت چالاک باشد و به کار کردن و سختی کشیدن مشتاق و در استقبال از خطر بی باک و همواره تابع انضباط و در رموز نبرد ماهر و در استفاده از اسلحه خویش هنرمند و در همه کارها عاشق بلند نامی و افتخار. افسر جزء که فرماندهی دسته ای پنج نفری را برعهده داشت نه تنها بایستی با بهترین نفر خود از هر جهت برابر باشد بلکه باید آنچه در قوه دارد سعی

نماید تا همهٔ افرادش نیک آزموده شوند و به همین منوال نیز هر سردستهٔ ده نفری و یا گروهان و یا فرماندهٔ سپاه دربارهٔ همه لشکریان رفتار نماید و شخصاً از هر گونه نقایصی عاری باشد و حدّ اعلاّی مراقبت را در کار افسران تابع خود معمول و آنها عم توجه کامل مبذول دارند که زیردستان تکلیف خود را بسیار نیکو انجام دهند .

از لحاظ جوایز و امتیاز هم کوروش فرمان داد هر فرماندهی که ممتازترین لشکر را فراهم دارد به درجهٔ سرداری ارتقا یابد و فرماندهٔ عالی‌ترین گروهان‌ها سرهنگ و فرماندهٔ بهترین دسته‌های ده نفری سروان و بهترین سربازها نیز گروهانی جوخهٔ پنج نفری را احراز کنند . و همهٔ صاحب‌منصبان هم حائز این امتیاز باشند که زیردستان به آنها طاعت و خدمت نمایند و به افتخاراتی که درخور درجات آنهاست و بسا مفاخر دیگر در صورت ابراز شایستگی سرافراز شوند . سرانجام جوایزی نیز برای آن افرادی مقرر داشت که از جهات وفاداری و جانفشانی نسبت به رهبران خود ممتاز و در اجرای تکالیف خویش کوشا و غیور باشند و جوایز هم البته از آن نوع و فراخور نفراتی بوده است که از میان طبقهٔ عام برمی‌خاسته‌اند .

بخش پنجم

آزاد مردان پارس

این بود اوامر سردار ایران و دستور کار سپاه پارس . درباره اردو گاه نیز کوروش امر داد هر سر لشکری قرار گاه خاص داشته باشد که با تعداد و اندازه لشکری که تحت فرمان اوست متناسب باشد این واحد نظامی شامل صد نفر بوده است اردو گاه این دسته های صد نفری چنان با وضع و نظامی متساوی ترتیب یافته بود که به نظر کوروش این مزیت را داشت که در نبرد آینده خود نفرات می توانستند دریا بند که همگی وضع و حال خالی از تبعیض دارند . از این رو احدی نمیتوانست ادعا کند که مورد سهل انگاری قرار گرفته است و این احساس هم به کسی دست نمی داد که در پیکار با دشمن از همقطار خویش پائین تر است . بعلاوه زند گانی دسته جمعی این نتیجه را داشته است که افراد یکدیگر را بهتر می شناخته اند که معمولاً نیز همان وسیله و راهی است که موجب ایجاد حس همبستگی میشود . چون اشخاصی که جدا می مانند نه خود کسی را می شناسند و نه شناخته می شوند و این قبیل افراد غالباً سر آزار دارند و مثل کسانی اند که برای فرار از زیر بار مسئولیت به گمنامی و تاریکی پناه می برند . عقیده کوروش این بود که زندگی مشترک در بسط علاقه و انضباط بین افراد سپاهی نتایج درخشان دارد و بدین وسیله تمام فرماندهان میتوانند نفرات خود را تحت همان نظم و ترتیبی در آورند که گویی واحد عظیمی در حال پیشروی

است این قاعده و رفتار در جلو گیری از بی انضباطی افراد تأثیر بسیار داشت و در صورت بروز سرکشی تجدید نظم و نظام را آسان می نمود .

بعلاوه او شکی نداشت که سر بازانی که باهم زیسته و مأنوس شده باشند چنانکه در بین جانوران نیز هست یکدیگر را به آسانی ترك نمی کنند و میدانست آنها که با جمع زندگی کرده اند از فراق و تنهایی بیشتر ناراحت می شوند. موضوع دیگری بود که وی راجع به آن علاقه فراوان ابراز می نمود یعنی میخواست هیچ کس بامدادان یا شبانگاه دست به غذا دراز نکند مگر آنکه قبلاً تلاشی نموده و عرق جبین ریخته باشد چنانکه سر بازان را به عزم شکار در صحرا می برد یا آنها را به ورزش وادار میکرد و یا اگر کاری مانده بود با انجام دادن آن عرقی ریخته باشند. او می پنداشت که بدین ترتیب اشتهای نفرات بیشتر می شود و برای تندرستی آنها فایده دارد و طاقت آنها را زیادتر می کند، مثل اسبهایی که کار مشترك دارند علاقه مابین آنها پیدا می شود و در کنار یکدیگر آرام می مانند و انگهی دانستن این نکته که پرورش مشترک داشته اند شجاعت افراد را در مقابل دشمن چند برابر می نموده است. کوروش دستور داد برای او قرارگاه مخصوص ساختند که گنجایش همه نفراتی را داشت که وی گاهی دعوت میکرد و رسم داشت که در موارد ضرور سر لشکران را بار حضور دهد و گاهی نیز فرماندهان گروهان و یا دسته های کوچک تر و حتی سر بازان عادی به خیمه او دعوت می شدند و بعضی اوقات دسته های پنج یا ده نفری یا همه گروهان و یا حتی تمام لشکر را مهمان میکرد و همچنین کسانی را که کار مورد علاقه خاص او را به وجهی دلپسند انجام میدادند افتخار حضور میداد و در همه موارد هم تفاوتی بین غذای او و مهمانها وجود نداشت . بعلاوه تأکید داشت که گماشتگان نظامی از هر جهت با سر بازان هم پایه باشند و می گفت آنها که مصدر چنین خدماتی اند چون قاصدان و ایلچیان بشمار میروند و عین لزوم را داشت که با هوش ، با وفا و از همه نیازهای لشکر آگاه باشند، چست و چالاک باشند و در عین حال نیز خوش کار و استوار . تازه این همه داستان نبود وی معتقد بود که این عده باید واجد صفاتی

باشند که مختص به اصطلاح «طبقات بالا» است ولی هیچ گاه نیز نباید نسبت به رشته کار خود نظر اگراه نمایند بلکه احساس کنند هر چه فرمانده دستور می دهد وظیفه آنها اطاعت است و بس .

هروقت کوروش با سربازان خود در يك جا اردو میزد علاقه استوارش این بود که با آنها صحبت مهر آمیز و جالب نظر به میان آورد و درعین حال نیز شنوندگان از بیانات او بهره مند شوند از این رو يك بار رشته کلام را به اینجا کشانیده گفت سربازان، آیا خیال می کنید همقطاران ما در بعضی رشته ها از آن جهت کمبود دارند که مثل ما تربیت وافی و کافی نیافته اند؟ آیا آنها در زندگی روزانه یا در میدان نبرد موقعی که سر و کار ما با دشمن است خود را مردانی چون ما نشان خواهند داد؟

هیستاس این کلام را جداً جواب داد: اینکه آنها در میدان جنگ چه هنری نشان خواهند داد من عرضی ندارم اما این نکته را خوب میدانم که بعضی از آنها در زندگی خصوصی به اندازه کافی خودسرند و افزود همین چند روز پیش کواکسار مقداری گوشت قربانی به همه گروهان ها فرستاد گوشت کافی سه خوراک یا بیشتر برای هر نفر وجود داشت پیشخدمت دور اول را از من که سرمجلس بودم شروع کرد وقتی که دو مرتبه وارد شد به او تذکر دادم که از طرف دیگر سفره شروع کند تا غذا به همه برسد ولی ازمیان حضار يك نفر به طرف من نعره کشید و فریاد بر آورد «واقعاً چه مساواتی اگر باز از سر سفره آغاز کند چیزی به ما که در وسط نشسته ایم نخواهد رسید». حرف او که خود را نسبت به ما مغبون می پنداشت مرا ناگوار آمد بی درنگ او را فراخواندم که در کنار من بنشیند و باید عرض کنم که دستور مرا با قهر اجرا کرد اما وقتی که ظرف غذا پیش ما رسید چون در ته صف بودیم تعجبی نکردم که چند تیکه کوچک بیش باقی نمانده بود از مشاهده آن وضع، سرکارگرمی ما سخت ناراحت شد و اهمیتی هم نداد که خشم خود را بپوشاند و نزد خود زمزمه کرد «باز عجب بی طالعی است، که دامنگیرم شده است ایکاش باینجا

نیامده بودم». من سعی نمودم خاطرش را تسکین بدهم به او گفتم اهمیتی ندارد چون پیشخدمت باز از این طرف شروع خواهد کرد و می توانی بزرگترین تیکه را انتخاب کنی. در همین حین دور سوم غذا را که وهله آخری بود پیش آوردند و مرد بیچاره قطعه ای برداشت ولی فوری دریافت که تیکه ای که ابتدا برداشته بود چندان درشت نیست پس آنرا در ظرف انداخت یعنی قصد داشت تیکه دیگری بردارد اما پیشخدمت به خیال آنکه او تغییر رأی داده و چیزی میل ندارد ظرف غذا را قبل از اینکه این شخص فرصت برداشتن تیکه دیگری پیدا کند جلو نفر بعدی برد. در اثر این پیش آمد همقطار ما به قدری آشفته خاطر شده بود که وضع از بد بدتر شد چون خوراک سوم را ناحق و ناروا از دست داد و بواسطه خشم زیاد آبخورش را هم که در ظرفش مانده بود بردامن خود ریخت. سروانی که در کنار ما دو نفر نشسته و شاهد جریان بود دستی به هم مالید و سخت به خنده افتاد.

هیستاسپ گفت من از ناسچاری به سرفه افتادم زیرا که از خنده خودداری نتوانستم و گفت ای کوروش تا آنجا که از قدرت بیان من ساخته بود اینست نمونه رفتار همقطاران تازه ما. این توصیف حال چنانکه می توان حدس زد همه را به خنده انداخت. بعد فرمانده دیگر رشته کلام را بدست گرفت و گفت ای کوروش بدبختانه دوست ما با آدم خام و دهاتی تمام عیار برخورد داشته ولی تجربه من از قرار دیگر است. لابد بازخواستی را که در موقع مرخص کردن گروهانها از ما کرده بودی و فرمان دادی آنچه از تو تعلیم گرفته بودیم به نفرات خود بیاموزیم در خاطرت هست. من نیز مانند سایر همقطاران فوری به تعلیم دادن دسته ای که تحت فرمان داشتم مشغول شدم. سروانی را در جلو صف قرار دادم و جوانکی را در پشت سر او و بعد از او نیز به ترتیبی که شایسته بود نفرات دیگر، بعد خودم مقابل صف ایستادم و به وجنات سروان خیره شده بودم و مکثی نمودم تا لحظه حرکت فرا رسد سپس فرمان دادم. در این حین جوانک برق آسا جلو سروان رفت و در سرفه راه افتاد من فریاد کشیدم سر کار، چه میکنی؟ او گفت به فرمانت حرکت کردم گفتم فرمانم

برای تو تنها نبود برای همه گروهان بود پس او رو به گروهان نموده گفت مگر نمی بینید فرمانده به همگی فرمان داده است که با این حرف او بقیه هم براه افتادند و از سروان گذشته به سمت من پیش آمدند . بدیهی است که سروان آنها را بازخواند در این حین غرغر و زمزمه میان افراد راه افتاد گفتند معلوم نیست دستور کدام يك را باید اجرا کرد یکی می فرماید پیش و دیگری مانع حرکت است .

باری من از ناچاری جریان را کاملاً عادی تلقی نمودم و کار تکرار شد . گروهان را به صورت اول در آوردم و دستور دادم تا نفر جلو حرکت نکنند نفر پشت سر حق حرکت ندارد در این صورت تنها کاری که می بایستی کرده باشند متابعت از رفتار نفر جلو بود . درحین که سرگرم این صحبت بودم یکی از آشنایان که عازم سفر پارس بود نزد آمد تا کاغذی را که به مقصد وطن نوشته بودم برساند . ازین رو به سروان که اتفاقاً میدانست نامه در کجاست فرمان دادم آنرا بیاورد . او به اجرای دستور شتافت ناگاه جوانك نیز با جوشن در تن و ساطور بدست و تمام تجهیزات از پی او رفت بقیه عده نیز پنداشتند که باید پیروی کنند و تند و تیز در مسابقه شرکت نمودند و کاغذ را مرتب و پاکیزه فرا آوردند و این خود نمونه ایست که گروهان من تعلیمات تو را چگونه بی کم و کاست انجام میدهند .

وی درنگی نمود و شنوندگان قاه قاه خندیدند و از ورودنامه ظفر نمون که با آداب تمام رسیده بود مسرور شدند . در اینجا کوروش به سخن آمده گفت «شکر خداوند که این یاران تازه ما دار و دسته ای ممتازند و از نسل و تباری کمیاب و از کمترین عمل مهر آمیز چنان خرسند می شوند که می توان گفت بایک خوراک گوشت صد قلب را می شود تسخیر نمود و بعضی از آنها بقدری مطیع و رام اند که اوامر را پیش از آنکه درست فهمیده باشند اطاعت می کنند من شکر خدا را بجا می آورم که چنین افرادی در سپاه خود دارم .»

با این اظهار ، او نیز در شادمانی سربازان شرکت جست ولی خنده را

به تمجید از افراد جدید خود مبدل ساخت سپس یکی از میان گروهان سرلشکری به نام آکلای تداس که مردی ترش خو بود رو به کوروش نموده گفت :

ای کوروش تو واقعاً مطالبی را که این نفرات می گویند باور داری ؟
 او جواب داد البته باور دارم چه دلیلی دارد که دروغ بگویند .

دیگری گفت « محض آنکه خنده راه بیاندازند و شیاد وار حرف گزاف بسازند » .

اما کوروش حرفش را قطع و اشاره به سکوتش نموده فرمود تو حق نداری این گونه کلمات سبک بکار ببری . حال من به تو نشان خواهم داد شیاد کیست .

شیاد کسی است که بیش از آنچه حد توانائی و دلاوری اوست ادعا دارد و کاری بر عهده می گیرد که هرگز قادر به انجام دادن آن نیست و همه این کردار او هم برای جلب نفع و استفاده است اما آن کس که نعمت خوشی و نشاط را میان دوستان خویش نثار می کند نه بخاطر اینکه طرفی از آن بر بندد یا کسی را دوچار ضرر سازد یا به کسی آزاری برساند بدون شبهه اگر نامی به او باید داد او را آدمی خوش ذوق و زنده دل و مایه نشاط باید نامید .

این بود حمایت کوروش از افرادی که سبب خوشحالی دیگران می شده اند . افسری که آن شوخی را آغاز کرده بود رو به آکلای تداس نموده گفت :

« سرور من ، اگر ما سعی نموده بودیم گریه از چشمانت راه بیفتد آن گاه از کار ما چه عیبی می گرفته ای فرض کنی ما مثل آوازه خوان های دوره گرد و یا داستان پردازانی بودیم که سرگذشت های حزن آور وارد گفته های خود می کنند تا اشک از دیدگان دیگران جاری سازند اگر ما هم مانند آنها رفتار کرده بودیم آن گاه چه می فرمودید ؟ اکنون که سعی داریم یار شاطرت باشیم نه بار خاطر و برخوشی ات بیافزائیم روا نیست ما را شرمنده داری » .

آکلای تداس پاسخ داد ، آیا واقعاً جای شرمندگی نیست ؟ آن کس که از راه صفا سعی دارد عده ای را بخنداند خدمت بس کمتری نسبت به آنها انجام میدهد

تا کس دیگر که انگیزه گریه می‌شود اگر نیک بنگرید خواهید دید این حرفم بجاست. با اشک و گریه است که پدران ما انضباط و بردباری را به فرزندان خود می‌آموزند و استادان ما دانش واقعی نصیب شاگردان خویش می‌سازند و قضات هم حتی افراد بالغ و رشید را بوسیله توبه و گریه راه اصلاح نشان میدهند آیا میتوان گفت شوخ طبعان شما در تقویت جسم یا روح مردم هیچ تأثیری دارند، آیا لبخند آدمیزاد او را وجودی نیک یا آراسته می‌سازد؟ آیا بوسیله خنده انسان درس اقتصاد و یا علم زمامداری فرا می‌گیرد؟

اما هیستاسپ پاسخ داد «ای آکلای تداس، اندرزم را پذیر و شیردل باش و ارمغان ارجمند خود را نثار جان دشمن ما کن، آنها را دوچار غم و ماتم ساز و راضی نباش که از این اندک خنده شرم آور و بی‌مقدار ما دوستان تو محروم باشیم تو نباید غم و محنت فراوان در سینه داشته باشی تا نگویند غصه‌ها را بارجان خویش کرده‌ای و هر گاه هم بتوانی باید لبخندی نثار فلان دوست یا بیگانه کنی. حال نیز وقت مضایقه نیست و حتماً تبسمی از ما دریغ نخواهی داشت.»

آکلای تداس گفت حال خوب پی می‌برم که سعی دارید مرا دست بیاندازید مگر غیر از اینست؟ اما سرهنگ به میان صحبت پریده گفت «این دوست بیچاره من، با رنج و غم خویش خوش است انسان شاید آتش از جانش بیرون بکشد اما خنده و لبخند محال است محال.» با این اطمینان همگی به وجد آمدند و حتی آکلای تداس هم از تبسم خودداری نتوانست.

کوروش چون دید قیافه‌های تیره و تار شکفت، گفت:

تیمسار شما کاملاً در اشتباه هستید که به مردی با این همه پاکدامنی نسبت فساد می‌دهید و او را وادار به تبسم میکنید در حالی که او دشمن سرسخت نشاط و خوشی است بدین گونه آنها حرف‌ها زدند و شوخی‌ها کردند. سپس کری‌سانتاس^۱ مطلب تازه‌ای پیش آورد و گفت ای کوروش و ای حضار گرامی من خواه و ناخواه

همه قسم آدم در میان همقطارانم میبینم بعضی‌ها نیک‌اند و بعضی دیگر ناباب با وجود این هر وقت توفیق و پیروزی نصیب ما شود همه متساویاً خود را سهیم می‌شمارند و حال آنکه به نظر من عین بی‌انصافی است که افراد شایسته و شریف با نفرت بی‌مایه و دون، قدر و اهمیتی برابر داشته باشند.

کوروش در پاسخ گفت حضار گرامی شاید بهتر آن باشد که این مطلب در شورای نظام مطرح شود و نظر اعضای آنرا استفسار کنیم که اگر خداوند متعال به ما طالع و اقبال پیروزی داد آیامی‌توان همه رایک‌سان در آن شریک ساخت یا آنکه غنایم و افتخارات را باید به تناسب شایستگی هر کس مقرر داشت. کریسانتاس پرسید اصلاً چرا این موضوع مورد شور واقع شود و چرا فقط فرمان کلی صادر نشود که خودت چنین خواهی فرمود؟ مگر همین اصل در مورد مسابقات و رقابت صادق نبوده است؟ کورش پاسخ داد بدون شك همین است که میگوئی اما در این مورد نکته دیگری مورد نظر است. به نظر من افراد سپاهی معتقدند آنچه از راه خدمت آنها در میدان جنگ به چنگ آید حق مشترك همگی است ولی این عقیده راهم دارند که مقام فرماندهی در این لشکر کشی قبل از آنکه از پارس رهسپار شده باشیم از آن من بوده است و بنابراین از لحاظ آنها کاملاً حق من است که داوران و قضات را شخصاً تعیین کنم.

کریسانتاس پرسید آیا واقعاً امیدواری که تمام لشکر بر ضد امتیاز متساوی رأی بدهند و در عوض برای شایستگان مزیت بیشتری بشناسند.

کوروش گفت برآستی همین است بعلاوه ماهم در جلسه شورا حاضر خواهیم بود و در پیشرفت این منظور دلایلی اقامه خواهیم کرد بخصوص که این قاعده بسیار بی‌هوده‌ایست که حق و پاداش کسانی را که در راه بلند نامی و خیر عام تلاش و اهتمام می‌نمایند انکار کنیم و حتی ناباب‌ترین افراد هم ادعان دارند که دلیران باید از امتیازات بیشتری بهره‌مند شوند. ولی بیش از هر موجب دیگر محض خاطر آزاد مردان بود که کوروش از چنین تصمیمی طرفداری نمود و می‌پنداشت که

رعایت اصل مزیت و پاداش دادن نیکان در تعالی اخلاقی افراد تأثیر نیکو خواهد داشت و معتقد بود بهترین فرصت آزمایش آن نیز فرا رسیده بود یعنی همان موقعی که آزادگان پارس اکراه داشتند با طبقه عام بر پایه مساوی قرار گیرند. سرانجام همه لشکریان رأی دادند که این موضوع در شورای نظام عنوان شود و در آنجا لابد هر کس که سیرت مردان داشته از دفاع آن فرو نمی گذاشته است.

با این کلام یکی از سرکرده‌ها تبسمی نموده گفت من لا اقل این مطلب را کاملاً میدانم که یکی از افراد، طرفدار سرسخت سهم مساوی همگانی است. دیگری پرسید او کیست؟ اولی اظهار داشت او یکی از افراد گروه ماست که پیوسته در صدد است عالیترین حصه را بردارد. سومی با تعجب پرسید در همه امور حتی در راه کار کردن؟ اولی جواب داد نه و درست گیرم آورده‌ای چون باید اعتراف کنم که در بیان خود مبالغه کرده‌ام زیرا وقتی که نوبت کار و زحمت میشود او پاک اهل قصور است و بدون ملاحظه بار کار خود را بر دوش دیگران می‌گذارد.

کوروش گفت «آقایان به نظر من اگر غایت مراد ما این باشد که روح اطاعت و خدمت را در میان افراد خود تقویت کنیم باید همه این قبیل کاهلان را از قشون بیرون بریزیم من معتقدم که اکثر سربازان ما سر اطاعت و خدمت دارند و اگر رهبرانی شجاع و برازنده داشته باشند راه نیکی و شرافت خواهند پیمود و اگر آنها عناصری بی مقدار باشند راه سستی و تباهی پیش خواهند گرفت و این نکته را هم خوب میدانیم که غالباً عناصر بی مایه و پست طرفداران بیشتری دارند و فساد در راه آسان و جالب خود بسا قلبها را زود تسخیر می‌کند ولی اهل پاکی و فضیلت پیوسته دوچار زحمت‌اند و مهارت چندانی در جلب همراهی دیگران ندارند در صورتی که همکاران تبهکار ایشان راه سرایش فساد را به آسانی می‌پیمایند. راست است که همیشه کارها درجاتی دارد و در آنجا که مفاسد ناشی از اهمال و تن‌پروری است من بندگان خدا را چون زنبورانی می‌شمارم که بجای سود دادن به

خود کند و لطمه میزند. اما بعضی از افراد تن پرور و سراسر آزند و بعضی دیگر سر دسته پلیدانند زیرا پیوسته در راه جلب منافع خود رفتاری فرومایه دارند اینها عنصری اند که باید از میان ما دور و از بیخ و بن نابود شوند. من توقع ندارم که شما به جای آنها فقط همشریهای ما را بگذارید بلکه بهمان قسم که انسان اسب خود را از هر نسل و نژادی که برتر است انتخاب می کند در این موقع نیز همه اهل جهان را در اختیار خود دارید و بایستی تنها آنهایی را انتخاب کنید که بر قدرت شما خواهند افزود و افتخارات شما را دوچندان خواهند ساخت.

اجازه بدهید این استدلال خود را با مثالی پایان دهم. هیچ اژدهای سریع پیش نخواهد رفت مگر آنکه اسبها تند و چالاک باشند و اگر هم سرکش اند تحت اختیار در آیند. هیچ خانه و سامانی نیز اگر ساکنینش تبهکار باشند پایدار نمی ماند بهتر اینست کانونی خالی بماند تا آن که لانه خائنان شود و سپس سرنگون گردد. او افزود یاران من مطمئن باشید که از میان بردن بدها بیش از آن فوایدی دارد که خیال کنیم فقط موجب رفع فساد و دفع مایه شرمی شود و آنها که مانده اند و در معرض سرایت بوده اند مصون از خطر می شوند و شایستگان با بر افتادن پلیدان راه فضیلت را آسان تر می پیمایند». این بود بیانات کوروش که همه با دقت گوش دادند و ستایش نمودند و بر آن شدند که سخنانش را شعار کار خویش قرار دهند. سپس کوروش باز به شوخی پرداخت چشمش به سروانی افتاده بود که بر سر سفره در کنار هم نشینی بود که موهای ژولیده داشت و در زشتی شاهکاری می نمود. کوروش سروان را به نام صدا داد، ای سامبولاس آیا تو نیز، هم مشرب یونانی هاشده ای؟ آیا قصد داری با او که در کنارت نشسته است تا آن سر دنیا بروی آیا از او زیباتر در دنیا نبوده است؟

سامبولاس پاسخ داد، خداوند گارا، زیاد هم این حرف بی هوا نیست او نور دیدگان و مایه نشاط من است، که با این کلام مهمانان تمام رو به صورت جوانک نموده و به خنده افتادند. سرورا، سامبولاس می گوید تنها کردار نیک و

دلیرانه است که روح ما را با هم مربوط می‌سازد! - آخر چگونه او تو را به این وجه مجذوب خویش کرده است وی جواب داد گوش دهید تا حقیقت را بشنوید . هر وقت که او را بامداد یا نیم روز یا شامگاه فرامیخوانم زود حاضر می‌شود و حتی يك بار هم مسامحه ننموده است، و هیچ کاری نیست که مانع حضورش شود و شتابان هم می‌آید. همیشه چست و چالاک است و هر وقت هر کاری را دستور دادم با سرعت تمام انجام داده و همه سر جوخه‌های زیر دست خود را عین خودش نمونه کار و خوش خدمتی کرده است او با حرف آنها را تعلیم نمی‌دهد عملاً سرمشق آنهاست . سومی گفت بواسطه همین مزایاست که او را منسوب وار می‌بوسی؟ در این جا جوانك زشت به حرف آمده گفت نه، چون وی اهل جهد و تلاش نیست و اگر بنخواهد مرا ببوسد کار چندان بی‌زحمتی نخواهد بود. بدین گونه ساعتی چند گاهی در عین جد و وقار و گاهی نیز نشاط آمیز در خیمه سردار گذشت تا بار سوم ساغرهار یختند و حضار دست نیایش به درگاه خدایان برداشته دعا کردند « خداوندا ، آنچه خیر و صلاح ماست عنایت فرما » سپس جلسه به پایان رسید و به عزم خواب همگی فرارفتند. روز دیگر کوروش افراد را در جلسه‌ای خلوت گرد آورد و خطاب به آنها گفت: ای سربازان من، روز کارزار فرا رسیده و دشمن در جلو ماست، پادشاه فتح و پیروزی اگر در واقع پیروزی و ظفیری نصیب ما شود و باید ایمان داشت که از آن ماست و جز این هم نخواهد شد، خود دشمن و مال و منال اوست و اگر فتح با آنها شود خواه و ناخواه آنچه طرف مقهور دارد در زیر قدم فاتح خواهد افتاد . از این رو توقع آنست که این سخنانم را با دل و جان گوش دهید. هر وقت در هر جا که سپاهی به عزم پیکار برخاسته‌اند مگر آنکه یکایک افراد نقش خود را با شور و غیرت ایفا نمایند خیر و نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد ، و در چنین صورتی است که می‌توان امید فتحی درخشان داشت چون هر کاری که باید انجام شود عاقل نخواهد ماند و اما اگر هر نفری نزد خود بیاندیشد که رنج بردن و نبرد کردن همسایه‌اش کافی است در این صورت اگر قلم از کار بیفتد و سلاح از دست، باز باور دارید که بلا دامنگیر همه ماست و هیچ کس راه فرار نخواهد داشت. اراده خداوندی آنست

که همگی در نجات خود جهد و تلاش کنیم و گرنه سر نوشت ما بدست دیگران خواهد افتاد. وی افزود من از همه افراد حاضر انتظار دارم برخیزند و آشکارا بگویند که در چه صورتی ما بهتر رستگار خواهیم شد آیا در صورتی که هر کس رنج فراوان برده و فداکاری نموده است شایسته عالی ترین پاداش و افتخار باشد یا آنکه این عقیده را بپذیریم که همگی باید پاداش مساوی یابند یعنی اینکه میان ما جبن و بی‌همتایی نیست.

در این موقع کریسانتاس که از جمله آزاد مردان بوده برخاست، او مردی هوشمند بود اما ظاهر مهیبی نداشت و چنین گفت: ای کوروش من گمان نمی‌کنم این سؤال را با این قصد و خیال در پیش نهاده باشی که بز دلان از لحاظ قدر و افتخار واقعاً با دلیران برابر باشند بلکه قصد آزمایش ماست که معلوم شود آیا کسی از میان ما جرأت این توقع را خواهد داشت که آنچه باعزم و همت دلیران بدست آمده است سهمی هم مساوی به او برسد در صورتی که خود هیچ گونه صدمه و ضربتی به دشمن وارد نکرده باشد. وی افزود من نه آدمی عاجزم و نه چنانکه باید و شاید نیرومند و با وجود این ناتوانی جسمی خواه و نا خواه در عرصه پیکار مقام اول بدست نخواهم آورد و نه دوم و نه مرتبه صدم بلکه هزارم اما این نکته را نیک می‌دانم که اگر سربازان نیرومند ما آنچه در قوه دارند بکار آرند از برکت دلیری و شجاعت آنها نیز سهمی شایسته نصیب من خواهد گردید. ولی اگر ترسوها عاقل و آسوده بمانند و شجاعان دل به پیکار ندهند زنده‌ها که سهم سنگینی از آنچه فکرش هم برایم دشوار است یعنی نکبت و نفرین به من نیز خواهد رسید.

این بود بیانات کریسانتاس. سپس فرولاس از جا برخاست او مردی از طبقه عام ولی از دیرباز خدمت و کارش مورد توجه کوروش بوده قامتی بلند و برازنده داشت و هر چند تبارش عالی بشمار نمی‌رفت ولی صاحب روحی والا و شریف بود و چنین شروع به صحبت نمود:

ای کوروش، ای یاران، ای پارسیان، بعقیده من همه ما در این روز بیا قدر

و منزلت مساوی به میدان کارزار می‌رویم و در این پیکار دلاوری شعار ماست من آنچه به نظرم میرسد بیان می‌کنم، همگی ما از تعلیمات یکسان برای اظهار وجود در چنین روز خطیر برخوردار شده‌ایم از لحاظ سربازی نیز ما را بسا دیده مساوی می‌نگرند و همه ما عز و پاداش برابر در پیش داریم و به همه ما یکسان درس اطاعت داده‌اند و بدانید آن کس که صمیمانه طاعت و خدمت نماید محال است قدر و ارزش کارش در نظر کوروش مکتوم بماند. دلاوری و مردانگی دیگر امتیاز طبقه خاصی نیست این افتخار و مزیت اینک در دسترس همه ماست. امروز پیکاری در پیش است که لازم نیست کسی درس آنرا به ما بیاموزد طبیعت خود شیوه کار را نیک به ما آموخته است همانطوری که در موقوع خطر گاو میش شاخ و اسب سم خود را بکار می‌برد و سگ گاز میگیرد و گراز دندان خود را بکار می‌اندازد ما نیز مانند حیوانات که میدانند چگونه از خود دفاع کنند بدون اینکه معلمی به آنها آموخته باشد بادشمن رو برو خواهیم شد.

خودم وقتی که کودکی بیش نبودم هر گاه در معرض ضربتی قرار می‌گرفتم به حکم غریزه می‌دانستم چگونه از خود دفاع کنم و اگر وسیله دیگری نداشتم مشتانم در اختیار بود که با حدت تمام بر ضد دشمن بکار می‌انداختم و این کار را هم کسی بمن نیاموخته بود برعکس اگر مشتتم را گره نمی‌کردم ضربتی نوش جان می‌نمودم و در مقابل کارد و خنجر چنانکه بخاطر دارم پاک اختیارم را از دست می‌دادم و هر جا که آنرا میدیدم دودستی بر می‌گرفتم و کسی هم به من نشان نداده بود چگونه آنرا نگاه دارم چون طبیعت بمن آموخته بود و این حرف بسیار جدی است کسی آن را بمن تعلیم نداد بلکه برعکس مثل بسا دیگر از امور طبیعی علی‌رغم منع و نهی پدر و مادرم رفتار می‌کردم. برآستی که از ضرب و جرح هر گاه پیش می‌آمده است ابا نداشتم تازه این کار مانند راه رفتن یا دویدن جنبه عادی نداشته بلکه مایه خوشی خاطر م بود. به هر حال اکنون نیز باید به همان رسم و روال ساده پیکار کنیم ولی در این مورد توان و قدرت جسمانی بیش از مهارت ضروری است و

بسیار هم مایه افتخار که در مقابل یاران خود آزاد مردان پارس استعدادی بنمائیم و به خاطر داشته باشیم که برای همه ما پاداشی یکسان منظور کرده اند اما آنچه از جانب ما در گرو است چیز دیگری است. دوستان ما زندگانی گرامی و ممتاز خود را که شیرین ترین زندگی هاست در کف می نهند ولی ما از زیر بار وهن و حقارت که بدترین حالت زندگی است خلاص خواهیم شد. چیزی که بخصوص مرا به شور و هیجان می اندازد و وادارم میکند با خوشوقتی سرشار در ستون فداکاران نام بنویسم اینست که کوروش داور ماست همان وجودی که بی غرض و عادل است من خدایان را شاهد قرار میدهم وقتی که اظهار میکنم او دلیران را چون جان خویش دوست دارد و خودم بارها دیده ام که او قدر این قبیل افراد را برعظم خویشتن ترجیح نهاده است.

وی افزود من غافل از این موضوع نیستم که همقطاران ما در این جا به اصالت و تربیت خویش و آنچه از این راه نصیب داشته اند مباحثات می ورزند. این دوستان ما با گرسنگی و تشنگی سروکار داشته اند و در سرما و برهنگی پرورش یافته اند و میدانند که ما نیز در همین مکتب بار آمده ایم و استادی عالی تر داشته ایم. احتیاج مرثی ما بوده است که هیچ معلمی بهتر از آن و سخت گیر تر از آن نیست این یاران ما مایه تاب و توان را چگونه بدست آورده اند؟ با دربر کردن تجهیزات و برداشتن سلاح رزم، همان اسباب و ابزاری که هوش و عقل انسانی از سنگینی آن نیک تواند کاست اما احتیاج و ضرورت کار ما یعنی همراهان من و مرا به اینجا رسانیده است که در زیر باری سنگین که امروز بردوش داریم درنمانیم و اگر اجازه باشد حرف دل خود را فاش سازم باید بگویم این اسلحه که برتن من است در مقابل وزن آنچه در سینه دارم سنگین نیست. ای کوروش من باشوق تمام نام خویش را در ستون جنگاوران ثبت می کنم استعدادم خواه اندک یا زیاد باشد از تو بیش از آنچه حق من است توقع نخواهم داشت و امیدوارم که این عرض را قبول فرمائی.

او سپس رو به همراهان خود نموده افزود، ای سر بازان ملت، درخواستم

آنست که دوشادوش این جنگاوران بنام با تهور تمام راه پیکارپیش گیرید. ما با این افراد ممتاز در این روزهدست و انباز می شویم چون روز ، روز ملت است. این بود بیانات فرولاس که از شنیدن آن بسیاری از حضار برای تأیید حرف و نظریاتش برپا خاستند و تصمیم بر آن شد که اجر و افتخارات هر کس منوط به شایستگی باشد و بس و کوروش هم داور همه کس. بدین نهج جلسه تمام و نتیجه کار به کام شد. کوروش به این مناسبت ضیافتی ترتیب داد سر لشکری با همه افراد خود مهمان عمده این جلسه بود. کوروش این فرمانده را يك روز که او نفرات خود را تمرین میداد نشانه کرده بود. وی افراد خود را در دو صف مقابل یکدیگر آماده نبرد قرار داد و همه آنها جوشن برتن و سپر سبک در دست داشتند اما نیمی از آنها تخته پاره ای برسینه بسته بودند و به نیمی دیگر هم فرمان داد کلوخ از زمین بردارند و بجان عده مقابل بیفتند وقتی که همه آماده شدند و سپس با گروه سوم و بعد چهارم نیز چنین رفتار کرد و دستور شلیک صادر و نتیجه کار ظاهر شد. گلوله ها مثل باران بر جوشن و سپرها و برپهلوی و ساقها فرو ریخت اما وقتی که دو طرف باهم گلاویز شدند نوبت تخته پوشان فرا رسید که با مشت بر پهلوی و زانوی حریف کوبیدند و اگر طرف دیگر پیچ و خمی بخود میداد پشت و شانهای آنها را هدف می ساختند تا سرانجام دشمن را تار و مار کردند و با ضرباتی هم که می نواختند خوش و خندان مانند کودکان فریاد شادمانی برمی آوردند. سپس مبادله سلاح کردند و نوبت انتقام طرف مقابل رسید. حال دسته دیگر تخته ها را برسینه بستند و باز جسم سخت بر کلوخ سست فائق آمد. کوروش این تمرین را با تحسین فراوان تماشا کرد و خشنود شد، از يك طرف بواسطه ابتکاری که فرمانده مزبور نموده بود و از سوی دیگر شور و انضباطی که در افراد مشاهده نمود. دیدن این تمرین و نشاط قلبی سربازان او را بخصوص از این جهت مسرور ساخت که نتیجه نبرد با طرفی بود که شیوه پارس یعنی جنگ تن به تن به کار می برد، او از هر جهت خشنود

گردید سپس همهٔ عده را به طعام خواند. اما بر سفرهٔ شام دید که بسیاری از مهمانها زخم زانوی خود را بسته بودند وقتی که کوروش متوجه آن شد علت پرسید گفتند که از ضربت گلوله‌های کلوخ مجروح شده بودند پرسید آیا در حال جنگ تن به تن شده است؟ گفتند نه از دور دست و همهٔ چماقداران يك صدا اظهار کردند وقتی که باهم در افتاده بودند این کار تفریح بسیار داشته در این حین سایرین که از سلاح آنها ضربت خورده بودند با صدای رسا اعتراض نمودند که از نزدیک چماق خوردن چه تفریحی دارد و برای اثبات کلام خود آثار ضربت را که بردست و گردن و صورت داشتند نشان دادند. در این حال همه به رسم و روال سربازان به خنده افتادند و روز آینده سراسر جلگه عرصهٔ این طرز نبرد وجدال شد و هر وقت که سپاه کار جدی عاجل نداشت این تمرین مایهٔ سرگرمی و تفریح آنها بود.

در مورد دیگر کوروش متوجه شد فرماندهی نفرات خود را از درون رودخانه به اردوگاه بازمی گرداند آنها در ستون يك نفری از سمت چپ او در حرکت بودند و در لحظهٔ خاص فرمانده به دسته دومی فرمان داد که عقب گرد کنند و جلو عدهٔ اولی قرار گیرند موقعی که سردسته‌ها پهلو به پهلو ایستادند فرمان داد «گروهان بر دو قسمت شود و سردسته‌های ده نفری به صف پیوستند و باز در لحظهٔ لازم فرمان داد گروهان قسمت بر چهار شود و سردسته‌های پنج نفری نیز روبرو واقع شدند و هنگامی که عده به جلو خیمه گاه رسیدند فرمان ایست داد و دوباره آنها را به ستون يك نفره باز گردانید و دستهٔ اول را جلو و گروه‌های بعدی را دوم و سوم و چهارم در پشت سر آنها قرار داد و موقعی که لحظهٔ ورود فرا رسید بر میز شام دستور نشست داد و ترتیبی را که وارد شده بودند رعایت نمود». آنچه در این فرمان مورد توجه کوروش واقع شده بود طرز آرام تعلیم و مراقبت سرشار فرمانده بود و به همین مناسبت هم بود که او و همه گروهانش را به خیمه گاه همایونی دعوت کرد. تصادفاً فرمانده دیگری هم در میان مهمانها بود او به حرف آمده خطاب به کوروش گفت:

«لا اقل يك بار عدهٔ مرا افتخار شام نخواهی داد؟ هر روز دوبار بامداد و شامگاه هر وقت که برای صرف طعام حاضر می شویم کار آنها را تکرار می کنیم و چون صرف

شام سرآید آخرین نفری که در دسته آخری است در همان حالت صف عده را از عقب مرتب خارج می کند و بقیه هم دسته دسته از دنبال او بیرون میروند به عبارت دیگر اگر جز عقب نشینی از جلو دشمن چاره نباشد همه میدانند چگونه با نظم تمام عقب نشینی کنند. هر وقت در میدان مشق صف می کشیم به سمت مشرق حرکت می کنیم من از جلو و بقیه از دنبال پیش میرویم و همه گوش به فرمان من دارند سپس بسمت مغرب برمیگردیم که در این صورت آخرین نفر گروهان آخری در سر دسته واقع می شود و همه نیز گوش به فرمانم دارند هر چند در ته صف واقع شده باشم و بنابراین خواه در سر صف باشم یا آخر آن با سرعت تمام فرمانم را اطاعت می کنند.

کوروش گفت منظورت آنست که این قاعده را همواره بکار می بندی؟

او پاسخ داد که واقعاً چنین است و به یاری خداوند این کارها همان اندازه تابع نظم و قاعده است که خوردن شام و ناهار. کوروش فرمود پس به همین مناسبت شما را به شام دعوت می کنم و آن به سه دلیل استوار، یکی آنکه تمرین های خود را به هر دو صورت قدم پیش و عقب گرد انجام می دهی دیگر آنکه این کار را هر صبح و هر عصر می کنی و با این حرکات هم جسم افراد نیرومند می شود و هم روح آنها بهره مند و چون این عمل را روزانه دوبار تکرار می کنی شرط مروت آنست که به دو شام دعوت شوی. فرمانده گفت تمنا دارم دو شام در یک روز نباشد مگر آنکه دو اشکم هم به هر نفر بدهی. بدین گونه مکالمات در آن مورد به پایان آمد اما روز دیگر قول کوروش مثل وجودش بی خلل بود و همه گروهان به شام دعوت شدند و این مهمانی تجدید گردید وقتی که سایر قسمت ها از این ماجرا آگاه شدند آنها نیز از کار این فرمانده تقلید نمودند.

بخش ششم

لشکر کشی به آشور

در آن گیرودار روزی که کوروش به سان قشون مشغول بود قاصدی از جانب کواکسار نزد او آمده اطلاع داد که چون رسولانی از هند نزد پادشاه آمده‌اند او کوروش را می‌طلبد و تقاضا دارد بی‌درنگ به قصر برود. قاصد گفت کواکسار لباس فاخری هم فرستاده و خواسته است که کوروش به صورتی هر چه برازنده‌تر جلوسفیران هند درآید.

پس کوروش به لشکریان خود فرمان آماده‌باش داد این دستور با سرعت اجرا شد. لشکر در ردیف‌های ستونی یک صد نفر در طول و سیصد نفر پهلو به پهلو با هر فرمانده در رأس گروهان خود آماده شدند کوروش از پیش و ستونها از دنبال با سرعتی ضرور به حرکت درآمدند اما راه خط سیر باریک‌تر از آن بود که ستون‌هایی با آن عرض و عمق امکان عبور داشته باشند پس کوروش فرمان داد گروهان اول که شامل هزار نفر بود راست پیش بروند و بقیه هم بنا بر ترتیب پیروی کنند و برای مزید اطمینان پیام رسان‌هایی جلو فرستاد تا اگر سر بازان راه گم کنند چه چاره باید نمود. وقتی که به دروازه قصر رسیدند فرمان داد که گروهان سر، در ستون‌های دوازده نفری گرداگرد بناصف بسازند و رو به قصر بایستند و همین فرمان به همه گروهان‌ها ابلاغ شود. وقتی که این صف آرائی انجام شد کوروش با همان لباس ساده پارسی که هیچ‌گونه زیوری نداشت وارد قصر گردید کواکسار از

سرعت کار او بسیار خشنود اما از سادگی ظاهر و لباسش افسرده شد و ایراد کرد چرا لباس فاخر او را نپوشیده است و این رفتارش مایه سرافکنندگی او در پیش سفرای هند خواهد شد.

کوروش پاسخ داد اگر جامه ارغوانی پوشیده و طوق و باره استعمال می‌کردم ولی دستورت را دیر انجام میدادم آیا بهتر بود یا آنکه با قشون کلان و مرتبی که در این جا آماده‌اند فوراً امتثال امرت نموده و آمده‌ام هر چند که زیوری جز گرد و غبار راه و عرق جبین ناشی از عجله و شتاب بر چهره ندارم و قصد تفاخری هم در کار نیست مگر آنکه خود لازم بدانی که از سر بازانم بازدید و ملاحظه کنی که اطاعت آنها نسبت به تو همان اندازه است که خودم نیز مطیع شهریارم.

اینها اظهارات کوروش بود که کواکسار تصدیق نمود و امر داد بی‌درنگ سفرای هند را داخل کنند که بعد از ورود گفتند از طرف پادشاه هند آمده‌اند تا بپرسند که سبب نقار و اختلاف بین آشور و ماد چیست؟ و همین سؤال را از پادشاه آشور هم خواهند کرد و هندیها برضد طرفی خواهند بود که متعدی است. کواکسار جواب داد که ما به آشوریها هیچ گونه تعدی نکرده‌ایم حال چنانچه میل دارید از پادشاه آشور هم مطلب را سؤال کنید. کوروش که ناظر این مکالمه بود از کواکسار پرسید آیا می‌توانم نظرم را اظهار کنم کواکسار جواب مثبت داد کوروش روبه سفرای هند گفت مگر آنکه کواکسار منظور دیگری در سر داشته باشد و گرنه به پادشاه هندیها بگوئید که ما به حق کسی تجاوز نکرده‌ایم و اگر آشوریها چنین می‌پندارند پادشاه هند را داور قرار میدهیم که رسیدگی نموده حکم عادلانه‌ای بدهد.

با این کلام سفیران هند عزیمت نمودند و همینکه خارج شدند کوروش روبه دائی خود نموده گفت ای کواکسار وقتی که عازم حضورت شدم پولی که خود حاضر داشتم همراه آوردم که از آن مقداری ناچیز باقی مانده است و همه موجودی خود را برای سر بازانم خرج کرده‌ام شاید از این اظهار تعجب کنی چون آنها تحت کفالت

تواند اما باور دار که من نیز پولم را تلف نکرده‌ام بلکه صرف تهیه جوایز و پاداش نفراتی که شایسته تقدیر بوده‌اند شده است. و افزود یقین دارم در پیکاری که در پیش داریم اگر طالب یاران صدیق و سربازان باوفا باشیم چه بهتر که آنها را بجای رنج دادن و آزردن با کلمات مهر آمیز و نوازش و مهربانی دلگرم کنیم. و اگر ضرورت جنگی وجود چنین یاران قابل اعتمادی را ایجاب می کند فقط با کلماتی ملاحظت آمیز خواهیم توانست دل سربازان خود را بدست آوریم. زیرا که متحد واقعی ما اوست که با ما دوست باشد نه بدخواه، و کسی است که هیچ گاه شکوه دستگاه و رفاه رهبرش او را دوچار حسرت نسازد تا در روز خطر راه خیانت نرود. این عین اعتقاد من است و بهمین دلیل از تو چه پنهان که احتیاج به پول دارم. اما همه چیز را هم از تو خواستن درحالی که میدانم مخارج خودت سنگین است به نظر من کار ستوده‌ای نیست و پیشنهادم آنست که باهم تدبیر و راهی پیدا کنیم که مانع ته کشیدن ثروت و مالیت شود و بخوبی هم میدانم که اگر ثروت سرشاری بدست آوری کار من نیز آسان خواهد شد بخصوص که آنچه دارم در راه خیر و صلاح تو صرف خواهم کرد.

بخش هفتم

گوروش و ارمنستان

گوروش گفت یادم هست چندی پیش اظهارداشتی پادشاه ارمنستان این روزها با تو رفتاری خصومت آمیز دارد نه سر بازمی فرستد و نه خراجی را که مقرر است. کوا کسار جواب داد آری چنین است او این روزها سر نیرنگ دارد و اتخاذ این تصمیم هم آسان نیست که آیا بهتر است بی درنگ او را با لشکر کشی رام کنیم یا فعلا تعجیلی در این کار ننمائیم مبادا که دشمن تازه ای پیدا شود سپس گوروش پرسید آیا پایتخت او سخت مستحکم است یا میتوان بر آن تاخت؟ کوا کسار جواب داد استحکامات او چندان قوی نیست من از عهده آن آسان برخوردارم اما دژهایی در کوهستان دارد که شاید پناهگاه خویش قرار دهد و چون غافل نیست که خارج از دسترس ماست سعی نماید وسایل زندگی را به هر قسمی که هست از اطراف فراهم سازد مگر اینکه محاصره اش کنیم چنانکه یک بار پدرم کرده بود.

بنا بر این گوروش گفت اگر موافق باشی گمان می کنم با دسته مختصری سوار و با عنایت پروردگار می توانم او را وادار کنم هم سر باز نفرستد و هم خراجی را که بر عهده دارد و حتی امیدوارم که در آینده دوست وفاداری شود. کوا کسار گفت به نظر من نیز ممکن است آنها حرف تو را آسان تر بپذیرند چون شنیده ام که فرزندان پادشاه در عهد کودکی با تو به شکار میرفتند و شاید باز علاقه دیرین تحریک و آنها بسوی تو جلب شوند و همینکه بر آنها دست یافتیم می توانیم چنانکه دلخواه ماست

رفتار کنیم . سپس کوروش گفت بهتر است این نقشه ما محرمانه بماند آیا به نظر تو چنین نیست ؟ کوا کسار جواب داد بدون شك بهتر است و اگر بی خبر بر آنها بتازیم بیشتر احتمال دارد غافلگیر و مغلوب شوند .

کوروش گفت به آنچه می گویم گوش بدار ، من بارها در باتلاقیهای بین قلمرو تو و ارمنسان به اتفاق نفرات خود شکار کردم و گاهی نیز سوارانی که در اینجا از دوستانم عاریت گرفته بودم همراه بردم . کوا کسار گفت در این صورت اگر بار دیگر هم بروی رفتاری طبیعی خواهد نمود ولی اگر نفراتی بیش از اندازه معمول با خود ببری زود موجب سوءظن خواهد گردید . کوروش گفت باید بهانه ای تمهید کرد تا هر گاه شایعه اقدام ما به گوش آنها برسد برای هر دو طرف حفظ ظاهر آسان باشد ممکن است این خبر را شایع سازیم که من قصد دارم شکار باشکوهی ترتیب بدهم و ظاهرأ هم عده ای سوار از تو تقاضا کنم . کوا کسار گفت فکری عالی است ولی من بیش از چند نفر به تو نخواهم داد و عذرم این خواهد بود که عزم بازدید پادگان مرز آشور را دارم و افزود در واقع هم بی خیال نیستم نفرات آن حدود را سرکشی و تقویت کنم . پس همینکه تو و افرادت حرکت کردید مثلاً تا چند روز بعد من تعدادی از اسبها و نفراتم را پیش تو خواهم فرستاد و چون بدین وسیله تقویت شوی بی درنگ پیشروی خود را آغاز کن و من با بقیه سر بازان تا حدود امکان به تو نزدیک خواهیم شد به اندازه ای که در صورت احتیاج راه معاونت باز باشد .

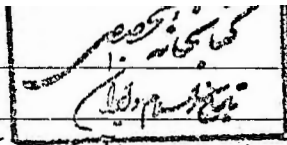
ازین رو کوا کسار به جمع آوری نفرات سوار و پیاده که برای اجرای نقشه اش لازم بود پرداخت و اژابه های آذوقه از جلو فرستاد در این حین کوروش برای پیروزی لشکر کشی خویش به درگاه خدایان قربانی کرد و از کوا کسار خواست که دسته ای از سوار کاران جوان خود را در اختیار او بگذارد اما با آنکه عده بسیاری داوطلب بودند باز کوا کسار فقط تنی چند روانه ساخت و بزودی با همه افراد سوار و پیاده خود براه افتاد با این بهانه که عازم شکار است .

هنوز راه زیادی نپیموده بودند که خرگوشی جلو آنها درآمد و عقابی که

در طرف راست پرواز میکرد حیوان را دید و تیز بر او پرید و با چنگال خرگوش را برداشت و بر ماهوری که در آن حدود بود برده از گوشت حیوان سیر خورد. این فال نیک کورش را بسیار خوشنود گردانیده به درگاه زاوش خداوند بزرگ نیایش کرد و به نفرات خود گفت با یاری پروردگار شکاری بس کلان خواهیم کرد.

وقتی که به مرز رسیدند چنانکه راه و رسم او بوده به شکار پرداخت افراد سوار و پیاده ردیف وار مانند دروگران از جلو همی رفتند تا حیوانات شکاری را از آشیانه‌ها فرار دهند نفراتی هم در گوشه و کنار گذاشت تا شکارها را تعاقب نمایند و بدین ترتیب چندین خرس و گراز و گورخر به دام انداختند و هنوز هم گورخر در آن حدود به حد وفور است وقتی که از کار شکار فارغ گردید کورش به سامان مرزی ارمنستان رسیده بود و در آنجا دستور شام داد. روز دیگر باز راه شکار پیش گرفت تا به کوهستانی که منظورش بود رسید در این جا نیز درنگ کرد و به صرف شام پرداخت و میدانست که نفرات امدادی کوا کسار در آن حوالی اند پس محرمانه قاصدی فرستاد و به آنها فرمان داد در دوفرسخی آنجا بمانند تا نقشه آنها فاش نشود و در هر جا که هستند صرف شام کنند و بعد از شام افسران خود را نزد او بفرستند و بعد از طعام و اسپین فرماندهان خود را نیز فراخواند و به آنها چنین خطاب نمود:

« ای یاران من ، تا این اواخر پادشاه ارمنستان همدست با وفا و مطیع کوا کسار بود اما اکنون که ما را گرفتار دشمن می بیند راه سرکشی پیش گرفته است نه سر باز می فرستد و نه باج میدهد اوست شکاری که با یاری خدا باید به چنگ آوریم و به نظر من چاره دیگری نداشته ایم». وی گفت ای کریسان تاس نخست قدری استراحت کن سپس نیمی از سر بازان پارسی را با خود بردار کوهستان هدف تو است باید آن استحکاماتی را که می گویند هنگام خطر پناهگاه پادشاه است تصرف کنی من رهنمایانی با تو می فرستم . شنیده ام ارتفاعات اقامتگاه او از درخت و خارستان پوشیده است پس امید است دیده نخواهی شد در هر حال بهتر آنست که چند نفر دیده ور به صورت راهزن جلو بفرستی . اگر این دسته با آرامنه برخورد



کنندیا قادرند آنها را اسیر سازند و مانع شیوع خبر شوند و یا آنکه دست کم چنان آنها را گیج و آشفته کنند که به کثرت نفرات تویی نبرند و شمارا جز وزدان محسوب بدارند. ای کریسانتاس این مأموریت تو است اما آنچه بر عهده من است اینست که سحر گاه نیمی از پادگان و تمام افراد سوار را برداشته راست عازم قصر پادشاه شوم اگر او مقاومت نماید باید پیکار کرد و اگر از طریق جلگه عقب نشینی کند راه بر او خواهم بست و اگر در کوهها بگریزد با تو است که نگذاری هیچ يك از آنها فرار کند. باید این کار را چون شکار بگیری، ما در دامنه به انتظار خواهیم ایستاد بر عهده شما است که آنها را به دام ما اندازید. اما فراموش نکن که آشیانه‌ها را باید پیش از آنکه جانوران برانگیخته شوند فرا گرفت و شکارچیان نباید دیده شوند و گرنه تیر از شست و شکار از دست خواهد رفت.

ای کریسانتاس و این هم آخرین سفارش من است: در این گیر و دار نباید همان گونه که در شکار گاه عادت داری رفتار کنی نباید همه شب را بدون اینکه چشمی برهم نبی بیدار بمانی باید تمام افرادت به اندازه کافی استراحت کنند و گرنه موقع سختی درمی‌مانند نباید چنانکه در وقت شکار تنها کوهها را زیر پا می‌گذاشتی و در تعاقب حیوان تغییر مسیر میدادی این جا هم چنین کنی باید تابع اشاره رهنما باشی و نباید از راههای ناشناس بروی به رهنمایان بگو که از نزدیکترین راه بروند مگر آنکه چاره دیگر نباشد. می‌گویند در عرصه کارزار بهترین راه سریعترین راههاست بعلاوه چون تو در کوهستان سبک پا هستی مبادا افرادت راهم چنین خیال کنی باید سرعت قدمت را با سایرین هم آهنگ سازی. در واقع عین تدبیر است که گاهی بهترین و دلیرترین سر بازانت را به آخر صف بفرستی تا در صورت لزوم و اماندگان را تهییج نمایند و آنها نیز بر سرعت قدم خود بیفزایند.

کریسانتاس همه اظهاراتش را گوش داد و از اعتماد سرشاری که کوروش به او نموده بود بسیار مشعوف گردید پیش آهنگانی برگزید و به همراهان خود تعلیمات لازم داد سپس دراز کشیده به خواب رفت. پس از آنکه تمام افرادش نیز خواب کافی نمودند راه کوهستان پیش گرفت. آفتاب تازه برمی‌آمد که کوروش قاصدی نزد

پادشاه ارمنستان فرستاده پیغام داد :

« کوروش به تو تا کید می کند که زود باج و سرباز بفرستی ». اگر او پرسید کوروش در کجاست بگو که در سرحد است و هر گاه استفسار کند آیا در حال پیشروی است باز راست بگو که نمیدانم و اگر پرسش کند عده ما چه قدر است بگو خود می تواند کسی بفرستد و تحقیق کند .

بعد از آنکه قاصد را فرمان داد بی درنگ روانه اش کرد و می پنداشت که شرط نزاکت و مردانگی آنست که نخست اخطار و در صورت لزوم حمله کند . سپس لشکر خود را چنانکه باید و شاید برای پیشروی و همچنین پیکار بیاراست و سه سربازان دستور داد احدی را نیازارند و خرابی نکنند و اگر با آرامنه برخورد شود بگویند جای هراس نیست بلکه در هر جا که بخواهند می توانند فروشگاه ترتیب دهند و خوراکی و نوشابه بفرشند .

چنانکه شرحش گذشت کوروش خود را کاملاً آماده کرده بود اما پادشاه ارمنستان هم چون پیام قاصد را شنید سخت به وحشت افتاد و متوجه شد که چه کار ناهنجاری کرده بود که نه باج فرستاد و نه سرباز و بدتر از همه آنکه نگرانی داشت مبدا فاش شود که قصد و خیال مقاومت هم داشته است . پس با ترس بسیار نیروی خود را فراهم آورد و در عین حال فرزند جوان تر خود سباریس را با زن خود و عیال او و زن پسر ارشدش و دختران خویش را با اثاث و اسباب ذی قیمت و عده ای راهنما به نقاط دور دست کوهستان روانه ساخت و در ضمن دسته ای را فرستاد تا معلوم دارند خود کوروش در کجاست . افراد آرامنه را هم که رفته رفته جمع می شده اند آماده نبرد کرد . اما طولی نکشید که قاصدان وارد شده خبر دادند که کوروش در همان حوالی است . از این خبر وحشت سختی او را فرا گرفت و چون جرأت نبرد نداشت پا به فرار گذاشت . سربازانش با دیدن آن وضع و حال از دنبالش فرار رفتند و هر کس هم فقط به فکر خویش بود و بس . چون کوروش سراسر جلگه را از آرامنه انباشته دید از هرسو برایشان تاخت و خصوصی هم پیغام فرستاد هر کس در خانه خود آرام بماند با او کاری نخواهند داشت ولی کسانی که به حال فرار دیده شوند با

آنها چون دشمن رفتار خواهد شد. ازین رو بیشتر افراد قرار را بر فرار ترجیح دادند اگرچه تنی چند هم دنبال پادشاه افتادند.

در کوهستان وقتی که زنان و نگهبانها به سر بازان پارسی برخوردند با فریاد وحشت آمیز فرار اختیار کردند ولی بسیاری از آنها اسیر و سرانجام خود شاهزاده جوان و ملکه و دخترانش و عروس پادشاه نیز دستگیر شدند و آنچه همراه داشتند به چنگ پارسیان افتاد. پادشاه چون از ماوقع آگاه گردید در کار خود حیران ماند و به جاهای دور دست کوهستان پناه برد. کوروش که این جریان را دید به نفرات خود دستور داد پناهگاه او را محاصره کنند و به کریسانتاس فرمان فرستاد که عده ای را در آن حدود بگذارد و خود نزد او بیاید. در این موقع کوروش همه لشکریان خود را آماده داشت پس پیام ذیل را به پادشاه فرستاد:

«ای فرزند ارمنستان، آیا ترجیح میدهی در آن بالا سرگردان بمانی و به گرسنگی و تشنگی دوچار شوی یا آنکه به جلگه خواهی آمد و در پیکار با ما یار خواهی شد». پادشاه جواب داد که با هیچ طرف سر جنگ ندارد.

کوروش باز پیغام فرستاد «پس چرا در کوهستان سرگردانی و از پائین آمدن امتناع می ورزی». او پاسخ داد «چون خودم هم نمی دانم مصلحت کار چیست؟» کوروش گفت «کاری بغرنج نیست» پائین بیا تا به کارت رسیدگی شود. پادشاه پرسید حاکم که خواهد بود؟ کوروش گفت «خود او» است که با عنایت پروردگار قدرت آنرا دارد که با تو چنانکه مایل است رفتار کند بدون آنکه حتی نیازی به بازخواست باشد.

بنابراین پادشاه ارمنستان به جلگه آمد و تن به قضا داد. کوروش مال او را ضبط کرد و خودش را در مرکز اردوگاه جا داد زیرا که در این هنگام همه قوای او جمع شده بودند.

در این حین تیگران فرزند ارشد پادشاه از سفری دور و دراز باز آمد سابقاً او با کوروش یار شکار گاه بود حال چون ماجرا را شنید با همان رخت سفر پیش کوروش رفت ولی وقتی که پدر و مادر و برادر و خواهرانش و حتی زن خود را هم

اسیر دید به گریه افتاد. کوروش با او خصوصیت یا رفتار عنایت آمیز ننمود فقط گفت «درست به موقع آمده‌ای و میتوانی در جلسه رسیدگی کار پدردت حاضر شوی» و با این اظهار سران پارسی و ماد و همچنین ارامنه سرشناسی را که در آنجا بودند فرا خواند. زنان را نیز که در ازابه‌های مستور نشسته بودند دور نفرستاد بلکه اجازه داد شاهد جریان رسیدگی باشند. وقتی که همه اسباب کار فراهم شد کوروش به شرح ذیل آغاز سخن نمود:

«ای فرزند ارمنستان، نخستین اندرزم به تو اینست که راستگو باشی تالاقل از آنچه مستوجب اشد تنفر است درامان باشی و مطمئن باش که دروغ پردازی مانع رواج همدردی بین افراد بشر است و افزود بعلاوه پسرانت، دخترانت و زن خودت و جماعت ارمنی تو نیز که در این‌جا حضور دارند از آنچه کرده‌ای نیک آگاهند. اگر آنها شاهد این باشند که آنچه می‌گویی حقیقت ندارد بدون تردید آن‌گاه که حقیقت فاش شود خواهی دید که با حرف خودت به حد اشد مجازات گرفتار شده‌ای. پادشاه گفت خیر، آنچه خواهی سؤال کن من جز پاسخ راست نخواهم گفت هر چند که عاقبت کار سخت ناگوار باشد. سپس کوروش گفت آیا تو نبودی که بر ضد آستیایک پدر مادرم و مادریها جنگ راه انداختی؟ او تصدیق کرد. آیا او تو را مقهور نکرده و قول قرار این نشده بود که برای او باج بفرستی و در وقت نیاز سر باز فرام سازی و عهد نکرده بودی که دست به استحکام اقامتگاه خویش دراز نکنی؟ گفت آری چنین است پس چرا نه باج دادی و نه سر باز فرستادی و به ساختن دژها پرداختی؟» چون دل به آزادی داده بودم و دیدم این نعمت بزرگ چنان عزیز است که بهتر است هم خود آزاد شوم و هم به فرزندان خود آزادی را میراث بدهم. کوروش گفت بس نیکو و بجا گفتی که در راه آزادی جان دادن و مرگ را بر بندگی ترجیح نهادن را شعار خویش ساختی اما اگر کسی در جنگ مقهور و یا از راه دیگر متقاد شود و سپس درصدد بر آید از پیمانی که نسبت به سرور خویش دارد خودسرانه شانه خالی کند آیا تو چنین شخصی را مرد درستکار و شریف بشمار خواهی آورد، یا اگر از دست تو بر آید و او را به چنگ آورده باشی به عنوان

خطا کار گرفتارش خواهی کرد؟ وی جواب داد حال که بنا بر گفتارت راه دیگری جز بیان حقیقت ندارم، او را تعقیب و مجازات خواهم کرد بعد کوروش گفت اینک مطالبم را يك يك جواب بگو.

«اگر فرماندهی در زیر دست داشته باشی که مرتکب خطا شود آیا بردباری نشان میدهی و باز او را در کار خود ابقا می کنی یا فرمانده دیگری به جای او می گماری؟

– من کارش را به دیگری خواهم داد.

اکنون بگو بدانم اگر چنین مرد نابکاری ثروت و مال سرشار داشته باشد باز همه آنرا در اختیارش می گذاری یا او را محتاج و گدا خواهی کرد. وی گفت آنچه دارد از او خواهم گرفت. هر گاه معلوم شود که با دشمن تو قصد دوستی داشته است با او چه خواهی کرد؟ وی گفت جانش را خواهم گرفت چون آیا دروغ گفتن و مردن بدتر نیست تا راست گوئی و جان دادن؟ که با این گفتار پسرش جامه درید و کلاه شاهی از سر بینداخت و زنان به گریه و زاری افتادند و بر سر و صورت خود همی زدند چنانکه گوئی پدرشان فی الحال از بین رفته و کار خود آنها نیز پاك زار شده است.

اما کوروش آنها را امر به سکوت داد و گفت: «ای فرزندان ارمنستان، در این رسیدگی ما رأی خودت را شنیده ایم حال باز خود بگو که از جانب ما چه رفتاری بر تو رواست؟

اما پادشاه بی صدا و نگران نشسته بود و سرگردان می نمود که آیا از کوروش فرمان مرگ خود را بخواهد و یا به عواقب قاعده ای که خود فرا نهاده است دوچار شود. در این حین پسرش تیگران رو به کوروش نموده گفت «ای کوروش چون پدرم پاك حیران است آیا اجازه می دهی بجای او عرض کنم چه کاری از طرف تو نيك رواست؟»

در آن حال کوروش به یاد آورد که در روزهای شکار مردی فرزانه و دانا

پیوسته همراه تیگران بود و مورد قدر و احترام بسیار از این‌رو میخواست. بدانند حرف جوانك چیست پس پیشنهاد او را به آسانی پذیرفت و گفت آنچه در دل دارد بگوید.

تیگران گفت به نظر من اگر آنچه را که پدرم گفته یا کرده است می‌پسندی پس خواه و ناخواه باید نسبت به او همان قسم رفتار کنی که او کرده است ولی اگر معتقدی که او راه خطا پیموده تو نباید کارش را سرمشق قرار دهی.

کوروش گفت در این صورت بهترین کار برای احترام از عمل تبه‌کاران، کردار نيك است شاهزاده جواب تائید داد. - پس با این استدلال اگر کار بد باید مجازات شود بر عهده من است پدرت را به کیفر اعمالش برسانم شاهزاده گفت، آیا می‌خواهی انتقامت به حال خودت مفید باشد یا مضر؟

کوروش جواب منفی داد و افزود چون در آن صورت صدمه انتقام به خودم نیز خواهد رسید.

تیگران گفت پس اگر زیردست خود را درست هنگامی که وجودش تو را سودمند خواهد بود نابود کنی آسیبی سخت بر خودت وارد کرده‌ای.

کوروش گفت چه خیر و سودی ممکن است از وجود او حاصل شود و حال آنکه سر آزار داشته است؟

تیگران گفت آری هر گاه با این تجربه براه نیکی و راست افتاده باشد و هشیاری و اعتدال پیشه سازد چه خواهی گفت زیرا عقیده‌ام آنست که بدون فضیلت اعتدال همه فضایل دیگر پاك بیهوده است. از آدمی که دلیر و نیرومند باشد ولی در کارها اندازه نشناسد چه خیری بدست خواهد آمد هر چند که او چالاک‌ترین سوارکار و برترین توانگران و سیاستمداری نیرومند باشد؟ اما با اعتدال و متانت هر دوستی در موقع حاجت یار و هر خدمتگزاری وسیله خیر و یاری بسیار خواهد شد.

کوروش گفت منظورت اینست که پدرت در ظرف يك روز سفاهت را کنار گذاشته و به آدمی عاقل و هشیار مبدل شده است؟

شاهزاده گفت این عین حقیقت است .

در این صورت به عقیده تو اعتدال و میانه روی مانند حس درد در نهاد ماست و مبانی معقولی ندارد که بتوان آموخت چون لازمه اعتدال و متانت عقل است و این نعمت هم در یکی دو روز حاصل شدنی نیست شاهزاده گفت ، ای کوروش چنین نیست لااقل خودت نیک میدانی که شخص توانا تا دیوانه نباشد با قوی تر از خود در نخواهد افتاد چنین کسی فقط در روز شکست علاج دیوانگی خود را درخواهد یافت . مگر خودت شهر و شهر یاری را نمی شناسی که قدرت خویش را برضد دولتی حریف به کار انداخته ولی در اثر شکست اینک براه عقل افتاده و آماده اطاعت است و اندیشه استقامتی هم ندارد ؟

کوروش گفت مگر پدرت چه شکستی دیده است که تو این اندازه مطمئن شوی که او براه حزم و احتیاط افتاده است ؟ جوانک پاسخ داد همان شکستی که اثراتش را در زوایای روح خویش احساس می کند . او به یاد آزادی افتاده بود ولی بدتر از پیش خود را در قید بندگی انداخته است . لازمه آرزوی او کیاست ، سرعت عمل و قدرت است که هیچ یک را فراهم نداشت اما می داند که اقدامات تو نقشه ای توأم با عمل و اجراست و همین که خواستی ضرب شستی به او نشان بدهی توانستی مثل اینکه خداوند او را کور و کر و گیج کرده باشد . وقتی که هوش و فطانت لازم بود کاری کرد که پناهگاهش را دامش ساختی و سرعت کارت به اندازه ای بود که از فرسخها راه فرا آمدی و به او حتی امکان آن ندادی که قوای خود را جمع و جور کند .

کوروش گفت پس به نظر تو تنها آگاهی بر اینکه حریف از ما قوی تر است دلیل شکست و موجب تنبّه انسان می شود ؟

تیگران گفت همین است که میگوئی و از شکست در میدان کار زار مؤثر تر است است زیرا کسی که در حین نبرد مقهور شده باشد شاید اندیشه کند که با تمهید وسایل می تواند جنگ را وقت دیگر آغاز نماید و با یاری متحدین ملك از دست رفته را

روزی بازیابد اما اگر انسان با افرادی که از خود او برترند و آنها را به این صفت و سیرت می‌شناسد بر خورد کند حاضر است با طیب خاطر فرمانش را اطاعت نماید. کوروش گفت پس عقیده‌ات اینست که قلدران و جباران قادر به درك حال افراد بیچاره و بردبار نیستند همانطوری که دزد مرد شریف را و دروغگو آدم راستگو را و خطاکار مرد صحیح و درستکار را درك نمی‌کند.

— مگر پدرت در همین مورد به ما دروغ نگفته و قول و قرارش را با ما نشکسته درحالی که میدانسته است که ما صمیمانه به جزئی‌ترین شرط و پیمانی که آستیاگ بسته بود پابند بودیم.

شاهزاده جواب داد: ولی من ادعا ندارم که فقط آگاهی و معرفت مرد را به راه عقل و صواب خواهد انداخت و قادر به علاج گرفتاری خویش خواهد ساخت مگر چنانکه امروز پدرم گرفتار است کیفر کار خود را دیده باشد. کوروش جواب داد پدر تو که هنوز صدمه‌ای ندیده است فقط ترسان و نگران است هر چند که ترس بدترین رنج‌هاست. تیگران پرسید پس به عقیده تو هیچ عاملی به اندازه واهمه و ترس مرد را کاملاً معذب و گرفتار نمی‌سازد، مگر نمی‌دانی حتی کسانی که ضربت تیر و سنان جنگ را خورده و بدترین ضربت‌ها را هم دیده باشند باز شاید حاضر به جنگ تازه باشند در صورتی که گرفتاران ترس و هراس قدرت آنرا ندارند که چشم به صورت قاهرین خویش بیاورند، حتی در هنگامی که این عناصر قهار درصدد تسکین خاطر آنها بر آیند؟

کوروش گفت بنا بر این تو می‌پنداری که ترس بیش از درد جسمانی مرد را عاجز می‌سازد؟ او جواب مثبت داد و گفت خودت از هر کس در جهان بهتر میدانی که راست می‌گویم و خوب میدانی که افراد ترسان در اثر طرد و تبعید به چه دلسردی و یاسی دوچار می‌شوند و یا در گیرودار رزم و پیکار ترس شکست و یا بیم غرق شدن کشتی چه حالت نومیدی ایجاد می‌کند، گرفتاران این قبیل ترس و بیم‌ها نه خوراك دارند و نه آسایش در صورتی که بارها دیده شده است که تبعید شدگان یا مقهورین

یا اسیران بهتر از کسانی که هیچ گاه رنج بدبختی و نکبت ندیده‌اند خواب و خوراک راحت داشته‌اند. مثلاً بیچارگانی که دوچار ترس و هراس مرگ شده باشند قبل از آنکه ساعت فنا فرا رسد باعث مرگ خود می‌شوند از صخره‌ها خود را فرومی‌اندازند یا خویشتن را حلق آویز می‌کنند و یا تیغ تیز را حواله گردن خویش می‌سازند. چون ترس که بدترین نگرانی‌هاست روح افراد را عاجز و گرفتار می‌کند. خیال می‌کنی پدرم در این لحظه چه وضع و حالی دارد؟ او که فقط به فکر خودش نیست بلکه به حال همه ما برای زن خود و فرزندان خویش اندیشه ناک است. کوروش گمت امروز در این لحظه شاید وضعیتش همانست که می‌گویی اما هنوز معتقدم که همین کس اگر آزاد و بی‌نیاز شود باز گستاخی پیشه سازد و در صورت درماندگی چاپلوسی نماید اگر چنین شخصی بار دیگر آزادی یابد راه بی‌اعتنائی پیش خواهد گرفت و ما را مجدداً دوچار زحمت خواهد ساخت.

شاهزاده گفت ای کوروش، من تصدیق می‌کنم که گستاخی ما آن اندازه زیاد بود که شاید دیگر به ما اعتماد نکنی اما تو امکان و اختیار داری که پادگانی در سرزمین ما بگماری و استحکامات ما را تصرف کنی و هر تعهدی که لازم باشد از ما بخواهی. او افزود اما دیگر ما پیمان خود را نخواهیم شکست چون چنانکه باید و شاید دیده‌ایم که از ماست که بر ماست. اما اگر حکومت ما را به کس دیگری که جسارتی ننموده است بدهی از دو حال خارج نیست یا او ظنین خواهد شد که مورد اعتمادت نیست و با آنکه نسبت به اولطف و عنایت کنی بازراه دوستی و صفا نخواهد پیمود و یا آنکه خودت چون می‌خواهی از برانگیختن حس خصومتش احتراز کنی از رفتارش جلوگیری نخواهی کرد و سرانجام هم ناگزیر خواهی شد که با او بیش از ما رویه استمالت پیشه سازی.

کوروش گفت به خدایان سوگند آنها که فقط بر سیل ضرورت با من دوستی نمایند هر گز خیری نخواهند دید من اگر ارفاقتی کنم و اندکی حس قدردانی و ارادت مشاهده نمایم آسان‌تر همه گناهان طرف را خواهم بخشید، تا آنکه اطاعت

و خدمت اضطراری کسانی را تحمل کنم که مرا دوست ندارند .

سپس تیگران پاسخ داد ، تو از دوستی صحبت به میان آوردی آیا دوست و یاری بهتر از ما کجا توانی یافت ؟ وی جواب داد دشوار نخواهد بود با کسانی که هیچ وقت با من دشمنی ننموده اند هر گاه نسبت به آنها همان احسانی را بکنم که تو از من انتظار داری .

تیگران گفت ولی در حال حاضر در همه عالم آیا کس دیگری هست که بیشتر از پدرم نیازمند مهر و عنایت تو باشد . فرضاً از جان کس دیگر که هرگز به تو ناخدمتی ننموده است در گذری مگر چنین کسی در ازای نیکی که باو خواهی کرد چه اندازه سپاسگزارت خواهد بود ؟ و اگر از بابت زن و فرزند احساس سپاسی نکند آیا چنین آدمی کمتر از شخص دیگر که از این جهات احتیاج مبرم به ارفاق تو دارد قدرشناس نخواهد بود ؟ بر فرض چنین کسی به تخت پادشاهی ارمنستان هم نرسد آیا او بیش از ما که آنرا از دست خواهیم داد رنج خواهد کشید آیا واضح نیست که آن کس که عذاب ضبط و خسران را به نحو اشد حس خواهد کرد اگر مشمول احسان تو گردد به همان نسبت هم شاگرد و سپاسگزار خواهد بود و اگر تو بخواست خدا بر آن سر باشی که در همین جا و حالا رفع اشکال کنی نیک بیاندیش که بهترین شق آسودگی خاطرت در حل این دشوار چه خواهد بود آیا با ایجاد خاندانی جدید یا بوسیله همان دستگاه مأنوس سابق ؟ و اگر احتیاجی به لشکر و نیرو در اردوی خود داری از کجا سرلشکری بهتر از آن کس که بارها در این زمینه خدمتگزار بوده است خواهی یافت و اگر نیازی به زر و مال باشد چه کسی بهتر از او که از همه منابع و امکانات این سرزمین آگاه است مددگارت خواهد شد و افزود ، چون افتخار دوستی تو را دارم می گویم زنهار که ما را بر کنار کنی چون در این صورت بیش از آنچه از پدرم ساخته بود بر خود صدمه روا خواهی داشت ، اینها تعهداتی بود که شاهزاده نمود . کوروش در حین کوه گوش میداد شعف بسیار به او دست داد چون دید آنچه را که به کواکسار وعده داده بود به حد کمال تأمین می شده

است پس حرفی را که قبلاً پیش آورده بود تکرار کرد و اظهار داشت « امیدوارم ارمنستان بیش از سابق دوست ما خواهد شد ».

بعد از این کلام رو به پادشاه نموده گفت « ای فرزند ارمنستان اگر در این ماجرا به آنچه تو و بستگانت می گوئید گوش رضا فرادهم بگو بدانم چه قدر قشون خواهی فرستاد و چه مبلغی برای جنگ خواهی داد؟ »

پادشاه در پاسخ گفت « ساده ترین و بی آرایش ترین جوابم آن خواهد بود که نخست بر تو آشکار سازم چه اندازه لشکر در اختیار دارم آن گاه هر چه خواهی بر گیر و باقی را برای پاسبانی این سرزمین بگذار اما راجع به زر و مال بهتر اینست که تو از کلیه دارائی ما با خبر گردی آن گاه که حقیقت امر را دانستی آنچه میل تو است بردار و آنچه بخواهی باقی گذار .

کوروش گفت پس بگو و حقیقت را هم بگو که چقدر قشون داری و چه مقدار ثروت و مال؟ پادشاه پاسخ داد ۸۰۰۰ سواره نظام و ۴۰۰۰ پیادگان داریم، ثروت ما اگر خزاینی را که پدرم نیز باز نهاده است محسوب دارم بیش از ۳۰۰۰ تالان^۱ نقره خواهد شد .

کوروش بدون در دسر بیشتر بی درنگ گفت از همه لشکر و تجهیزات خود نیمی را به من خواهی داد نه بیش چون با همسایگان کلدانیها در جنگ هستی ولی از بابت مال بجای پنجاه تالان که سابقاً میدادی چون قصور ورزیدی دو برابر به کواکسار خواهی داد و صد تالان هم به من وام بده و در همین محضر قول میدهم اگر خداوند عنایت نماید در ازای چیزی که ارزش بیشتری خواهد داشت نصیبت خواهم ساخت و طلب تو را هم در صورت امکان کامل و تمام پس خواهم داد و اگر از عهده بر نیایم روا آنست که به حساب بی عرضگی ام بگذاری نه از قصد و نیت ناروا اما پادشاه فریاد بر آورد، ای کوروش تو را به خاطر خدایان سو گند که از این حرفها نزن و گر نه دلم را خواهی شکست. استدعای من اینست که آنچه متعلق به من است از آن خود

۱- هر تالان تقریباً برابر با ۱۲۰۰۰ ریال سابق م .

بشماری آنچه را که اینک بر میداری و یا آنچه را که باز می گذاری .

کوروش گفت قبول دارم ولی برای توان زنت چه مبلغی خواهی داد؟ او گفت دار و ندارم را تقدیم می کنم و برای فرزندانم چقدر؟ بخاطر آنها نیز آنچه در بساط دارم. کوروش گفت بسیار خوب آیا این مبلغ و مقدار که میگوئی دو برابر آنچه داری نیست؟ پس رو به تیگران نموده گفت و تو بابت باز یافتن عروست چه خواهی داد؟ چون آن دو تازه ازدواج کرده بودند و زنش از هر چیز در نزد او عزیزتر بود. گفت من جانم را فدای او می کنم تا در اسارت نباشد کوروش گفت او را بر گیر و برو مال توست و به نظر من او هیچ گاه هم اسیر نبوده است چون دیده است که شوهرش همواره یارمست و رو به پادشاه نموده اظهار داشت: و تو ای فرزند ارمستان زن و فرزندانم را بردار و برو، توانی به آنها تعلق نخواهد گرفت با این حال دیگر آنها خیال نخواهند کرد که از وضعی برده وار نزد تو به دربار آمده اند و افزود اینک وقت آنست که پیش ما بمانی و شامی صرف کنیم و پس از آن هر جا خواهی برو که راه بسته نیست. بنا بر این پادشاه ماند اما وقتی که بعد از شام عده فرارفتند کوروش از تیگران پرسید حال بگو بدانم آن دوست که در شکار گاه پیوسته با ما بود و تو نسبت به او احترام بسیار می نمودی کجاست؟

— هیچ میدانی پدرم او را بقتل رسانید؟ کوروش پرسید چرا؟ مگر چه گناهی کرده بود؟ جوانک گفت پدرم می اندیشید که آن مرد سوفسطائی مایه گمراهی من است. ولی باید نزد تو اعتراف کنم که او آدمی بسیار شریف و شجاع بود و روح پاکی داشت چون در حین احتضار مرا پیش خویش خواند و گفت مبادا بواسطه کشتن من نسبت به پدرت خشمگین شوی او این کار را از راه قصد تباه نمی کند جهالت باعث آنست و به عقیده من گناه ناشی از نادانی تعمدی نیست.

از شنیدن آن خبر کوروش بی اختیار گفت، مرد بیچاره. مرگش مرا سخت متأثر ساخت اما پادشاه به عنوان دفاع از کار خویش اظهار داشت ای کوروش نباید فراموش کرد آن کس که مرد بیگانه ای را همخواه زن خویش دید از آن جهت او

را بقتل نمی‌رساند که می‌پندارد زنش را به کاری دیوانه‌وار وادار کرده است بلکه چون بساط عشقش را هم بر باد داده است به همین منوال من آن مرد را حایلی بین خود و فرزندم یافتم و دیدم که حس عز و احترام او را نسبت به من از بین می‌برده است. کوروش گفت امید است خداوند همه ما را رستگار سازد. البته تو کار بدی کردی اما آنچه هم کردی رفتاری انسانی بود و روبه فرزندش نموده گفت ای تیگران تو نیز باید ازین تقصیر پدرت در گذری بعد باملاطفت و ملایمت تمام چنانکه در خور جلسه آشتی کنان است باهم به صحبت نشستند سپس پدر و پسر با عزیزان خویش در کنار، خوش و کلمگار در اژابه سوار و از آنجا دور شدند.

اما چون آنها بار دیگر در خانه گردهم آمدند تمام راجع به کوروش صحبت داشتند یکی عقل و دانائی او را می‌ستود و دیگری بردباری او را، سومی از طبع مهربان او چهارمی از قد و بالا و جمال او تعریف می‌کرد.

بعد تیگران روبه زن خود نموده پرسید آیا کوروش در نظر تو خیلی زیبا نمی‌نمود؟

او گفت ای سرور من او مردی نبود که من دیده به صورتش دوخته بودم.

تیگران پرسید پس «او» که بود؟

بانوجواب داد «آن وجود عزیزی بود که جانش را برای آزادی‌ام از بندگی

فدا میکرد.»

بدین منوال همگی بعد از رنج و محنت بسیار چنانکه رسم عشاق است به

عیش و خوشی پرداختند.

روز بعد پادشاه ارمنستان برای کوروش و تمام نفراتش به عنوان مهمان -

نوازی هدایا فرستاد و فرمان داد که لشکر حصه خود او نیز تا روز دیگر حاضر و

آماده حرکت شوند و شخصاً دو برابر مبلغی که کوروش تعیین کرده بود نزد او

آورد. اما کوروش بیش از آنچه مقرر داشته بود بر نداشت و بقیه را به پادشاه پس داد

و فقط پرسید فرماندهی لشکر اعزامی او با خودش خواهد بود یا پسرش. پدرباسخ

داد هر چه فرمان کوروش باشد اما فرزند گفت ای کوروش من از تو جدا نخواهم
شدا گر چه باربر اثاث شخصی ات شوم کوروش خندیده گفت پس به ما بگو چه چیزی
را قصد حمل داری تا به زنت خبر دهیم که کار باربری پیشه کرده ای او جواب داد
احتیاجی به خبر نیست چون اوهم با من خواهد آمد و کار شوهرش را خواهد دید
کوروش گفت در این صورت بارهردو را يكجا حاضر کنند . وی گفت شکی نیست
و با هر گونه باری که پدرم بفرماید خواهیم آمد.

بخش هشتم

در تعاقب دشمن

بنابر این سر بازان يك روز مهمان ارمنستان بودند و شبراهم آنجا
بیتوته نمودند ولی روز بعد کوروش تیگران و بهترین نفرات سوارمادی و چندین
نفر زبده از میان افراد خود برداشت و همه آن حدود را سرکشی کرد تا معلوم
دارد در کجاها قلعه باید ساخت. او بر فراز گردنه‌ای باز ایستاد و از تیگران پرسید
کلدانها از چه راهی به قصد غارت آمده بودند. تیگران محل را نشان داد سپس
کوروش پرسید آیا در آن ارتفاعات کسی نیست. شاهزاده گفت برعکس در آن جا
افرادی همیشه مأمور دیده بانی اند و هر چه نظرشان را جلب کند بوسیلهٔ رابط زود
به مرکز خود خبر میدهند و پرسید وقتی که علامتی مشاهده شود مگر چه می کنند؟
در این صورت با سرعت تمام به یاری دیده بان می شتابند. کوروش وقتی که این
توضیحات را گوش میداد نظرش به زمین‌های وسیعی افتاد که بواسطهٔ جنگ عاقل
و بیپه‌وده مانده بود. آن روز را به اردوگاه باز گشتند و بعد از صرف شام خوابیدند.
روز دیگر تیگران با همه بار و بنه خود آمادهٔ حرکت، به حضور کوروش آمد و
از دنبالش ۴۰۰۰ سوار و ۱۰,۰۰۰ کماندار و به همان اندازه هم پیادگان فرآمدند
و درحالی که از دامنه بالا میرفتند کوروش فرمان قربانی داد و چون آثاری دال
بر فال نیک دیده بود سران پاریسی و سردسته‌های ماد را فراخواند و به آنها خطاب
نمود:

«ای یاران من ارتفاعات کلدانه (آشور) در جلوماست اگر بتوانیم بر آنجا دست یابیم
و پیادگانی بگماریم که گردنه را نگاه دارند خواهیم توانست کلدانها و آرامنه هر دو

را وادار کنیم که دست از شرارت بردارند. علایم و آثار نیز حاکی است که توفیق با ماست و در چنین گیر و داری چیزی نافع تر از سرعت عمل نیست. اگر ما بتوانیم پیش از آنکه دشمن فرا رسد و قوای خود را جمع و جور کند آن بلندپایا را به چنگ آوریم شاید احتیاجی هم به زد و خورد نباشد و باحدا کشر مقاومتی که بر خورد خواهیم کرد شاید با تنی چند از آنها و آن هم در حال پراکندگی است.

— آنچه من از شما توقع دارم سرعت و چالاکی است و تردیدی نیست که انتظاری از این کمتر و با حداقل خطر تصور نتوان کرد. پس زود سلاح بردارید. مادپایا جناح شرقی را خواهند گرفت نیمی از آرامنه در جناح راست خواهند بود و در ازابه‌ها از جلو خواهند تاخت و سواره نظام هم از دنبال خواهند آمد تا ما را به سرعت بیشتر وادار و راه فراریان احتمالی را سد کنند.

با این فرمان کوروش خود جلو افتاد و لشکریان به صورت ستون ازدنبالش حرکت کردند و همینکه چشم کلدانیها به آنها افتاد که از دشت با چالاکی برمی آمدند به نفرات خود علامت دادند و طولی نکشید که انعکاس صداها کوهستان را فرا گرفت و افراد ایلات از هر سو جمع شدند در این حال کوروش به سربازان خود این پیام را فرستاد:

ای جنگاوران پارس، جنبش دشمن نشانه ایست که ما باید هر چه سریع تر پیش برویم و اگر زودتر از آنها بر قله دست یابیم دیگر کاری از حریف ساخته نیست. معروف بود کلدانیها جنگجویترین ایلات آن حدود بودند و همه با سپر و زوبین مجهز و هنگام ضرورت دسته‌هایی از آنها در ازای دریافت مزد نبردمی کردند و عده دیگر جنگاور مادرزاد بودند ولی گروهی نیز از شدت تنگدستی به کار جنگ می پرداختند زیرا که سرزمین کوهستانی دارند و فاقد کشتزارند.

در حینی که کوروش و سربازانش به ارتفاعات نزدیک می شدند تیگران که در کنار او پیشروی میکرد گفت: ای کوروش بزودی با خصم گلاویز خواهیم شد و مبادا آرامنه ماتاب یورش دشمن را نیاورند. کوروش پاسخ داد این نکته را نیک

میدانم وفرمان فرستاد که نفرات پارسی بی درنگ آمادهٔ نبرد شوند و همینکه آرامنه را در حال فرار دیدند خود را به میان آنها برسانند. به این نهج آنها با آرامنه که برآزابه‌ها سوار بودند پیش رفتند. کلدانیان که گردهم آمده بودند تأمل نمودند تا دشمن برسد آن گاد چنانکه رسم آنها بود با سروصدای شدید بر آنها تاختند و آرامنه‌هم به عادت دیرین روگردانده پا به فرار نهادند. اما کلدانیان در گیر و دار تعاقب با حریف جدید که راه گردنه‌ها را بسته و خنجرها در دست داشتند روبرو شدند و قبل از آنکه مجال عقب‌نشینی یا بند عده‌ای از ایشان قطعه قطعه و بقیه اسیر گردیدند و جمعی نیز فرار کردند و بزودی ارتفاعات تسخیر شد. کوروش و همراهانش از بالای گردنه به پائین نگریستند، نظرشان به دهات کلدانی افتاده دیدند که فراریان از خانه‌های اطراف به آنجا پناه می‌برند. بعد گروه دیگری از لشکریان فرا آمدند و کوروش فرمان داد صبحانه صرف شود. وقتی که این کار شد و اطمینان یافت که نیک مستقر شده‌اند و آب کافی نیز فراهم است بدون سرو صدا به کار استحکامات پرداخت و به تیگران گفت پدرش را خبر برساند که با نَجّار و بنا آنچه فراهم شوند زود حاضر شود و در حالی که قاصدی پی این کار رفته بود کوروش خود با آنچه فراهم داشت در پیشرفت منظور فرونگذاشت.

در این حین اسیران را که همگی در غل و زنجیر بودند و بعضی‌ها زخمی شده بودند پیش آوردند اما چون کوروش حال زار آنها را دید دستور داد زنجیرها را باز کنند و جراح خواست تا زخم آنها را مداوا کند و به آنها فرمود که نه قصد و خیال نابودی ایشان را دارد و نه با کسی سرخصومت بلکه مقصودش برقراری صلح بین آنها و آرامنه است و گفت میدانم قبل از اینکه معا بر کوهستانی شما تسخیر شود سرسازش نداشتید، حدود شما در پناه بود و می‌توانستید بر آرامنه بتازید اما حال خود بهتر میدانید که وضع کارها چیست. ازین رو اجازه دارید که همگی آزاد به خانه‌های خویش باز گردید و فرصت دارید که با همراهان و یاران خود مشاوره کنید و تصمیم بگیرید که آیا با ما دشمن خواهید بود یا دوست. اگر ارادهٔ پیکار کنید بهتر است

مسلح باز گردید اما اگر طالب صلح باشید احتیاجی به سلاح نیست از شما استقبال خواهیم کرد. هر گاه راه دوستی با ما را اختیار کنید بر عهده من است که رضایت شما تأمین باشد. وقتی که کلدانیها این حرفها را شنیدند سپاسگزار و ستایشگر کوروش، راه منازل خویش پیش گرفتند.

در آن ضمن پیام کوروش به پادشاه ارمنستان رسید و از کاری که در پیش داشتند اطلاع یافت، زود کارگران خود را فرا خواند و آنچه لازم بود جمع و جور کرد و با عجله خود را به کوروش رسانید و چون چشمش به او افتاد گفت:

ای سرور من، ما افراد فانی چه کورانی عجیب هستیم! و از قضا و قدر کم و مختصر می دانیم و چه خیالات خامی که در سر نمی پرورانیم؟ من درصد بر آمده بودم خود را آزاد سازم اما به دام بندگی افتادم موقعی که اسیر شده بودیم پیش خود می اندیشیدم که روزگار ما سر آمده است ولی ناگهان به چنان نعمت امن و امان میرسم که در بین ما سابقه ندارد آنها که روزگاری مزاحم ما بودند حال گرفتار شده اند چنانکه گوئی به چنگ ما در آمده اند و افزود ای کوروش نیک مطمئن باش من چندین برابر مبلغی که به تو دادم حاضر به تقدیم بودم تا کلدانیها از این ارتفاعات ریشه کن شوند. آن چیز پر ارزش که تو هنگام دریافت وجه وعده کرده بودی هم اکنون به نحو احسن مرحمت شده است حال در می یابیم که ما طلبکار نیستیم بلکه مدیون عنایات بی شمار توایم و شرم بر ما اگر از عهده تلافی بر نیائیم که آن عین فرومایگی خواهد بود ما آنچه در قوه داریم در خدمت تو خواهیم کوشید به راستی که سرورا، از دست و زبان که بر آید کز عهده شکر بتدر آید.

این بود حرفهای امتنان آمیز پادشاه ارمنستان. سپس کلدانیان باز گشتند و از کوروش درخواست صلح نمودند کوروش از ایشان پرسید آیا استنباطم بجاست و سر صلح دارید و دریافته اید حال که استحکامات کوهستانی در دست ماست صلح شما را به از جنگ خواهد بود. کلدانیان تصدیق کردند او گفت بسیار خوب و اگر فواید دیگری ازین صلح حاصل شود چه خواهید گفت؟ گفتند مزید بر امتنان خواهد

گردید. بعد پرسید آیا تنگدستی شما غیر از نداشتن اراضی قابل کشت و کار دلیل دیگری دارد؟ گفتند واقعاً که جز این نیست. کوروش افزود آیا حاضرید به همان مبلغی که ارامنه می‌پردازند هر مقدار اراضی آنها را که مایل باشید کشت و زرع کنید. کلدانیها موافقت نمودند مشروط بر اینکه از طرف ارامنه دو چار بدرفتاری نشوند. در این حین کوروش رو به پادشاه ارمنستان نموده گفت آیا میل داری اراضی عاقل و بی‌هوده تو آباد و حاصلخیز شود و برزگران هم آنچه معمولاً مقرر است پرداخت کنند؟ پادشاه گفت این عین علاقه من است و حاضرم مبلغ سرشاری هم خرج این کار بکنم چون مقادیر هنگفتی بر درآمدم خواهد افزود. کوروش به کلدانیها گفت آیا شما هم اجازه می‌دهید ارامنه گله و رمه خود را به چراگاههای ممتاز کوهستانی شما بیاورند و آنچه شرط مروت است پرداخت نمایند. کلدانیان گفتند البته موافق‌اند چون این کار آنها را موجب زحمتی نیست بلکه مایه بهره‌مندی است.

کوروش گفت ای فرزند ارمنستان آیا حضری مراتع کلدانه را در ازای مبلغ مختصری در اختیار بگیری و از آن چند برابر بهره‌مند شوی؟ - با میل فراوان به این کار حاضرم بشرط آنکه اطمینان باشد گاو و گوسفندان ما در امن و امان خواهند چرید.

- اگر آن ارتفاعات همواره در دست دوستانت باشد آیا محفوظ نخواهند ماند؟ پادشاه تصدیق کرد اما کلدانیها بانگ بر آوردند که خداوند را سپاسگزاریم! چون اگر سنگرهای کوهستان در دست آنها بود نه ما در اراضی آنها قادر به کشت و کار بودیم و نه خود آنها.

کوروش گفت حق با شماست ولی اگر ارتفاعات حفاظت شود چه می‌گوئید گفتند رضایت کامل خواهیم داشت. در این حال ارامنه به حرف آمدند که خداوند ما را از خطر حفظ کند چون اکنون وضع کارها بد نیست ولی اگر این همسایگان بار دیگر بر ارتفاعات دست‌یا‌بند کارمازار خواهد شد بخصوص با وضع فعلی آن که مستحکم هم شده است.

کوروش گفت پس گوش کنید که قصد چیست : من گردنه را بدست هیچ طرفی نخواهم داد ما پارسیان آنرا نگاه خواهیم داشت و هر گاه یکی از طرفین به دیگری صدمه وارد سازد ما جانب مظلوم را خواهیم گرفت .

سپس هر دو دسته این تصمیم او را تحسین نمودند و افزودند که فقط بدین وسیله امکان صلح پایدار هست و بر طبق همین شرایط عهد بستند و منشوری فراهم آوردند که بنا بر آن هر دو ملت آزاد ماندند. حقوق مشترکی برای وصلت فیما بین و کشت و زرع و استفاده از چراگاه و همچنین هر گاه یکی از دو طرف در جنگی گرفتار شود قاعده یاری و کمک را هم اساس نهادند و تا کنون آن عهد و پیمان بین کلد و ارمنستان باقی است .

همینکه قرارداد صلح بسته شد طرفین به ساختن استحکاماتی که مشترك بود پرداختند و آنچه را در این کار لازم بود با نهایت همکاری فراهم ساختند. وقتی که شب فرا رسید کوروش همه مهمانهای هم پیمان خود را به خیمه خویش خواند و گفت ازین پس دستیاران یکدیگریم. بر سفره شام که همه حاضر بودند یکی از کلدانیها به کوروش گفت همه افراد قوم و جماعت او از آنچه بدست آورده اند سپاسگزارند و افزود اما افرادی هم در میان ما هستند که از طریق غارتگری زیسته اند و راه و رسم کشت و کار نمی دانند و آمادگی آموختن هم ندارند زیرا از اوان جوانی عادت کرده اند زندگی خود را از طریق راهزنی و تاراج تأمین نمایند و یا زیر دست دیگران بر رسم چریک خدمت کنند و غالباً هم مزدور پادشاه هند که ثروتی سرشار دارد و گاهی نیز در خدمت آستیاگ بوده اند .

کوروش گفت پس چرا پیش ما نیایند؟ لاقلاً آنچه از دیگر جاها مزد می گرفتند به آنها خواهیم داد. کلدانیها با طیب خاطر رضایت دادند و پیش بینی نمودند که تعداد داوطلبان بسیار زیاد باشد .

بدین ترتیب آن غائله رفع و اسباب آسایش خیال همه فراهم گردید اما کوروش چون شنید که کلدانیها به هند رفت و آمد دارند و به خاطر داشت که

چگونه سفیران هند برای سردر آوردن از کار ماد به این کشور می آمدند و به نزد دشمنان آنها نیز می رفتند که بدون تردید همین کار را تکرار کنند باین خیال افتاد که آنها قدری هم از آنچه وی کرده است اطلاع یابند پس روبه حضار نموده گفت ای پادشاه ارمنستان و ای کلدانیان اگر بخواهم سفیرانی نزد هندیان بفرستم آیا کسانی از افراد خود را راهنما با آنها خواهید فرستاد تا درباره آنچه مطلوب من است برای همه ما کسب اطلاع کنند؟ چون اگر بخواهم همه مقرری هارا کامل و تمام چنانکه دلخواه من است پردازم و هدایا و پاداش های شایسته به سر بازانم بدهم احتیاج به پول بیشتری خواهم داشت و برای تأمین این گونه هزینه هاست که بایستی آنچه مقدور باشد وجه فراهم سازم و تهیه آنرا بسیار ضروری می شمارم و خشوقت خواهم شد آنرا از شماها که یاران من هستید مطالبه نکنم بلکه تا آنجا که میسر است از پادشاه هند بدست بیاورم. قاصد من همان کسی که برای او از افراد شما راهنما و همراه خواسته بودم باید نزد پادشاه هند رفته اظهار کند:

« ای پادشاه هندیان، سرور من مرا نزد تو فرستاده است که پیام بیاورم که او احتیاج به پول دارد چون در انتظار لشکر دیگری است که از پارس خواهند آمد و برآستی هم جز این نیست. کوروش افزود سپس قاصدم باز خواهد گفت، اگر تو هرچه بیشتر برای او پول بفرستی به یاری خدا سعی خواهد کرد که لطف شما بی نتیجه نباشد».

اینست آنچه سفیرم خواهد گفت شما هم باید به نمایندگان خود آنچه لازمه کار است یاد بدهید اگر پادشاه پول بفرستد من وجه فراوان در اختیار خواهم داشت و گرنه مدیون و سپاسگذار او نخواهیم بود و ما تا حدودی که به وضع او مربوط شود فقط در اندیشه مصالح خویش خواهیم بود.

کوروش به سخنان خود خاتمه داد و یقین داشت سفیران ارمنستان و کلدان هم چنانکه شرط صلاح و رعایت بود در همین زمینه از جانب او اظهاراتی می نمودند و چون وقت دیر شده بود جلسه به پایان رسید و همه پی استراحت رفتند.

روز دیگر کوروش قاصد خود را با دستوراتی روانه ساخت. آرامنه و کلدانیها نیز سفیران خود را که از افرادی زبده بودند و انتظار میرفت پیام و منظور کوروش را به وجهی نیکو انجام دهند گسیل داشتند. کوروش پادگانی نیرومند در برج و بارو گذاشت و همه لوازم را هم در آنجا نهاد و فرماندهی نیز از مادی‌ها که می‌پنداشت موجب خرسندی خاطر کواکسار خواهد شد در آنجا گماشت سپس راه بازگشت پیش گرفت و نه فقط نفراتی را که همراه آورده بود بلکه لشکریانی هم که پادشاه ارمنستان داده بود و نفراتی هم زبده از میان کلدانیان که خود را برتر از همه می‌پنداشتند با خود برد. هنگامی که از کوهستان به حدود کشتزارها آمد همه افراد آرامنه زن و مرد از خانه‌ها بیرون آمدند تا از برقراری صلح شادمانی و بهترین هدایا را تقدیم و گرانبهاترین حیوانات را قربانی کنند. خود پادشاه نیز از این جریان خرسند می‌نمود چون میدانست کوروش از قدر و احترامی که مردم نسبت به اومی گذاشته اند خشنودمی گردید سرانجام ملکه هم با دختران خود و پسر کوچکترش با هدایای بسیار جلو آمد که از آن جمله بود گنجینه طلا که کوروش قبلا از گرفتن آن امتناع نموده بود. اما وقتی که باز آنرا دید گفت: تو نباید مرا بجای چریک و یا حامی که مستحق اجر و پاداش باشد تلقی کنی این گنجینه را بردار و زود به خانه بازگرد و به سرور خود هم تسلیم نکن که بار دیگر آنرا در زیر خاک کند باید آنرا خرج پست کنی و او را مجهز و کامگار روانه میدان پیکارسازی و از بقیه آن نیز برای خودت و شوهر خود و فرزندان چیزهای گرانبها و عزیز که ماندگار باشد فراهم کن و همه روزگارت را قرین خوشی و عشرت بگذران و درباره خاک کردن آن هم باید بدانی که فقط اجساد آدمیزاده را در خاک کنند.

با این اظهار کوروش به راه افتاد و پادشاه و همراهان در التزام رکاب بودند و چنین می‌نمود که آنها گارد احترام‌اند و او را منجی و بخشاینده و قهرمان خویش می‌نامیدند و آن قدر وجودش را تحسین و ستایش نمودند تا از مرز ارمنستان گذشت. این دفعه پادشاه بیش از هر موقع دیگر قشون فرستاد و ملاحظه نمود که چه صلح

و آرامشی در سرزمین او حکمفرماست. بدین ترتیب کوروش عزیمت کرد و نه فقط وجوهی را که به او داده بودند همراه برد بلکه مال و منال بسیار دیگر که ناشی از برازندگی و جلال وجود او بود که هنگام نیاز دیگران، از ابراز احسان دریغ نمی نمود.

شب اول او در مرز ارمنستان اردو زد و روز بعد لشکر و پول را نزد کواکسار که در همان حوالی مستقر بود فرستاد و خود بر سبیل تفریح به اتفاق تیگران و تنی چند از سر بازان زبده پارسى به شکار پرداخت.

وقتی که کوروش به ماد بازگشت برسم انعام مبالغ کلان به سر کرده های سپاه خود داد که به اندازه ای وافى و كافی بود که هر کدام از آنها می توانست به زیر دستان خود نیز چیزی بدهد زیرا معتقد بود که اگر فرمانده گروهان خویشان را شایسته تمجید سازد آن گاه همه لشکر مستحکم و استوار خواهد شد. خود او هم آنچه برای شروع پیکار ضروری و مهم می پنداشت فراهم ساخت و حتی به تائیدها نیز انعام مرحمت کرد و یقین داشت که هر خیر و ثمری که نصیب سپاهیان شود اسباب زیندگی و برازندگی وجود خود اوست.

او در هر مورد که پاداش و جوایز میداد موقع را مقتنم شمرده با این سخنان دلنشین افراد را قرین مباحثات می ساخت «ای یاران من، امروز خدایان خوشبختی و شادمانی را به ما ارزانی فرموده اند و موجبات خوشی و وفور نعمت برای ما نیک فراهم است و پروردگار به ما آن قدر توفیق و قدرت داده است که هر کس را که علاقه مند باشیم می توانیم فراخور شایستگی او بهره مند سازیم. حال وقت آنست که قدر این کامیابی و نعمت را بشناسیم و بر آن سر باشیم که با رنج و کار و هشیاری بسیار و سرعت عمل و عزم و اراده پایدار هیچ گاه در جلو دشمن زبون و خوار نشویم در این صورت بخت یار ما خواهد بود و با این طرز کار و تدبیر باید ثابت کنیم که خوشبختی کامل و کامیابی تمام فقط نصیب کسانی است که راه و رسم اطاعت و بردباری و استقامت را نیک آموخته اند و هر وقت ضرورتی پیش آید با خطر و شادید روبرو

می شوند.»

در آن ضمن چون کوروش دید که سر بازانش برای رزم و پیکار نیرومند و آماده شده‌اند و قادرند با تهور بسیار و در عین بی‌اعتنائی با دشمن مصاف دهند و هر نفری نیز در بکار بردن اسلحه ورزیده و ممتاز است و يك يك آنها در اطاعت و انضباط تالی ندارند روحش به هیجان آمده اراده نمود که آن همه قدرت و نیرو را بر ضد دشمن بکار اندازد و شاهد پیروزی را در آغوش کشد و نیک هم آگاه بود که بارها صبر و تأخیر، کار فرماندهان را لنگ و بساط تدارکات آنها را مختل کرده‌است و توجه داشت که در آن گیرودار سر بازان رفته رفته بر یکدیگر رشک می‌بردند و مشتاق نیک‌نامی و افتخار بودند و دست کم به همین دلیل اساسی هم که بود در صدد بر آمد بی‌درنگ سپاه خود را به سرزمین دشمن هدایت کند و غفلت نداشت که خطر و هدف مشترك حس همکاری و تعاون را در میان افراد تحریک خواهد کرد و در نتیجه آن تمام حسدها و نقارها از بین خواهد رفت و هیچ کسی از شکوه و رونق کار همقطار خود یا آوازه توفیق دیگران آزرده نخواهد شد و در عوض رشک و حسادت، تشویق و تحسین رواج خواهد یافت و هر رقیبی همقطار خود را مانند انباز و دستیار در احراز هدف مشترك خواهد نگریست.

پس کوروش همه لشکریان خود را فرمان آماده باش داد و برای شروع نبرد صف آرائی کرد و بر آن سر بود که با مهارتی سرشار این آرایش را شاهکاری از خوبی و کمال جلوه گر سازد. بعد همه سر کرده‌ها را فرا خواند و همه افسران را لزوماً در میان صفوف نبودند بعضی از آنها گماشته اختصاصی فرمانده کل قوا بشمار می‌رفتند و بدون اینکه افراد خود را بی‌سرپرست بگذارند اوامر خاصه او را هم اجرا می‌نمودند. قسمت‌های خالی بین ستون‌ها را گروه‌های دوازده نفری یا دسته‌های شش نفری پر می‌کردند و همواره نیز در همه سپاه نظم و نظام تمام برقرار بود. بدین ترتیب کوروش کلیه قوای خود را جمع و آماده داشت و قوه و قدرت هر گروهان و تمام سپاه را بر انداز می‌کرد و شور و هیجان پیروزی را در دل و جان

افراد برمی‌انگیخت و سپس نفرات را به اردوگاه برمی‌گردانید و امر میداد آنچه آموخته بودند تکرار و تمرین کنند و سعی داشت همه سر بازان به صورت قوه واحدی متشکل شوند و همه را يك جهت و يك دل كاملا آماده پیکار کنند. بعد مقرر شد بامداد روز آینده همگی در جلو کاخ کوا کسار حاضر شوند. ازین رو سر کرده‌ها چنانکه فرمان صادر شده بود پی‌انجام دادن تکالیف خویش رفتند و روز دیگر سحرگاه در محل معهود فرا آمدند. کوروش نخست پیش آنها رفت و سپس نزد کوا کسار آمده اظهار داشت :

« من اطمینان دارم آنچه را که در این لحظه بازمی‌گویم بارها به خاطر خودت نیز خطور کرده بود و بدان جهت از اظهارش خودداری نمودی که مبدا احساس کنیم که مخارج اداره کردن ما تورا گرفتار کرده است ازین رو چون تو سکوت را برگفتار ترجیح نهاده‌ای من به جای هر دو ما لب به سخن می‌گشایم. همه ما يك دل و يك جهت معتقدیم که چون تجهیزات و تدارکات ما از تمام جهات کامل است پس چه بهتر که صبر و تأخیر ننمائیم تا دشمن با ما در این جا گلاویز شود بلکه صلاح در آنست که با او در سرزمین خودش پیکار کنیم روا نیست که در خاک دوست درنگ و بردباری کرد بلکه باید با سرعتی هر چه بیشتر جنگ را در سرزمین خود او راه انداخت.

چون در حالی که ما وقت خود را در این جا هدر میدهیم با وجود اهتمام بسیار باز صدمه و آزار ما به سرزمین تو خواهد رسید در صورتی که اگر در خاک دشمن باشیم خواهیم توانست با تمام قوا به قلمرو او ضرر و زیان وارد کنیم. اگر حال به همین منوال ادامه یابد بار همه مخارج ما که بسیار سنگین است بر شانه تو خواهد افتاد ولی چون قدم در سرزمین دشمن بگذاریم از اجناس او زندگانی ما تأمین خواهد گردید. البته اگر یورش ما خطرناک‌تر از توقف ما در این جا بود عقل و احتیاط حکم دیگری میکرد اما خواه ما بمانیم یا برویم تعداد نفرات دشمن همان خواهد بود که هست چنانکه وضع خود ما نیز خواه در این جا بمانیم یا در خاک

دشمن با او پیکار کنیم تفاوتی نخواهد کرد. بعلاوه روحیه سربازان ما از مشاهده پیشروی در سرزمین دشمن بهتر و قوی تر خواهد شد و خبر تهاجم ما بر ترس و وحشت او خواهد افزود. وی اضافه نمود اگر در واقع کاری کنیم که بر شجاعت نهرات ما و در عین حال نیز ترس و هراس دشمن افزوده شود باز به سود ما و بر زیان او خواهد بود. پدرم هیچ گاه از تکرار این اندرز که خودت نیز بارها یادآوری نمودی باز نمی ایستاد و این هم قولی است که جملگی بر آنند که سر نوشت نبردها بسته به نیروی روحی سربازان است نه توان جسمانی آنها:

وی به سخن خود خاتمه داد. کوا کسار در پاسخ او گفت:

ای کوروش خودت و همه یاران پارسی من تردیدی نداشته باشید که پرداخت مخارج شما موجب گرفتاری من نیست و چنین فکری را اصلا به خاطر خود راه ندهید اما با این نظر توهم موافقم که وقت آنست که راه سرزمین دشمن را در پیش گیریم.

سپس کوروش گفت حال که همه ما قصد واحدی داریم چه بهتر که همه اسباب پیکار را تکمیل و در پیشروی به خاک دشمن تعجیل نمائیم.

پس فرمان آماده باش لشکر را صادر کردند. کوروش نخست به درگاه زاوش، پروردگار جهان و خدایان دیگر بنا بر رسم و مقرر قربانی ها نمود و چنین دعا کرد:

«خداوندا، ما را از عنایت خویش بهره مند دار، بر ما بخشاینده باش، قشون ما را پیروز ساز، در حین نبرد یاور ما باش و ما را رأی و تدبیر صواب بخش، در کارها ما را یار و یاور دلیران باش» او جنگاوران ماد را هم دعا کرد، «قهرمانانی که در آن سرزمین خانه دارند و نگهبان آنند». سپس هنگامی که علائم آسمانی مساعد می نمود و سربازان در مرز به حالت آماده باش بودند دریافت که لحظه کارزار فرا رسیده است و با همه آثار سماوی که بر یاری و حمایت او دلالت میکرد به سوی خاک دشمن در حرکت افتاد و همینکه از مرز گذشت برسم ستایش ساغرها بر خاک ریخت و در راه خدایان قربانی ها نثار و دعا کرد که دل و جان جنگاورانی را که

مدافع آشور بودند تسخیر کند. بعد از این ادعیه باز پرورگار بزرگ را که خداوند نیاکان او بود نیایش کرد و از ذکر و فکر همه خدایانی که در خاطرش بودند غفلت نمود.

وقتی که این تکالیف انجام یافت دیگر درنگی ننموده پیادگان را بدون تأخیر به طرف میدان جنگ هدایت کرد. بعد از یک روز راه پیمائی اردوگاه ترتیب داد در حالی که سواره نظام پیشروی کرده بود و غنایم گوناگون به دست آورد روزهای آینده باز اردوگاه را جلو و جلوتر بردند و در همه جا آذوقه و نعمت بحد وفور بود و درحینى که عازم برخورد با دشمن بودند قلمرو او را با فراغت بسیار تار و مار می کردند در آن حال خبر رسید که دشمن نزدیک شده است و گفته بودند در مسافتی برابر تقریباً ده روز راه قرار دارند. کوروش نزد کواکسار رفت و گفت ساعت نبرد در رسیده است باید با دشمن گلاویز شویم و کاری کرد که دوست و دشمن تصدیق نمایند که ما از در افتادن با او باک نداریم و باید نشان دهیم که جنگ و پیکار روح ما را شاد و تابناک می سازد.

کواکسار با رأی او موافقت نمود و با نظم تمام حرکت را ادامه دادند و هر روز آن اندازه که مطلوب می نمود پیش می رفتند و مراقبت داشتند که خوراک شبانه را پیش از غروب صرف کنند تا هنگام شب آتش در میان اردوگاه روشن نشود. آتش را در جلو جبهه برمی افروختند تا اگر دشمن حمله کند دیده شود و خود دیده نشوند و غالباً هم آتش های دیگر در عقب جبهه روشن میکردند تا دشمن را فریب دهند و همین امر باعث شد که بارهائیش تازان آشور چون محل آتش را خیلی دور تصور کرده بودند دوچار زحمت شوند.

وقتی که آشوریها و متحدین آنها فرار رسیدند درنگ نمودند و چنانکه تا امروز هم رسم آنهاست خندق کردند و در این کار آنها با تعداد کثیری که در اختیار دارند دوچار محظور نمی شوند و بخصوص از آن جهت به این کار مبادرت می ورزند که از رفتار سواره نظام اطمینان ندارند و نگران اند که ناگهان این دسته درهم و برهم

شوند چون شبانگاه اسبها محوطه خاصی لازم دارند و در صورت حمله مشکلات بسیار پیش خواهد آمد. ممکن است سربازان اصطبلها را در تاریکی شب گم کنند و انگهی زین و افسار کردن اسبها در تاریکی چندان آسان نیست و تجهیزات بستن از آنهم دشوارتر است و باید تند و چالاک سوار شوند و از میان اردوگاه پیش بتازند که کاری تقریباً محال است. ازین رو آشوریها مانند دیگر اقوام آسیای پیرامون اردوگاه خندق می کنند و بدین وسیله قادرند هر وقت که صلاح باشد سلاح بردارند. باری به این ترتیب دولشکر باهم نزدیک و نزدیک تر شدند تا وقتی که فقط در حدود یک فرسخ ازهم دور بودند و چنانکه اشاره شد آشوریها خود را با خندقها محصور نموده بودند و اطراف اردوگاه آنها را سنگرها فرا گرفته بود ولی نیک آشکار و تحت نظر بودند در صورتی که کوروش حتی الامکان لشکریان خود را از نظر آنها مخفی میداشت در پشت دهات و یاقب تپهها اردو میزد و به یقین میدانست که هر چه برخورد دشمن با حریف ناگهانی باشد وحشتش نیز بیشتر خواهد شد.

شب اول هر دو لشکر پیش از استراحت فقط پاسدارانی را مأمور گماشتند روز بعد نیز پادشاه آشور و کراسوس و فرماندهان آنها افراد خود را در اردوگاه نگاه داشتند اما کوروش و کواکسار نفرات خود را آماده پیکار ساختند تا در صورت حمله دشمن غافلگیر نشوند. از ظواهر کارهم آشکار می نمود که در آن روز دشمن قصد حمله ندارد پس کواکسار، کوروش و سرکردگانش را پیش خوانده اظهار داشت: «حضرات گرامی، گمان می کنم صلاح باشد که با همین صف آرائی جنگی تا سنگرهای دشمن پیش برویم تا تردیدی نداشته باشند که ما سر جنگ داریم. وی افزود اگر این کار را بکنیم و آنها به تهدید ما اعتنا ننمایند دست کم روح سلحشوری سربازان ما تقویت خواهد گردید و مشاهده تهور و بی باکی ما بروحشت آنها خواهد افزود.

این نظریه کواکسار بود اما کوروش نسبت به آن اعتراض کرد و گفت «ای کواکسار زنهار که چنین کاری نکنی اگر برطبق گفته تورتار شود آنها از تعداد

نفرات ما آگهی خواهند یافت و با نهایت آسانی وضع ما را خواهند فهمید و موضع خود را مصون از خطر خواهند پنداشت و هر گاه با آنها برخورد کنیم ولی ضربتی وارد نسازیم در حین بازگشت ما را باردیگر زیر نظر خواهند گرفت و برعهده محدود ما با دیده تحقیر خواهند نگریست و در نتیجه جسارت و تهور آنها زیاده خواهد شد. دروضع حاضر فقط میدانند که ما آماده پیکاریم اما از چگونگی کارما بی اطلاع اند و مطمئن باش که حقد و کینه ای نسبت به ما ندارند و شاید هم در حیرت اند که این حرکات بهر چیست و اطمینان دارم که از مذاکره در اصل قضیه هم روگردان نباشند. آنها نباید مارا زیر نظر داشته باشند مگر آنکه محاصره شویم که در چنین صورتی باید زود با آنها گلاویز شد و از هر گونه تصادمی نیز چنانکه پیوسته به جان و دل خواستار بوده ایم خرسند و خشنود باشیم.»

این بود بیانات کوروش که کواکسار و دیگران را متقاعد ساخت و انتظار پیشه کردند. شبانگاه شام صرف شد و مأموریت پاسداران را تعیین نمودند و آتش حفاظ در جلو جبهه برافروختند و بعد به استراحت پرداختند. اما صبح زود روز دیگر کوروش تاج گلی بر سر نهاد و به قصد نثار قربانی بیرون رفت و به همه آزاد مردان پارس هم پیام فرستاد که مثل او تاج گل بر سر بگذارند موقعی که این مراسم برگزار گردید همه افراد را فرا آورده گفت:

« یاران عزیز، پیشگویان خبر میدهند و حرف آنها مورد تأیید من است و با علایمی که از قربانیها مشهود است بزودی جنگ در خواهد گرفت و پیروزی ما حتمی است و بشارت داریم که رستگاری باماست. من از این که در چنین گیروداری به شما پند میدهم شرمندهام و یا اینکه بشما خاطر نشان می کنم که چگونه باید رفتار کرد. من نیک به خاطر دارم که همه ما در مکتب واحدی بار آمده ایم و درس واحدی آموخته ایم و آن درسها را روزانه بکار بسته ایم و شما اینک در وضع و مقامی هستید که خود مرئی سایرین باشید اما شاید از توجه به یک نکته بازمانده باشید و در همین باره است که من از شما انتظار گوش شنوا دارم. یاران تازه ما همان نفراتی

که علاقه داریم خود در زمره آزاد مردان بشمار آیند باید نیک بیاموزند که تحت چه شرایطی کواکسارما را به خدمت گماشته و چه راه انضباطی را در پیش ما گذاشته است و منظور و هدف چیست که در تأمین آن احتیاج به همکاری ایشان داریم و چنانکه وعده داده اند یارانی رقیب باشند و باید به آنها خاطر نشان کرد که روز آزمایش و اظهار وجود فرا رسیده است. آنها که درزندگی کار آموختن را دیر شروع کرده اند مایه شگفتی نخواهد بود که در مواردی مرتبی و مشوق لازم داشته باشند و مورد تقدیر بسیار خواهد بود که ایشان نیز بروفق ارشاد مریبان خویش رفتار نمایند. بعلاوه هنگامی که شما به کسی چیزمی آموزید معلومات خودتان را نیز در معرض آزمایش قرار میدهید کسانی که در حین خطر و بحران در تعلیم دیگران می کوشند حق دارند به توانائی خود متکی و سرافراز باشند و برعکس آن کس که آنچه میدانند در صندوق سینه نهفته میدارد در واقع مرد تمام عیار نیست. وی افزود دلیل دیگری هست که چرا خودم مستقیماً با این عده سخن نمی گویم و از شما خواستارم که با آنها صحبت بدارید چون میخواهم ایشان جلب رضایت شما را نیز منظور خویش قرار دهند شما بیش از من با آنها نزدیک هستید و هر یک از شما با افراد گروهان خود پیوستگی بس بیشتری دارید و یقین بدانید اگر خودتان قوی دل باشید خود درس شجاعتی برای زیردستان شما خواهد بود و دیگران نیز از بیان و عمل شما راز دلاوری خواهند آموخت.»

بعداز این اظهارات کوروش آنها را مرخص کرد و فرمود شام صرف کنند و ساغرها بریزند سپس به جای خود در صفوف قرار گیرند و تاج گل را هم بر سر داشته باشند. وقتی که این عده فرا رفتند سر کردگان عقب جبهه را پیش خواند و به آنها تعلیمات ذیل را داد:

« ای فرزندان پارس ، شما آزاد مردان را برای تکالیفی خاص برگزیده اند زیرا که شما در نظر ما سرآمد بشمار میروید و از بسا کسان که در سن و سال شمایند داناترید و کاری که برعهده دارید از هر جهت همان افتخار و شرف را دارد که کار

افراد جبهه داراست شما از موضع خود در قفا می‌توانید کار یک جنگاوران دلیر را زیر نظر بگیرید و با مدح و ستایش خود آنها را دلیر ترسازید و هر گاه کسی اندیشه فرار نماید دیدگان شما مراقب رفتار او و مانع خواهد بود . پیروزی در نظر شما والاتر است تا در نزد دیگران چنانکه برتری سن و سال و سنگینی تجهیزات شما خود دال بر آنست . هر گاه نفرات جلو از شما استمداد نمایند با طیب خاطر پاسخ مساعد بدهید و به آنها معلوم دارید که از هیچ کس کمتر نیستید و با جواب رسا آنها را ندا در دهید تا جهد بیشتری نمایند . وی افزود حال موقع صرف صبحانه است سپس همگی در ردیف‌های خود حاضر شوید و تاج گل هم بر سر داشته باشید .

بدین گونه کوروش و نفراتش آماده نبرد شدند . در همان حال آشورپا نیز صبحانه صرف و با بی‌باکی بسیار و نظام تمام آماده پیکار بودند خود پادشاه آشور فرماندهی لشکرش را برعهده داشت او در گردونه‌ای سوار و پیوسته در حرکت بود و سر بازانش را تهبیح میکرد .

وی خطاب به افراد خود گفت «ای فرزندان آشور امروز وقت آنست که ارزش خود را ابراز دارید شما امروز برای حفظ جان و سرزمین خود پیکار می‌کنید همان سرزمینی که در آنجا تولد و پرورش یافته‌اید شما به خاطر زنان و فرزندان خویش و آنچه در نظرتان عزیز و گرامی است جنگ خواهید کرد ، اگر فاتح شوید همه آن چیزها در عین امان بازمال شما خواهد بود اما اگر شکست بخورید تمام آنها در دست دشمن خواهد افتاد پس فرمانبر و کوشا باشید و چون عاشقان فتح و ظفر نبرد کنید . برای این گونه عشاق مایه ننگ و عار است که بجای تن به کشتن دادن پشت به دشمن کنند که بنا بر این باید بی‌دست و پا و کور و درمانده و ابله وار پا به فرار بگذارند و دلیل هم آن باشد که طالب زندگی اند . اما هر مردی باید بداند که سلامت و زندگی بهره کسانی است که پیروز می‌شوند و مرگ نصیب افرادی است که گریز پاباشند و چه دیوانه‌اند کسانی که دل به جاه و مال دنیا می‌دهند و آسان ننگ شکست را می‌پذیرند در صورتی که فقط افراد فاتح و پیروز قادر به حفظ مال و

متعلقات خویش اند و ثروت آنهایی را که مغلوب کنند به دست خواهند آورد ، شکست خوردگان ، هم جان خود را از دست میدهند و هم آنچه را که مال خویش می‌شمارند .

این بود بیانات پادشاه آشور . اما در همان حین کوا کسار به کوروش پیام فرستاد که لحظهٔ حمله فرا رسیده است ولی افزود هر چند که هنوز عدهٔ محدودی از دشمن خندق‌ها را ترك کرده‌اند و تا وقتی که پیشروی کنیم به حد وافى و كافى بیرون خواهند آمد ، دیگر وقت هیچ گونه درنگ نیست و گر نه عدهٔ آنها بر ما فزونی خواهد یافت و چه بهتر که فوری حمله ور شویم در حین و حالی که می‌توانیم نیک از عهدهٔ آنها بر آئیم . اما کوروش پاسخ داد اگر در موقع حملهٔ ما ، دست کم نیمی از افراد دشمن آماده نباشند بدون شك خواهند گفت که ما وقتی بر آنها تاختیم که عدهٔ ایشان کافی نبوده و گویا از همهٔ نیروی آنها می‌ترسیده‌ایم و در قلب خود اعتراف به شکست نخواهند نمود و ما به نبردی دیگر ناگزیر خواهیم شد در موقعی که آنها بهتر از امروز تدبیر جنگی خواهند کرد . آن گاه با يك يك آنها در خواهیم افتاد و پیکار چنانکه دلخواه ماست پیش خواهد آمد .

قاصدی به شرحی که گذشت پیغام برد ولی در این ضمن کریسانتاس و چند تن دیگر از آزاد مردان نزد کوروش آمدند و فراریان آشوری را پیش او آوردند . کوروش چنانکه رسم سرداران است از فراریان وضع و حال دشمن را سؤال کرد . آنها تعریف کردند که آشوریها با تمام قوا پیش می‌آیند و خود پادشاه نیز از خندق‌ها گذشته است و فرماندهی لشکریانش را بر عهده دارد و با سخنان شورانگیز افراد خود را تهییج می‌کند و این عین روایت همهٔ ایشان بود .

سپس کریسانتاس روبه کوروش نموده گفت « ایکاش توهم تا فرصت باقی است افرادت را فرا می‌خواندی و با سخنانت آنها را به شور و هیجان می‌انداختی » ولی کوروش جواب داد « از فکر تهییج و ترغیب شدن آشوریها اندیشه ناک نشوید . هیچ گونه کلمات درخشان قادر نیست که يك روزه بزدلان را دلیر سازد و یا تیرانداز

و نیزه‌دار و سوار ناشی را به تیرزن و نیزه‌انداز و سوارکار ماهر مبدل سازد و نه حتی خواهد توانست افراد را در بکار بردن ماهرانه بازو و زانو اگر قبلاً آنرا نیاموخته باشند توانا کند.

کریسانتاس جواب داد اما مگر نمی‌شود دلیران را شجاع‌تر و نیکان را بهتر کرد؟ کوروش با صدای رسا گفت این چه حرفی است که می‌گوئی مگر با يك نطق آتشین میتوان در ظرف يك روز قدر و منزلت پرهیزگاری و شرافت را در روح کسی رسوخ داد و او را از آنچه مایه پستی و تباهی است بر حذر داشت و معتقد ساخت که بخاطر فتح و پیروزی هر گونه رنج و کاری را تحمل کند و این اعتقاد را به او داد که بهتر است مرد، شمشیر در کف جان بدهد اما فرار نکند. اگر خواسته باشیم این قبیل معتقدات در دل افراد چون نقشی بر حجر شود و رفتار آنها را پیوسته تحت تأثیر قرار دهد باید از برکات قانون به هدف خویش رسید و منظور را هم آن قسم ترتیب و انجام داد که افراد صدیق و شریف به زندگانی منزله و مزایای آزادی متکی شوند و پلیدان را غیر از حقارت و رنج و قسمی از زندگی که آنرا اصلاحی نتوان نامید نصیب نشود. ازین رو بر ماست که معلمان و مربیان شایسته فراهم سازیم تا افراد ما را چنان تعلیم و پرورش دهند که این گونه ملکات اخلاقی در دل و جان آنها راسخ شود و مردم ایمان و اطمینان یابند که در شهر و دیار ایشان تنها پرهیزگاران و عناصر شریف، رستگار واقعی‌اند و بدها و پلیدان بدبخت‌ترین افرادند. اینهاست فضایل و صفاتی که افراد ما باید دارا شوند هر گاه بخواهیم در هنگام ضرورت نشان دهند که از برکات پرورشی عالی، شهامت پیروزی آنها بر ترس دشمن غالب خواهد آمد. شکی نیست که در گيرودار آغاز نبرد که تماماً چکاچاك شمشیر و سلاح است در حینی که حتی درس‌های دیرین نیز ظاهراً در طرفه‌العینی از یاد می‌رود کدام سخنور ماهری قادر خواهد بود با کلماتی درخشان احساساتی چند را بهم پیوند دهد و يك باره جنگاورانی را خلق کند، کی گفته است که در آن موقع آموختن فضایل عالی‌انسانی کار آسانی است. وی افزود به نظر من حتی نوکران ما

که خودمان آنها را تعلیم داده و آموخته‌ایم اگر در این روز خطیر در جوار شما افرادی دلیر پیکار نمی کرده‌اند تا سرمشق آنها باشید و اگر نکته‌ای را فراموش کرده باشند یاد آور شوید از آنها نیز امید و انتظاری نمی‌داشته‌ام. اما درباره افرادی که پاك فاقد انضباط‌اند هر گاه حرف و بیان هر اندازه عالی و ممتاز باشد و اثری نماید و ذره‌ای بر شجاعت افراد بیفزاید باز مرا سخت متعجب خواهد ساخت و آن مثل اینست که آهنگی را برای شخصی که سراسر عمرش موسیقی در روحش تأثیری نموده است بنوازند و از او متوقع نوازندگی باشند.

درحینى که آنها سرگرم صحبت بودند باز پیام کواکسار فرا رسید حاکی از اینکه کوروش کار صوابی ننموده است که در عوض تاخت و تاز عاجل بر دشمن راه صبر و درنگ اختیار کرده است. کوروش بوسیله قاصدان پیغام او را چنین جواب داد: «کواکسار را بار دیگر خبر برسانید که هنوز دشمن آن اندازه که مطلوب ماست پیش نیامده است و مطلب را هم طوری ابلاغ کنید که همه بشنوند و این نکته را نیز اضافه کنید که چون خواسته اوست من فوری حمله خواهم کرد».

با این گفتار و دعای مجدد در درگاه خدایان او سپاه خود را وارد عرصه کارزار کرد. همینکه پیشروی آغاز شد بر سرعت خود بیفزود و افرادش هم با نظم تمام و قدمی استوار و سرعت بسیار رهسپار میدان جنگ شدند درحالی که با شور و نشاط و سرشار از رشک و رقابت و چکیده تلاش و زحمت و پرورده انضباطی طولانی بودند و عقل و هوش خویش را در کار نبرد داشتند و هر يك خود رهبری می نمود. آنها این درس را بارها به گوش هوش شنیده بودند که همواره آسان‌ترین و کم‌خطرترین نبردها با دشمن بخصوص برای کمانداران و نیزه اندازان و اسواران، جنگ تن به تن است.

درحینى که هنوز به حد تیررس دشمن نرسیده بودند کوروش بار دیگر شعار هشدار و دعا به همه صف‌ها فرستاد «زاوش، ای پروردگار جهان تو یاور ما هستی، تو رهبر ما باش» همینکه پاسخ پیامش رسید خود نخستین نغمه پیروزی را با صدای

رسا خواند افراد هم سرود او را به جان و دل و يك آهنگ بر خواندند زیرا که در مواقع خطیر کسانی که از خداوند بترسند از ممنوعان خود چندان نمی‌هراسند. وقتی که سرود خواندن به پایان آمد آزادمردان پارس ردیف در ردیف بسا چهره‌های شکوفان و ابروان گشاده و نظم و انضباط تمام بمثابه یارانی دلاور درحالتی که راست درچشمان یکدیگر می‌نگریسته‌اند و همدیگر را به نام می‌خوانده‌اند با هلهله‌های مسرت و شعار «به پیش ای یاران عزیز» «به پیش ای سرکاران دلیر» حرکت کردند در این حال عقب داران لشکر که ندا را شنیده بودند با صدای طنین‌انداز پاسخ دادند و جلو داران را به پیشروی ترغیب می‌نمودند. همه سپاهیان کوروش باشجاعت و حمیتی سرشار و با قدرت و بی باکی بسیار و احساس انبازی و بسا تاب و توان خویشتن‌داری و بردباری در چشم هر دشمنی مهیب تر از آن بودند که بتوان تصور کرد.

در جبهه آشور هم جلو داران که از درون اژدها جنگ و گریز می‌کردند همینکه انبوه عظیم لشکریان پارس نزدیک شد زود رو گردانیدند و به جمع سپاهیان خود پیوستند اما کمانداران و زوبین‌اندازان و افراد فلاخن‌انداز پیش از اینکه امکان صف‌آرایی یابند هر يك از گوشه‌ای فرارفتند. هنگامی که دلاوران پارس پیوسته پیشروی می‌نمودند و از روی گلوله‌های افتاده بر خاک می‌گذشتند کوروش نفرات خود را ندا داد «ای سرآمد دلاوران، پیش بتازید و نشان دهید که درتندی و چالاکی تالی ندارید».

عده‌ای که این بیان او را شنیده بودند آنرا به دیگران بازگفتند و در بحبوحه شور و هیجان زد و خورد پاره‌ای سردسته‌ها رفتن را به دویدن مبدل و دسته‌های پیاده نیز از پی آنها شتابان پیشروی کردند خود کوروش رفتن معمولی در سرستون را به دویدن تبدیل و فریاد کرد «ای دلیران پیش بتازیم! کی با من خواهد آمد؟ و آن کس که نخستین نفر آشوری را از پا در آورد کیست؟»

نفرات پیرو او هم فریاد بر آوردند تا آنکه این آهنگ نبرد در همه صف‌ها

طنین انداخت. با این وضع و شور پارسیان به لشکر آشور رسیدند اما دشمن مقاومتی نمود و زود به طرف خندقهای خود فرار کرد. سر بازان کوروش به تعاقب آنها پرداختند. بسیاری از جنگاوران درحینى که همه با هم در ورود به خندقها شتاب می نمودند از پا درآمدند و در گیرودار این تار و مار از آبه‌های بسیار در گودال‌ها فرو افتاد و پارسیان بر سواران آنها ریختند و بسیاری از افراد دشمن را به خاک هلاک انداختند. در این میان نفرات ماد که شاهد جریانات بودند به سواره نظام آشور حمله بردند و در نتیجه، آشفستگی کامل در خط آنها پدید آمد و بسا اسب‌ها و سواران در اثر ضربات متهاجمین کشته شدند. در این حین آشوریانی که در اردوگاه و جلو سنگرها بودند نه هوش و تدبیر تیراندازی بر دشمن را داشتند و نه یاری این کار. آنها از مشاهده درهم و برهمی عرصه کارزار پاک خیره و مبهوت شدند در این موقع خبر دادند که پارسیان به طرف دروازه‌ها شتاب کرده‌اند. با این خبر سنگر-داران نیز از جنگ و ستیز دست کشیدند و فرار را برقرار ترجیح دادند. زن‌ها که تار و مار شدن اردو را دیدند فغان و شیون بر آوردند و با ترس و یأس تمام از هر سو پا به فرار نهادند دختران و مادرانی که فرزندان خویش را در آغوش داشتند جامه‌ها بدریدند و بر سر و صورت خود هم‌بزدند و به هر کس می‌رسیدند عجز و لابه می نمودند که آنها را بی‌صاحب نگذارند و نجاتشان دهند و به فراریان می‌گفتند لا اقل به فرزندان خود رحم کنید! در این میانه شاهزادگان نفرات معتمد خود را جمع و جور کردند و در دروازه‌ها به مقاومت پرداختند و به سر بازان تأکید پایداری می نمودند. کوروش که متوجه این جریان شد و نگران می نمود که اگر افراد محدود او به زور در اردوگاه دشمن بریزند ممکن است مقهور گروه کثیری که در آنجا بودند بشوند از این رو فرمان عقب نشینی داد. در این وهله بود که انضباط عالی آزاد مردان پارس به منصفه ظهور رسید. آنها بی‌درنگ دستور را اطاعت و مراتب را به دیگران ابلاغ کردند. وقتی که همگی از تیررس دشمن دور شدند مکشی نموده صف‌های خود را از نو آراستند و این کار را نیکو از

عده بر آمدند چنانکه همگی جای تازه خود را می شناختند .
 کوروش با لشکر خود در حالت رزم به عزم پیکار مدتی بازگشت دشمن را
 انتظار کشید و چون اثری از آنها ندید سر بازان خود را تا حدودی که صواب
 می پنداشت عقب کشید و اردو گاهی ترتیب داد، پاسدارانی را فرا گماشت و پیش-
 آهنگانی را جلو فرستاد سپس خطاب به افراد خود چنین اظهار داشت :

« ای فرزندان پارس، نخست باید خدایان را با جان و دل ستایش کنم و شکر
 گزار باشم و شکی هم ندارم که در این نیایش همه شما با من هم آهنگ هستید
 زیرا که رستگاری و پیروزی بدست آمده است و برستی که شایسته و زبیده است
 خدایان را بمناسبت برکاتی که نصیب ما کرده اند سپاسگزار باشیم . در ثانی باید
 تحسین و ستایش خود را نثار فرد فرد و همگی شما سازم چون با کار و همت شماست
 که این فتح و توفیق حاصل شده است. آن گاه که از گزارش کار یکایک شما بوسیله
 سردسته های مربوط آگاه شوم جهد بسیار خواهم نمود که هر نفر را آن اندازه که
 حق و شایستگی اوست خواه لفظاً و یا عملاً پاداش دهم . اما درباره فرمانده شما
 کریسانتاس (کریسانت) به گزارش احدی احتیاج ندارم او تنگ در کنار من با
 دشمن جنگ کرده است و به رأی العین دیده ام که او همان قدر تلاش و فداکاری
 کرده است که همه شما کرده اید بعلاوه لحظه ای که به او فرمان بازگشت دادم
 درست موقعی بود که شمشیر خود بر گرفته و یکی از آشوریان را هدف ساخته بود
 و تا فرمانم را شنید بی درنگ دست از ضربت برداشت و دستورم را به موقع اجرا
 گذاشت و به همه نفرات هم خبر داد و عده را زود به حدودی که دور از تیررس بود
 فرا خواند و بدون اینکه قصد حقیقی او بر دشمن معلوم باشد که آیا خیال عقب-
 نشینی دارد یا عزم رزم و بدین ترتیب بود که او خود و افرادش را سلامت
 از میدان نبرد بیرون کشید ، زیرا که درس اطاعت را نیک آموخته بود .
 اینک می بینم عده ای از میان شما مجروح شده اید و همینکه معلوم شود این
 زخم ها را در چه مراحل جنگ برداشته اید نظر خود را درباره جوایز شما اعلام

خواهم داشت. هم اکنون نیک میدانم که کریسانتاس سر بازی تمام عیار بوده و فردی معقول و هشیار، در فرماندهی توانا بود چون راه و رسم فرمانبرداری را نیکو میدانست. بارها من او را به سرکردگی هزار نفری بر گماشته‌ام و خدمات او را هنگامیکه جوایزی دیگر در اختیار خواهم داشت فراموش نخواهم کرد. نکته‌ای را در خاطر دارم که باید به همگی یاد آوری کنم که هیچ‌گاه درس‌های این روز برخورد و نبرد را از یاد نبرید و نیک بنگرید و خود قضاوت کنید که در میدان جنگ چه راهی انسان را وسیله نجات و عین صلاح است شیوه جبن و ترس یا راه درخشان دلاوری و شجاعت، آیا جنگاوران خوش نصیب‌ترند یا ترسویمان گریز پا و چه حظ و لذتی که باده پیروزی ندارد. امروز شما میتوانید در این باره نیک قضاوت کنید چون تازه از جنگ و ستیز باز آمده‌اید و خاطرات نبرد در اذهانتان تازه است با پرورش دادن چنین مقاصد و افکاری در سینه خود از جهت فضیلت و شجاعت برتر و از لحاظ وجود بهتر خواهید شد. حال میتوانید با فراغت بال خویشتمن را در درگاه خدایان عزیز بشمارید چون تکالیف خود را با شهامت و پایداری انجام داده‌اید. ازین رو وقت آنست که صرف طعام کنید و ساغرها بریزید و با آهنگ و سرود، آمادگی را شعار خویش سازید.

بعد از این بیانات کوروش برتوسن خود سوار و چهار نعل رهسپار دیدار کواکسار شد و آن دو چنانکه فاتحین را رواست خوشی‌ها نمودند و امعان نظر کلی در باره آنچه گذشت و آنچه مورد احتیاج بود سپس به گروهان خود بازگشت و صرف طعام نمود بعد از گماشتن پاسدارانی مراقب، کوروش و همراهانش به استراحت پرداختند.

در آن گیر و دار چون آشوریها پادشاه خود و تقریباً همه دلاوران و الابرار را کشته یافتند به نومییدی سخت دوچار شدند و بسیاری از آنها نیز شبانه فرار کردند. با این وضع و حال کراسوس و متحدین به وحشت افتادند و از هرسو که مینگریستند غیر از خطر اثری نمی‌دیدند و بدترین خبر هم آن بود که فرمانده آشور

نه تنها مقهور بلکه مقتول شده بود پس جز این چاره ندیدند که اردوگاه را شبانه ترك گویند. وقتی که آفتاب بر آمد معلوم شد جای دشمن خالی است. کوروش بی‌سر و صدا لشکریان را تا درون خندق‌ها پیش برد و خوارباری را که دشمن جا گذاشته بود شامل بز و گاو و گوسفند و اژابه‌های انباشته از خوراکی تصرف کردند. کواکسار و نفرات مادی از دنبال فرا آمدند و همه لشکریان در اردوگاه صبحانه خوردند. هنگامی که طعام تمام شد کوروش فرماندهان خود را پیش خواند و به آنها خطاب نمود:

« اینك، نيك بنگريد چه نعمت‌هائی را از دست می‌داده‌ایم، هر چند پس مانده دیگران است اما باز به نظر من برکات خدائی است. چنانکه چشمان شما گواهند دشمن نعمت خواب به ما ارزانی داشته است آیا ممکن است کسانی که پناهگاه مصون خویش را از دست داده‌اند بار دیگر در شرایط برابر با ما روبرو شوند؟ آیا آنها که از جلو ما گریخته‌اند بدون اینکه شهادتی نموده باشند باز در مقابل ما که آنها را تار و مار کرده‌ایم ابراز وجود کنند؟ آنها بهترین و شجاع‌ترین نفرات خود را از دست داده‌اند پس آیا بز دلان با ما یارای نبرد دارند؟ با این اظهار او، یکی از فرماندهانش بصدای رسا گفت « حال که چنین پیروزی درخشان در پیش داریم پس چرا بی‌درنگ دشمن را تعقیب نکنیم؟ کوروش پاسخ داد « چون بقدر کافی اسب و سوار نداریم و مهیب‌ترین افراد آنها که باید دستگیر و نابود شوند اسواران چابک سوارند که می‌توانند بادپا بر ما سبقت گیرند. به یاری خداوند ما از عهده نبرد با ایشان بر خواهیم آمد ولی در سرعت به پای ایشان نتوانیم رسید ».

در این موقع فرماندهان مزبور اظهار کردند پس چرا به نزد کواکسار نرویم و موضوع را در میان نگذاریم؟ او گفت در این صورت همه باید همراه من بیایید تا بر کواکسار آشکار شود که این خواسته همه ماست. بنابراین همگی نزد پادشاه ماد رفتند و چنانکه مصلحت می‌نمود موضوع را در میان نهادند. در این حین خواه و ناخواه حس حسادت‌ی به کواکسار دست داد که چرا ابتدا پارسیان باید این نکته را

عنوان کنند و شاید هم عاقلانه می‌پنداشت که دیگر وقت تن‌دردادن به خطر نیست. بعلاوه در این میانه او بیشتر سرگرم خوشی و عشرت بود و می‌دید که اکثر نفرات مادی نیز مشغول خوش‌گذرانی‌اند. در هر حال به هر دلیلی که در کار بود کواکسار پاسخ داد « ای خواهرزاده عزیز، من همواره شنیده و دیده‌ام که شما اهل پارس پیش از دیگران مقید هستید که در خوش‌گذرانی افراط ننمائید من خودم نیز معتقدم که هر چه امکان خوشی و نشاط انسان بیشتر باشد به همان نسبت خودداری و امساک قدر بیشتری خواهد داشت. اینک چه خوشوقتی از این‌بالاتر که دنیا امروز از هر جهت به کام ماست؟ وقتی که دولت و اقبال یار باشد و ما با حزم کافی نگهبان باشیم خواهیم توانست تا روزگار سالخوردگی در صلح و سلامت زندگی کنیم اما اگر بی‌بند و بار باشیم و از عیش و خوشی‌های خویش سوءاستفاده کنیم گاهی دل به يك لذت و زمانی به عشرت دیگر بدهیم بعید نیست عاقبتی ناگوار ما را در انتظار باشد چنانکه مثلی قدیم ما را مایه عبرت است: مرگ نصیب ملوانهایی است که در جستجوی ثروت و مال از سفرهای بحری باز نمی‌ایستند تا روزی که امواج دریا آنها را بلع کند. به همین روال بسا جنگاوران که با پیروزی اول دنبال فتح ثانوی رفتند و توفیق اولی را هم از دست دادند. اگر دشمنان فراری ما درمانده باشند صلاح ما تعاقب آنهاست اما جای اندیشه است که ما با چه تعدادی از نفرات محدود آنها برخورد و غلبه داشته‌ایم. انبوه لشکر دشمن در میدان جنگ نبود و اگر ما آنها را وادار به پیکار نکنیم بواسطه ترس و بیم، همه دست از کارزار خواهند کشید. در حالت فعلی آنها از میزان واقعی قدرت ما یا نیروی خود اطلاع ندارند اما هر گاه دریابند که در فرار همان اندازه خطر هست که در استقامت و قرار، در این صورت بعید نیست علی‌رغم میل و علاقه‌ای که دارند به نبرد تهور آمیزی دست یازند بدون شبهه آنها برای حفظ جان زن و فرزندان خویش همان اندازه تلاش و اهتمام دارند که شما قصد دستگیری آنها را دارید. درسی از شکار گاه بیاموزیم همینکه خوك ماده وحشی دیده شود بسا بچه خود پا به فرار می‌گذارد

اگر چه کار تغذیه بچه‌اش لنگ شود اما هر گاه بچه‌های او را هدف قرار دهند ممکن نیست فرار کند و اگر تنها هم باشد باز به شکارچی حمله خواهد کرد. دیروز دشمنان ما در سنگر بودند سپس جلو آمدند تا حدودی که مقدور ما بوده پیکار کنیم ولی هر گاه در دشت با آنها گلاویز شویم و بدانند که چگونه نفرات خود را آرایش دهند و راه ما از جلو و جناحین و عقب بسته شود آن گاه خدا داند که هر يك از ما به چند چشم و دست احتیاج خواهیم داشت. در خاتمه افزود: من بهیچ وجه میل ندارم که عیش و نوش افراد مادی خود را مختل کنم و ایشان را به خطرهای بیشتری دوچار سازم.»

سپس کوروش به جواب پرداخت: «نه، قصدم آن نیست که تو و یا هیچ کسی را به کاری وادار کنم فقط موافقت کن آنها که داوطلب‌اند با ما بیایند شاید بتوانیم با غنایمی که همه را بهره‌مند سازد باز آئیم. ما درصدد بر نخواهیم آمد که انبوه دشمن را تعاقب کنیم در واقع چگونه ممکن است بر آنها دست یابیم؟ اما هر گاه بتوانیم نفرات پراکنده آنها را از نیروی اصلی جدا کنیم آنها را دستگیر خواهیم کرد و نزد تو خواهیم آورد. وی افزود فراموش نباید کرد وقتی که از ما استمداد کردی ما راهی دراز برای رفع نیاز تو تا این جا آمده‌ایم آیا شرط مروت نیست که توهم درازا محبتی به ما ابراز کنی و ما چیزی را برسم ره آورد با خود برداریم و در این جا نگاه حیرت و غبطه به گنجیه‌های تونیا فکنیم.؟ به این گفتار کوا کسار پاسخ داد «اگر افرادی خود مایل به پیروی تو باشند من کاملاً خشنود خواهم شد» کوروش گفت پس چند تن از معتمدان خودت را با من روانه کن تا فرمانت را اجرا کنند «وی جواب داد هر کس را که میخواهی بر گیر و برو».

در میان فرماندهان تصادفاً افسری هم مادی حضور داشت که از دیر باز خود را از اقربان کوروش می‌پنداشت و به همین مناسبت هم بوسه‌ای از او نصیبش شده بود. کوروش روبه او نموده گفت «این مرد بجای من اقدام خواهد کرد» کوا کسار پاسخ داد. پس او هم با تو خواهد آمد و روبه افسر نموده گفت «به همقطاران

بگو هر کس طالب باشد می تواند همراه کوروش برود . بنابراین کوروش او را برگزید و باهم حرکت کردند و چون از قصر بیرون آمدند اظهار داشت « اینک وقت آنست که نشان بدهی آنچه دیر زمانی پیش می گفتمی که دیدارم تو را موجب وجد و خوشی است صحت داشته است » مرد مادی گفت حال که چنین می فرمائی دیگر از تو جدا نخواهم شد . کوروش افزود آیا سعی نخواهی کرد عده ای هر چه بیشتر با خود بیاوری ؟ - بحق خدایان سو گند آنچه از دستم بر آید کوتاهی نخواهم کرد تا وقتی که تو نیز اظهار کنی که خاطر من نزدت عزیز است . پس با اختیاری که کواکسار به او داده بود مرد مادی هموطنانش شتافت و با چم و مهارت بسیار دستور را ابلاغ و اضافه نمود که خود او هر گز کوروش را ترك نخواهد کرد همان وجودی که دلیرترین ، شریف ترین و والاترین افراد است قهرمانی است که نسبی آسمانی دارد .

هنگامی که کوروش سرگرم این کارها بود اتفاقاً « دوسفیر از طرف هیرکانیا وارد شدند این قوم همسایگان آشورند از لحاظ عده محدود و بنا بر این تابع اند اما چنانکه در آن زمان بود و هنوز هم هست این طایفه در سواری سخت ماهرند ازین رو آشوریها همان استفاده را از آنها می کنند که لاسدمونها (اسپارتهام) سیریت ها را بکار می برده اند . هیچ زحمت و مرارتی و هیچ کار خطرناکی بی وجود آنها نمی گذشت . در واقع همان موقع به آنها امر شده بود که دسته های عقب دار شامل هزار نفر یا بیشتر فراهم آورند . هیرکانیا که قرار بود عقب جبهه را نگاه دارند در ازابهائی زن و فرزندان خویش را همراه آورده بودند زیرا که مانند بسیاری از اقوام آسیائی آنها در حین لشکر کشی همه خانواده را با خود می برند . اما وقتی که بدرفتاری آشوریها را بیاد آوردند و در آن حال دیدند که پادشاه آنها از بین رفته و قشون آنها تار و مار شده است و متحدین آشور پاك مایوس بودند و قصد کناره گیری داشتند فرصت را برای طغیان مناسب دیدند مشروط بر اینکه مادی ها و پارسی ها با آنها هم پیمان شوند . ازین رو سفیرانی نزد کوروش فرستاده

بودند چون بعد از جنگ اخیر وجودش سرآمد همگان بود .
 آنها توضیح دادند که چرا از آشوریها متنفرند و اگر کوروش بی‌درنگ
 با آنها به جنگ برخیزد چگونه در خدمتش خواهند کوشید و راه مقصود را به او
 خواهند نمود . در ضمن ، شرح جامعی راجع به وضع و حال دشمن بیان کردند
 و سعی نمودند کوروش را به حمله بر آنها ترعیب کنند . کوروش پرسید آیا خیال
 می‌کنید می‌توانیم خود را به آشوریها برسانیم قبل از آنکه آنها به سنگرهای خود
 برسند و افزود که اگر آنها از جنگ ما در بروند و فرار کنند هیچ زبینه نخواهد
 بود (این نکته را از آن جهت به گوش شنوندگان میرسانید که آنها را چنانکه
 باید و شاید متوجه اعتماد به نفس خویش و یاران خود سازد) آنها پاسخ دادند که
 فردا قبل از اینکه دیر شود اگر آماده شوی یقیناً خواهی توانست بر آنها دست‌یابی
 آنها با تائی پیش می‌روند عده آنها زیاد است و ازابه‌ها سنگین و بخصوص چون شب
 قبل نخوایده‌اند و خسته‌اند فقط راه کوتاهی پیموده‌اند و بجای شب ، هم‌اکنون
 اردوگاه ترتیب داده‌اند . کوروش گفت آیا حاضرید دربارهٔ صحت گفتار خود تضمین
 بدهید ؟ گفتند چند نفر کروگان خواهیم داد و همین امشب میرسیم و آنها را آورده
 تحویل خواهیم داد اما آیا تو هم متقابلاً حاضری به خدایان سوگند یاد و با ما
 عهد و پیمان کنی تا ما با اطمینان خاطر این قول و قرار را به همبستگان خود برسانیم .
 پس کوروش به آنها اطمینان و تضمین داد که هر گاه بر طبق گفته‌های خود رفتار
 کنند ایشان را یاران صدیق خویش و همپایه مادی و پارسی‌ها محسوب بدارد و هنوز
 تا کنون می‌توان ملاحظه نمود که هیرکانی‌ها مورد اعتمادند و همدیف پارسیان و
 مادی‌ها مقام و منصب عالی دارند .

در این هنگام کوروش و سربازانش صرف شام نمودند و با آنکه هنوز روز
 نشده بود او لشکریانش را بیرون کشید و دو قاصد هیرکانی را راهنما قرار داد .
 البته تمام پارسیان تا نفر آخر و همچنین تیگران با دو گروهانی که همراه داشت
 حاضر بودند . بعلاوه داوطلبانی مادی که به دلایل متعدد در قشون او وارد شده بودند

بعضی از آنها در عهد کودکی با او زیستند و پاره‌ای دیگر یار شکار گاه و تحت تأثیر سیرت و اخلاق او بودند و بعض دیگر هم از آن جهت قدرشناسی داشتند که او آنها را از زیر بار گران بیم و نگرانی خلاص کرده بود و بعضی‌ها نیز امیدها در دل داشتند و می‌پنداشتند جوانی که به آن زودی این همه کامیابی و سرافرازی نصیب دارد چه آینده درخشانی که در پیش نداشته است و باز بعض دیگر دوره کودکی او را که در ماد پرورش یافته بود به یاد داشتند و اینک خوشبخت بودند که محبت‌های گذشته او را تلافی میکردند و باز عده دیگر از آن بابت سپاسگزار می‌نمودند که کودک در نزد جد خود چه لطف‌هایی که ناشی از خوش قلبی او بود درباره ایشان نموده بود و بعضی‌ها نیز که هیرکانی‌ها را دیده و از آنها شنیده بودند که به گنجینه‌های کلانی راهنمایی خواهند شد بنا بر علاقه استفاده به دسته‌های او پیوسته بودند سپس همگی به حرکت درآمدند تمام گروهان‌های پارس و مادی‌ها مگر نفراتی چند که در خدمت کواکسار مانده بودند و تابین‌های خود را همراه داشتند ولی تمام بقیه با قیافه‌های گشاده و قلب‌های مشتاق همراه کوروش رهسپار گردیدند نه از جهت تکلفی که در کار بود بلکه با نثار کردن خدمت بی‌آلایش در اثر سپاس و ستایشی که نسبت به او داشته‌اند. سپس همین که وارد میدان کارزار شدند کوروش نزد مادی‌ها رفت و از ایشان سپاسگزاری نمود و به درگاه خدایان دعا کرد که یار و یاور همه آنها باشند و خداوند به خود او توفیق و نصرت دهد که پادشاه همگی را به نسبت خدمت هر یک اعطا کند. او کلام خود را به این وجه خاتمه و فرمان داد که پیادگان از جلو حرکت کنند و سواران از پی آنها بروند و هر وقت که ستون‌ها توفیقی نمایند سواران را برای دریافت فرمان نزد او بفرستند. سپس او هیرکانی‌ها را فرمود که جلو دار شوند اما آنها با ایراز شگفتی اظهار داشتند جریان چیست؟ آیا صبر نخواهی کرد تا گروگان‌های ما برسند که در نتیجه، پیشروی بنا بر تعهد ما در ازای قول و قرار خودت شروع شود.»

چنانکه روایت شده است کوروش جواب داد اگر خطا نکنم ما عهد و پیمان

را در دل‌های خود و بادست‌های راست خود بسته‌ایم و معتقدیم وقتی که شما بامایک دل و یک جهت باشید خیر خواهید دید و اگر در کار ناروپیش آید دیگر قیدی نسبت به شما نخواهیم داشت بلکه به یاری خداوند آنچه بخواهیم با شما خواهیم کرد. و افزود چون گفته‌اید که هموطنان شما عقب‌دار لشکر آشورند همینکه آنها را دیدید زود بما نشان بدهید تا مبدا از جانب ما خطری متوجه جان آنها شود.

هیرکانیها بر طبق دستور پیشداری نمودند و از قدرت روحی اوسخت درشگفت بودند آنها دیگر از آشوریها، لیدیها و متحدین هیچ ترسی در دل نداشتند نگرانی آنها فقط از این جهت بود که مبدا کوروش آنها را یار ناچیزی بشمار آورد یا قدر و اهمیتی ندهد که با او باشند یا نباشند.

در حین پیشروی چون شب فرارسید روایت حاکی است که از گوشه آسمان نور عجیبی بر کوروش و یاران او بتابید و روح آنها را از بارقه شجاعت و قدرت در غلبه بر دشمن سرشار ساخت. در همان حال سیر و حرکت آمادگی نفراتش دو چندان و سرعت آنها بیشتر شد. در مدتی کوتاه راهی دراز پیمودند و سحرگاه بود که به عقب‌داران هیرکانی رسیدند. همین که چشم‌راهنماها به آن عده افتاد به کوروش خبر دادند که از قوم و تبار ایشان اندو این مطلب را هم به دو جهت میدانستند یکی از شماره آتش‌ها که برافروخته بودند دیگر آنکه در عقب جبهه بودند. از شنیدن این خبر کوروش یکی از دونفر راهنما را نزد آنها فرستاد و دستور داد هر چه زودتر باز گردد و اگر آنها سر دوستی دارند دست راست خود را بالا بگیرند یک نفر هم از افراد خود را فرستاد تا ابلاغ کند که رفتار ما مطابق بر خورد شما خواهد بود.

ازین رو فقط یکی از قاصدان نزد کوروش ماند و دیگری سواره پیش قوم خویش رفته بود. کوروش به سپاه خود فرمان ایست داد تا معلوم دارد رفتار آن عده چه خواهد بود. فرماندهان مادی و تیگران از کنار ستون شتابان پیش آمدند تا خبر بگیرند. کوروش برای آنها روشن ساخت که گروهی که از نزدیک دیده می‌شوند هیرکانی‌اند و یکی از رسولان هم جلو رفته است و سر بازی پارسی با اوست

و دستور دارند فوری بازگردند و اگر آن دسته سردوستی داشته باشند دست راست خود را بالا بگیرند و افزود هر گاه باین روال رفتار کنند باید هنگام ورود از آنها استقبال کرد و هر نفر هم درمقام خود حاضر باشد و دست آنها را بدست گرفته تشویق نماید ولی اگر آن عده شمشیر بکشند یا قصد فرار کنند باید آنها را نمونه انتقام قرارداد واحدی از آنها زنده نماید. این دستورات کوروش بود همینکه هیرکانیا مطلب را شنیدند خوش و خرم براسبها سوار و چهار نعل روانه خدمت او شدند و چنانکه پیشنهاد کرده بود دست راست خود را بلند کردند سپس پارسیان و مادیها نیز دست راست خود را بعلامت دوستی و رفاقت پیش بردند و به آنها تأکید نمودند که دل قوی دارند، کوروش فرمود:

« ای مردان هیرکانی ما به شما اعتماد کامل نموده ایم و شما هم متقابلاً بمان اعتماد کنید و اینک بگوئید اردوگاه آشوریان در کجاست و جمع عده آنها چقدر است؟ جواب دادند قرارگاه آنها در فاصله یک فرسخی است. سپس کوروش روبه پارسیان و مادیها و هیرکانیها نموده فرمان حرکت داد و گفت حال همه شما یاران من هستید و باید بدانید وقت آن فرارسیده است که اگر دستهای ما بلرزد و یا قلبها ناتوان شود جز فاجعه نصیب ما نخواهد شد دشمنان ما میدانند که منظور ما از آمدن به اینجا چیست و هرگاه تمام نیروی خود را به کار بریم و بر آنها بتازیم آن گاه خواهید دید که مثل بند گانی گریزپا فرار خواهند کرد بعضیها درخواهند ماند و بعضیها نیز باجهد بسیار راه فرار پیش خواهند گرفت و بعضیها پاك بیچاره خواهند شد. آنها هم اکنون شکست خورده اند و خواهند دید قبل از اینکه فرصت و امکان یورش پیش آید و یا وسایل خود را جمع و جور نمایند منظره کارزار دیدگان ایشان را خیره خواهد کرد و حریف بر آنها چیره خواهد شد. اگر هدف ما این باشد که با آسودگی در صلح و صفا زندگی کنیم و از این پس بخت با ما یار باشد نباید به آنها مجال و مهلت داد که خود را تقویت کنند و یا صف آرائی نمایند باید هرچه زودتر دریابند که با شیرمردان سروکار دارند و سیل سپر و ساطور و شمشیرهای

برّاق يك باره بر سر ایشان فرو خواهد ریخت . شما هیرکانیان باید به منظور پوشش در جلو حرکت کنید که تا ما حتی الامکان دیده نشویم و همینکه من به آنها نزدیک شوم شما باید اسب‌هایی بفرستید تا در صورت احتیاج هنگامی که در اردو گاه انتظار می‌کشم از آنها استفاده کنم . به نفرات سالمندی که در میان شما هستند و فرماندهان تأکید می‌کنم که با نظم و ترتیب کامل حرکت کنند تا صف‌ها پیوسته و محکم باشد . هر گاه بادسته‌ای از دشمن برخورد شود جوانان را مأمور تعاقب و کشتار کنید فرمان نجات بخش امروز اینست که هر چند افراد کثیری از دشمن کشته شوند و پیروزی نصیب ما گردد زنده‌ها که رفتار ناهنجار فاتحان را تکرار کنیم و به عبارت دیگر باید از حرص و آرزو تاراج و غارت بپرهیزیم . آن کس که دست به غارت دراز کند انسان نیست فقط حامل بار گرانی است و همه او را به دیده برده خواهند نگریست . يك نکته راهم نباید از نظر دور بداریم که هیچ کاری بیش از پیروزی ثمر بخش نخواهد بود با يك بار فتح همه چیز اعم از مال و زمین وزن و مرد بدست خواهد آمد پس باید هدف شما پیروزی باشد و بس که اگر آن بدست آید دنیا تمام به کام ما خواهد بود . کلام آخر من اینست که حتی اگر در بحبوحه تعاقب باشید باز تا هوا روشن است خود را به من برسانید چون وقتی که تاریک شد احدی را به اردو گاه راه نخواهیم داد .»

بعد از این بیانات آنها را به قرارگاه‌های خود فرستاد و دستور داد تعلیماتش را در بین راه به سر دست‌ها که منتظر ایستاده بودند ابلاغ نمایند که آنها نیز به دسته‌های ده نفری خود برسانند . سپس پیشروی آغاز شد . هیرکانی‌ها جلو دار بودند ، خود کوروش در قلب لشکر در میان افراد پارسی خود بود و سواران هم برسم معمول دو جناح را پوشش کرده بودند . چون آفتاب بر آمد چشم دشمن نخستین بار به حمله‌وران افتاد بعضی‌ها حیران می‌نمودند که مگر چه شده بوده است بعضی دیگر زود به کیفیت امر پی بردند و یکدیگر را خبر داده اسب‌ها را باز کردند و آنچه اسباب دردسترس بود برگرفتند و بارهای سنگین را جا گذاشتند . بعضی‌ها مسلح شدند و سواره پیش

تاختند. بعضی هازن‌ها را سوار اژابه نموده در حینی که چیزهای گرانبهای آنها را زیر خاک پنهان میکردند دستگیر شدند و بقیه که انبوه عده بودند پا به فرار نهادند. چنانکه دور از انتظار نیست کردار و رفتار آن عده سخت متفاوت بود و میتوان گفت که يك تن هم پا برجا و استوارنماند و همه بدون اصابت ضربتی از کار افتادند.

در این حین کراسوس پادشاه لیدیه (لوریه) چون فصل تابستان بود خانواده خود را شبانه حرکت داد تا در هوای خنک سبک‌تر سفر کرده باشند و خود نیز با سوارانش به حمایت آنها برخاست. می‌گویند که امیر فریگیه در هلس پونت (داردانل) همین کار را کرد این دو نفر چون شرح ما وقع را از فراریان شنیدند برای نجات دادن جان خویش با سرعتی هر چه بیشتر فرار کردند اما سرنوشت امیران کاپادوکیه و عربستان از قرار دیگر است آنها در عرصه پیکار بودند ولی حتی فرصت سلاح پوشیدن نیافتند و بدست هیرکانیها ضربت خوردند. در واقع بیشتر کشته‌گان آشوریها و اعراب بودند و این دو دسته چون در سرزمین خود جنگ می‌کردند چنانکه باید و شاید در حین حرکت شرط احتیاط را رعایت نمودند. مادی‌ها و هیرکانیهای پیروز در آن روز پیوسته در شتاب بودند در آن حال کوروش به اسواران امر داد بر اردوگاههای دشمن بتازند و هر که را سلاح در دست دیدند به خاک هلاک اندازند و قاصدانی هم نزد آنها که هنوز سرگردان بودند فرستاد و به همه دسته‌های سوار و نیزه داران فرمان داد پیاده بیرون آیند و اسلحه خود را بسته بسته تحویل دهند و اسبها در اصطبلها بمانند و هر کس نافرمانی کند سر خود را بر باد خواهد داد. سر بازان پارسی شمشیر بدست آماده ضربت ایستاده بودند آشوریها بر طبق دستور کوروش اسلحه را فوری به خدمت آوردند که فرمود يك جا بسوزانند.

در آن میان به خاطر داشت که سپاهیان بی خوراك و شراب حرکت کرده بودند و بدون غذاهم کارها بر قضا خواهد شد و برای بدست آوردن سریع خواربار شرط اصلی در هر پیکار اینست که فرمانده مواد و قرارگاه لازم افراد را از پیش مهیا

دارد تا لشکر در بازگشت از عرصه نبرد دلسرد نشود پس یادش آمد که بعید نیست بیش از سایرین پیشکاران قشون آشور بواسطه اشکال و محظوری که در بار کردن خواربار داشتند جا مانده باشند، ازین رو اخطاریه ای به همه آنها فرستاد و ایشان را احضار کرد و گفت در صورتی هم که کسی از آن دسته باقی نمانده باشد افراد سالخورده اردو گاه به جای آنها حاضر شوند و هر کس که در اجرای دستور قصور نماید به اشد مجازات محکوم شود. مباشران چنانکه سروران ایشان کرده بودند بی درنگ امتثال امر نمودند و چون به حضور آمدند کوروش دستور داد کسانی که بیش از احتیاج دوماه آذوقه ذخیره دارند بر زمین بنشینند و سپس آنها که فقط مایحتاج یک ماه را در اردو گاه دارند. در نتیجه نفرات معدودی برپا ماندند و چون بدین وسیله اطلاعات لازم بدست آورد به آنها چنین خطاب نمود:

«آقایان اگر هر کس از شما از ضربات مهلك ما بیزار است و از ما رفتار مهر آمیز انتظار دارد سعی کند در هر خیمه دو برابر معمول، غذا و نوشابه آماده باشد و آنچه برای طعامی مطلوب لازم نماید فراهم سازد. فاتحین از هر دسته که باشند بزودی اینجا خواهند رسید و توقع شام کلانی دارند و تردیدی هم نداشته باشید که بر ضرر شما نخواهد بود که از آنها استقبال کنید و ایشان را خرسند و خوشحال گردانید.»

با این اظهاراتش پیشکاران به تعجیل فرارفتند و در اجرای دستورات کمر همت بر بستند سپس کوروش رو به فرماندهان خود نموده گفت:

«ای یاران من، واضح است همین حالا که متحدین ما هنوز نیامده اند می توانیم به صرف طعام بنشینیم و از انواع خوراکی مطلوب و شراب ناب کامیاب شویم ولی به نظر من چنین کاری هیچ زبینه نیست و آن تأثیر را ندارد که صبر کنیم تا آنها نیز برسند و دریا بند که ما به فکر ایشان هم بوده ایم زیرا که حظی بالاتر از آن وجود ندارد که بر حق شناسی و امتنان همدستان خود که از یاری آنان بهره مند شده ایم بیفزائیم. اگر آنهایی را که هنگام خطر نسبت به ما همراهی و فداکاری کرده اند و بردشمنان

ما تاخته و هر جا که مقاومتی شده است از جنگ و ستیز دریغ نموده‌اند فراموش کنیم و چون باز آیند ما را در حین خوشی مشاهده و اندیشه نمایند که هیچ اعتنائی به حال ایشان نداشته‌ایم بدون شك نظر نفرت نسبت به ما پیدا خواهند کرد و با روگرداندن همدستان قدرت ما نیز رو به کاهش خواهد نهاد. بهترین خوشی ما وقتی است که دربارهٔ حوایج افرادی که خود را به خاطر ما در خطر انداخته و کار عمده‌ای انجام داده‌اند تأمل و تدبیر کنیم و آنچه ما یحتاج آنهاست قبلاً فراهم سازیم. چنین کار و خدمتی بهتر از شکم بارگی ما را خشنود و کامروا خواهد ساخت و مطمئن باشید حتی اگر شعور شرمنده ساختن ما را هم نداشته باشند باز حالا وقت خوشی و عشرت نیست. آنچه هدف ما بوده هنوز انجام نیافته است و از هر سو خطر در کمین است و مستوجب مراقبت تام. عده دشمنان در همین اردو گاه ده برابر ماست و همه نیز آزادی عمل دارند ما باید، هم خود را از خطر آنها محفوظ بداریم و هم از آنها مواظبت نمائیم و گرنه برای تأمین و حمل بار و بنه گماشتگانی در اختیار نخواهیم داشت بعلاوه سواران ما هنوز نیامده‌اند و باید نگران بود که در کجا مانده‌اند و در بازگشت آیا نزد ما خواهند ماند یا نه پس ای آقایان عزیز باز تأکید می‌کنم که در خوراك و شراب امساك کنیم زنهار که به سر گیجه و خواب دوچار شویم.

«مطلب دیگری هم دارم، در این اردو گاه گنجینه‌های بسیاری هست و میدانم که میتوانیم آنچه دلخواه ما باشد از آن برگیریم در صورتی که شرط مروت اینست که همهٔ کسانی که در بدست آوردنش تلاش کرده‌اند سهمی از آن بردارند اما به نظر من تصرف کردن آن، همان نتیجه و اثر را ندارد که به متحدین خود ثابت کنیم که ما بی‌انصاف نیستیم و بدین وسیله آنها را بیشتر به خود نزدیک سازیم. من پارا ازین هم فراتر می‌گذارم و پیشنهاد می‌کنم که کار تقسیم کردن غنائم به مادی‌ها و هیرکانیها و تیگران واگذار شود. و اگر سهمی ما کمتر در آید عین مصلحت بشماریم چون بر اثر آن متحدین در طرفداری از ما کوشاتر خواهند شد. خودخواهی در این مورد فقط مال نصیب ما میسازد و حال آنکه اگر از این قبیل نفع‌پرستی‌ها

در گذریم و مایه اصلی ثروت و غنا را منظور خود قرار دهیم به عقیده من اثراتی ماندگار خواهد داشت وی افزود مگر برای همین مقصود ما را در وطن بازنیآورده اند تا از شکم بارگی پرهیز کنیم و هر وقت که ضرورتی پیش آید حاصل پرورش خود را به آزمایش بگذاریم. شما خودتان تصدیق کنید چه موردی والاتر ازین می شود که نشان بدهیم قدر و قیمت آموزش و پرورش ما چیست؟

اینها اظهارات او بود. هیستاسپ که یکی از آزاد مردان پارس بود برای تأیید قول او برخاسته گفت:

«ای کوروش در شکار گاه برای دست یابی بر حیوان ناچیز بیچاره ای غالباً ساعتها از طعام صرف نظر می کردیم حال که يك دنيا گنجینه در چنگ ماست نباید به وسوسه هائی که در نظر عناصر شریف قدر و منزلتی ندارد ولی بر رفتار پلیدان حکمفرماست تسلیم شویم چنین رفتاری بر ازنده قوم و تبار ما نیست.»

این بود سخن هیستاسپ که دیگران يك يك و همگی تصدیق کردند سپس کوروش گفت حال که يك دل ويك جهتیم هر يك از سر دستها پنج نفر از افراد بسیار قابل اعتماد خود را مأمور رسیدگی کند تا معلوم دارند که بار و بنه را به چه وجهی باید فراهم ساخت بایستی نوکرانی را که صدیق اند مدح و تحسین کنند و هر کس هم که بیکاره و مهمل باشد سخت مجازات.

بدین نهج آنها به کارها سر و صورتی دادند. اما طولی نکشید چند نفر سوارمادی باز گشتند يك دسته از اَبه هائی را که زودتر فرار کرده بودند و لبریز از ساز و برگ نظامی بود تصرف نموده به اردو گاه برگرداندند دسته دیگر گردونه های مستوری به چنگ آوردند که زنها و صیغه های زیبا روی، افراد وضع آشوری در آنها سوار بودند. در واقع هنوز هم امیران طوایف آسیائی بدون خانواده و اسباب گرانبهای خویش به میدان جنگ نمی روند و اظهار میدارند که در حضور محبوبان خود بهتر نبرد می کنند و این احساس را نیز همواره دارند که به خاطر گنجینه ها و روح و دلبر عزیز خود جان نثاری می کنند.

وقتی که کوروش اقدامات مشعشع مادی‌ها و هیرکانیها را مشاهده کرد پیش خود و در باره نفرات هموطن خویش دوچار حسد و تأسف شد و حس می کرد که دیگران بنا بر اقتضای موقع و زمان رفتاری درخشان نمودند در صورتی که او و همراهانش عاطل و بیکار مانده بودند. برآستی که منظره بازگشت ظفرنمون این دسته‌های موفق، در حالی که بسته‌ها و غنایم را جلو انداخته و به کوروش عرضه می کردند بس تماشائی بود آنها در اجرای دستورات او باز با سرعت بسیار برای آوردن غنایم بیشتر روانه شدند.

اما با آنکه کوروش سخت تأثر داشت از رعایت این نکته نیز فرو نگذاشت که غنایم باز آورده را جداگانه نگاه دارد بنابراین بار دیگر فرماندهان خود را فرا خواند و بر جای بلندی که همه او را دیده باشند بایستاد و خطاب به آنها فرمود:

« ای دوستان، گمان می کنم همه تصدیق دارید که اگر غنایمی را که به نظر ما رسانیده‌اند از آن خود ما بود هر آینه که مال و ثروت سرشار به همه اهل پارس میرسید و سهم کلانی هم نصیب خود ما که آنها را به چنگ آورده بودیم می گردید ولی من پاك حیرانم ما که سواران خاص به خود نداریم چگونه خواهیم توانست صاحب چنین غنایمی بشویم، وی ادامه داد:

« خوب بنگرید ما پارسیان سلاحی داریم که امیدواریم بوسیله آن هر دشمنی را از نزدیک سر کوب کنیم اما درحین عمل تار و مار چگونگی ما پیاده از عهده آنها که سوارند بر خواهیم آمد؟ آنها که میدانند ما قدرت تاخت و تاز برایشان را که سوارانند نداریم چرا باید از ما اندیشه ناک و ترسان باشند؟ در این صورت بدیهی است سوارانی که فعلا با ما هستند نسبت به غنایمی که بدست می آورند خود را به همان اندازه ما بلکه، خدا داند که بیشتر مالک می شمارند. اینک حال وضع بدین منوال است و چاره‌ای هم نیست اما بایستی که برای خودمان دسته و گروهی درست مثل همین همدستان خویش فراهم سازیم و آشکار است که اگر این مقصود ما حاصل

شود دشمن را به همان قسمی که اکنون متحدین ما می کنند سر کوب خواهیم کرد و آن گاه خواهیم دید که ایشان سر خود را این همه بلند نخواهند گرفت و در آن صورت است که ما اهمیتی نخواهیم داد آنها در خدمت ما بمانند یا از نزد ما بروند چون با این ترتیب پشت خود را فقط با ناخن انگشت خویش خواهیم خوارید . پس اگر بگوییم سوارانی پارسی لازم داریم گمان نمی کنم کسی انکار کند اما نکته اینجاست که خواهید پرسید از کجا این سواران را فراهم کنیم؟ بنابراین ابتدا لزوم آن و کیفیت تأمین این مقصود را تحت بررسی قرار می دهیم . چنانکه اطلاع دارید در همین پیکار ، ما صد رأس اسب با همه زین و برگ آن بدست آورده ایم . بعلاوه تجهیزات گروه سوار را هم فراهم داریم جوشنی که سینه را تا گردن می پوشاند و نیزه های سبک که در جنگ تن به تن نیک بکار خواهد رفت . حال باید دید چه احتیاج دیگری در کارست ؟ معلوم است که افرادی سوارکار باید پیدا کرد که آنها را نیز هم اکنون در اختیار داریم زیرا که هیچ چیزی بیشتر از وجود خود ما در اختیار ما نیست . اما ممکن است یکی ایراد کند مهارت لازم را نداریم برآستی که اینست و جز این نیست اما همه آنها نیز که حالا سوارکاری چالاک اند روزی ناشی محض بودند و باز شاید دلیل بیاورید که آنها در کودکی فن سواری آموخته اند ولی آیا کودکان بیش از افراد بالغ استعداد آموزش دارند ؟ خودتان بگوئید کدام يك، بنیه قوی تری دارند کودکان یا مردان؟ بعلاوه ما از همه شاگردان عالم خواه کودک یا آدم بالغ، مزیت بیشتری داریم مانند کودکان احتیاجی نداریم که به ما راز رزم و پیکار بیاموزند یا طرز زوبین یا فلاخن انداختن یاد بدهند در این رشته ها ما نیک آموده ایم ، عمر ما مثل سایر افراد به رنج و تعب در کشتزار یا در فنون دیگر یا امور خانه داری صرف نشده است جنگ وسیله سر گرمی ما نیست بلکه مایه هستی ماست .

وانگهی درباره سواری هیچ کسی نتواند گفت که مانند امور دیگر جنگی هر چند که مفید است اما خوش آیند نیست آیا سواری هزار بار دلپذیر تر از راه پیمایی

نیست؟ و راجع به سرعت آن چه می گوئید آیا هر وقت خواستار دیدار دوستی هستید و یا بخواهید به شکاری خواه حیوان یا فرد دست یابید بهتر نیست که زودتر به مقصد برسید و در این راه چه وسیله‌ای نیکوتر از سواری است؟ بعلاوه راحتی سوار و خشنودی شاهوار او بی حد و قیاس است بار اسلحه مردسوار را اسب خواهد کشید و سلاح خواه بر تن یا در دست باشد در حال سوار تفاوتی ندارد اینک خیال کنیم که بدترین شق کار پیش آید به عبارت دیگر قبل از آنکه چنانکه باید و شاید چالاک شویم ناچار به جنگ و سواری گردیم و در آن حال دریابیم که نه پیاده تمام عیاریم و نه سوارکاری ماهر؟ این عین خطر است اما بی راه و چاره نیست ما در هر حین و حالی پیادگانی مادرزادیم و گمان نمی‌کنم با فرا گرفتن هنر سواری آنچه از مهارت پیاده در چنجه داریم زود از بین برود.

این بود بیانات کوروش. کریسانتاس در تأیید اظهاراتش برخاست و گفت: «من راجع به خودم نتوانم گفت که بقدری سوارکاری را دوست دارم که دلم از این لحاظ بی‌تاب است اما در همین حال حاضر بجزرات اظهار میدارم که اگر مسابقه‌ای را از مرحله آغاز درست ترتیب دهند از هر رقیبی یک سر و گردن جلو خواهم افتاد و یا هر گاه شکاری پیش آید قادرم سواره آنقدر خود را به او نزدیک کنم که اگر با اندک فرصتی پا بر زمین بگذارم می‌توانم پیش از آنکه جانور از چنگم در برود با زوبین هدفش سازم.

و چون سواری بیاموزم می‌توانم از یک سر تا سر دیگر گروهان خود را تحت نظر قرار دهم و بر هر حیوان شکاری با چالاک‌کی تمام چیره شوم و آنرا با نیزه از پا در آورم گوئی که اصلاً راهوار نبوده است زیرا وقتی که شکار و شکارچی هر دو باهم در حال تاخت باشند مثل این می‌نماید که هر دو ایستاده‌اند. وی افزود مخلوق همواره مورد رشکم سن‌تور^۱ بوده است که هم هوش و مآل‌اندیشی انسان و هم مهارت و حیله‌گری سرشار داشته و هم سرعت و قدرت اسب، پس می‌توانسته است هر که را

۱- Centaur (حیوان افسانه‌ای نیمی از آن انسان و نیم دیگرش اسب بوده. م)

که از جلو او می‌تاخته دستگیر و آنهائی را که در مقابل او مقاومت می‌نموده‌اند تسخیر کند. بدون شبهه همه این استعداد و توانائی را وقتی که در سواری ماهر شوم خواهم داشت از جنبهٔ انسانی نیز قرین‌مآل اندیشی خواهد بود با دست‌انم سلاح را بکار خواهم برد و چهار دست و پایی اسبم به تعاقب دشمن خواهد پرداخت و نهیب اسب نیز او را از پا خواهد انداخت. تفاوت کار فقط در این خواهد بود که مثل سن‌تور افسانه‌ای مقید و دربند نخواهم بود و بلکه بر او رجحان فراوان خواهم داشت آن‌هم به مراتب بیشتر از آنچه خاص عالم جسمانی و روحی جانوران است. گمان می‌کنم سن‌تورهای قدیم دشواریهای بسیار نیز داشته‌اند چون نمی‌توانسته‌اند نه هوش و فطانت انسانی بکار اندازند و نه چون نیمی از خلقت آن‌ها انسان بود حظ و حالت اسب داشته باشند ولی اگر من سواری بیاموزم وقتی که سواری آن‌ها کنم که سن‌تور می‌کرده و چون پیاده باشم مثل انسان رفتار خواهم نمود و از پوشاک و خوراک و خواب آدمیزاد بهره‌یاب خواهم گردید و مزیت دیگری نیز بر آن مخلوق فوق‌العاده خواهم داشت. آن حیوان چنانکه همه میدانیم فقط دو چشم برای دیدن و دو گوش برای شنیدن داشت اما من با چهار چشم مراقب خواهم بود و با چهار گوش خواهم شنود و لابد شنیده‌اید که می‌گویند اسب زودتر از انسان خبردار می‌شود و پیش از سوارش صدا را می‌شنود و به نحوی از انحاء او را آگاه می‌سازد و افزود تمنا دارم نام مرا در زمرهٔ سواران بنویسی».

که همه يك صدا تقاضا کردند محض خاطر خداوند، نام ما را هم .
 سپس کوروش اظهار داشت آقایان چون همگی اتفاق نظر داریم آیا بهتر نیست که این قانون را برقرار کنیم که به هر کسی که اسبی بدهم اگر باز پیاده حرکت کند مایهٔ شرمندگی اش باشد خواه راهش کوتاه باشد یا طولانی ؟
 بدین وجه کوروش مطلب را عرضه داشت و همه يك يك و باهم رضایت دادند و به همین جهت است که تا کنون این عادت برقرار و جاری است و هیچ پارسی از طبقهٔ وضع با رضا و رغبت پیاده دیده نمی‌شود. در این بحث و گفتار يك چندی وقت

ایشان صرف شد و چون روز به نیمه رسیده بود سواران مادی و هیرکانی باز آمدند و از ناحیه دشمن افراد و غنایمی همراه آوردند زیرا که همه آنهایی را که تسلیم شده بودند امان دادند. همینکه وارد شدند نخستین سؤال کوروش این بود که آیا همه آنها سالم اند وقتی که جواب مثبت شنید پرسید چه کارهایی انجام داده بودند. آن گاه ایشان تفصیل اقدامات خود را شرح دادند و شهادت خود را به رخ او کشیدند کوروش توضیحات آنها را با لبخند خوش آیندی تلقی نمود و از آنچه کرده بودند مدح و تحسین کرد و افزود:

«من آشکارا می بینم که اقداماتی دلیرانه کرده اید و چنین می نماید که به مقایسه با هنگام عزیمت حال از لحاظ قامت و چهره رشیدتر و برازنده تر می نمائید.

سپس از آنها استفسار کرد که تا چه حدودی پیش رفته بودند و آیا نواحی را که دیده بودند سکنه داشته است. جواب دادند که مسافتی دور پیموده بودند و سراسر آن حدود مسکون بوده است و بز و گوسفند و گاو و اسب بحد وفور و از جهات غلات و چیزهای مطلوب نیز نیک غنی.

سپس او گفت دو موضوع است که باید مورد اعتنا قرار دهیم، نخست اینکه بر آنهایی که این همه مال و ثروت دارند تسلط یا بیم دیگر آنکه باید اطمینان یافت که فرار نکنند. هر سرزمینی که سکنه انبوه دارد کشوری غنی محسوب می شود اما آنجا که سکنه نیست گو مباش. شما چنانکه میدانم کاری کرده اید که مدافعین دست به شمشیر برده اند که به نظر من کاری ستوده است زیرا که یگانه راه فتح و پیروزی است اما شما اسیرانی را هم آورده اید که اسلحه خود را تسلیم کرده بودند حال اگر ما به آنها امکان بازگشت بدهیم در وضع ما بی تأثیر نخواهد بود و بلکه ما را دو نتیجه عاید خواهد گردید یکی آنکه از ناحیه ایشان خطری ما را تهدید نخواهد کرد دیگر آنکه احتیاجی به گماردن پاسدار نخواهد بود و نه الزامی به تهیه رزق و خوراک ایشان (چون ما قصد گرسنگی دادن آنها را نداریم) بعلاوه با رها کردن آنها بعداً اسیران بیشتری خواهیم گرفت چون اگر به آن نواحی دست یابیم

همه سکنه آن نیز در اختیار ما خواهند بود و همینکه دیگران دریابند که این افراد زنده‌اند و هنوز آزاد ترجیح خواهند داد در مقرهای خود بمانند و در کار پیکار راه اطاعت جویند اینهاست نظریات من تا قول شما چه باشد» .

باری همه شنوندگانش پیشنهادش را تأیید نمودند سپس کوروش اسیران را فراخواند و به آنها فرمود :

« حضرات ، از برکت حس اطاعت خود شماست که خطری به جان‌تان نرسیده است و در آینده هم اگر رفتارتان همین باشد هیچ گونه گزندى نخواهید دید. درست است که حاکم جدیدی خواهید داشت اما خانه و کاشانه شما تغییر نخواهد یافت و همان کشتزارهای خودتان را زراعت خواهید کرد و بر حال زن و فرزندان‌تان کماکان اختیار تمام خواهید داشت . بعلاوه لزومی ندارد که با ما یا بادیگر کسان جنگ و جدال کنید و برعکس اگر زحمت و خطری متوجه شما شود بر ماست که بجای شما زد و خورد کنیم و نگذاریم احدی شمارا به جنگ و ستیز وادار کند . شما نیز باید اسلحه خویش را به ما تحویل دهید آنها که اطاعت کنند روی آسودگی خواهند دید و قول و عهد ما وفا خواهد شد ولی آنها که راه خلاف بروند باید جنگ کنند آن هم بی‌درنگ . وانگهی اگر کسی از میان شما با ما از راه دوستی و صفا درآید و اخبار در اختیار ما بگذارد و یا به نحوی از انجا ما را یاری کند ما آنها را بادیده تبعه نگاه نخواهیم کرد بلکه با نظر دوستی و خیر خواهی آنها را تحسین و قدردانی خواهیم نمود و افزود :

بخصوص تأکید می‌کنم که این نکته را خوب تمیز دهید و به همقطاران خود نیز ابلاغ کنید و اگر معلوم شود خودتان قصد یاری و همکاری دارید ولی دیگران مانع‌اند آنها را بما بشناسانید و بدانید که شما صاحب اختیار این قبیل نفرات خواهید شد نه فرمانبردار ایشان» .

این بود بیانات کوروش که همه با گوش هوش شنیدند و قول دادند بر طبق فرمایش او رفتار کنند . وقتی که این عده از حضورش رفتند کوروش رو به مادی‌ها

و آرامنه نموده گفت :

حالا درست موقع شام است و همه ما باید صرف طعام کنیم خوراك و شراب عالی که با همه هنر و امکان خویش تهیه کرده ایم برای شما آماده است . نیمی از نان را برای ما بفرستید ولی خورش و چاشنی لازم نیست چون خودمان بحد کافی و وافی فراهم داریم بعدروبه هیر کانیها نموده افزود: این یاران ما را به قرارگاههای ایشان هدایت کنید صاحبمنصبان را در خیمه های بزرگی که در خور قدر آنهاست جا دهید. و بقیه را هر جا که صلاح میدانید و خودتان هم هر جا که دلخواه شماست صرف طعام کنید ، اردوگاه خودتان دست نخورده است و خواهید دید که مانند دیگران برای شما نیز همه چیز فراهم کرده ایم و همگی مطمئن باشید که ما پاریسان هنگام شب خیمه های شما را از خارج پاسبانی خواهیم کرد اما درون چادرها را خودتان مواظب و مطمئن باشید که اسلحه در دسترس شما باشد زیرا که هنوز همه آنها که در این اردوگاهند از یاران ما بشمار نمیروند .

بخش نهم

کوروش و کواکسار (هو و خشتر)

بدین گونه مادی‌ها و دسته تیگران گرد و خاک نبرد را از تن خود زدودند و پوشاک نو که بهر ایشان فراهم شده بود دربر کردند و بر سفره نشستند. خوراک اسبان نیز پاک و تمیز فراهم شده بود. آنها نیمی از نان‌ها را نزد پارسیان فرستادند بی خورش و بدون شراب و می‌پنداشتند که کوروش و افرادش به اندازه کافی از آن فراهم دارند زیرا که خود او چیزی نخواسته بود اما منظور کوروش، خورش گرسنگی و آب جویبار بود بدین ترتیب او به سربازان پارس طعامی جانانه داد و چون تاریکی شب همه‌جا را فرا گرفته بود به آنها فرمود در دسته‌های پنج و ده گانه در اطراف اردوگاه کمین کنند تا دو عمل نگهبانی انجام داده باشند یکی جلوگیری از حمله خارجی و دیگر مراقبت وضع داخلی آن و هر کس که شبانگاه قصد دزدی و فرار کند دستگیر کنند. و آن عیناً اتفاق افتاد اما گنجینه‌ها را کوروش به خود یابندگان آنها بخشید و فراریان را بی‌درنگ فرمان اعدام داد در نتیجه، شب دزدی پاک موقوف شد. پارسیان وقت خود را به این شکل گذراندند اما مادی‌ها به عیش و نوش و آواز پرداختند و چیزی از خوش گذرانی فرو گزار نمودند و اسباب عشرت هم نیک فراهم بود و کسانی را که بیدار مانده بودند به قدر کافی مشغول داشتند. کواکسار پادشاه ماد، در همان شبی که کوروش مقرر داشته بود، در مقرشاهی با افراد خویش بمناسبت کامیابی که نصیب شده بود بساط بزم و نشاط بیاراست و

چون در حول و حوش خود فریاد هلهله می شنید پنداشت که بقیه مادی‌ها نیز مگر تنی چند در اردوگاه‌اند ولی حقیقت امر آن بود که چون نوکران سر سروران خود را دور دیدند به صرف شام و شراب بقدری که دلخواه آنها بود پرداختند خوراک و شرابی نیز از خیمه آشوریه‌ها فراهم کردند اما وقتی که صبح شد و کسی به قرارگاه نیامد مگر همان مهمانان شب پیش و کواکسار خبردار شد که اردوگاه خلوت است و جای مادی‌ها و سواران خالی است و خودش هم بیرون آمده به رأی. العین چنین دید نسبت به کوروش و همدستانش سخت بر آشفت و چون خیال کرده بود او را تنها در خطر گذاشته و خود رفته‌اند می‌گویند با همان حالت تندی که عادت او بود قاصدانی عاجلاً نزد کوروش فرستاد که این پیام را برسانند :

« من هرگز باور نمی‌کردم روزی کوروش نسبت به من این همه کم‌اعتنائی نماید و یا اینکه خیال کند مادی‌ها به این آسانی از من جدا خواهند شد حال خواه کوروش بخواهد یا نه فرمان می‌دهم که مادی‌ها بدون هیچ‌گونه درنگ باز گردند». این بود پیام او ولی قاصد پرسید ای سرور من چگونه به آنها دسترسی یابم؟ کواکسار گفت به همان قسمی که کوروش و نفراتش هر که را که جستجو کرده‌اند یافته‌اند. قاصد گفت منظورم اینست که بعضی از هیرکانیها که از دشمن رو گردانیده بودند نزد کوروش آمدند تا راهنمای او شوند. وقتی که کواکسار این خبر را شنید بیشتر خشمگین شد که چرا کوروش این قصد خود را نزد او فاش نکرده بود و همین موضوع او را بیشتر تحریک کرد که افراد مادی خویش را فوری از خدمت کوروش فرا خواند و با تهدید شدید آنها را فرمان بازگشت داد و افسری را که مأمور ابلاغ این پیام بود گفت، اگر در انجام دادن سریع دستور قصور نماید سخت مجازات خواهد شد.

پس قاصد به اتفاق نفراتش که صد نفر بودند براه افتاد و بسیار هم پشیمان که چرا از اول همراه کوروش نرفته بود. این عده درحین عزیمت راه گم کردند و قبل از آنکه با پارسیان برخورد کنند تصادفاً با دسته‌ای از آشوری‌ها که در حال

بازگشت بودند ملاقات نمودند و از آنها خواستار شدند که راه را به ایشان نشان بدهند سرانجام نیمه شب چشم آنها به آتش‌های پاسداری افتاد اما با آنکه به اردوگاه رسیده بودند نگهبان‌ها تا بامداد دیگر، به آنها اجازه ورود ندادند.

سحرگاه کوروش مغ‌های پارسی را فرا خواند و فرمود آنچه قربانی و خیرات که بایستی بمناسبت عنایات خدایان در احراز فتح و پیروزی نثار شود او را آگاه گردانند و در حینی که مغ‌ها سرگرم این مهم بودند کوروش آزادمردان پارس را احضار و به آنها چنین خطاب نمود:

«سرکاران گرامی، خداوند متعال به ما نعمت‌های فراوانی ارزانی داشته است اما در حال حاضر برای حفاظت این عطایای یزدانی تعداد ما پارسیان کافی نیست اگر در حفظ آنچه بسا مشقت بسیار بدست آورده‌ایم قصور ورزیم ثمرات پیروزی ما زود به دست دیگران خواهد افتاد و اگر هم عده‌ای را از میان خود مأمور نگاه‌داری آنها کنیم طولی نخواهد کشید که پی خواهیم برد در نتیجه این کار عده خود ماسخت کاهش یافته است. پس پیشنهاد آنست که یک نفر از میان شما هر چه زودتر به پارس وطن ما برود و آنچه احتیاج داریم گزارش دهد و اعلام کند که اگر علاقه دارند ایران سرور آسیا شود و از همه نتایج آن برخوردار نیروی امدادی بفرستند.

آن‌گاه او روبه یکی از آزادمردان پارس نموده گفت: تو که ارشد دیگران هستی آیا حاضری بروی و این پیام را برسانی و به آنها اطمینان بدهی که قشون از شما و نگاه‌داری آن بامن، و هرگاه بپرسند تا حال چه توفیق‌هایی نصیب داشته‌ایم تو آنچه خودت دیده‌ای بی‌دریغ بازگو و به پدرم عرض کن که اگر بخواهم برطبق قانون و شعار پارسی رفتار کنم باید چه تقدیمی‌ها برای نثار کردن در درگاه خدایان بفرستم و از داوران کشور ما بپرسند که در راه سعادت و خیرعام چه خدمتی باید انجام دهم و چه بهتر کسانی هم گسیل دارند و از ما راجع به آنچه کرده‌ایم استفسار کنند تا پاسخ دهیم.

او به کلام خود چنین خاتمه داد ، ای دوست عزیز توشهٔ سفرت را بر گیر و همراهان خویش را برگزین . « خدا حافظ شما » .

سپس روبه مادی‌ها گردانید و درست در همین حین قاصد کواکسار سر رسید و در جلو همهٔ حضار خشم و غضب پادشاه را نسبت به کوروش و تهدیدش را دربارهٔ نفرات ماد اطلاع داد و تأکید نمود حتی اگر کوروش هم مایل نباشد باز فوری به وطن باز گردند . مادی‌ها پیام را شنیدند اما سکوت نمودند چون در نهایت تأثر بودند که از طرفی نافرمانی از دستور احضار غیرمقدور می‌نمود و بواسطهٔ تهدید و اخطار نگران بودند و با اخلاق تند و خشن پادشاه خود نیک آشنا . ولی کوروش در پاسخ گفت :

ای قاصد ، و ای فرزندان ماد من از خشم کواکسار که تا دیروز چشم او از انبوه نفرات دشمن خیره بود حیرتی ندارم او از آنچه گروه ما تازه انجام داده‌اند خبری ندارد و حق دارد که نسبت به جان خود و ما بیمناک باشد . اما آن گاه که آگاه شود چه مقدار معتنا به از نفرات دشمن نابود و بقیه هم تار و مار شده‌اند ترس او از بین خواهد رفت خواهد فهمید که در چنین موقع خطیر که یارانش سرگرم از میان بردن دشمنان‌اند او را تنها نگذاشته‌اند . آیا این خدمت نسبت به او درخور سرزنش است ؟ حتی اگر از جریان کار بی‌اطلاع باشد ؟ حال که او شما را احضار کرده است مثل این می‌نماید که به آمدن در اینجا اختیار و اشتیاقی نداشته‌اید و در حسرت بازگشت بوده‌اید و برخلاف میل خود در اینجا مانده‌اید تا سرانجام وی امر به مراجعت شما داده‌است . اما تردیدی ندارم چون اخبار فتح و پیروزی ما را بشنود غضبش تعدیل و بلکه به سرور و شادمانی تبدیل خواهد گردید .

بعد رو به فرستاده کواکسار نموده گفت حال باید تو رفع خستگی و ملال کنی چون خدمت عمده‌ای برعهدهٔ تو گذاشته‌اند و رو به پارسیان کرده اظهار داشت :

«ما چون انتظار دشمن را داریم که با ما نبرد کند و یا تسلیم شود پس باید از هر جهت مجهز و آماده باشیم و شاید نتایج کار بس عالی تر از آن شود که می‌پنداریم. سپس سر کرده هیرکانی را به کناری کشید و گفت آیا وقتی که صاحبمنصبان خود را فرمان تجهیز و آمادگی داده‌ای ممکن است باز آئی و لحظه‌ای نزد من بمانی.» ازین رو مرد هیرکانی رفت و باز آمد و کوروش به او گفت بسیار خوشنودم که تو نه تنها حس‌یاری بلکه بصیرت بسیار داری تردیدی نیست که ما هر دو منافع مشترک داریم و آشوریها با ما سر خصومت دارند تفاوت فقط در اینست که در حال حاضر آنها نسبت به شما بیشتر نفرت نشان میدهند تا درباره ما پس باید با هم تعاطی افکار کنیم و اتفاق نظر حاصل که هیچ یک از متحدین، ما را ترك نکند بلکه جهد کنیم که همدستان جدیدی پیدا شوند. شما شنیده‌اید که سواران ماد احضار شده‌اند اگر آنها بروند فقط پیادگان در اختیار خواهیم داشت بنابراین تکلیف شما و من اینست که همین فرستاده کواکسار را که برای بردن سوارها آمده است ترغیب به ماندن کنیم و برای او محل و وسایل خوش گذرانی کامل فراهم سازیم. من نیز به او کاری پیشنهاد خواهم کرد که اشتغال به آنرا بر بازگشت رجحان خواهد داد آیا تو حاضر هستی که با او صحبت و شرح مفصل آنچه را که در صورت پیروزی نصیب یاران ما خواهد شد برای او تعریف کنی. بعد از اینکه این کار شدنزد من بیا و ما واقع را باز گو.

ازین رو سر کرده هیرکانی آن رسول مادی را به خیمه خود برد و در همین حال نیز قاصدی که آماده عزیمت به پارس شده بود پیش آمد کوروش به او فرمود که شرح این داستان را در وطن باز گوید و نامه‌ای هم توسط او به کواکسار فرستاد و او افزود عین مطالبی را که برای او نوشته‌ام میخوانم تا از مضمون نامه آگاه باشی و هر گاه پرسشی پیش آید جوابت شایسته و کافی باشد.

نامه به شرح ذیل بوده است: «کوروش به کواکسار سلام و درود میرساند و این حرف را تصدیق ندارد که تو را تنها گذاشته است زیرا وقتی که اسباب چیرگی ات

را بر دشمنان فراهم میسازد این کار دالّ بر این نیست که تورا ترك کرده باشد بعلاوه عزیمت ما بدان دلیل نبوده است که تورا دوچار مخاطره کرده باشیم بلکه برعکس هر چه فاصله بین ما بیشتر باشد حاکی است که تو تأمین بیشتری داری . آن کس که تنگ در کنار ماست در وقت خطر منشأ بهترین خدمت و اثر نیست بلکه کار آن کس نافع و مؤثر است که دشمن را از وجود تو دور نگاه میدارد . خواهش من اینست که پیش از اظهار هر گونه سرزنشی نسبت به من در خاطر داشته باشی که من چه خدمتی در حق تو و تو چه مرحمتی نسبت به من کرده‌ای من برای یاری تو از هر گوشه و کنار که توانسته‌ام همدستانی فراهم کرده‌ام و آنها را فقط به عده‌ای که تو خواسته بودی محدود نساختم . هنگامی که در سرزمین خودی بودیم گفته بودی که فقط به آنها که راغب بودند اکتفا کنم و حال که در محیط بیگانه‌ام امر میدهی که همگی بازگردند و حتی انتخاب راه صواب را در اختیار آنها نمی‌گذاری . تا دیروز در این فکر بودم که نسبت به تو چه وام و امتنانی دارم اما امروز رفتار سبب میشود که حق تو را در این باره فراموش کنم و مرا بر آن میداری که تنها خدمت و کار آنهایی را که با من یاری و همراهی کرده‌اند جبران و تلافی کنم نه اینکه از آنچه تو در حق من کرده‌ای متقابلاً قدرشناسی نمایم . هم اکنون به پارس نامه فرستادم و درخواست قشون بیشتری کردم و تأکید نمودم که به افراد جدید یادآوری شود که بیش ازمن آماده خدمتگذاری تو باشند و طرز خدمت و کار هم منوط به میل و رفتار آنها نباشد بلکه آن قسم که تو مایل باشی . درخاتمه، توصیه من اگرچه به سن و سال از تو جوان‌ترم اینست که درست نیست انسان آنچه را با يك دست میدهد با دست دیگر پس بگیرد و گرنه بجای امتنان و سپاس دوچار کینه و نفرت خواهد شد و هر گاه بخواهی افرادت در آمدن به خدمت تو شتاب نمایند چه هنگام تهدید کردن است و هیچ وقت هم به قشون وانمود نکن که تورا ترك کرده‌اند مگر آنکه قصد ایجاد بیزاری در آنها باشد و راجع به خودتدان باید بگویم همینکه پاره‌ای امور را که به نظر من خیر هر دو را

در بردارد سر و صورت بدهم در پیوستن به تو سستی نخواهم نمود. خدا حافظ» .
 کوروش گفت این نامه را به کواکسار برسان و هر سئوالی که کند بر طبق
 مدلول آن جواب عرض کن. دستوراتم به تو درباره اهالی پارس نیز مطابق مندرجات
 همین نامه است. با این اظهارنامه را بدست او داد و روانه اش ساخت و خاطر نشان
 کرد که سرعت در کار اهمیت سرشار دارد.

سپس برای سان دیدن قشون خود شامل مادی‌ها، هیرکانیها و افرادی که
 تیگران فرستاده بود و پارسیان که همه هنوز کاملاً مجهز بودند رفت. در همان حال
 نفراتی از اطراف همی آمدند که اسب یا اسلحه خود را تسلیم کنند. زوبین‌ها را
 بعد از آنکه لشکریان مقداری در حدود احتیاج برداشتند مثل دفعات پیش توده
 کردند و به امر او سوزانند، اما به صاحبان اسبها کوروش فرمان داد حیوان را
 نگاه دارند تا دستور جدید صادر کند. این امر اجرا شد سپس کوروش سر کرده‌های
 هیرکانی و اسواران را فراخواند و چنین فرمود:

« ای یاران من، از اینکه پی در پی شما را احضار می‌کنم جای تعجب نیست
 وضع و کار ما بقدری تازگی دارد که پیوسته شایسته رسیدگی و بهبود است و تا
 همه چیز چنانکه باید و شاید نظم و ترتیب نیابد ممکن است دوچار مشکلات شویم.
 در حال حاضر غنایمی بسیار در اختیار داریم که پاسبان‌هایی بر آن گمارده‌ایم اما
 در واقع بدرستی معلوم نیست که چه چیزها مال کیست و نگهبانها نیز صاحبانش را
 نمی‌شناسند. ازین رو انجام دادن تام و تمام تکالیف آنها مقدور نیست برای اصلاح
 این وضع و حال بساید غنایم تقسیم شود. راجع به خیمه‌ها که از گوشت و شراب
 انباشته است اشکالی نداریم و همچنین گماشتگانی که باید خدمت نمایند و یا
 رختخواب و لوازم و همه چیزهایی که اسباب آسایش و معلوم است که فلان چیز
 خاص فلان کس است و باید از آن نگهداری کنند. اما در قسمت‌هایی که اردوگاه
 نیک مجهز نیست وظیفه شماست که آنچه کم داریم فراهم سازید و برای تأمین این
 مقصود شکی ندارم که وسایل وافی و کافی فراهم است. دشمن غنایمی بمراتب بیشتر

از حد احتیاج عدّه محدود ما جا گذاشته است. بعلاوه ذخایر گرانبھائی نیز آنها که در خدمت پادشاه آشور بودند و یا سرشناسان ایشان به خودم داده اند و بطوری که آنها تعریف کرده اند در میان این غنایم سکه های زر هست که از دیگران باج گرفته بودند باید به همه اعلام کنید که این نقدینه ها را به چادرهای شما خواهند آورد و هر که در اجرای این دستور قصور نماید او را سخت تهدید کنید. پولها نیز باید قسمت شود و افراد سوار دو برابر پیاده ها دریافت دارند، و بقیه هم بماند تا هنگام ضرورت بکار آید. راجع به فروشگاه اردو گاه نیز باید فوری جار بزنند که هیچ گونه بی انصافی و اجحاف قابل تحمل نخواهد بود، خورده فروشان را باید اجازه داد اجناسی را که موجود دارند بفروشند و هر گاه متاع آنها تمام شود باز بیاورند تا همه قسم لوازم در اردو گاه فراهم باشد.

بنابر این فوری اعلام عمومی صادر شد. اما مادیها و هیر کانیا از کورش پرسیدند چگونه ما به تنهایی غنایم را قسمت کنیم بدون اینکه کسانت و یا خودت حاضر باشید؟ کورش سؤال آنها را یک به یک جواب داد: «آقایان آیا واقعاً خیال می کنید ما باید فرداً فرد و همگی در هر کاری دخالت و یا ریاست کنیم؟ چه اشکالی دارد که گاهی شما بجای من و یا من بجای شما عمل کنم؟ برای رفع گرفتاریها و محظورات بعدی من راهی سالم تر از این سراغ ندارم. مثلاً ما اهل پارس این غنایم را برای شما حفاظت کرده ایم حال نوبت شماست که آنها را قسمت کنید ما به انصاف و بیطرفی شما اعتماد داریم. خیر و خدمت دیگری نیز هست که من برای خاطر همگی در صدد تأمین آن برمی آیم. شما میدانید که تا کنون ما چه مقدار اسب بدست آورده ایم مقدار دیگری نیز در راهست اگر این اسبها بی سوار باشند کاری بیهوده است و ما فقط زحمت مراقبت آنها را خواهیم کشید اما اگر سوار داشته باشند هم درد سر ما کمتر خواهد شد و هم زور و قدرت ما بیشتر.

حال اگر شما کسان دیگر را در نظر دارید که بهتر از ما در معیت شما از خطر استقبال کنند حتماً این اسبها را به آنها بدهید اما اگر ترجیح میدهید که

ما در کنار شما بیکار کنیم به ما اهداء نمائید . امروز وقتی که شماها تنها در صدد مقابله با دشمن بر آمده بودید آن کار ما را سخت نگران ساخت و اندیشه ناکشیدیم که مبادا به شما صدمه ای برسد و چه شرمساری بسیار به ما دست داد که شما را در عرصه کارزار گرفتار و خود را در اردوگاه بیکار دیدیم ، اما اگر ما هم اسب داشته باشیم بیاری شما خواهیم آمد و اگر مسلم باشد که سوار بودن ما کمک به حال شماست آن گاه در میدان جنگ در کنار شما خواهیم بود و ذره ای از جد و جهد دریغ نخواهیم نمود و هر گاه در حالت پیاده یاری ما شما را لازم تر باشد پیاده شدن از اسب کار یک لحظه است و فوری به صورت پیادگان در جوار شما آماده خواهیم بود و افرادی را به نگهداری اسبها خواهیم گماشت .

آنها به این مطلب چنین پاسخ دادند :

« ای کوروش ، حقیقت امر اینست که ما کسی را برای سوار شدن این اسبها نداریم و اگر هم میداشته ایم باز کاری برخلاف میل تو نمی کرده ایم . تمنا داریم اسبها را به هر کس که ترجیح می دهی ، بدهی . »

او گفت بانهایت خوشوقتی همین کار را خواهم کرد خداوند یاور همگی ما باشد ، شما که در کار تقسیم غنایم هستید و ما که به تشکیل دادن اسواران خواهیم پرداخت ، ابتدا باید مقداری را برای نثار کردن در درگاه خدایان چنانکه مغها تجویز می کنند اختصاص بدهید . سپس سهم کواکسار را کنار بگذارید البته آنچه ، که به نظر شما او را خشنودتر خواهد کرد .

با این حرفش افراد خنده ای کرده گفتند باید حصه او را زنان زیبا بفرستیم کوروش گفت حرفی ندارم زنان قشنگ یا هر چیز دیگری که خود داند و هنگامی که حصه او را کنار گذاشتید دوستان هیرکانی ما باید مراقبت نمایند تا یاران مادی ما که داوطلبانه در نبرد شرکت کردند سهم شایسته ای دریافت دارند . خوشبختانه ما نخستین متحدین مادیها و از این بابت مفتخر بوده ایم و باید از اینکه ایشان ما را بر دیگران ترجیح داده اند پشیمان نباشند . یقیناً سهم کلانی هم به قاصدی که

پیام کواکسار را آورده است و همراهان او خواهند داد و او را تشویق خواهید نمود که نزد ما بماند و می‌توانید به او بگوئید که این عین علاقه من است و بعداً خواهد توانست راجع به چگونگی امور گزارش جامع‌تری به کواکسار بدهد.

او افزود اما ما پارسیان بعد از آنکه شما حصه خود را برداشته‌اید با آنچه برای ما گذاشته باشید کاملاً خرسند خواهیم بود زیرا که به تجمل و زیاده‌جویی عادت نداریم، ما را با راه و رسم ساده بار آورده‌اند و گمان می‌کنم که اگر در البسه فاخر دیده شویم به ما خواهید خندید چنانکه شاید در حین اسب سواری و یا در واقع زمین خوردن ما از اسب نیز همین حالت پیش آید.

سپس آنها برای تقسیم کردن غنایم فرا رفتند و از فکر و خیال سواری بسیار خوشحال بودند در این موقع کوروش صاحبمنصبان خود را صدا زد و دستور داد اسبها و زین و برگ آنها را تحویل بگیرند و مهتران را هم عده‌ای مساوی به هر گروهان بدهند. سرانجام نیز اعلام داشت که اگر در میان دسته‌های سوریه و آشور و عربستان بردگانی از اهل ماد یا پارس یا از باختریان، کاریها، کیلیکی‌ها، یونانی‌ها یا هر قوم دیگری باشند که با زور و جبر به خدمت درآمده باشند جلو آیند و خود را معرفی نمایند. وقتی که این خبر خوش انتشار یافت بسیاری از ایشان با وجد و سرور پیش آمدند. کوروش از میان آنها افرادی که خوش‌چهره و رشید بودند برگزید و فرمود از آن‌ها پس‌آزادند و باید در صف لشکریان وارد و باسلاحی که خود او خواهد داد مجهز شوند و راجع به لوازم زندگی آنها نیز مراقبت خواهد کرد که هیچ کاری لنگ نباشد. پس، آنها را پیش فرماندهان فرستاد که بدون تأخیر ثبت نام کنند و امر کرد به آنها سپر و قهقه بدهند تا از دنبال قشون حرکت کنند و درست به اندازه افراد پارسی جیره دریافت دارند. پارسیانی هم که بنا بود جزو اسواران شوند جوشن بپوشند و زوبین بردارند و من باب سرمشق اول خودش مجهز شد و مقرر داشت که هر يك از این سواران یکی از آزاد مردان را بجای خود فرمانده دسته پیاده تعیین کند.

بخش دهم

داستان گوبریاس

در حینی که سرگرم این کارها بودند یکی از شاهزادگان کهنسال آشوری بنام گوبریاس سواره و با همراهانی سوار که در دنبالش بودند خدمت کوروش آمد این عده اسلحه سواره نظام داشتند. افسران پارسی که مأمور دریافت اسلحه شده بودند به آنها گفتند نیزه‌ها را تحویل بدهند تا بسوزانند. اما گوبریاس اظهار داشت می‌خواهد بدو کوروش را زیارت کند آجودانها او را نزدش بردند اما اجازه ندادند ملتزمین رکاب نیز داخل شوند. هنگامی که مرد پیر خدمت کوروش رسید بدون تأخیر اظهار داشت:

« سرِ ورا، من اهل آشور هستم، در سرزمین خود قلعه‌ای بس محکم و سنگین دارم قلمرو من بسیار وسیع است، اسوارانی شامل دوهزار و سیصد نفر تابع من اند که همه آنها را در اختیار پادشاه آشور گذاشته بودم و اگر او در تمام دنیا یک نفر دوست داشت من بودم اما او که خود دل‌اور بود بدست تو بر افتاد پسرش که از راه دشمنی تشنه خون من است جانشین او شده است بنابراین خدمت تو آمده‌ام و در حضورت زانو زده می‌گویم که من آماده بردگی و همدستی تو هستم و از تو استدعا دارم انتقام مرا بستانی. تو مرا چون فرزند هستی زیرا دیگر پسری ندارم، یگانه پسر مرا که خوش سیما و دلیر بود و مرا بسیار دوست داشت و احترام می‌گذاشت و از این جهت مایه نشاط خاطر من بود پادشاه آشور. پدر همین پسر که مدتها صاحب اختیارم

بشمار میرفت دنبال او فرستاد و بر آن سر بود که دختر خود را به او بدهد. من نیز با امیدواری فراوان و قلبی شاد اجازه دادم فرزند عزیزم برود به این امید که همراه عروس و به نام داماد سلطان باز گردد. این شاهزاده که حالا پادشاه است او را به شکار گاه دعوت کرد و گفت هر هنری که دارد نشان بدهد چون خود می‌پنداشت که در سواری و شکار بی‌همتاست. آن دو چون دو دوست در کنار یکدیگر مشغول شکار شدند ناگهان خرسی ظاهر شد هر دو پی حیوان افتادند پسر پادشاه نیزه انداخت افسوس که به هدف نرسید. سپس فرزند من نیزه رها کرد که ای کاش نکرده بود و حیوان به خاک افتاد. این پیش آمد آتش خشم شاهزاده را بر افروخت اما او لحظاتی چند غضب خود را پنهان داشت. بزودی شیری از بیشه درآمد تیر شاهزاده باز به خطا رفت که از او جز این‌ها انتظار نمی‌رفت اما نیزه فرزندم راست به هدف خورد و حیوان درجا افتاد و او فریاد شادی کشید که هر دو تیرش کارگر افتاده است! با این حرفش آن جانور خونخوار نتوانست حسد خویش را مهار کند نیزه‌ای از همراهان بر گرفت و تن نازنین فرزندم را هدف ساخت و یگانه پسر را به قتل رسانید. من که آرزو داشتم پسر داماد به خانه باز آید حال سخت تیره بختم چون مهر، جنازه‌اش را آورده است. من که خود پیرم، پسر را که هنوز تارمویی بر عزارش سبز نشده بود، خاکم بر سر، در خاک کردم. قاتل او چنان رفتار کرد که گوئی دشمنی را به گور فرستاده است او کمترین علامت پشیمانی هم نشان نداد و دعا و رحمتی به روح او نفرستاد تا شاید از وخامت کار شنیع خویش بکاهد. ولی پدرش به حال من رقت آورد و در ماتم من همدردی نمود. اگر او زنده بود من از درگاه تو استدعای قصاص نمی‌کردم چون بارها مشمول عنایت او شده بودم و بارها نیز به او خدمت نمودم اما اکنون قلمرو او در دست پسری جانی است از این‌رو دیگر ممکن نیست قادر خدمت و یا ابراز صمیمیتی نسبت به این مرد باشم و میدانم که او نیز دیگر مرا به چشم دوستی نخواهد نگریست و نیک آگاه است اینک چه احساسی درباره او دارم. باری بعد از روزهای درخشان سابق حال روزگارم با ماتم و ملال می‌گذرد و در تنهایی

و محنت از بین خواهم رفت. اگر درخواستم را اجابت کنی و به من وعده قصاص خون فرزندم را بدهی گمان می‌کنم بتوانم زندگانی جوانی را از سر شروع کنم و از زندگی تازه‌هم شرمندگی نخواهم داشت و با حالت زار و فلاکت نخواهم مرد. این بود اظهاراتش که کورش در پاسخ فرمود:

ای گوبریاس، اگر بطوری که می‌گوئی دل به دوستی ما داده باشی خواهش تو را می‌پذیرم و قول میدهم به یاری خدا انتقام فرزندی را بستانم و افزود بگو بدانم اگر این کار را در حق تو انجام دهیم و اجازه بدهم قلعه و اسلحه خود را هم نگاهداری چه خدمتی در ازای ما خواهی کرد؟

پیرمرد پاسخ داد قلعه من از آن توست و هر وقت که نزد من آئی و بخواهی، اقامتگاهت خواهد بود باجی را هم که به پادشاه آشور می‌دادم به تو تقدیم خواهم کرد و هر گاه عزم جنگ کنی من با دار و دسته‌ام همراه تو خواهم بود. بعلاوه دختری بس زیبا و دلپذیر دارم که دم بخت است و روزی خیال داشتم او را به جوانی که حالا پادشاه است بدهم اما خود دختر با چشمان اشکبار عجز و لایه بسیار کرد که او را به قاتل برادرش شوهر ندهم و بهیچ وجه نیز قصد مخالفتی با تصمیم او ندارم. اینک او را در ید اقتدار تومی گذارم که نسبت به او همان گونه بزرگواری کنی که نسبت به من کرده‌ای.

می‌گویند کوروش گفته است. «با همان گونه ایمانی که تو با نیت و صداقت تمام بیان داشتی به تو دست دوستی میدهم و خداوند را شاهد این پیمان خویش قرار میدهم».

وقتی که این کار شد کوروش به مرد سالخورده گفت که حال با آسودگی خیال و بدون تسلیم کردن سلاح به قلعه خویش باز گردد و از او پرسید که تا مقرر تو چه قدر راه است چون در آنجا قصد دیدارت را دارم. گوبریاس جواب داد اگر فردا صبح زود حرکت کنی نیمروز دیگر به حدود ما خواهی رسید. با این کلام وی روانه شد و نقری راهم برای راهنمایی کوروش باقی گذاشت.

سپس مادی‌ها پیش آمدند و چنانکه مغ‌های پارس تجویز نمودند بعضی چیزها را که برای قربانی و نثار کنار گذاشته بودند تحویل دادند مرغوب‌ترین خیمه‌ها و بانوئی اهل شوش که بنا بر روایت در تمام آسیا زنی به زیبایی او وجود نداشت، خاص کوروش تعیین شد و همچنین دودختر خوش آواز که در رشته خود مهارت سرشار داشتند مخصوص کوا کسار انتخاب شده بودند. برای خودشان نیز آنچه در حین جنگ و ستیز لازم داشتند چون همه چیز به حد و فور بود بر گرفتند. هیرکانیها هر چه میخواستند انتخاب و قاصد کوا کسار را هم با خود شریک نمودند و خیمه‌ها را سهم پارسیان به کوروش تقدیم و سکه‌های زر را نیز همینکه تماماً بدست آمد تقسیم کردند.

بخش یازدهم

آراسپ و پانتیا

چنان بود کردار ایشان و چنان هم گفتار . سپس کوروش به آنها فرمود برای حفاظت حصه کوا کسار مأموری بگمارند بخصوص از میان آنها که به سرور خود دلبستگی دارند و افزود آنچه را که سهم من شده است با خشنودی می‌پذیرم اما به افرادی که بیشتر آنها دوست دارند خواهم داد .

با این اظهار او یکی از مادی‌ها که به موسیقی علاقه بسیار داشت عرض کرد «ای کوروش، براستی که من دوشینه آواز این دوشیزگان را که خاصه تواند شنیدم اگر یکی از آنها را به چاکر ببخشی ترجیح خواهم داد که در لشکرت جان نثاری کنم نه اینکه خانه نشینی اختیار.»

کوروش فرمود «باخوشوقتی فراوان او را خواهم داد حال ما تو است و باید هم بگویم که امتنان من از بابت درخواست تو بیش از سپاسی است که تو در ازای تصاحب او خواهی داشت ، آه که من واله خرسندی خاطر همه شما هستم» .

پس بدین روال مرد دلداده جایزه خود را ربود . بعد کوروش آراسپ مادی را که در کودکی رفیق او بود فرا خواند و به همین شخص بود که هنگام بازگشت به پارس جامه فاخر خویش را بخشیده بود و حالا نیز او را بدان جهت احضار کرد که مراقبت خیمه بانوی شوش را برعهده او بگذارد . این بانو عیال آبراداتاس از نجبای شوش بوده وهنگامی که اردوگاه آشوریاها به تصرف درآمد شوهر او تصادفاً

در سفر بود چون از طرف سرورش به سفارت در نزد پادشاه باختر (بلخ) رفته بود تا پیمان اتحاد امضا کند. وی از دوستان و روزی هم میزبان پادشاه باختریان بود. ازین رو کوروش دستور داد او تا مراجعت شوهر نگهبان بانوی اسیر باشد. به این فرمان آراسپ جواب داد.

«آیا این بانورا که می فرمائی نگاهداری کنم خود دیده ای؟».

کوروش گفت بر راستی که ندیده ام آراسپ گفت ولی من دیده ام و آن هنگامی بود که او را خاصه تو انتخاب کرده بودند.

وقتی که ما به خیمه اش رفتیم اول او را نشناختیم لباسش عین جامه کنیزانش بود و چون به همه آنها نظر دوختیم تا مهبانو را سراغ کنیم زود متوجه شدیم آن بانو که بر زمین نشسته بود بر ازندگی خاص داشت و همینکه به او اشاره قیام دادیم همه زنهای او برخاستند و چون دیده ما به قامت دلنواز او که رشیدتر از دیگران بود و به چهره بر ازنده اش افتاد و جمال او را که از زیر روبند فرامی تابید و با آنکه در پرده بود ولی سر در پائین داشت باز او را شناختیم و دیده ایم که دانه های اشک از روی جامه بر قدمش فرو میریخت.

به دیدن آن وضع شخصی که در میان ما از همه سالخورده تر بود گفت «ای بانو بی تابی نکن، میدانیم که شوهرت خوش سیما و رشید بود ولی ما نیز کسی را برای تو برگزیده ایم که از جهات صورت و سیرت و فکر و قدرت ذره ای از او کمتر نیست در واقع به نظر ما کوروش در جهان تالی ندارد و از امروز هم تو متعلق به او خواهی بود».

همینکه آن بانو این حرف را شنید پرده از سر بیفکند و فریاد زاری بر آورد. کنیزان نیز شیون و زاری کردند. ای کوروش بدین ترتیب بود که چشم ما بر صورت و گردن و بازوان او افتاد و همه ما که جمالش را دیده ایم هم آهنگ معتقدیم که در سرزمین پهناور آسیا وجودی فانی که به اندازه نصف او صاحب جمال باشد هیچ گاه وجود نداشته است. این عرض من کافی نیست باید خودت او را تماشا کنی».

کوروش پاسخ داد اگر این همه که تو وصف می کنی زیبا باشد چه بهتر که او را نبینم .

جوان پرسید دلیل امتناع چیست ؟

– «زیرا که اگر امروز فقط وصف او مرا که فراغتی ندارم مشتاق دیدار کند ، نگران از آنم که دیدارش چنان اثری در جانم بگذارد که دیده از جمالش بر نتوانم داشت که در این صورت از کارهایی که تقدیر من است باز خواهم ماند .»
بعدها از این اظهار مرد جوان بی درنگ خندید و افزود « ای کوروش پس تو معتقد هستی که زیبایی آدمیزاد می تواند هر کسی را علی رغم اراده اش به رفتاری ناصواب و ادا کند ؟ – تردیدی نیست و اگر چنانکه باید و شاید نفوذ جمال حقیقی به میان آید همه افراد متساویاً آنرا احساس خواهند کرد چنانکه آتش نیز همگان را یکسان می سوزاند چون در ذات اوست . اما این مظاهر جمال را بعضی ها دوست دارند و بعضی ها ندارند و همه مردم هم به همه چیز یکسان علاقه مند نمی شوند زیرا که عشق و علاقه کاری اختیاری است و هر کسی محبوب خاص دارد ، برادر عاشق خواهر نمی شود یا پدر دل داده دختر این وجودها را عشاق دیگری باید . حرمت و قانون به قدری اساس استوار و استحکام دارند که قادرند هوس ما را مهار کنند اما اگر قانونی بیاورند مثلاً بگویند نخورید گرسنه نخواهید شد یا نیاشامید تشنگی نخواهد آمد و در زمستان به سرما و تابستان به گرما اهمیتی ندهید گمان نمی کنم قانونی پیدا شود که ما را به تبعیت این دستورها ناگزیر سازد چون ما فطرتاً تابع عوامل طبیعی هستیم ولی در کار عشق پای اختیار سست نیست و بدرستی که هر کس را عشقی دیگر است چنانکه در انتخاب لباس یا کفش نیز هر کس سلیقه خاص دارد .

کوروش گفت اگر عشق تابع اراده است پس چرا مرد ، آن گاه که دلخواه اوست دست از آن بر ندارد ؟ و گفت من کسانی عاشق و شیدا دیدم که در غم عشق سرشکها همی ریختند و بنده معشوقه خود بودند و حال آنکه قبل از گرفتاری در دام

عشق می‌پنداشتند که، بندگی پست‌ترین کارهاست و دیده‌ام از چیزهائی درمی‌گذشته‌اند که معمولاً چنان نمی‌کرده‌اند و نیاز و دعا می‌کردند آری نیاز و دعا که از آن بند رهائی یابند و چنان می‌نمود که زنجیرهای پولادین بردست و پای آنها بسته‌اند. آنها در آستانهٔ معشوق با دلی بی‌تاب در اضطراب می‌گذرانند و بت‌های خویش را بی‌عقل و اختیار ندا می‌دادند و با وجود رنج و تعبى که می‌کشیده‌اند باز مانند بندگانی عاجز و سیلهٔ نجات نمی‌جستند و برعکس موانعی پیش راه جفاکاران خویش می‌نهادند که مبادا فرار کنند.

جوانك در جواب افزود راست است که چنین افرادی وجود دارند اما درخور قدر و اعتنا بشمار نمی‌روند و به همین دلیل است که هر چند همواره آرزوی مرگ دارند تا از بند غم و محنت خود خلاص شوند و با آنکه هزاران راه برای فرار از زندگی در اختیار آنهاست باز یکی را پیش نمی‌گیرند. اینها به مسال غیر دست می‌اندازند و چنانکه خود دانی وقتی که مرتکب دزدی شوند خودت اولین کسی هستی که تصدیق داری سرقت کاری جبرى نیست و تو دزد و سارق را مستوجب سرزنش می‌دانی و دلت به حال چنین افرادی نمی‌سوزد بلکه حکم به مجازات آنها خواهی داد. به همین روال صاحبان جمال کسی را به عشق یا دنبال کردن خویش وقتی که صلاح نباشد مجبور نمی‌سازند ولی افراد بی‌بند و بار نا قابل که عنان نفس را در اختیار ندارند از فرط بیچارگی گناه را به گردن عشق می‌اندازند. مرد شریف و آن کس که براستی نجیب، به صورت دلپذیر و در سیرت کم نظیر است هر چند عاشق مال و زر باشد و اسب‌های ممتاز و زنان دلنواز را دوست داشته باشد باز تواناست که از هر يك و یا همهٔ آنها درگذرد و برخلاف راه و رسم شرافت و نجابت انگشتی بر آنها دراز نکند. وی افزود وضع خودم نمونه‌ای است من این بانو را دیده‌ام که در وجهت بی‌همتاست ولی باز در حضورت فرا ایستاده‌ام سر باز توام و آمادهٔ انجام دادن تکالیف خویش.

کوروش گفت گفتارت را تصدیق می‌کنم شاید تو درست بموقع خود را کنار

کشیده‌ای عشق کمی وقت لازم دارد تا قربانی خود را اسیر سازد . هر کسی می‌تواند لحظه‌ای آتش را لمس کند بی آنکه بسوزد چوب در طرفه‌العینی شعله ور نمی‌شود ولی با همه این تفصیل من حاضر نیستم نه با آتش بازی کنم و یا دیده بر جمالی جانسوز بدوزم تو ای دوست عزیز اگر پندم را بشنوی بهتر است دیر گاهی بر او خیره نشوی . آتش فقط کسانی را که بر آن دست بگذارند می‌سوزاند اما صورت‌زیبا از دور هم قادر است مرد را بی‌تاب کند و آدمیزاد را در دام عشق گرفتار . وی پاسخ داد تو از بابت من نگران مباش که اگر تا پایان عمر نیز بر آن جانان عزیز بنگرم کاری ناشایسته نخواهم کرد .

کوروش گفت پاسخی نیکو است پس چنانکه دستور دادم نگهبانش باش اما هشیار و بر حذر، شاید این بانو روزی همه ما را خدمتی بسزا نماید . با این گفت و شنود آن دو از هم جدا شدند اما رفته رفته مرد جوان در بحر جمال آن زن غرق شد و دید که او سراسر بر ازندگی و کمال است چندی در خدمتش همت گماشت و می‌پنداشت که بانو نیز از حال وی غافل نیست چون بعد از آنکه با یاری کنیزان حالش بهبود یافت در کار جوان بذل توجه و با کمک گماشته‌ها وسیله آسودگی او را پیش از آنکه هر بار به خیمه باز گردد فراهم می‌نمود و به احتمال بیماری یار، وسایل و دارو در اختیار داشت . به این ترتیب آتش عشق در قلب جوان شعله ور شد و جانش را تسخیر کرد . پس چنانکه خواهد آمد سرگذشت او حیرت‌انگیز نیست یا دست کم می‌توان گفت که سر نوشت او همین بوده است .

بخش دوازدهم

گوروش و متحدین

در آن ضمن کوروش چون علاقه بسیار داشت که مادها و متحدین دیگر با طیب خاطر یار او بمانند جلسه‌ای با حضور سران ایشان ترتیب داد و همینکه همه جمع شدند خطاب به آنها گفت :

« ای فرزندان ماد که همه نجیب و بزرگوارید ، من خوب آگاهم که شما به خاطر مال و یا عشق خدمت کردن به کواکسار همراه من نیامده‌اید بلکه محض خاطر خود من به یاری ام برخاسته‌اید با من در شبهای تاریک راه پیموده‌اید و در کنار من از خطر باکی نداشته‌اید تا مرا مفتخر و سرافرازدارید . البته من در مقابل این همه نیکی‌های شما امتنان فراوان دارم زیرا عقلم را که از دست نداده‌ام ، اما باید اعتراف نمایم که در حال حاضر ، چنانکه باید و شاید و شرط انصاف است قادر به جبران نیکی شما نیستم و از اظهار این مطلب هم عار ندارم اما از افزودن این حرف شرمسارم که اگر باز با من یاری کنید شکی نیست که حق شما را ادا خواهم کرد زیرا چنین کلامی دال بر آنست که میخواهم شما را بازشوه نگاه دارم پس چنین حرفی پیش نخواهم آورد و در عوض می‌گویم که اگر بر طبق میل کواکسار همین امروز نزد او بروید باز کاری نمی‌کنم که از من ناراضی شوید و در روز کامیابی هم شما را فراموش نخواهم کرد . ولی خود من راه بازگشت ندارم چنین عملی از عهده من ساخته نیست چون عهدی را که با هیرکانیها دارم نباید ایفا کنم آنها یاران من اند و امکان ندارد که

بدوستم خیانت نمایم بعلاوه شرط و پیمانی نیز با گوبریاس بسته‌ام ، او که قلعه و قلمرو و همه اقتدار خود را در اختیار من گذاشته است محال است بگذارم که از رو آوردن به من پشیمان شود . حرف آخر و مهم تر از همه آنکه خدایان این همه توفیق به من ارزانی داشته‌اند سزاوار نیست که ناشکری و تمام عنایات آسمانی را فراموش کنم . پس تکلیف من روشن است و بر شماست که با کمال هوشیاری راهی که صلاح است اختیار و مرا از نیت خود آگاه کنید .

این بود اظهارات او . نخستین کسی که در مقام جواب بر آمد مردی اهل ماد بود که روزی ادعای قرابت با کوروش را نموده بود .

او گفت «پادشاه، عرضم را گوش کن چون بر من نیک عیان است که پادشاهی حق خدائی تو است همان قسم که زنبوران کندو، تابع سلطان خویش اند و او را با طیب خاطر رهبر خود می‌شناسند هر جا او بماند آنها می‌مانند و حتی یکی هم از دسته جدا نمی‌شود و اگر حرکت کند همه نیز با او خواهند رفت و میل پیروی در آنها بحدی راسخ است که می‌توان گفت می‌روند هر جا که خاطر خواه اوست ، به نظر من وضع همدسته‌های ما نیز عیناً همین است . آیا آن روز را در خاطر داری که به عزم بازگشت به پارس ما ارتك می‌کردی؟ آیا اگر آستیاگ ما را بر نمی‌گردانید همگی از پیر و جوان همراه تو نمی‌آمده‌ایم؟ و سپس آن گاه که به قصد یاری ما می‌آمدی مگر خود ما با چشمان خویش ندیده‌ایم که دوستان همه به دنبالت افتاده بودند؟ و باز وقتی که به عزم این لشکر کشی حرکت کردی مگر افراد ما به جان و دل در زیر بیرق تو جمع نشده‌اند؟ ما امروز این درس را آموخته‌ایم که حتی در سرزمین دشمن هم با تو بودن همان و قلبی همواره سرشار از مهر و صفا داشتن همان و اگر تو با ما نباشی ما حتی از بازگشتن به وطن خویش هم بیم داریم . سایرین درباره رفتار خود آنچه در سینه دارند عرض خواهند کرد اما ای کوروش من از طرف خود و آنها که در زیر دست دارم می‌گویم که جدائی ما از تو ممکن نیست ما از دیدارت سیر نمی‌شویم و امیدواریم که ازین نعمت عظیم محروم نخواهیم شد» .

در این جا تیگران (پادشاه ارمنستان - م) به حرف آمد :

ای کوروش اگر اینک در سکوتم عجب مدار من با جان و دل در حضورت آماده‌ام نه به قصد عرض کردن پند و اندرز بلکه بهر گردن نهادن فرمان تو «سپس سردسته هیرکانیها گفت اگر مادی‌ها همین امروز بروند باید گفت که به دامی شیطانی افتاده‌اند و طالع توفیق کامل نداشته‌اند و گرنه کدام آدمیزاد هشیار هنگامی که دشمن پسا به فرار است قصد هزیمت کند و موقعی که خصم شمشیر خود را تسلیم می‌نماید از گرفتن آن امتناع ورزد و از دستگیری حریف آن گاه که حاضر به تسلیم کردن خود و همه مال و منال خویشتن است خودداری نماید . برتر از همه اینکه شهریاری رهبر ماست که سرور انسانهاست همان وجودی که به حق خدایان سوگند که همواره در بند خدمت و حال ماست نه در صدد اندوختن زر و مال . با این کلام همه مادی‌ها يك صدا ندا در دادند: «ای کوروش تو ما را از وطن خود به اینجا آورده‌ای و چون وقت آن فرا رسد جز همراه تو به وطن خویش باز نخواهیم گشت» .

وقتی که کوروش این بیان آنها را شنید با صدای بلند خداوند را شکر و نیایش کرد «ای پروردگار توانا ، در درگاه تو به تمنا ایستاده‌ام مرا امکان و قدرت آن بخش که از عهده امتنان این همه مهر و وفای یاران خویش بر آیم» .

سپس او فرمان خود را صادر کرد و بقیه قشون نیز مأمور شدند که پیشداران خود را تعیین و وسایل کارها را فراهم سازند. در آن حال پارسیان نیز خیمه‌هایی را که سهم ایشان شده بود تحویل گرفتند و آنها را در میان اسواران و پیادگان چنانکه سزاوار می‌نمود تقسیم کردند . آن گاه ترتیب کار گماشته‌ها را دادند تا هر چه در آینده لازم شود و اسبها را نیز با زین و برگ آماده دارند که هر گاه نبرد آغاز شود دست و بال آنها برای کارهای جنگی باز باشد . چنین گذشت آن روز ایشان . روز دیگر روانه قصر گوبریاس شدند. کوروش بر اسب سوار و در جلو اسواران جدید پارسی که شامل دوهزار نفر بودند حرکت کرد و بسیاری دیگر هم با سپر و قهقهه

در دست، از پشت سر و بقیه لشکر نیز با نظم و ترتیب از دنبال در حرکت بودند. به سواران تازه کار هشدار دادند که اگر در حین سواری بعد از دسته عقب‌داران قرار گیرند و یا در جلو ستون دیده شوند و یا در جناحین پراکنده شوند سخت مجازات خواهند شد. در حدود غروب روز بعد پیشداران قشون به جلو قصر گوبریاس رسیدند و زود متوجه شدند که آن جادارای برج و بارو بسیار محکم بود و از هیچ گونه تدبیری در استحکام دفاعی آن فروگذار نشده بود و باز دیدند که رمله‌های انبوه شامل بز و گاو و گوسفند در کنار دیوارهای قلعه می‌خرامند. در این موقع گوبریاس پیامی به کوروش فرستاد و درخواست کرد پیرامون قصر را بازدید و راه ورودی آسان را اختیار نماید. کوروش نیز معتمدان پارسی خویش را به درون قصر فرستاد تا از وضع داخلی آن خبر بیاورند. کوروش مترصد بود که اگر گوبریاس از راه خدعه در آید و قصد حمله نماید چه باید کرد و دید که برج و بارو از هر سو سخت مستحکم است. در آن ضمن نفراتی که برای اکتشاف رفته بودند خبر آوردند که در قلعه آذوقه و وسایل برای سالهای متمادی بدون اینکه خطر تسلیم در کار باشد فراهم دارند در حالی که کوروش از این جریان نگران می‌نمود خود گوبریاس به استقبال آمد و همه نفراتش هم از دنبال خوراکی و شراب فرا آوردند و آن بحدی بود که برای ضیافت تمام لشکر کافی می‌نمود. گماشته‌ها در توزیع اشیاء به جنب و جوش افتادند و مجلس بزمی بیاراستند.

در این موقع که همه پادگان از قصر بیرون آمده بودند گوبریاس کوروش را به درون دعوت و همه قسم احتیاطات لازم را هم رعایت کرد. پس کوروش به قول او اعتماد نمود ولی پیش از آنکه خود داخل شود دسته‌ای را جلو فرستاد. وقتی که خودش وارد شد دستور داد دروازه‌ها را بکشایند و همه دوستان و فرماندهان خود را امر به ورود فرمود. بعد از آنکه همگی حضور یافتند گوبریاس دستور داد سبوه‌های زرین و ساغرهای پیش آوردند و پارچه‌های گرانها و سنگین و سکه‌های طلا بی‌حد و شمار و همه جور اجناس ممتاز و مرغوب و سرانجام نیز یگانه دختر خود را که دلبری

جانانه و بلند بالا بود و در جمال و کمال کم نظیر . او هنوز در مرگ برادر جامه سیاه بر تن داشت پدرش به کورش گفت همه این مال و منال را به خاطر يك چيز تقديم حضورت می کنم و دخترم را هم بدست تو می سپارم تا آنچه صلاح بدانی مقرر فرمائی . ما بندگان در گاه تو هستیم، سه روز از مرگ فرزندم می گذرد دخترم و من استدعا داریم که قاتل پسرم را به سزای عمل او برسانی .

کورش در پاسخ گفت :

«من پیش از این هم قول دادم که اگر باور میداری او را به سزای عملش خواهم رسانید و آن حرف خود را تکرار می کنم که این دین را بر عهده دارم و آنچه به خودت گفته بودم حال نزد دخترت باز می گویم که به یاری خدا به عهد خود وفا خواهم کرد و راجع به هدایای بس گرانبهای تو ، آنها را می پذیرم اما عوض جهیز به دخترتو وشوهر آینده او خواهم داد فقط يك هدیه را هنگام عزیمت همراه خواهم برد و آن نیز به قدری گرانبها و عزیز است که حاضر نیستم با تمام گنجینه های بابل و یا همه جهان تعویض کنم و چیزی هم در دنیا نیست که به اندازه نصف این هدیه مرا مشعوف سازد .

گویریاس در حیرت افتاد که آن کدام چیز نادر است و خیال کرد شاید منظور کورش دختر اوست پس پرسید ای سرور من آن چیز کدام است ؟ کورش در پاسخ فرمود حال شرحش را بیان می کنم : فلان کس شاید از جور و اجحاف و دروغ بیزار باشد اما تا وقتی که مال سرشار یا قدرت بسیار یا قلعه ای مستحکم و یا فرزندان دلبذیر بدست نیاورده باشد پیش از آنکه سیرت خود را نشان داده باشد از بین خواهد رفت . اما تو امروز همه دارائی خود را در اختیار من گذاشته ای این قصر سنگین و خزائن از هر قبیل و همچنین قدرت و لشکر خود و بعلاوه دختری که بسیار زیبا و عزیز است و به همه نشان داده ای که من برضد دوست و میزبانم قصد خیانت و یا اعتنائی به مال و منال از راه ناصواب ندارم و عهدی را که آزادانه بسته ام نخواهم شکست . این همه هدایای تو است و آن درهنگامی است که شخص دادگر و

درستکار باشد و از این جهات مورد احترام و ستایش اتباع خویش و بدان که این پیشکشی‌ات را فراموش نخواهم کرد و سعی بسیار خواهم نمود که دین خود را نسبت به تو با هر قیمتی که باشد ادا کنم و افزود نگران مباش که دخترت همسری شایسته خواهد داشت . من در لشکر خود افرادی نیک و دوستانی صدیق دارم و این جواهر گرانبها نصیب یکی از آنها خواهد شد . شاید ثروت و مال آنها با آنچه تو به من عرضه داشته‌ای قابل قیاس نباشد اما مطمئن باش که در میان این عده کسانی داریم که به تو و ثروت و مالیت حسادت می‌دارند بلکه بر من از این جهت رشک می‌برند که میخواهند خداوند به آنها نیز توفیق عنایت کند که نسبت به دوستان خود وفادار و صدیق باشند ، و تا جان در بدن دارند به دشمن تسلیم نشوند مگر آنکه مشیت خدا باشد . آنها پرهیزگاری و نیک نامی را بهیچ وجه فدای هدایای تو یا گنجینه‌های سوریه و آشور نخواهند کرد و یقین بدان که این عین طینت و نهاد بعضی از افرادی است که در این جا حضور دارند» .

گوبر یاس تبسمی نموده گفت استدعا دارم آنها را به من نشان بدهی و یکی از ایشان را هم دامادم کنی . کوروش گفت لازم نیست نام آنها را از من بشنوی خودت آنها را خواهی شناخت .

با این اظهارات ، وی از جا برخاست و دست در دست گوبر یاس بیرون آمد درحالی که همه نفراش نیز از دنبالش حرکت کردند با آنکه گوبر یاس اصرار نموده بود که در قلعه صرف شام شود او رضایت نداد و در اردوگاه غذا خورد و به گوبر یاس هم فرمود با آنها صرف شام نماید . سپس بر زیراندازی از برگ دراز کشید و از گوبر یاس پرسید رختخواب کدام بیشتر است آنچه ما در این جا داریم یا تودر قصر داری . مرد آشوری پاسخ داد تردیدی نیست که تشک و بالشت و اقامتگاه شما بزرگ تر است زیرا که بین زمین و آسمان همه جا سرای شماست و هر گوشه‌ای نیز تختخواب شما و برای روپوش هم از پشم و کرک بی نیازی ، بوته‌های دشت و دمن را رد اختیار دارید .

در هر حال باید خاطر نشان کرد وقتی که شام آوردند و گوبریاس ناچیزی آنچه را که پیش آورده بودند دید ابتدا خیال کرد که افراد خود او چه وضع و حال بهتری از پارسیان دارند اما با دیدن آراستگی و متانت آن جماعت نظرش تغییر یافت و مشاهده نمود که افراد پرورش یافته پارسى حتى يك نقره غذا خیره نمی شود و یا در برداشتن آن بی تابى و شتاب نمی نماید و یا چنان سرگرم خورد و خوراك نمی شود که از همه چیز غافل شود. این افراد به ابراز حزم و متانت در حین صرف غذا افتخار می ورزند، به همان قسم که سوارکاری ماهر شاهوار براسب می نشیند و قادر است در حال سواری به حرف ها گوش فرا دهد و درباره مطلبی جدی صحبت بدارد. آنها نشان دادن هول و هیجان یا دست پاچگی بر سفره طعام را رفتاری پست و شایسته دان می شمارند. او از این معنی هم غفلت ننمود که آنها فقط سؤالاتی را پیش می آورند که پاسخ دلپذیر دارد و به قصد خوش آیندی و انبساط خاطر سخن می گویند و در همه گفتار و رفتار آنها اثر یا حرکتی که دال بر هرزگی و فریب و یا ناشی از بیهودگی و عجیب باشد دیده نمی شود و آنچه بیش از همه او را تحت تأثیر قرار داد همبستگی آنها در عزم پیکار بود، زیرا که همه احساس مشترکی درباره خطر داشتند و هیچ کس بی جهت بردیگری رجحان نداشت و یا سهم یکی افزون تر از همقطاران نبود و برعکس آنها چنین می پنداشتند که رفتار ستوده و عالی در بزم و خوراك موجب آراستگی و شایستگی وجود جنگاوران می شود. بنابراین وقتی که گوبریاس قصد بازگشت به قصر خود کرد می گویند گفته است «ای کوروش اینک پی می برم در حالی که ما جام و قدح فراوان و زر و مال بسیار و اسباب و وسایل بیشتر از تو داریم چرا باز قدر و منزلت تو را نداریم ما پیوسته در صدد افزودن بر مال و منال خود هستیم و تو در پی تعالی روح و فکر خویش. اما کوروش فقط جواب داد:

دوست عزیز، بی شك و تردید فردا در همین جا حاضر شوید و همه سواران را هم با تجهیزات کامل همراه باشند تا معلوم شود قدرت سپاهت چیست سپس در سرزمین تو گردش کنیم و ثابت شود که چه کسانی با ما دشمن اند و چه کسانی هم رفتار دوستانه

دارند .

بدین ترتیب آن دو از هم جدا شدند و پی کار خود رفتند .

روز دیگر بامداد گوبریاس باسواران خود حاضر شد و در سرستون به حرکت درآمد و کوروش چون سرداری مادرزاد نه فقط حرکت دسته‌ها را در زیر نظر داشت بلکه همواره بر آن سر بود که چگونه می‌توان دشمن را ضعیف و لشکر خود را تقویت کرد . با این قصد او سردسته هیرکانیها و گوبریاس را فرا خواند زیرا اطلاعات مورد لزوم را از این دو نفر بهتر می‌توانست تحصیل کند .

پس گفت : «دوستان عزیز گمان می‌کنم کار ناصوابی نباشد که به صداقت شما درباره نبردی که خواهیم کرد اعتماد و با شما در این باره مشورت کنم در واقع شما بیشتر از من باید از فتح و پیروزی آشوریها نگران باشید، اگر من در این جنگ موفق نشوم راه باریکی برای فرار خواهم داشت اما از لحاظ شما هر گاه پادشاه آشور فاتح شود به نظر من جنگ و ستیز از هر سو شیوع خواهد یافت زیرا که هر چند او دشمن من است بدخواه من نیست فقط از آن نگران است که برخلاف مصالح اوست که من پیروز و در نتیجه نیرومند شوم . ازین روست که با من سر جنگ دارد . در صورتی که نسبت به شما کینه و نفرت شدید می‌نماید چون معتقد است که به او بدی کرده‌اید .»

به این اظهار کوروش آن دو نفر پاسخ دادند که بهتر است اگر حرف دیگری هم دارد در میان گذارد چون از جریان کارها آگاهند و راجع به چگونگی پیش آمدهای آینده سخت علاقه مند .

در این حال کوروش از آنها سؤال کرد آیا پادشاه آشور خیال می‌کند که فقط شما دشمن او هستید یا کسان دیگر را هم می‌شناسید که با او دشمن اند ؟

سر کرده هیرکانی جواب داد « البته که می‌شناسیم . کادوسیها سرسخت‌ترین دشمن او بشمار می‌روند آنها عده‌ای کثیرند و جنگاورانی ممتاز . بعلاوه سکاها همسایگان ما هستند که از دست او صدمات شدید دیده‌اند چون پادشاه سعی کرده بود

آنها را مثل ما مطیع سازد» .

کوروش گفت پس شما معتقدید که آنها از خدا میخواهند همراه ما بر او حمله ور شوند که پاسخ دادند نه فقط خوشحال بلکه سپاسگزار خواهند شد ولی اگر جرأت نمایند که در دستۀ ما وارد شوند. او پرسید مگر چه مانعی در کار است؟ اظهار کردند خود آشوریها همان کسانی که بر ضد آنها لشکر کشیده ای . بعد کوروش رو به گوبریاس نموده گفت « راجع به این جوانك که بر تخت پادشاهی است چه می گوئی؟ آیا او نسبت به تو ظلم و بد رفتاری بسیار نکرده است؟» گوبریاس گفت برآستی که چنین است و دربارهٔ نسبتی هم که به او میدهم دلیل دارم کوروش گفت آیا فقط به تو ظلم کرده است یا دیگران نیز از رفتار او به ستوه آمده اند گوبریاس اظهار داشت بسا کسانی که دوچار ظلم او شده اند ولی جرأت اقدام نداشته اند و چه فایده دارد که من تعدیاتی را که این افراد از ناحیهٔ او تحمل کرده اند برای تو شرح بدهم؟

ولی داستان جوانکی را حکایت می کنم که پدرش وضع و مقام خیلی برتر از من داشته و او نیز مثل پسر من یکی از رفقای شاهزاده بود. روزی در يك مجلس می گساری این جانور عجیب دستور داد آن جوان را دستگیر و عقیم کنند میدانی چرا؟ بعضیها میگویند چون یکی از محبوبه های او از زیبایی آن جوان تعریف کرده و گفته بود چه خوشبخت است دختری که زن او شود. اما خود پادشاه می گوید برای آن بوده است که جوانك قصد فریفتن محبوبه اش را داشته است. این مرد که خواجه است اینك زمام حکومت ایالتی را در دست دارد چون پدرش زنده نیست .

کوروش پاسخ داد « پس استنباط شما اینست که اگر او بداند ما قصد یاری اش را داریم از ما استقبال خواهد کرد؟ » گوبریاس گفت از این بابت کاملاً اطمینان دارم اما دسترسی به او کار آسانی نیست کوروش پرسید چرا؟ گوبریاس گفت اگر خدای نخواستہ دروازه های شهر باز شود قشونی ده برابر لشکر تو بیرون خواهد

ریخت و گفت به همین دلیل بود که آشوریها در آوردن اسب و سلاح خود تعجیلی ننموده‌اند چون کسانی که مقدار قشون تو را دیده و به قلت آن پی برده‌اند این خبر را شایع نمودند. پس شرط عقل آنست که با احتیاط کامل حمله ور شویم. کوروش این حرف را شنید و پاسخ داد:

گو بریاس ای دوست عزیز، چه کار شایسته و نیکی است که تأکید می‌کنی هر چه بیشتر احتیاط کنم بهتر است اما به نظر من، اگر بابل کانون قدرت دشمن باشد سالم‌ترین راه عمل حمله مستقیم ما به خود آنجا است. به نظر تو تعداد سربازان آنها بسیار زیاد است و اگر شور زد و خورد هم داشته باشند زود پی خواهیم برد و اگر نتوانند ما را پیدا کنند و خیال کنند که از ترس آنها فرار کرده‌ایم دیگر ترس ما از سرشان بیرون خواهد رفت و شجاعت خواهند یافت و تا وقتی که ما در خفا باشیم بر شجاعت آنها خواهد افزود. اما اگر راست و مستقیم به آنها حمله کنیم خواهیم دید که در عزای کسانی که کشته‌ایم به زاری خواهند نشست و یا جراحات کسانی را که بدست ما زخمی شده‌اند خواهند بست و از بی‌باکی افراد ما لرزه بر اندام آنها خواهد افتاد و پیوسته در اندیشه شکست و فرار خواهند بود. او افزود ای گو بریاس مطمئن باش نفراتی که با ما در اینجا آماده‌اند هر گاه آتش شجاعت در وجودشان شعله ور شود شکست ناپذیر خواهند بود ولی اگر دوچار یأس و ترس شوند هر چه عده زیادتر باشد اضطراب و گرفتاری هم بیشتر خواهد شد، و این حالت رعب و هراس با هزاران دروغ که به گوش آنها خواهد رسید شدیدتر می‌شود و رنگ رو را زود خواهند باخت و صدها نگاه آشفته و حیران همگان را متزلزل و پریشان‌حال خواهد ساخت و سرانجام نیز گرفتاری تا آن حد بفرنج و وخیم خواهد شد که هیچ سخنوری وضع را تعدیل و بهتر نتواند کرد و هیچ سزاداری هم نخواهد توانست شجاعت پیشین را در وجود آنها بیدار و یا بوسیله عقب‌نشینی اعتماد سابق را تجدید کند و هر چه تهییج و تشویق فرماندهان بیشتر شود سربازان گمان خواهند کرد که وضع آنها وخیم‌تر از آنست که در ظاهر می‌نماید.

حال با تمام وسایل مقدور باید دید وضع ما واقعاً چیست . اگر راست باشد که در جنگ سیاهی لشکر موجب موفقیت است ترس و نگرانی تو درباره ما نیک بجاست و برآستی که وضع خطرناکی داریم اما اگر اصل دیرین هنوز درست و نافذ باشد که فتح و پیروزی فقط نصیب مردانی می شود که دل و جانی قوی دارند پس ، از من بشنو که جای بسی دلخوشی و امیدواری است و بهیچ وجه شکست در کار ما پیش نخواهد آمد و مطمئن باش که نفرات ما بمراتب بیش از سربازان آنها شور و هیجان نبرد دارند و برای آنکه دل قوی تر داری این حرفم را در خاطر بسپار که عده دشمنان ما در حال حاضر خیلی کمتر از وقتی است که هنوز شکست نیافته و از جلو ما فرار نکرده بودند در صورتی که ما نیرومندتر شده ایم از آن جهت که فتح کرده ایم و قدر و نفوذ ما فزونی گرفته است چون بخت یار ماست ، وانگهی عده ما هم کم نیست زیرا که تو با دار و دسته ات به ما پیوسته ای و درخواستم اینست که سربازانت را ناچیز نشماری زیرا که شانه به شانه با ما شریک این پیکارند . ای گوبر یاس نزدیکی با جنگاوران فاتح مرد را دلیر می سازد و افزود نباید فراموش نمود که دشمن قادر است وضع ما را درست تماشا کند و یقین داشته باش که چشم انداز لشکریان ما هر گاه در انتظار یورش او باشیم به همان اندازه وحشت انگیز و مهیب نخواهد نمود که بر او بتازیم .

بنابراین پیشروی را ادامه دادند و روز چهارم از قلمرو گوبر یاس عبور کردند و چون به سرزمین دشمن رسیده بودند کورش آرایش قشون را تغییر و پیادگان را تحت فرمان مستقیم خود قرار داد ، با سوارانی که کار پوشش را انجام دهند و بقیه اسواران را هم به قصد اکتشاف به اطراف فرستاد و فرمان داد هر کسی که مسلح دیده شود نابود کنند و بقیه را نیز با همه گله و رمه آنها پیش برانند و به سربازان پارس نیز فرمود که در آن تاخت و تاز شرکت کنند و با آنکه عده ای از آنها با وجود زحمات بسیار دست خالی باز آمده بودند و در حین سواری زخمی شدند ولی سایرین غنایمی به چنگ آوردند . کورش سردسته های ماد و هیرکانی و همچنین آزاد مردان

پارس را احضار و به آنها اظهار کرد :

« یاران عزیز گوبر یاس از ما پذیرائی ستایش انگیزی کرده است و ما را با همه قسم چیزهای ناب سرشار . مگر چنین نیست ؟

حال آنچه را که معمولا باید در راه خدایان نثار نمود کنار گذاشته ایم و حصه مناسبی هم به لشکریان اختصاص داده ایم آیا عین صواب نیست که تمام بقیه غنایم را به او تسلیم کنیم؟ آیا این از آغاز کار اقدامی برازنده و پیش درآمدی شایسته نیست که نیکی دیگران را درباره خویشان ده چندان قدر بشناسیم؟

با این اظهار همه شنوندگانش ندای تأیید بر آوردند و یکی از صاحبمنصبان برخاسته گفت : ای کوروش به حق خدایان سوگند که این کار بسیار رواست اما من احساس می کنم که گوبر یاس شاید ما را گدایانی فرض کرده باشد زیرا که کیسه های ما از زر و سیم خالی است و برای شراب جام های زرین نداریم و اگر این کار پیشنهادی را انجام دهیم او خواهد دید که بعضی ها بدون اینکه احتیاجی به زر و سیم باشد افرادی بی نیاز و آزاده اند .

کوروش گفت پس نخست بوسیله مغها صدقات و قربانی به درگاه خدایان نثار و آنچه هم که مورد احتیاج سپاه است جدا می کنیم سپس گوبر یاس را فراخوانده ما بقی را به او واگذار خواهیم کرد بنا بر این آنچه لازم داشتند برگرفتند و بقیه هم نصیب گوبر یاس گردید .

بعد کوروش در حینی که آرایش جنگی به لشکر خود میداد با سرعت روبه بابل نهاد ولی چون آشوریها برای پیکار بیرون نیامده بودند گوبر یاس را فرمود که پیش برود و این پیام را برساند :

«اگر پادشاه به خاطر حفظ قلمرو خود پیکار خواهد کرد من که گوبر یاس هستم در کنار او خواهم جنگید و اگر هم قصد دفاع از سرزمین خویش را ندارد بهتر است که به سردار فاتح تسلیم شویم» . گوبر یاس تا حدودی که از خطر مصون بود پیش رفت و پیام را ابلاغ نمود . پادشاه قاصدی حامل پاسخ ذیل فرستاد :

« این فرمان سر ورت خطاب به تو است، ای گوبریاس من از کشتن فرزندت پشیمان نیستم پشیمانی ام در آنست که کاش تو را هم می کشتم، اگر با ما سر جنگ داری از امروز، سیزده روز دیگر باز گرد چون هنوز آماده نیستیم و مشغول تکمیل تدارکات خویش هستیم.»

گوبریاس پاسخ فرستاد.

اکنون گرفتار پشیمانی و ندامت هستی امید است که پیوسته در این عذاب باشی! تازه اول رنج و پریشانی تودر نتیجه ظلمی است که بر من روا داشته‌ای.

بخش سیزدهم

گوروش و گاداتاس

سپس گوبریاس حرف پادشاه را به گوروش عرض کرد و گوروش نیز بی‌درنگ لشکر را فرمان حرکت داد و گوبریاس را پیش خوانده گفت :
« یادت هست وقتی اظهار داشته بودی که به نظر تو آن کس که بدست پادشاه آشورخواجه شده است جانب ما را خواهد گرفت؟ » گوبریاس گفت تردیدی نیست که چنین خواهد کرد زیرا که ما دونفر - اوومن - بارها دور از حضور اغیار باهم در این باره صحبت داشتیم .

گوروش گفت پس تو باید هرطوری هست خودت را به او برسانی و فقط بین تو و او روشن شود که قصد و خیالش چیست وقتی که با او خلوت کردی و معلوم شد حتماً با ما سر دوستی دارد باید همه سعی تو این باشد که این راز فاش نشود زیرا که در جنگ بهترین خدمت از کسی ساخته است که در ظاهر رفتار خصومت ندارد و در زیر لفافه دوستی، سخت‌ترین عمل دشمنی را انجام خواهد داد.
گوبریاس پاسخ داد گوروش من شکی ندارم که گاداتاس برای عبرت و مجازات پادشاه آشور حاضر به هر نوع خدمت و فداکاری است اما با ماست که تعیین کنیم چه کار عمده‌ای از او انتظار داریم .

گوروش پرسید تو راجع به پاسگاه که بر ضد هیرکانیها و سکاها ساخته شده بود و قرار بود در صورت پیش آمد جنگ نگهبان آشور باشد صحبتی داشته

بودی آیا فرمانده آنجا خواجه را با عده‌ای همراه به این محل راه خواهد داد؟
گوبریاس گفت البته این کار شدنی است مشروط بر اینکه او تا کنون به هیچ وجه
مظنون واقع نشده باشد.

کوروش افزود که باز هم دور از هر گونه سوءظن خواهد بود. ما وانمود
می‌کنیم که برآستی قصد دست‌یابی بر قلعه را داریم و او با تمام قوا در صدد دفاع
است من به دستگیری چند نفر از سر بازاریان خواهم پرداخت و او نیز چند تن از
همراهان را دستگیر خواهد ساخت بعد قاصدانی نزد کسانی که به نظر تو با آشور دشمنی
دارند خواهم فرستاد و این افراد خبر خواهند داد که عده‌ای با چند نردبان آماده
باشند تا به پاسگاه حمله نمایند. خواجه هم با شنیدن این داستان وانمود کند که به
قصد اخطار کردن فرمانده درست بموقع وارد شده است.

گوبریاس گفت اگر کارها بدین روال پیش برود فرمانده نه فقط او را راه
خواهد داد بلکه از او خواهد خواست که آن قدر هم بماند تا تو ناچار، عقب‌نشینی
اختیار کنی.

کوروش افزود پس همین که به درون برج و بارو برسیم او آنجا را به
تصرف ما خواهد داد؟ گوبریاس گفت فرض دیگری نباید کرد و او در درون
پاسگاه برای رسیدگی امور خواهد ماند و تو از خارج بر حدت تعرض و فشار خواهی
افزود.

کوروش گفت پس هر چه زود حرکت کن و چنانکه صلاح میدانی شیوه کارش
را به او بیاموز و چون کارها بدلتخواه روبراه شود زود پیش من بازگرد و از لحاظ
اطمینان به صداقت و وفای عهد ما نیز چه بهتر از آن که هر چه خودت از جانب ما
دیده‌ای به او بازگوئی.

پس گوبریاس شتابان عزیمت نمود و امیر خواجه از او نیک استقبال کرد و
وعده همه گونه وسایل و همراهی داد و گوبریاس خبر آورد که خواجه بسی دریغ
آماده است پس کوروش روز دیگر بدون سر و صدا حمله ساختگی خویش را شروع

و ناچار عقب نشینی کرد. اما در طرف دیگر قلعه‌ای واقع بود که خود گاداتاس نشان داده بود و کوروش بر آن محل دست یافت و قاصدانی روانه کرد و به آنها تکلیف کار خود را یاد داد که چگونه بدست گاداتاس اسیر شوند بعضی‌ها نیز فرار کردند. این عده بر عهده داشتند که نفرات و نردبانها را آماده سازند اما بقیه در زیر نظر سایرین بازرسی شدند. همینکه گاداتاس از منظور این عده آگاه گردید شبانه با شتاب به حرکت افتاد تا خبر برساند و سرانجام وقتی که به قلعه رسید او را بمنزله یار ومدد گار پیشواز کردند يك چند با تمام قوا فرمانده را همراهی کرد اما همینکه کوروش ظاهر شد وی به تصرف آنجا پرداخت و اسیران پارسی که در محل بودند او را یاری نمودند. پس از انجام این کار و رسیدگی وضع داخلی قلعه گاداتاس به خدمت کوروش آمد و به رسم شهر و دیار خویش او را تعظیم کرد و گفت «ای کوروش پیوسته کامروا باشی».

او پاسخ داد «بسیار شادمانم چون میدانم که با یاری خدا خودت آنرا نصیب ساخته‌ای. و افزود من از این قلعه انتظارات بزرگ دارم و آنرا با کمال خوشوقتی بدست متحدین خود می‌سپارم» و باز فرمود «ای گاداتاس اگر آن مردك آشوری تو را از نعمت فرزند محروم کرده است فراموش نکن که نتوانسته است قدرت دوست‌یابی را ازتوسلب کند تو ما را دل بسته و یار خویش ساخته‌ای و با کار بزرگی که در حق ما کرده‌ای درعین وفاداری و صداقت چون فرزندان و نوادگان، تو را آماده خدمت خواهیم بود».

این بود اظهارات کوروش. در این هنگام سر کرده هیرکانی که تازه از ماوقع آگاه شده بود با شتاب نزد کوروش آمد و با دو دست او را در میان گرفته فریاد کشید:

«ای کوروش تو برای دوستانت چه نعمتی خدا داد هستی من به در گاپرورد گار سپاس فراوان دارم که با تو محشور شده‌ام».

کوروش گفت پس بر عهده تو است که این قلعه را اشغال و با این اقدامات

مرا خوشحال کنی آنرا تصرف کن و از آن به خاطر خود و قوم و تبارت و متحدین ما و بخصوص همین گاداتاس عزیز که آنرا تسخیر نموده و به ما تحویل داده است تا توانی بهره بر گیر . سپس سر کرده مزبور گفت وقتی که کادوسی ها و سکاها و نفرات خود ما وارد شوند اقدام خواهیم کرد مگر غیر از این است ؟ بساید از همه ایشان جلسه ای ترتیب داد و معلوم شود بهترین شق کار چیست . کورش این پیشنهاد را پسندید و در جرگه مشورتی تصمیم اتخاذ شد که آنجا را در اختیار پادگانی شامل تمام دسته ها قرار دهند، همه آنهائی که علاقه مند بودند آن قلعه پایگاهی مساعد و متحد حفظ شود و خود موجب بیم و هراس آشوریها باشد . این حرف شور و هیجان همه کادوسی ها و سکاها و هیرکانی ها را برانگیخت و بر تعداد متحدین سریعاً بیفزود کادوسیان ۲۰،۰۰۰ نفر پیاده و ۴۰۰۰ سوار و سکاها ۱۱،۰۰۰ کماندار پیاده و هزار نفر سوار فرا آوردند و هیرکانیها نیز درصدد بر آمدند آنچه پیاده در ذخیره داشتند بفرستند و هزاران نفر هم سواره روانه کنند و حال آنکه قسمت عمده سواره - نظام آنها در وطن مانده بودند تا کادوسیها و سکاها را در مقابل خطر آشور حراست نمایند .

در حینی که کورش در قلعه سرگرم کارها بود آشوریها از هرسو اسب و اسلحه فرا آوردند چون در آن گیر و دار به واهمه شدیدی از ناحیه همسایگان دوچار شده بودند .

طولی نکشید گاداتاس نزد کورش آمده به او گفت قاصدان خبر میدهند که پادشاه آشور چون از سر نوشت قلعه آگاه شد سخت بر آشفت و درصدد حمله به سرزمین اوست و گفت اگر به من همین حالا اذن رفتن بدهی سعی خواهم کرد پناهگاه خود را نجات دهم باقی اهمیتی ندارد . کورش پرسید اگر حالا حرکت کنی کی به خطه خود خواهی رسید گاداتاس پاسخ داد اگر بی درنگ روانه شوم روز سوم شامگاه به آنجا خواهم رسید کورش سؤال کرد آیا خیال می کنی آشوریها پیش از ورود تو به آنجا برسند ؟ گاداتاس گفت تردیدی ندارم چون او به

امید این که تو هنوز در نقطه‌ای دور دست هستی تعجیل خواهد کرد. پس من کی می‌توانم با لشکر خود به آنجا برسم؟

به این سؤال گاداتاس جواب داد قشونی که فعلا زیر فرمان‌داری بس انبوهند این کار زودتر از شش یا هفت روز مقدور نیست. در هر حال تو زود حرکت کن من هم با سرعت هر چه بیشتر از دنبال خواهیم آمد. پس گاداتاس روانه شد و کوروش تمام فرماندهان متحدین را فراخواند. آن جماعت چه منظره‌ی زیننده و با عظمتی داشتند. آنها مردانی برومند و خوش‌آیند و دلیر می‌نمودند کوروش در قلب ایشان قرار گرفت و اظهار داشت:

ای همدستان و دوستان عزیز، گاداتاس نسبت به ما خدماتی کرده‌است که درخور ستایش و قدرشناسی است بدون اینکه ما قبلا به او خدمتی قابل کرده باشیم. حال شنیده‌ام آشوریها به سرزمین او تاخته‌تا ناخدمتی سختی را که به او نسبت می‌دهند انتقام بکشند، بعلاوه آنها بدون تردید وانمود خواهند کرد که هر کس برضد ما طغیان کند لطمه‌ای نخواهد دید و برعکس آنها که در مقابل آشوریها ایستادگی نمایند تار و ماری شوند و گر نه دیری نخواهد کشید که همه بکلی از آنها روگردان خواهند شد.

«آقایان امروز موقع آنست که کاری دلیرانه کنیم و گاداتاس را که دوست و یاور ماست از خطر برهانیم باور دارید چه نیکو است ارمغان را با ارمغان و نیکی را با نیکی جواب دادن و انگهی به نظر من هر خدمتی که در این مورد انجام دهیم به نفع خود ماست. هر گاه همه دریا بند که ما هر ضربتی را با ضربت جواب می‌دهیم و مشت در مقابل مشت داریم و نیکوکاران نسبت به خویش را با خدمتی شایان قرین امتنان خواهیم داشت در نتیجه چه بسا کسانی که آرزومند دوستی ما شوند و چه اندک کسانی که اندیشه دشمنی با ما نمایند و برعکس اگر گاداتاس را در سر نوشت ناگوار او تنها بگذاریم شما را به حق خدا چگونگی می‌توانیم از دیگران توقع نیکی و دوستی داشته باشیم؟ و چگونگی در پیش نفس خود سرافراز خواهیم بود؟ آیا با چه جرأتی می‌توانیم

در چشم گاداتاس نگاه کنیم؟ درحالی که ما با همه فزونی عده به اندازه او خویشتن را با همت و جوانمرد نشان نداده باشیم او که در این میانه بی کس و سخت گرفتار است؟

این اظهارات کورش بود که همه تأیید و اظهار کردند که باید اقدام شود. کورش گفت چون همه با من موافق هستید پس هر دسته متصدیانی برای اژدهای خود و حیواناتی هم بارکش انتخاب کند و این وسایل و لوازم را از دنبال بیاورند و نظارت و مباشرت آن با گوبریاس باشد که راههای این حدود رامی شناسد بعلاوه اومردی لایق و کاردان است. ما خودمان نیز با چالاکترین نفرات و قویترین اسبها پیش خواهیم تاخت، و فقط برای سه روز آذوقه خواهیم برداشت چه هر قدر بار و بنه ما سبکتر و ساده باشد خوراک سادهتری خواهیم داشت و درحین راه غذا صرف می کنیم و در کنار جاده خواهیم خوابید. اینک وقت آنست که ترتیب کار پیشروی خود را تعیین کنیم تو ای کریسانتاس با گروهان زره پوش از پیش خواهی تاخت چون راه عریض و هموار است و باید سردستههای خود را در خط اول قرار دهی و هر گروهانی به صورت ستون حرکت کند چون اگر حرکت ما با نظم باشد سریعتر و پیشرفت ما هم بی خطر خواهد بود او افزود که من زره پوشان خود را جلو خواهم انداخت زیرا که زبدهترین سربازان ما بشمار میروند اگر گروهان سنگین در جلو باشد سبکباران آسانتر پیروی خواهند کرد اما هر گاه جلو داران تند بروند و شب هم باشد بعید نیست دستهها از هم جدا شوند و طلایه داران دور بیفتند. بعد از دسته زره پوش ارته باذ با کمانداران و سپرداران پارس از دنبال آنها، اندامیاس ماد با پیادگان مادی و سپس آمباس با گروهان پیاده آرامنه و بعد از آن ارتو کاس در رأس هیرکانیا و بعد نیز تامبر اداس با پیاده نظام سکاها و سرانجام داتاماس به فرماندهی کادوسیها حرکت کند و همه این فرماندهان سرگروهانها را در خط اول قرار دهند و سپرداران در یمین و کمانداران در یسار ارشدهای خویش باشند این آرایشی است که به حداعلی مفید واقع خواهد گردید.

وی افزود که بار و بنه را از دنبال حرکت دهند و ماداتاس پارسی با اسواران پارس از جلو و او نیز سردهسته‌ها را در جلو قرار دهد و هر گروهبانی مانند پیاگان به صورت ستون و در عقب آنها رامباگاس ماد با دسته سوار خود و با همان آرایش سپس، ای تیگران تو با دسته خود و از دنبال نیز فرماندهان اسواران دیگر و سکاها از پی تیگران و دسته آخر کادوسی‌ها که آخرین دوستانی‌اند که به ما پیوسته‌اند و تو ای السوناس فرماندهی آنها را خواهی داشت. در حال حاضر عقب‌داران لشکر همه تحت فرمان تو اند و نباید اجازه دهی که احدی آخر بماند. ای صاحب‌منصبان همه شما بدون تفاوت و همه آنها که در زیر دست شمایند باید در عین سکوت راه پیمایند. شبها گوش وسیله آگهی و اخبار و رهنمون ماست نه چشم و هر گونه آشفتگی در شب سبب وخامت بیشتری است و تجدید نظم کاری بس دشوارتر پس باید راه و رسم حفظ کردن سکوت و خاموشی را نیک آموخت. هر وقت که بر نامه سحر خیزی دارید لازم است به نگهبان‌های شبانه مأموریت هر چه کوتاه‌تری بدهید و بر عده آنها نیز بیفزائید تا مبادا شب زنده داری طولانی در میان قشون خستگی و درماندگی تولید کند و همینکه لحظه حرکت فرا رسید شیورها را به صدا در آورند. آقایان امیداست با وسایل و تجهیزات کامل به مقصد بابل پیشروی کنیم و هر دسته که از جلو به حرکت در آید دسته بعدی را هم خبر برساند.

سپس فرماندهان به قرارگاههای خود بازگشتند و در بین راه پیوسته از مزایا و مناقب کوروش حرف میزدند و می‌گفتند عجب حافظه‌ای دارد و نام هر افسر را که مأمور می‌فرماید از حفظ می‌گوید. در واقع قضیه از این قرار بوده است که او در این خصوص دغدغه خاطر بسیار داشته و در یاد گرفتن نامها از هیچ زحمتی فرو نمی‌گذاشته است. در نظر او نیک عجب می‌نمود که فلان میکائیک اسم ابزار خود را بداند و پزشک نام وسایل کار خویش را حفظ باشد اما سردار سپاه عنصری کودن باشد و نام فرماندهان خود را که ابزار واقعی نبرد و در تصرف سنگر دشمن شیرمرد هستند و باید در میان آنها شور و هیجان و یارعب و نگرانی ایجاد کند،

ندانند بعلاوه در نظر او عین ادب بود که افراد را هنگام نوازش و احترام با نام خود آنها بخواند و اطمینان داشت کسی را که فرمانده شخصاً بشناسد در حین کار زار اشتیاق بیشتری به فداکاری خواهد نمود و در اجتناب از آنچه پست و ناصواب است کوشاتر خواهد بود. کوروش نیک میدانست که در خور عقل و هوش او نیست که مثل محیط خانه دستورهای کلی بدهد «آب بیاورید، هیزم بشکنید» وقتی که از این قبیل دستورها صادر شود همه به یکدیگر نظر می‌اندازند و کارها عاطل می‌مانند و تمام مورد بازخواست واقع می‌شوند اما کسی شرمنده یا نگران نخواهد شد، چون می‌بیند که غیر از خود او دیگران نیز مورد عتاب واقع شده‌اند. ازین رو هر وقت دستوری صادر می‌کرد نام فرمانده را هم ذکر می‌نمود. این بود نظر و شیوه عالی او در رتق و فتق امور. در این موقع قشون صرف شام کردند و پاسداران در جاهای خود مستقر شدند و آنچه ضرور بود انجام گرفت سپس وقت استراحت فرا رسید. نیمه شب صدای شیور بر آمد کوروش دوشینه به کریسانتاس فرموده بود که در جاده بر سرپناه منتظر او باشد و خود نیز با همراهان خاص خود در رأس لشکر بایستاد. کریسانتاس سر وقت با زره پوشان خود حاضر شد. در این حین کوروش جلو داران را تحت فرمان او گذاشت و دستور حرکت داد تا پیام دریافت دارد چون هنوز همه سپاهیان راه نیفتاده بودند. وقتی که همه آماده شدند کوروش به سپهسالاری ایستاد و به ترتیبی که گروهان‌ها فرا میرسیدند آنها را با فرمان مشعر بر تهییج و چالاکی منظم می‌نمود و به آنهایی که عقب مانده بودند دستور تعجیل می‌داد. وقتی که همه سپاه بر راه افتادند کریسانتاس را آگاه ساخت که تمام لشکریان در حرکت‌اند و او با چالاکی و سرعت پیشروی کند سپس خود به حالت یورتمه سرپناه آمد و توقف نمود و در نهایت جلال و وقار روش و رفتار فرماندهان و سربازان را که از جلو او با نظم تمام حرکت می‌کردند زیر نظر گرفت. ساکت و هشیار هر گاه گروهانی را در حین حرکت نیک آراسته و منظم می‌دید سواره جلو می‌تاخت نامش را می‌پرسید و تعریف فراوان می‌فرمود و اگر بی‌نظمی به نظرش می‌رسید دلیل می‌پرسید و نظم و آرامش

برقرار میکرد. از مراقبت سرشاری که در آن شب می نمود، موردی بخصوص درخور یادآوری است. اوعده ای معدود اما زبده از پیادگان را جلو لشکر فرستاد این چند نفر بسیار تند و چالاک بودند و در سر ستون حرکت میکردند و دستور داشتند که چشم از کریسانتاس برنگیرند و او هم پیوسته این دسته را زیر نظر داشته باشد. دستورش این بود که سراسر گوش باشند، و بسیار هشیار و در صورت ضرورت هر خبری را فوری به کریسانتاس برسانند. افسری هم ناظر کار آنها بود، و بر عهده داشت که هر امر عاجل را زود معروض دارد و به امور جزئی اعتنا ننماید.

بدین ترتیب آنها در دل شب پیشروی کردند همینکه سحر گاه شد کوروش دسته سوار را جلو فرستاد. کادوسی ها با پیادگان خود در عقب ستون ماندند با آنکه مثل همه، آنها نیز به حمایت سواره نظام احتیاج داشتند و از آن جهت اسواران را جلو فرستاد که دشمن در پیش بود و در صورت برخورد با مقاومت مترصد بود آنها را با آرایشی جنگی به چنگ بیاورد و اگر هم فرار میکردند مجال نجات ندهد و پیوسته هم واضح بود که چه دسته‌هایی مأمور تعاقب بودند و چه افرادی هم باید در کنار خود او باشند و هر گز هم اجازه نمی‌داد که وارفنگی در لشکر راه یابد. به این نهج او پیشروی را ادامه داد اما نباید گفت که توجه او فقط به يك نقطه معطوف بوده بلکه همواره سواره پس و پیش می‌تاخت و به مراقبت و رسیدگی همه کارها می‌پرداخت و هر نقصی که به نظرش میرسید رفع آن می‌فرمود، با چنین وضع و ترتیبی کوروش و سپاه او پیشروی نمودند.

در اسواران گاداتاس افسری سوار با نفوذ و قدرتی سرشار بود و چون اطلاع داشت که فرمانده اش از آشور روگردانیده بود پیش خود چنین می‌اندیشید که «اگر او از بین برود پادشاه اختیارش را به من خواهد داد».

پس آدمی امین نزد پادشاه فرستاد و اطلاع داد همینکه لشکریان آشور به قلمرو گاداتاس برسند وی قادر است او و تمام همراهانش را دستگیر کند و اگر پادشاه صلاح بداند در انجام یافتن این خیال دامی فراهم سازد. قرار شده بود قاصد

وضع لشکر گاداتاس را نیز گزارش و خبر بدهد که کوروش با او نیست. بعلاوه خط سیر گاداتاس را اطلاع بدهد و برای آنکه اعتماد پادشاه را هر چه بیشتر جلب کند به بستگان خود پیغام فرستاد که برج و باروی شخصی او را با همه محتویات به تصرف لشکریان آشور بدهند و خبر داد که به محض کشتن گاداتاس خود نیز خواهد آمد و اگر هم از عهده این کار بر نیاید باز همواره طرفدار سلطان آشور خواهد بود.

این قاصد با شتاب هر چه بیشتر خود را به پادشاه رسانید و پیام را باز گفت. همینکه شاه این خبر را شنید بی درنگ آن قلعه را تصرف کرد و دامی فرا انداخت و اسبها و اژدهای بسیار آماده کرد و در دهکده‌های انبوهی که سر راه بود کمینگاه فراهم ساخت. همین که گاداتاس به این حدود نزدیک شد طلایه دارانی را به قصد اکتشاف پیش فرستاد و چون چشم پادشاه به این عده افتاد دو سه تا از اژدها را فرمان برگشت داد چنانکه گوئی در حال فرارند و چنین به نظر آید که آنها عده‌ای محدود و مرعوب بودند. دسته پیش آهنگ شتابان به تعاقب ایشان پرداختند و گاداتاس را هم علامت حرکت فرستادند که در نتیجه به دام افتاد.

آشوریه‌ها قدری درنگ نمودند تا نفرات پیش آهنگ را درست در میان بگیرند سپس از کمینگاه بیرون پریدند. همینکه همراهان گاداتاس از چگونگی کار خبردار شدند روگردانده فرار کردند و بطوری که دور از انتظار هم نبود آشوریه‌ها ایشان را تعاقب نمودند. افسری که بانی این توطئه بود با کارد ضربتی بر گاداتاس وارد کرد او در شانه زخمی شد اما جراحی کاری نبود. مرد خائن دنبال متعاقبین افتاد که زود او را شناختند و همه چهار نعل تا پیش پادشاه رفتند و او در کنار سلطان قرار گرفت. شکی نیست که عقب ماندگان دستگیر شدند و فراریان که از حرکتی طولانی فرسوده و دلسرد شده بودند ناگهان دیدند کوروش با سپاه خود پیش می‌آمده است. پس احساس امن و آسودگی نمودند و با خوشحالی از این جهت خدا را شکر گزار شدند و مثل این می‌نمود که سر نشینان کشتی شکسته‌ای به ساحل نجات رسیده باشند.

کوروش از این واقعه سخت به حیرت افتاد ولی زود دریافت موضوع از چه قرار است. در این موقع تمام سواره نظام آشور به جنگ با او می آمده‌اند و او با لشکری که تحت فرمان داشت از عهده ایشان نیک بر آمد و همینکه دشمن از ماقع آگاه گردید دیگر تن به کشتن نداد بلکه راه فرار اختیار کرد. در این هنگام کوروش به گروه حمله، دستور تعاقب داد اما خودش با سرعت محدود که لازمه حزم و احتیاط بود از دنبال آنها رفت. در واقع دشمن از پا در آمده بود و مقداری از بار و بنه او بدست آمد. بعضی از اربابها بی سر نشین بودند و بعضی دیگر در اثر تغییر ناگهانی جبهه گرفتار شدند و بعضی‌ها را نیز سواران پارسی محاصره کردند. گروهان ضربت دشمن را از یمین و یسار در تنگنا انداخت، در همین گیرودار بود که افسر ضارب به درون دژی که بر ضد کوروش شوریده بودند پناه برد و باقی بسا هزاران اشکال به شهری که در دست پادشاه و حالا پناهگاه او بود فرار کردند.

بعد از این موفقیت کوروش به سرزمین گاداتاس قدم نهاد و بعد از صدور دستوراتی در باره نگاهداری اسیران شخصاً به ملاقات امیر خواجه رفت تا بواسطه وقوع جراحت از او احوالپرسی کند. گاداتاس که زخمش را بسته بودند به استقبال آمد کوروش با ابراز خوشوقتی اظهار داشت: آمده‌ام که حالی از تو بپرسم. «گاداتاس خدا گواه است که من هم برای زیارت وجود بزرگوارت آمده‌ام».

«من نمیدانم به وجود من چه احتیاجی بوده است و یا چه قول و وعده‌ای به من دادی که محض انجام دادن آن چنین اقدامی کرده‌ای با آنکه من نسبت به شخص خودت نیکی و خدمتی نکرده‌ام هر چند خدمت و کارم در حق یارانت قدر و اهمیتی نداشته است باز به یاری من شتافتی و مرا از مرگ نجات دادی. اگر به دادم نرسیده بودی هر آینه نابود شده بودم اما ای کوروش به خداوندی که بر سر شاهد است اگر چنانکه در تقدیرم بود پدر شده بودم خدا داند که از فرزندم این همه مهر و صفا که تو ای دوست عزیز در حق من نموده‌ای توقع نداشتم. من بسا پسرهای ناخلف که پادشاه فعلی هم یکی از آنهاست دیدم که جور و اذیت آنها درباره پدر

خویش هزار بار بیش از آن بوده است که او در حق تو می کند». کوروش پاسخ داد «ای گاداتاس تو با توجه و تحسین کردن نسبت من چیزی بس مهم تر را نادیده گرفته ای. گاداتاس گفت کی چنین است و چه چیزی را ممکن است فراموش کرده باشم؟ او پاسخ داد این پارسیان و همه این افراد مادی و هیرکانی و تمام نفرات متحدین ما آرامنه، سکاها و کادوسیان شور و غیرت بسیار در خدمت و کار تو نموده اند.

در این جا گاداتاس به صدای بلند دعا کرد: ای پروردگار زمین و زمان همه این عزیزان را قرین توفیق و سعادت فرما، برتر از همه، آن وجود نازنینی را سرافراز دار که همه ایشان را به این صورت دلپذیر و ممتاز در آورده است! ای کوروش حال برای اینک یارانی که تو از ایشان مدح و تمجید فراوان نموده ای اندکی بیاسانید این هدایا را که به عنوان میزبانی تو فراهم آورده ام قبول فرما. او با این اظهار بسا چیزها پیش آورد که برای همه فرماندهان که جان فشانی کرده بودند کافی می نمود و همه لشکریان هم چنانکه شایسته کار و موفقیت آنها بود در مجلس ضیافت شرکت نمودند.

کادوسیان که همواره عقب دار لشکر بودند و نتوانسته بودند در تعاقب دشمن همکاری نمایند اشتیاق بسیار داشتند که آنها نیز کاری انجام دهند ازین رو سر کرده آنها که هیچ گاه بسا کوروش روبرو نشده بود افراد خود را جلو انداخت و در سرزمین بابل تنها به تاخت و تاز پرداخت ولی همینکه سواران او از هر سو متفرق شدند آشوریها از شهر پناهگاه خود با آرایشی جنگی بیرون آمدند و چون برخوردند که دسته کادوسیها تنهاست بر آنها تاختند و سر دسته و تنی چند از ایشان را به خاک هلاک انداختند و مقداری از اسبهای آنها را دستگیر و غنایمی را که این عده به چنگ آورده بودند باز گرفتند. پادشاه تا حدودی که مصون می نمود پیش تاخت و سپس باز گشت. سرانجام کادوسیها سلامت به اردو گاه خود آمدند اگر چه حتی دسته جلودار آنها بعد از ظهر به قرار گاه رسیدند.

وقتی که کوروش متوجه این جریان شد به استقبال آنها شتافت و همه زخمی‌ها را کمک کرد و فوری نزد گاداتاس فرستاد تا جراحات ایشان را مداوا کنند و بقیه را هم در چادرها جا بجا کرد و آنچه لازم داشتند مهیا ساخت. آزاد مردان پارس او را در این معاونت دستیاری نمودند زیرا که در چنین مواقع نیاز است که قلوب مهربان و نجیب با طیب خاطر به یاری دیگران می‌شتابند. اما هنوز آشکار می‌نمود که کوروش آزرده خاطر است. وقتی که شامگاه فرا رسید و هر گروهان به مقر خود رفتند او هنوز با جراحان و پرستاران سرگرم مراقبت‌افرا بود و هیچ نفری را از فیض عیادت محروم نداشت یا خود به آنها مدد می‌رسانید و یا دیگران را به انجام دادن کارهای لازم دستور می‌فرمود.

با این ترتیب شب به استراحت گذشت اما سحرگاه کوروش خبر فرستاد و همه افسران و تمام دسته کادوسی‌ها را پیش خواند و به آنها خطاب نمود:

«دوستانم، همدستانم، آنچه اتفاق افتاده است امری طبیعی بود زیرا که طبع بشری متمایل به خطاکاری است پس، ازین بابت حیرتی ندارم ولی از این پیش آمد می‌توان درسی آموخت و آن اینکه هیچ‌گاه هیچ‌دسته‌ای که ضعیف‌تر از دشمن است نباید از لشکر اصلی جدا بیفتد منظورم آن نیست که انحراف همیشه نا مطلوب است بلکه گاهی حتی با عده‌ای کمتر از نفرات کادوسیان از آن صرف نظر نتوان کرد. اما در هر حال آنچه کمال اهمیت را حائز است آنست که ارتباط با نیروی اصلی قطع نشود تا هرگاه لازم آید و گروهی گرفتار شده باشند همدستانی که از دنبال در حرکت‌اند مدد برسانند و دشمن را دوچار مخاطره و ناچار به فرار سازند. در واقع بسا راهها برای محاصره دشمن و نجات دوست وجود دارد ازین رو جدا شدن دال بر تنهایی نیست چون باز راه ارتباط با نیروی اصلی باز است در صورتی که هرگاه پیش بنائیم بی آنکه قصد خود را روشن کرده باشیم چنین رفتاری همان و تنها ماندن در میدان نبرد همان.

در هر حال با یاری خداوند متعال ما از دشمن به خاطر همین ضرب شست

انتقام خواهیم کشید. در واقع همینکه صبحانه صرف کردید خودم شما را به عرصه جنگ و ستیز دیروز رهنمون خواهم شد و نخست آنهایی را که کشته افتاده اند به خاک خواهیم سپرد و بر دشمن معلوم خواهیم ساخت که همان میداننی که حریف را در آنجا ضعیف پنداشته بودند حال در دست جنگاورانی است که از ایشان قوی ترند و از آن پس دیگر بر عرصه ای که سر بازان ما آنجا شهید شده اند با نظر وجد و سرور نخواهند نگریرست. بعلاوه هر گاه از خروج و برخورد با ما دریغ ورزند آن گاه آتش بردهات ایشان خواهیم افکند و آبادیهای آنها را با خاک یکسان خواهیم کرد تا بجای احساس شادی از تماشای صحنه گرفتاری ما با دلی ریش بر عرصه فلاکت و بدبختی خویش بنگرند. بعد گفت ا کمون همه بروید و فوری صبحانه صرف کنید اما کادوسی ها باید بر طبق راه و رسمی که دارند ابتدا سر کرده جدید انتخاب کنند و او کسی باشد که با فضل پروردگار و دستیاری ما اگر چنین ضرورتی پیش آید ایشان را عاقلانه و درست رهبری کند. وقتی که سر کرده تازه خود را برگزیده اید و صبحانه صرف شد او را نزد من بفرستید. آنها بر طبق دستور عمل کردند وقتی که لشکریان را به حرکت انداخت سر کرده جدید آنها را در کنار خود جاداد و فرمود که گروهان خود را نیز همانجا بگمارد و گفت حال ما دونفری آتش شجاعت را در جان آنها شعله ور خواهیم کرد.

با چنین آرایشی حرکت شروع شد نخست کشته شدگان کادوسی را به خاک سپردند و همه آن حدود را با خاک یکسان کردند و پس از انجام دادن این منظور راه سرزمین گاداتاس را پیش گرفتند با بار و بنه که از دشمن بدست آمده بود. در این حین کورش به خاطر آورد کسانی که طرفدار او شده اند و در حدود بابل میزیسته اند از این لشکر کشی ناگزیر صدمه می دیده اند مگر آنکه خود او پیوسته مراقبت نماید. پس به همه اسیران فرمود آزادند که این پیام را نزد پادشاه برسانند و قاصدی هم خود فرستاده و به شاه پیغام داد که او حاضر است همه برزگران را

کاملاً آسوده بگذارد مشروط بر اینکه آشوریها نیز اجازه دهند آنهایی که به طرفداری از او برخاسته اند در امن و آسودگی به کار زراعت خود مشغول باشند و افزود : اگر تو در صدد آن باشی که طرفداران مرا بیازاری ممکن است فقط عده‌ای محدود را از کار بازداری در صورتی که من کشاورزان بسیاری را در سرزمین تو آسوده خواهم گذاشت و راجع به محصول هم گفت اگر کار ما به جنگ کشید بدون تردید همه بدست طرف فاتح خواهد افتاد و اگر هم سازش و صلحی پیش آید تمام نصیب خودت خواهد گردید. در هر حال اگر سر بازانم به عزم جنگ با تو سلاح بر گیرند و یا لشکر تو با ما گلاویز شوند هر یک از ما دو نفر باید تا سر حد امکان از خویشتن دفاع کند. کوروش قاصد را با چنین پیامی گسیل داشت وقتی که آشوریها این حرف را شنیدند به پادشاه خود تأکید کردند، که آن پیشنهاد را قبول کند تا میدان جنگ هر چه بیشتر محدود شود. پادشاه خواه بنا بر میل شخصی و یا در اثر پافشاری اتباعش رضایت داد پس عهدنامه‌ای ترتیب دادند بر زرگران را مشمول مقررات صلح و افراد مسلح را تابع راه و رسم جنگ ساختند.

بدین شیوه کوروش کار کشاورزان را سر و صورت داد و به طرفداران خود فرمود که رمه‌ها را در صورت تمایل به قلمرو او ببرند و در آنجا چرا دهند ولی هر جا که گله‌های دشمن بدست آید جزو غنایم محسوب خواهد گردید. این کار خود موجب تازه‌ای برای جلب خاطر متحدین او شد زیرا در حین مخاطره جنگ چیزی که مطلوب خاطرشان بود به چنگ می‌آوردند و شکی نیست که وقوف بر این نکته که با غنایم دشمن شکم سیرمی کرده اند بار جنگ را سبک‌تر می‌ساخته است. هنگامی که ساعت بازگشت کوروش نزدیک شد و آخرین اسباب سفر را فراهم کردند گاداتاس هدایای گوناگون که از محصولات سرزمین پهناور او بود پیش آورد. در میان آنها اسبانی بود که از میان اسواران خود جدا کرده بود و در اثر فتنه‌انگیزی اخیر دیگر اعتمادی نسبت به نفرات آنها نمی‌نمود وقتی که اسبها را جلو آوردند گفت :

« ای کوروش این توسن‌ها را فقط به خودت تقدیم می‌دارم و امیدوارم که به نحو احسن از آنها استفاده کنی و درخواستم اینست که آنچه من دارم مال خودت محسوب بداری زیرا که فرزندی ندارم و نخواهم داشت تا وارث من شود، وقتی عمرم به پایان رسد خاندانم و نام و نشانم نیز از بین خواهد رفت. سرنوشم این بوده است و به جان عزیزت سوگند و به نام خدایان بزرگی که بر سر داریم و همه کردار ما را شاهدند و گفته‌های ما را می‌شنوند. من نه حرفاً و یا در عمل مرتکب هیچ‌گونه بی‌دادگری یا کار ناصوابی نشده‌ام. »

در این جا کلام او ناتمام ماند و از شدت محنت و غم به گریه افتاد و دیگر قادر به صحبت نشد. کوروش از مشاهده وضع او به رقت آمده گفت :

«اسبها را می‌پذیرم زیرا که بی‌اثر نیست و اگر آنها را به سوارکاران شاهی بدهم، همان افرادی که فهم و شعور وافی دارند و به صاحبان اخیر آنها بیشتر خواهند اندیشید تا دیگرانی که قبلاً مالک آنها بودند و انگهی خودم نیز بدین وسیله آرزویی طولانی را عملی خواهم دید و خواهم توانست افراد اسواران پارس را به ده هزار نفر برسانم. اما خواهش اینست که هدایای دیگر را خوب نگاهداری تا روزی که من نیز به اندازه تو قدرت پیشکش و بخشش پیدا کنم و گر نه اگر این همه زیر بار مراحم بشمار تو قرار گیرم خدا گواه است که از شدت خجالت سر، بالا نتوانم کرد.»

به این اظهار، گاداتاس پاسخ داد «من در همه کارها به تو اعتماد دارم و خواهم داشت زیرا که قلب نیک مهربان تو را می‌شناسم، اما باید از راه لطف ملاحظه کنی که آیا خودم قادر به نگاهداری آنها خواهم بود.»

«روزگاری که با پادشاه عوالم صلح و صفا داشتم میراثی که از پدرم به من رسیده بود شاید درسراسر این نواحی از بهترین بشمار میرفت چون در مجاورت بابل عظیم قرار داشت و همه اجناس ناب، شهری بزرگ را در دسترس خود داشتم اما نصیب ما بیشتر سروصدا بوده و چه بهتر شده است که از آنجا روگردانده به این پناهگاه

خویش آمده‌ام . اما اینک که در حال جنگ و جدال هستیم همین که تو مرا تنها بگذاری شکی ندارم که آنها بر ما خواهند تاخت و کار ما و ثروت مان را زود خواهند ساخت و مطمئن باش که از این پس زندگانی محنت باری خواهیم داشت چون دشمن در کنار و قوی‌تر از ما خواهد بود . البته ممکن است یکی سؤال کند چرا اندیشه این عواقب وخیم را پیش از سرکشی نکرده بودی ؟ ای کوروش پاسخم اینست که روح و جانم از تحمل بارگرانی در عذاب بوده است دیگر یاری آن نداشتم که صبر پیشه سازم و راه سلامت اختیار . من پیوسته در يك اندیشه بودم و بس و همواره در تب و تاب يك رویا و خیال و آن انتقام کشیدن از آن ذات بی- وجدانی که دشمن خداوند و خلق است و کینه‌اش بی‌انتهاست و آن وقتی است که خشمش تحریک و یا نسبت به کسی ظنین شود نه از آن جهت که کار بدی در حق او کرده است بلکه بدان سبب که از او بهتر و انبسط است چون او خود هرزه و بی‌عار است . البته آسان‌کسانی را بدتر از خود خواهد یافت تا او را یاری نمایند و اگر روزی حریفی شریف در برابر خود ببیند - ای کوروش تو ازین بابت دغدغه‌خاطری نداشته باش که احتیاجی به مبارزه با این قبیل ارادل و اوباش نداری ولی این عناصر پلید با آدم نیک در خواهند افتاد و از آزار او باز نخواهند ایستاد تا خاك و خاکسترش را بر باد دهند ، آن هم فقط برای اینکه وجودی وارسته و شریف است من نگران از آنم که برای آزار و نابودی‌ام او و همدستان پلیدش قدرت کافی و بلکه بیش از اندازه دارند .

کوروش دید که او مطالب نغزی گفته است در پاسخ گفت :

« ای گاداتاس مگر ما پادگان نیرومندی در پناهگاهت مستقر نکرده‌ایم تا در صورت لزوم مددگارت باشند مگر خودت به میدان جنگ نخواهی آمد و اگر چنانکه امروز دنیا به کام است فردا هم خدایان پشت و پناهم باشند به جای اینکه تو از آن نامرد پست بیمناک باشی آیا او از تو ترسان نخواهد بود ؟ اینک برو و آنچه در نظرت مایه نشاط و نزدت عزیز است همراه بردار و با ما باش چون اعتقادم

اینست که از تو نسبت به ما خدمات بسیار ساخته است و من هم آنچه در قوه دارم کمک تو را با همراهی و یاری تلافی خواهم کرد.»

وقتی که گاداتاس این حرف را شنید با آسودگی نفسی تازه کشید و گفت: آیا مجال کافی دارم که خود را آماده کنم و می توانم پیش از حرکت سپاه به تو محلق شوم؟ بعلاوه علاقه تام دارم مادرم را نیز همراه بیاورم.

کورش گفت یقیناً تو سر وقت خواهی رسید چون تا حاضر نشوی من حرکت نخواهم کرد.

پس گاداتاس پی کار خور رفت و با کمک کورش پادگانی قوی در قلعه خود گذاشت و دارائی قلمرو پهناور خود را گرد آورد و جزو دار و دسته خود گماشتگانی را که قابل اعتماد بودند و یکی را که بخصوص مایه نشاط خاطرش بود و همچنین بعضی ها را که بهیچ وجه اعتمادی نسبت به آنها نداشت همراه آورد و این عده آخری را بر آن داشت که زنان خود را نیز بیاورند تا بیشتر مقید و پایند باشند.

بدین ترتیب گاداتاس همراه کورش حرکت کرد و کورش نیز او را همواره در کنار خود داشت چون او راهها و چشمه ها و مراکز علیق و آذوقه را در آن حدود نیک می شناخت و از نقاطی ایشان را عبود میداد که خواربار به حد و فور بود.

سرانجام آنها يك بار دیگر به جلو بابل رسیدند. در نظر کورش چنین می نمود راهی را که می پیموندند راست به دیوار شهر میرسیده ازین رو گوبریاس و گاداتاس را احضار و سؤال کرد آیا راه دیگری نیست تا به برج و با روی بابل زیاد نزدیک نشود؟ گوبریاس گفت ای سرور من راههای متعددی هست اما تصور من این بود که یقیناً ترجیح میدهی هر چه بیشتر به حدود شهر نزدیک شوی و کثرت سپاه خود و شکوه و عظمت آنرا به پادشاه نشان بدهی. دفعه پیش وقتی که لشکرت کمتر بود تا حوالی برج و بارو پیشتر روی کرده بودی تا او وضع سپاه تو را دیده باشد و به نظر من اگر چنانکه اظهار کرده بود برای نبرد تدارکاتی کرده باشد چون مقدار و قدرت

نظامی تو را مشاهده نماید باز خواهد دید که هنوز آمادگی کافی ندارد .

ولی کوروش گفت ، آیا به نظر تو عجیب می نماید که من روزی با عده ای کمتر تا برج و باروی شهر او پیش رفته بودم و امروز که لشکریانم بیشترند از این کار امتناع دارم ؟ من گمان نمی کنم که جای تعجب باشد شهر دشمن را هدف قرار دادن یا از کنار برج و باروی او گذشتن دوشق متفاوت است هر رهبری که عزم جنگ دارد لشکر خود را با آرایش و نظم کامل به سوی هدف خواهد برد ولی در این مورد رهبر عاقل سپاه را دور نگاه میدارد و تأمین را بر تعجیل مرجح می شمارد . در حین عبور از حدود و ثغور دشمن غیر از راه انداختن خطی دور و دراز از اژا به هاو بارکش ها چاره دیگری نیست و برای حفظ و حمایت آنها پاره ای حفاظت ها ضروری است هر چند در این کار عده شرط احتیاط آنست که خط دفاعی زیاد باریک و ضعیف نباشد تا دشمن با نیروی بیشتر خود در صدد حمله بر آید . بعلاوه خط طولانی باروبنه سبب لنگی و تأخیر امور امدادی میشود هر گاه دشمن عده محدودی برای زد و خورد دارد ، یا از برج و بارو بیرون آمده حمله خواهد کرد و یا عقب نشینی اختیار پس بهتر است در این حین عبور به همان اندازه درازی ستون از حدود و ثغور او فاصله داشته باشیم تا بواسطه نزدیکی راه از وضع ما آگاه نشود و بدین ترتیب نیز زرق و برق اسلحه ما چشمهای دشمن را خیره خواهد کرد و عظمت سپاه ما را در نظر او دو چندان خواهد نمود .

بخش چهاردهم

بار دیگر کوروش و کواکسار

کوروش افزودا گر به ما در نقطه‌ای حمله کنند می توانیم زود راه پیشروی آنها را حدس بزنیم و کاملاً آماده‌ی مقابله باشیم اما آقایان این کار خیلی بعید می نماید و گفت «گمان نمی رود به چنین کاری مبادرت ورزند چون باید از عهدۀ نگاهداری همه مسافت بین دیوار شهر تا این جا را بر آیند مگر آنکه فرض کنند که نیروی آنها از جمع قوای ما بیشتر است و خوب هم می دانند عقب نشینی کاری دشوار و خطرناک است» این بود بیانات او که شنوندگان تصدیق نمودند و گو بر یاس قشون را از راهی که کوروش تجویز کرده بود هدایت نمود. هنگامی که گروهانها پی در پی از کنار شهر عبور کردند او بر عده عقب داران بیفزود و بدین ترتیب سالم و بی خطر راه خود را طی کردند.

با این شیوه حرکت آراسته و منظم او سرانجام به همان محلی که مبدأ حرکتش بود باز آمد یعنی مرز بین آشور و ماد. در این جا کار سه قلعه آشوری را بساخت به یکی که از همه سست تر بود یورش برد و با زور گرفت، پاسداران دو دژ دیگر در اثر ترغیب گو بر یاس و ترسی که از ورود کوروش در میان آنها افتاده بود تسلیم شدند. وقتی که کار لشکر کشی به پایان رسید کوروش پیامی به کواکسار فرستاد که اردوگاه را بازدید کند و بعد از تعاطی افکار معلوم شود برای نگاهداری قلاعی که بدست آمده بود چه تدبیری شایسته تر است و شاید هم کواکسار پس از بازدید

قشون بهترین راه عمل را پیشنهاد می کرد. کوروش به قاصد گفت «اگر اومیخواهد که من بروم بگو که اردو گاهم را به آنجا خواهم آورد».

قاصد با این پیام رفت در این حین کوروش به آن دسته از آشوریها که خاص کوا کسار انتخاب شده بودند فرمود از هر لحاظ آماده و مرتب باشند و همچنین زنانی را که با دو دختر خواننده خاصه او تعیین کرده بودند حاضر کنند.

در آن حین و حال قاصد به نزد کوا کسار شتافت و پیام را رسانید. کوا کسار حرفش را شنید و بهتر آن دید که کوروش و سپاهش در مرز بمانند. در این ضمن لشکریانی که کوروش از پارس خواسته بود شامل چهل هزار نفر کماندار و سپردار وارد شدند. کوا کسار که از حضور عده کلانی در سرزمین خود ناراحت می نمود با آمدن نفرات جدید بر نگرانی اش بیفزود. فرماندهی که از جانب کوروش نزد کوا کسار مانده بود از او استفسار کرد آیا سربازانی احتیاج دارد او جواب داد احتیاجی در کار نیست. وقتی که این افسر پارسی شنید که کوروش وارد شده است در رأس دسته خود زود به ملاقات او رفت. خود کوا کسار تا روز دیگر تأمل نمود سپس با افراد مادی خود براه افتاد. چون کوروش از آمدن کوا کسار اطلاع یافت اسواران پارسی که عده معتنا بهی شده بودند و گروهانهای مادی و هیرکانی و آرامنه و زبدهترین نفرات سوار و پیاده را همراه برداشت تا شکوه قشون و آثار پیروزی را به او نشان بدهد. اما کوا کسار که آن همه لشکریان دلاور و آبرومند را در دنبال کوروش دید و بر قلت عده خویش اندیشید حالت اهانتی به او دوست داد و یأس و بیچارگی جانش را فرا گرفت. کوروش از اسب پیاده شد و به عزم بوسه خوش آمد جلو رفت ولی کوا کسار که پیاده شده بود سر بگردانید و در حالی که چشمانی پر از اشک داشت از بوسیدن او امتناع نمود.

با دیدن این حالت کوروش همراهانش را فرمود در کناری استراحت کنند سپس دست کوا کسار را گرفت و او را بکناری در زیر درخت برد و امر داد فرشهای مادی پهن کنند و از کوا کسار درخواست جلوس کرد و خود در کنارش قرار

گرفته گنت « دائی عزیزم، تورا به خداوند سو گند تمنا دارم بفرمائی دلیل خشم تو بر من چیست؟ مگر چه حالت و بساط غم انگیزی دیده‌ای که اوقات تو این همه تلخ شده است؟

کواکسار جواب داد .

ای کوروش گوش فرا دار، من به اصل و تبار پادشاهی اشتهاری عالمگیر دارم نسبم به قدیم‌ترین زمان تاریخ بشر میرسد پدرم شاه بود خودم نیز تاجدارم ولی حال که به این جا آمده‌ام با استقبال پست و نکبت باری مواجه می‌شوم و تو با شکوه و جلال در این جا حضور داری و از دنبالت هم خدم و حشم و افراد دیگری که روزی همه به من تعلق داشته‌اند. این بساط اگر از جانب دشمن فراهم شده بود به قدر کافی سبب تلخی و ناکامی بود و خدا داند که چه اندازه طاقت فرساست که از قبال کسی که انتظار نمیرفته است ناشی می‌شود . ای کاش در کام گور میافتادم و این خواری و ذلت را نمی‌دیدم و شاهد صحنه‌ای نمی‌شده‌ام که بستگان خودم بر ضد من فراهم ساخته و مرا به این وضع و حال خفیف دوچار کرده‌اند . و گفت نیک می‌دانم که در حال حاضر نه فقط تو بلکه بندگانم نیز ازمن تواناترند و یارای آنرا دارند که صدمه‌ای سخت‌تر از آنچه از جانب من نسبت به آنها ساخته است بر خودم وارد سازند .

در این جا گریه او را مانع ادامه کلام شد و حالش به قدری رقت آور نمود که اشک در چشمان کوروش حلقه زد و لحظه‌ای بین آن دو سکوت افتاد سپس کوروش به حرف آمد : اگر گمان می‌کنی که حضور من در این جا سبب صدمه و آزاری از جانب مادی‌ها نسبت به تو شود حق داری غمگین و رنجور باشی و جای حیرت نیست و رواست که به آنها خشمگین باشی و بر من است که به نمایندگی آنها از تو پوزش بخواهم ولی آنچه به نظر من بکلی خطاست آنست که پادشاهی یک‌باره با همه اتباع خویش رفتار خشم‌آمیز درپیش گیرد. اگر پادشاهی، خونخواری طولانی کرده باشد موجب کینه‌توزی ریشه‌دار خواهد شد اما خشم و کین نسبت به عموم سبب اتحاد و یگانگی عام میشود و باور کن که به همین دلیل هم بوده است که

من افرادت را بی حضور خود روانه دربارت نکرده‌ام تا مبادا خشم و تندى تو آثاری بار آورد که دامنگیر همه ما گردد .

«تا روزی که من در اینجا هستم بایاری خداوند خطری متوجه تو نخواهد بود اما اظهاراتت که صدمه و آزارم به تو رسیده است سخت مرا متأثر ساخته است یعنی با وجود علاقه و تلاش بسیاری که در راه یاری به دوستان خود دارم باز به توطئه برضد آنها بدنام شوم. وی افزود «بهتر آنست که یکدیگر را به این شیوه ، بهبوده متهم نسازیم و حتی الامکان سعی کنیم معلوم شود که من واقعاً چه ناخدمتی در حق تو کرده‌ام ، و بین دو دوست این اصل و قاعده را که صواب و عادلانه است اساس کار قرار می‌دهم که اگر ثابت شود درباره تو بدی کرده‌ام مستوجب نکوهش خواهم بود ولی اگر آشکار گردد هیچ گاه کاری ناروا نسبت به تو مرتکب نشده‌ام و حتی فکر آن هم به سر من نیامده است آیا باز مرا گناهکار خواهی پنداشت ؟
کوا کسار گفت باید دید .

و هر گاه ثابت شود که به تو خدمت کرده‌ام و به خاطر تو تا سرحد امکان جان فشانی نموده‌ام آیا بجای سرزنش سزاوار ستایش نخواهم بود ؟
کوا کسار گفت حرفی عادلانه است .

کوروش گفت ، پس باید آنچه را که کرده‌ام با هم بررسی کنیم و يك يك کارها مورد توجه واقع شود و خودت انصاف بدهی کدام کار صواب و درست و کدام ناصواب و سست بوده است و این رسیدگی را هم از روزی که من سرداری سپاه را برعهده گرفتم آغاز می‌کنیم و اگر بخواهی حتی زودتر . اگر فراموش نکرده باشی يك بار دشمنانت برضد تو همدستی کرده بودند و در صدد بودند که خود و سرزمین تو را تار و مار کنند و به ناچار از پارس استمداد کردی و خصوصی هم از من خواستی که فرماندهی قشونی را که می‌فرستاده‌اند برعهده بگیرم آیا من به حرف تو گوش نداده‌ام ؟ و با بهترین و دلیرترین افراد به یاریات نشناخته‌ام ؟

کوا کسار پاسخ داد براستی که جز این نیست. پیش از آنکه به بررسی دیگر

مطالب برسیم آیا آن کارم عیبی داشته است آیا عملی ستوده و صحیح بشمار نمیرفته است؟ - کواکسار واقعاً که چنین بود. و تا این جا جز نیکی و مهربانی چیزی ندیده‌ام - اما بعد از آنکه دشمن جسارت ورزید و ما ناچار شدیم با او دست و پنجه نرم کنیم آیا در آن کار سستی و اهمال و یا حرکتی از ناحیه من دال بر فرار از خطر مشاهده کرده‌ای؟

کواکسار گفت بهیچ وجه بلکه درست عکس آن بوده است.

«آن گاه چون با عنایت پروردگار پیروزی نصیب گردید و دشمن پا به فرار نهاد من از تو استجازه کردم که تعاقبش کنم و به اتفاق او را به قصاص برسانیم و با هم از ثمرات فتح دلیرانه خویش برخوردار شویم. آیا راجع به آن کارها، موجبی برای تهمت خود خواهی و یا جاه طلبی نسبت به من داری؟»

در این جا کواکسار سکوت نمود. باز کوروش گفت «اگر ترجیح میدهی این حرفم را بی جواب بگذاری پس بگو بدانم آیا احساسات تو بدان سبب جریحه دار شده است که چون تعاقب دشمن را صلاح نمی‌پنداشتی چرا من از آن بابت خاطرت را آسوده گذاشته تقاضا کردم فقط تنی چند از سواره نظام خود را به من عاریت بدهی؟ آیا از این جهت به تو اهانتی وارد شده است در صورتی که با تو پیمان همکاری داشتیم و قرار گذاشته بودیم دوشادوش با دشمن جنگ کنیم. باید تو این مطلب را به ثبوت برسانی و اثبات آن هم بدون بیانی شیوا دور از امکان است.»

کوروش اندکی مکث نمود و کواکسار کماکان خاموش ماند. کوروش گفت «اگر به این سخنم نیز پاسخی نمی‌دهی پس لااقل بگو مگر بعداً چه اعانتی پیش آمده است، همان هنگامی که اظهار داشته بودی که نمی‌خواستی مادی‌های تو از خوش گذرانی دست بکشند و دوچار مخاطره شوند. آیا به زعم تو کار بدی کردم که در آن باره مشاجره‌ای راه نینداختم در صورتی که درخواستم بهترین فرصت و امکان را برای اظهار وجود سر بازانت فراهم می‌کرده است؟ زیرا که پیشنهاد این بود که فقط داوطلبان با من بروند و بعد از آنکه رضایت تو را تحصیل کردم باز تا دل

آنها را بدست نیاوردم کاری از پیش نرفت. آن گاه با آنها شیوه ترغیب اختیار کردم عده ای مجاب شدند و باهم روانه میدان نبرد شدیم بعلاوه اجازه حرکت را خودت داده بودی. حال اگر این رفتارم را درخور سرزنش می شماری لابد قبول هدایای تو نیز عاری از ملامت نخواهد بود.

با این وضع ما عزیمت کردیم و آیا از آن پس حتی یکی از اعمالم محرمانه و برسبیل اختفا بوده است؟ مگر اردوگاه دشمن به چنگ ما نیفتاده است؟ و صدها نفر از آنها که بر تو تاخته بودند به خاک هلاک نیفتاده اند؟ و صدها نفر دیگر اسب و اسلحه خود را از دست نداده اند؟ آیا آن کس که به یغما آمده بود خود دوچار غارت و تاراج نشده است؟ گله و رمه گستاخانی که به خاک تو تاخته بودند اینک در اختیار یاران تو است و برای تقدیم به تو آماده است و یا اینکه اتباع تو آنها را تصاحب کرده اند. برتر و مهم تر از همه آن که شخصاً می توانی مشاهده کنی که قدرت و نفوذ کشورت چه افزایشی یافته و حال آنکه دولت دشمنت ذلیل شده است. استحکامات او اینک در چنگ تو است و برج و باروهای خودت را که آشوریه اشغال کرده بودند باردیگر در کف اختیار داری. باور کردن این مطلب نیز نه مرا آسان و نه مایه خشنودی است که بگویند تو از همه این کارها بیزار هستی و یا خشنودی چندانی نداری. اکنون من به شنیدن اظهارات تو آماده ام و هر نظری که داری بفرما.

کوروش مکئی نمود و کوا کسار اظهار داشت :

«ای کوروش محال است کسی این اعمال را ناروا بشمارد، اما ثمراتی را که تو از کارهای خود بر گرفتی باری سنگین بر شانه من شده است. وی افزود ایکاش من با قدرت خود کشور تو را سرفراز می کردم نه آنکه همت و کار تو سرزمین مرا قرین افتخار سازد. اعمال، تو را مایه مباهات و افتخار است و مرا سبب ننگ و عار، درباره مال و ثروت هم باید بگویم که ترجیح میداده ام زر و مال بیشتری من نثار تو می کردم نه آنکه با این حال بیچارگی چیزی از تو دریافت دارم. مالی را که بدین منوال کسب کنم مرا فقیرتر خواهد ساخت و راجع به اتباعم نیز باید گفت که

اگر رنج و صدمه‌ای به آنها میرسید خوش‌تر بودم تا این وضع و حال که آنها را فدائی و مدیون تو می‌بینم. او افزود شاید این قبیل احساساتم را غیر انسانی بشماری ولی درخواستم آنست که مرا عفو کنی و خودت را به جای من بگذاری آن‌گاه حالت‌ها را بهتر درخواهی یافت. مثلاً خیال کن به یکی از دوستانت نگاهداری سگانت را محول کرده باشی همان سگانی که برای حفاظت خانه خود و خویشتن بار آورده بودی و آن دوست در نوازش آنها به اندازه‌ای کوشش کرده باشد که دیگر اعتنائی به تو نمایند آیا تو از این مراقبت او خشنود خواهی شد یا دل‌سرد؟

اگر این شاهد چندان وزین ننماید موردی دیگر را مثال می‌آورم. فرض کن یکی از دوستانت علاقه و مراقبت سرشار نسبت به افرادت بنماید همان نفراتی که برای حفاظت و جان فشانی در راه خودت پرورش داده‌ای بعد دریابی که آنها جان نثاری نسبت به او را بر سر بازی در راه تو ترجیح میدهند. آیا با وجود این از لطف او سپاسگزار خواهی بود؟ حال به دقیق‌ترین ارتباط انسانی می‌پردازم خیال کن یکی از دوستانت بازن عزیزت عشق بازی راه بیندازد و آن شود که سرانجام بانو تو را فراموش و او را در آغوش کند، آیا این رفتار و حرکت آن دوست تو را مشعوف خواهد ساخت؟ اندیشه من آنست که تو در این باره صبر و طاقت نخواهی نمود و خواهی گفت که آن نامرد، مرتکب بدترین کارهای جهان شده است.

اینک برای اینکه دردم را بهتر احساس کنی تصور کن فلان کس افراد پارسی تو را آن اندازه مراقبت و نوازش کند که آنها بجای تو دنبال او بروند آیا باز چنین آدمی را دوست خود خواهی پنداشت؟ نه برعکس او را از دشمنی که بیش از هزار نفر یارانت را کشته باشد بدتر خواهی داشت. و باز فرض کن با دوستی از راه لطف سرشار صحبت داشته‌ای و تعارف کرده‌ای آنچه از مال تو خواستار باشد بردارد و آن شخص تمام دارائی‌ات را بگیرد و برود یعنی با مال تو، خود کاملاً توانگر شود و تو به ورطه فقر و فلاکت بیفتی. آیا باز خواهی گفت که رفتار او قابل ملامت نبوده است؟ ای کوروش من احساس می‌کنم که تو در باره من عیناً و یا در این حدود رفتار کرده‌ای

البته درست می گوئی که من رضایت داده بودم آنچه میخواستی بر گیری و تو تمام قدرتم را برداشته و برده ای و مرا چنین بیچاره گذاشته ای و امروز غنایمی را که بوسیلهٔ سربازان من بدست آورده ای پیش می آوری و باعزّ و جلال در حضورم می گذاری ، چه اقدام باشکوهی ! تو کشورم را بانیروی سربازانم قدرت و نفوذ می بخشی در حالی که من هیچ گونه دخالتی در این ماجرا ندارم و عاقبت کار باید بانووار چشم به مراحم توداشته باشم و در نظر همه و حتی در چشم سربازان وفادارم تو عظمت و جلال مردانه داشته باشی و من قابل تاج پادشاهی هم نباشم . ای کوروش از تو می پرسم آیا نام این قبیل کارها خیرخواهی است ؟ اگر تو لااقل به عنوان منسوب به اندازه کافی التفاتی داشتی سعی می نمودی که حیثیت و احترام مرا لکهدار نسازی . توسعهٔ کشور من چه فایده ای دارد وقتی که عظم و اعتباری برای خودم باقی نمانده باشد ؟ هنگامی که برمادیها حکمرانی داشتیم از آن جهت نبود که از همه آنها تواناتر بودم بلکه اعتقاد همهٔ ایشان آن بود که نسل و تبارم از هر جهت ممتاز است .

ولی در حینی که او سخن می گفت کوروش حرفش را قطع و فریاد کرد :
 « ای خالوی عزیز به حق خداوندی که بر سرشاهد است اگر اندکی هم از من مهر و وفا دیده باشی حال وقت آنست که قدری نسبت به من عنایت کنی . دیگر عیب و گناهی بر من نگیر و راه عمل و آزمایش برگزین و بر آن باش که من واقعاً چه احساسی نسبت به تو دارم . آن گاه که در عین صفا واقف شوی که در حق تو ناخدمتی نکرده ام چون در آغوشت گیرم متقابلاً مرا در بر گیر و خادم و خیرخواه خویش بشمار و گر نه هر قدر که دلخواه تو است نکوهش و ملامتم کن . »

کوا کسار پاسخ داد شاید حق با تو باشد و بر طبق گفتارت رفتار خواهم کرد .

کوروش گفت آیا می توانم دائی ام را ببوسم .

« اگر بخواهی البته میتوانی . »

آیا مانند چند دقیقه پیش رو نخواهی گرداند؟
 « نه سر نخواهم تافت » پس کوروش او را بوسید.

چون مادی‌ها و پارسیان و همه متحدین، آن دورا در حال بوسیدن دیدند - چون تمام آنها نگران، ناظر جریان ملاقات بودند - از شدت شعف و سرور آرام نداشتند. در این حین کوروش و کواکسار بر اسب خود سوار و عازم مراجعت شدند. افراد مادی از دنبال کواکسار و با فاصله کمی سر بازان پارس از پی کوروش به حرکت درآمدند و متحدین نیز از دنبال روانه شدند. همین که به اردو گاه رسیدند کواکسار را به خیمه‌ای بس عالی راهنمایی کردند. گماشتگان بر طبق دستور آنچه به نام او اختصاص داده شده بود فرا آوردند. در حالی که او به انتظار شروع مجلس ضیافت بود نفرات مادی به حضور آمدند، عده‌ای خود آمده بودند و عده‌ی دیگر را کوروش فرموده بود. این نفرات هدایا را تقدیم نمودند یکی ساقی خوشر و آورده بود دیگری آشپزی ماهر سومی نان پزی استاد چهارمی ساززن و دیگران نیز تنگ و جام شراب و زخت و لباس زیبا و تقریباً هر نفر تیکه‌ای از غنایم تقدیم داشت. با این کیفیت، رفتار و حال کواکسار تغییر نمود و دید که کوروش اتباعش را از اویگانه نکرده بود و در راه و رفتار سابق آنها تفاوتی به نظر نمی‌رسید.

وقتی که لحظه ضیافت فرا رسید کواکسار پی کوروش فرستاد و تقاضا کرد که اوهم در جلسه بزم حاضر شود و گفت بعد از مدتی مدید باز به هم رسیده بودند. اما کوروش جواب فرستاد « خالوی عزیز از حضور من در مجلس بزم در گذر، مگر ملاحظه نمی‌کنی که همه این سر بازان از من انتظارها دارند؟ آیا ممکن است من از حال آنها غفلت نمایم و تفریح شخصی خود را بر خوشی آنها ترجیح بدهم. اگر سر بازان حس کنند که عنایت کافی نسبت به حال آنها نمی‌شود حتی نیکان ایشان پریشان خواهند شد و بعدها جسور و بی‌عار.

البته وضع و مقام تو حکم دیگری دارد، تو از سفری دراز باز آمده‌ای و نباید ترک عادت کنی. اگر اتباع علاقه ابراز احترام دارند تو باید ایشان را ملاحظت و

خوشدل کنی تا اعتماد فیما بین بیشتر شود اما من ناچارم برای رسیدگی به کارها در این جا بمانم . وی افزود فردا صبح زود افسران ارشد به حضورت خواهند آمد تا نظرت را در باره کارهای آینده بدانند و تو خواهی فرمود آیا کماکان کار نبرد تعقیب شود یا وقت آن شده است که لشکریان مرخص شوند.

با این ترتیب کوا کسار در مجلس بزم سرگرم شد و کوروش جرگه ای از یاران خویش، آنهایی که عقل و هوش بسیار برای همکاری او داشتند فراهم ساخت و به آنها چنین خطاب نمود :

« دوستان عزیز ، سپاس بی کران خدایان را سزاست که دعاهای نخستین ما را مستجاب کرده اند، از این پس به هر جا که وارد شویم توفیق یارماست. دشمنان ما رفته رفته ذلیل می شوند ، وعده خود ما هر روز زیادتر و قدرت ما نیز بیشتر می شود و اگر متحدین فعلی باز با ما بمانند موفقیت بیشتری خواه از راه ترغیب و یا استعمال زور و قدرت بدست خواهیم آورد . حال برعهده شماست که عده هر چه بیشتری از ایشان را به ادامه همکاری با ما راغب سازید . این نکته هم درخور توجه است که همان گونه سر بازی که در میدان نبرد تعداد بیشتری از دشمن را نابود کند حاکی است که در شجاعت بر دیگران سراسر است، به همان قسم نیز سخنوری که در روز حاجت گروه بیشتری را جلب و ترغیب کند باید او را سخنور ماهر و خطیبی قادر و سرآمد کلادانها بشمار آورد . اما از پیش چنانکه گوئی خیال سخنرانی درخشانی دارید متنی آماده نسازید و فراموش نکنید، رفتار آنهایی که برآستی مجاب کرده باشید اثر سخن شما را نشان خواهد داد. او افزود اینک من شما را به حال خود می گذارم و سفارش می کنم مأموریتی را که برعهده دارید خوب بدانید و کار من نیز تا آنجا که به خودم مربوط می شود اینست که قبل از تشکیل شدن شورای جنگ جهند نمایم که لشکریان تمام ما محتاج خود را فراهم داشته باشند .

بخش یازدهم

بار دیگر کوروش و متحدین

پس روزی دیگر گذشت و همه بعد از صرف کردن شام به عزم خواب فرا رفتند. ولی فردا صبح زود تمام سران متحدین در حینی که کواکسار هنوز لباس می‌پوشید و خویشتن را می‌آراست جلو خیمه اوجمع شدند، وقتی که کوروش شنید جمع انبوهی در انتظارند داوطلبانی را که یارانش پیش آورده بودند بارحضور داد. نخست کادوسیان آمدند و از او خواستار ادامه نبرد شدند آن گاه هیرکانیها و سکاها و سپس گوبریاس و بعد هیستاسب، گاداتاس (گادات) امیرخواجه را به حضور آورد او نیز همین درخواست را داشت. در این حال کوروش که میدانست گاداتاس چندین روز از غصه مرخص شدن سپاه نیمه جان میزیسته خندید و گفت «ای گاداتاس لابد دوستم هیستاسب با رشوه وادارت کرده است که تو نیز نظر موافق بدهی».

ولی گاداتاس هر دو دست خود را به سوی آسمان برداشته با حالت جدی سوگند یاد کرد که تحت تأثیر کلام هیستاسب واقع نشده بوده است و گفت اصلاً چنان نیست، چون خوب میدانم رفتن تو همان و خانه خرابی کامل من همان، پس در صدد افتادم از هیستاسب استفسار کنم که تو از مرخص کردن لشکریان واقعاً چه منظوری داری.»

کوروش گفت «روانست که من ملامتی به هیستاسب نسبت دهم. هیستاسب افزود «ای کوروش بسیار هم نا رواست زیرا من به گاداتاس فقط گفتم که برای تو

ادامه جنگ مقدور نیست چون پدرت مایل است به پارس باز گردی و مأمورانی هم برای این منظور آمده اند . کوروش فریاد کشید این چه حرفی است که میگوئی پس تو این خبر را بدون اجازه من رایج ساختی ؟

او پاسخ داد آری من کردم چون احساس می کنم علاقه سرشاری در بازگشت به وطن داری و قبله همه انظار شده ای و میخواهی برای پدرت تعریف کنی فلان کار و یا کارهای درخشان دیگر را چگونه انجام داده ای .

کوروش گفت مگر دل خودت برای دیدار وطنت بی تاب نیست ؟ او گفت نه ، مشتاق نیستم و قصد چنین کاری هم ندارم و آنقدر در این جا خواهم ماند تا به فرماندهی قوا برسم و دوست ما گاداتاس را به پادشاهی برسانم و آن مرد آشوری را غلام او سازم .

بدین گونه نیمی به شوخی و نیمی هم جدأ گفت و شنود کردند. در آن لحظه کواکسار از خود آرائی فراغت یافت و با منش و وقار تمام بیرون آمده بر تخت ماد جلوس نمود. وقتی که همگی فرا آمدند و سکوت همه جا را فرا گرفت وی اظهار داشت :

ای دوستان و متحدین، چون من حضور دارم و سن و سالم از کوروش بیشتر است شاید جا دارد اول من شما را مخاطب سازم . به نظر من موقع آن رسیده است که این موضوع را بر سایر امور مقدم و مورد شور قرار دهیم که آیا باید جنگ را ادامه داد و یا قشون را مرخص کرد . وی افزود تقاضا دارم هر کس نظر خود را اظهار کند .

در این وقت سر کرده هیر کانی ها فوری از جا برخاست و اظهار کرد : ای دوستان و همدستان گمان می کنم وقتی که حقایق امور ما را، دستور کار باشد جای حرف و کلام نیست همه میدانیم که اگر متحد بمانیم صدمه ما از دشمن کمتر و زحمت ما برای او بیشتر است ولی آن گاه که از یکدیگر جدا شویم کام او بیشتر روا و امن و آسایش ما بر هوا خواهد شد .

سپس سردسته کادوسیان گفت هر چه کمتر از بابت پراکنندگی و بازگشت به شهر و دیار خویش صحبت بداریم بهتر خواهد بود. نفاق جز صدمه نتیجه‌ای عاید ما نکرده است و حتی درحین لشکرکشی هم عاقبت کار غیر از این نبوده است و دست کم خودم و دسته‌ام از جدائی صدمه بسیار دیده‌ایم و خیال نمی‌کنم شما هم موضوع را از یاد برده باشید.

در این موقع ارته‌باذ همان کسی که روزی مدعی قرابت با کوروش شده بود ازجا برخاسته گفت: ای کواکسار من در باب یک نکته با آنهایی که پیش از من صحبت کرده‌اند مخالف هستم، آنها اظهار میدارند که ما در این جا بمانیم تا کار نبرد را دنبال کنیم. نظر من اینست که تمام مدتی‌راهم که در وطن زیستم بازهیچ گاه دور از مبارزه و پیکار نبودم، من در انواع لشکرکشی‌ها شرکت داشتم که یا بواسطه این بوده است که هموطنانم دوچار خطر شده بودند و یا از آن جهت که دشمن سنگرهای ما را تهدید کرده است. در واقع آسودگی و آسایشی در کار نبود، هم در داخله ترس و بیم داشتیم هم با خارج جنگ و ستیز و سراسر آن وضع و بساط نیز به ضرر خودم تمام شده است. ولی در حال حاضر قلعه دشمن را در دست داریم دیگر مرا از آنها ترسی نیست از چیزهای مطلوب و عزیز آنها خوش هستیم، شراب ناب دشمن را می‌نوشیم ولی اگر به وطن بازگردیم باز همان کاسه خواهد بود و همان آتش. پس من یک نفر با برهم زدن این وضع و بساط هیچ موافق نیستم.

بعد نوبت صحبت به گوبریاس رسید. او گفت: «دوستان عزیز من به قول کوروش اعتماد دارم و نقض عهدی هم از او ندیده‌ام آنچه وعده میدهد وفا می‌کند اما اگر در حال حاضر او اینجا را ترک کند آن آشوری نابکار جان خواهد گرفت و امید قصاص او خواه از بابت ظلمی که بشما کرده و یا ستمی که بر من روا داشته است از بین خواهد رفت و بلکه به جای آنکه او به سزای تبهکاری خویش برسد، من چون با شما دوستی کرده‌ام گرفتار خواهم شد».

با این بیان او سرانجام کوروش برخاسته فرمود:

«آقایان در نظر من نیک روشن است که مرخص کردن قشون موجب کاهش قدرت ما و افزایش اقتدار آنهاست. راست است که برخی از آنها سلاح خود را به ما داده اند شکی نیست که از جای دیگر اسلحه تهیه خواهند کرد و اگر اسب بعضی از ایشان از دست رفته است این فقدان زود قابل جبران خواهد بود و اگر عده ای از آنها به خاک هلاک افتاده اند نفرات دیگر که جوان تر و برناترند جای ایشان را خواهند گرفت و من بهیچ وجه عجیبی نخواهم داشت که بزودی باز ما را دوچار زحمت کنند. پس به چه دلیل بود که من از کواکسار خواستار شدم که این قضیه را به رأی عموم بگذارد؟ زیرا که از آینده نگران هستم و میدانم همینکه قدرت نبرد از ما سلب شود خصومت ورزی دشمن نسبت به ما تجدید خواهد گردید و با طرزکار و وسایل فعلی هم از عهده آنها بر نخواهیم آمد. فصل زمستان در پیش است و اگر خود ما، سرپناهی داشته باشیم خدا عالم است که پناهگاهی برای اسبها و گماشتگان و سربازان خود که بدون آنها هیچ گونه نبردی مقدور نیست نخواهیم داشت. و راجع به آذوقه هم تا حدود و نواحی که ما پیش رفته ایم همه چیز تمام شده است و از آن جلوتر هم اهالی موجودی را در جاهای مستحکمی پنهان کرده اند خود از آن بهره مند می شوند و ما از آنها محروم خواهیم بود. کجاست آن جنگاور دلاوری که در سرما و با شکم خالی علاقه جانفشانی داشته باشد؟ اگر وضع و سازمان لشکری ما همان باشد که تا حال بوده است چه بهتر که هرچه زودتر این بساط را از میان برداریم و منتظر روزی نباشیم که دشمن با ساز و برگ بیشتر و تدارکات کامل ما را از میدان در کند. اگر اراده پیش تازی و پیروزی داریم باید همه استحکامات دشمن را از دست او خارج و خودمان تصرف کنیم آن گاه که از عهده این کار بر آئیم بایستی هرچه بیشتر خواربار در اختیار ما باشد و گرنه طرفی که آذوقه کافی ندارد دوچار تنگنا و شکست خواهد گردید. در حال حاضر وضع ما مثل ملوانانی است که در اقیانوس بی انتها سیر می کنند ولی صرف عبور از اقطار دریا دال بر تصاحب نیست اگر ما قلاع دشمن را پیوسته در دست داشته باشیم آنها

میدانند که در خاک بیگانه‌اند اما خود ما روزگار قرین آرامشی خواهیم داشت . شاید بعضی‌ها از میان شما از اندیشه خدمات پادگانی در نقاط دوردست بیمناک باشید اگر چنین باشد بهتر است ترس و دودلی را از خود دور کنید . ما سر بازان پارس چنانکه تقدیر ماست هنوز باید در غربت بمانیم و درست روبروی دشمن قرار خواهیم گرفت و شما نواحی مرزی بین آشور و این حدود را اشغال کنید و به کشت و زرع اراضی بپردازید. زیرا که اگر ما بتوانیم داخله سرزمین دشمن را در دست بگیریم صلح و آرامش شما در خارج مختل نخواهد شد و او جرأتی نخواهد نمود که دروازه‌های خود را باز بگذارد و به شما در جاهای دور دست بتازد .

با این اظهاراتش همگی حضار برپا خاستند و هلهله تأیید و رضایت از هر سو بر آمد . کواکسار نیز مثل دیگران حمایت نمود . گاداتاس و گوبریاس با تأیید متحدین خود تعهد کردند قلعه‌ای بسازند و برای آن کار دوشهر پناهگاه فراهم سازند. سرانجام کورش که از هم آهنگی فرماندهان درباره پیشنهاد های جنگی خود اطمینان یافت گفت :

« اگر بر استی علاقه ما انجام دادن مقاصدی است که در این جرگه به میان گذاشته‌ایم باید به فراهم کردن اسباب ضربت و دستگاههای محاصره (منجنیق) پرداخت و برای استحکام قلاع خویش مهندس و معمار فراهم ساخت» در این موقع کواکسار ساختن دستگاهی را به خرج خود بر عهده گرفت . گاداتاس و گوبریاس تهیه دو دستگاه دیگر را عهده‌دار شدند و تیگران دستگاه سوم را و خود کورش قول داد که دو دستگاه فراهم سازد . پس همگی به جستجوی مهندس و معمار اسباب کار روانه شدند و افرادی را از میان کار آمدترین نفرات سرپرست قراردادند. کورش نیک توجه داشت که انجام یافتن این کارها مدتی طول خواهد کشید پس در نقطه‌ای که از همه جا خوش آب و هوا تر و تهیه آذوقه آسان تر بود اردوگاه ترتیب داد و نقاط طبیعی را هر جا که لازم می نمود مستحکم کرد تا در صورت گشت و عزیمت خود او با اتفاق لشکر اصلی، گروهان های دیگر در قرارگاههای خود در امن

و امان باشند بعلاوه از کسانی که آن حدود وحوالی را خوب می‌شناختند به تحقیقات پرداخت و سعی بسیار داشت که از موانع کار و موجبات موفقیت آگاه شود. گاهی افراد را برای جمع کردن علیق به اطراف می‌برد و بدین طریق حتی الامکان خود را بهتر مجهز و سربازان را به نیکوترین وجهی سلامت و نیرومند میداشت و از مشق و تمرین دادن آنها آنی فرو نمی‌گذاشت.

بدین وجه روزها گذشت در آن میانه فراریان بابلی و اسیران همه یکسان روایت نموده می‌گفتند پادشاه آشور به لیدیه رفته است و مقدار کالانی جواهر و گنجینه از هر قبیل با خود برده و همگی آنها نیز بر این قول بودند که وی میخواست است زر و سیم خود را از خطر دشمن نجات دهد. اما کوروش یقین داشت که پادشاه در صد گرد آوردن همدست و قواست و تردیدی نداشت که نبرد دیگری در پیش است. اسواران پارسی را چنانکه باید و شاید آماده کرد. اسبهای آنها را مقداری از اسیران و تعداد دیگر را از دوستان خود گرفت. وی هیچ‌گاه از دریافت دونه هدیه خودداری نمی‌نمود اسب و اسلحه خوب. بعلاوه مقدار معتدایی از اربه از دشمن و دیگران فراهم آورد. از اربه‌رانی به سبک قدیم تر و او را که هنوز در میان سیرانها متداول است موقوف کرد. سابقاً مادی‌ها، آشوری‌ها، اعراب و همه اقوام آسیا بطور کلی همان قسم از اربه‌رانی را معمول میداشتند که هنوز سیرانها دارند. عیب آن نوع این بود که بهترین نفرات از اربه‌ران زمینۀ کار و امکان کافی برای قدرت‌نمایی و ازین روسم عمده‌ای در احراز پیروزی نداشتند. برای هر سیصد، از اربه هزار و دو سیصد اسب و سیصد نفر جنگاور لازم بود و انگهی خود از اربه‌ران که فردی ممتاز و برتر از دیگران و مورد اتکا و اعتماد جنگاوران بود از وارد کردن هر گونه ضربت کاری بر دشمن باز می‌ماند.

او شکل از اربه‌های سابق را عوض کرد و به شکل مخصوص جدید در آورد با چرخ‌های سنگین که در صورت تصادم شدید قدرت مقاومت داشته باشد و میله چرخها

طویل باشد، بنابراین قاعده و دلیل که پایه عریض استقامت بیشتری دارد و محل راننده را هم به شکلی برجوار تغییر داد و آن با چوب به وضعی مستحکم ساخته شده و تا آرنج راننده ارتفاع داشته است و آنقدر هم جادار بوده که از بالای لبه، اسبها را نیک اداره می کردند. اژابه رانها نیز کاملاً مسلح بودند فقط چشم آنها پوشیده نبود و دو داس آهنی به طول دو پا بر هر یک از میلهها در طرفین نصب شده بود و دو داس هم در زیر تنه بطرف زمین قرار می دادند تا در موقع حمله افراد دشمن را درو کند. این اژابه جنگی اختراع کورش بوده که هنوز هم در میان اتباع شهنشاه متداول است. علاوه بر اژابه مقدار کلانی هم شتر داشت که از دشمن مصادره و یا از دوستان تحصیل کرده بود.

بخش شانزدهم

بار دیگر آراسپ و پاتیا

سپس کوروش در صدد بر آمد که به لیدیه جاسوس بفرستد تا از وضع و کار پادشاه آنجا اخبار صحیح کسب کند و چنین اندیشید که بهترین کس برای آن مأموریت آراسپ همان فرمانده نگهبان بانوی شوش است. ولی روزگار آراسپ دیگر زار شده بود چون دیوانه وار گرفتار عشق زندانی خود شده بود، تا آنجا که از محبوه خویش تمنای وصال کرد. ولی او که نسبت به شوهر دور افتاده خود وفادار بود سخت امتناع نمود زیرا که شوهرش را بسیار دوست میداشته اما از شکوه بردن به نزد کوروش نیز خودداری کرد. چون اکر اه داشت که کینه و کدورت يك دوست را بر ضد دوست دیگر برانگیزد. آراسپ به خیال اینکه تهدیدش در رام کردن بانو مؤثر خواهد بود شروع به تهدید نمود که اگر به خوشی و مسالمت تسلیم نشود مراد خود را جبراً حاصل خواهد کرد. با این ترتیب صبر بانو تمام شد و خواجه خود را برای عرض موضوع خدمت کوروش فرستاد و دستور داد که همه چیز را شرح بدهد.

هنگامی که کوروش ماجرا را شنید بر آن مرد که اراده خود را از عشق قوی تر می پنداشت پوزخندی زد و ارته باز را همراه خواجه فرستاد و آراسپ را فرمان داد که اختیار زور و جبر نسبت به آن زن ندارد ولی اگر بتواند، ترغیب مانعی نخواهد داشت.

اما تا چشم ارته باز به آراسپ افتاد او را سخت سرزنش کرد و گفت که آن زن

ودیعۀ مقدسی در نزد او بوده است، ازین رو رفتاری شرم آور و پلیدانه کرده بود و آن قدر او را شماتت کرد که آراسپ از شدت خجالت و بیچارگی به گریه افتاد و از اندیشه قهر کوروش در حق خود نیمه‌جان شده بود. وقتی که کوروش از ماجرا آگاه شد پی او فرستاد و در صورتش نگریسته گفت :

« آراسپ، می‌دانم که از من بیم داری و کاملاً شرمندۀ ای ، آسوده باش چون گفته‌اند حتی خدایان نیز از این قبیل هوس‌ها مبرا نبوده‌اند و می‌توانم حکایت‌ها از سر گذشت ناگوار عشاق برای تو تعریف کنم هرچند که بعضی از آنها نیک عاقل و از خود مطمئن بوده‌اند . مگر خودم در همین مورد و در مقابل اعجاز زیبایی و جمال اظهار عجز نکرده‌ام ؟ در واقع در این واقعه گناه با من است که تورا در چنگال غیر قابل نجات عشق قرار داده‌ام . »

اما آراسپ صحبتش را قطع نموده گفت :

« آخ، کوروش تو همواره وجودی مشفق و مهربان بوده‌ای اما هیچ کس دیگری در دنیا نسبت به من ترحمی ندارد. آنها مرا به سوی فلاکت سوق میدهند. همین که یاوه سرایان پی به بدبختی من بردند چون دشمن شادی‌ها نمودند و دوستان هم‌پیشم آمده سفارش کردند که از بیم خشم تو راه فرار اختیار کنم زیرا که گناه بزرگی کرده‌ام . »

سپس کوروش گفت : اینک گوش فرا دار ، همین حالتی که دربارۀ تو پیش آورده‌اند شاید موجب مزید علاقۀ تو نسبت به من و خدمتی بدوستانت شود. آراسپ گفت مگر ممکن است من منشأ خدمتی نسبت به تو گردم ؟ جواب شنید آری اگر بتوانی به کشور دشمن بروی و وانمود کنی که از ترس بازخواستم فرار کرده‌ای ، تصور می‌کنم حرفت را باور دارند . آراسپ گفت اطمینان دارم که باور خواهند کرد . کوروش گفت آن گاه نزد ما باز خواهی گشت و ما را از وضع و حال دشمن آگاه خواهی ساخت، زیرا که گمانم اینست که تورا محرم اسرار خویش قرار دهند و همهٔ اخبار مورد نیاز ما را بدست خواهی آورد . آراسپ گفت بی‌درنگ می‌روم و

چون خیال می کنند که از ترس مجازات تودر لحظه خطیری پا بفرار نهاده ام بیشتر سبب جلب اعتماد آنها خواهد شد .

پس تو واقعاً می توانی پانتیارا رها کنی ؟

وی پاسخ داد : « آری ای کوروش می توانم او را ترك كنم، زیرا که حال پی می برم که انسان دوروح دارد و این درسی حکیمانانه است که از عشق پلید سفسطه انگیز آموخته ام . اگر ما فقط يك روح و جان داشتیم چگونه امکان داشت در عین حال هم مایه خیر باشد و هم انگیزه شر ؟ و چگونه ممکن بود در آن واحد هم طالب نیکی و شرافت و هم دنبال پستی و دنائت باشد ؟ هم در بند هوس باشد و هم از میل و هوس آزاد و فقط يك چیز بخواهد لاغیر ؟ ازین رونیکو روشن است که دوروح درماست . وقتی که جان پاك ما قوی و تواناست جز كل نيك و صواب از ما ناشی نمی شود و هر گاه روح خبیث چیرگی یابد آن گاه وجود ما منشأ پلیدیها و بدیهاست . امروز مرا چیرگی با روح پاك و نیکی است چون مددگاری مثل تو یافته است . کوروش گفت چون عزم رفتن داری جای درنگ نیست و اطمینان دارم که به تو اعتماد خواهند نمود و باید از وضع و کار ما برای آنها تعریف کنی که لابد به نحوی خواهی گفت که مخمل نقشه و کار ایشان شود و بهتر است بگوئی که قصد یورش به سرزمین آنها داریم اما محل حمله هنوز معلوم نیست بدین ترتیب از تمرکز نیروی آنها جلو گیری خواهد شد و هر دسته ای فقط در فکر دفاع خود خواهد بود . و افزود تا آخرین حد امکان با آنها باش و آنچه برای ما لزوم بسیار دارد اینست که نفرات آنها که نزدیک به ما واقع شده اند چه می کنند و به آنها راه آرایش سپاهی را چنانکه درخور صلاح است بیاموز ، زیرا وقتی که از آنها دور شدی و به این سو باز آمدی تغییر وضع برای آنها آسان نخواهد بود و اگر هم به فکر تغییر بیفتند آشفتگی در بساط آنها خواهد افتاد . بدین قصد آراسپ آماده عزیمت شد ابتدا گماشتگان مورد اعتماد خود را فراخواند و آنچه لازمه سفارش بود فرمود . پانتیا چون شنید آراسپ گریخته است قاصدی نزد کوروش فرستاده گفت :

« جای غم و غصه نیست که آراسپ به دشمن پناه برده است من دوستی که بیشتر از او شایسته اعتماد باشد به تو پیشنهاد می‌کنم و آن در صورتی است که اجازه بفرمائی شوهرم به این جا آید و شکی هم ندارم که آنچه حامی و همدست دارد خواهد آورد. البته پادشاه سابق آشور دوست شوهرم بود، اما آن نابکار که حالا تاج دار است ما را به ورطه‌ی نیستی انداخته است. شوهرم او را جبار و گناهکار محض می‌شمارد و بسیار خوشحال خواهد شد که جانب او را و خدمت وجود بزرگواری چون تورا اختیار کند. » وقتی کوروش این مطلب را شنید به پانتیا فرمود پیغام به شوهرش بفرستد که او نیز بر طبق آن رفتار کرد.

آبرادات تا خبر و اثری از زن خود دید و از ما وقع اطلاع یافت غرق در شوق و شغف شد و راه اردوگاه کوروش را پیش گرفت در حالی که هزار نفر سوار همراه داشت چون به جلوداران سپاه پارس رسید و نام و نشان خود را خبر داد کوروش فرمود او را راست نزد پانتیا ببرند. بدین ترتیب بعد از روزهای آزرگار ناامیدی باز سر و همسر در کنار یکدیگر قرار گرفتند. سپس پانتیا راجع به کوروش صحبت داشت، از بزرگواری و از شفقتی که نسبت به او ابراز داشته بود حرفها زد. آبرادات فریاد کشید ای زن عزیز بگو وزود بگو، چگونه می‌توانم از عهده‌ی سپاس او برآیم نه فقط به خاطر عذوفت نسبت به تو، بلکه از بابت این جان‌نثار هم حق‌شناسی کنم. پانتیا گفت ای همسر عزیز، تو باید نسبت باو همان گونه رفتار کنی که او در باره‌ی من بزرگواری کرده است. ازین رو آبرادات به حضور کوروش رفت و دست او را گرفته گفت: «در ازای عذوفت و بزرگواری که نسبت به خودم و زنم فرموده‌ای تنها این گویم و بس که با تو عهد دوستی و وفاداری بسته‌ام غلام تو هستم و همدست تو خواهم بود، تورا در تحصیل هدف‌ت یاری خواهم کرد و تا آنجا که از عهده‌ی من برآید پیوسته یار و مددگارت خواهم بود.»

کوروش پاسخ داد: خدمت تورا می‌پذیرم، اینک ما را ترك و با زنت شامی صرف کن ولی از فردا من میزبان تو خواهم بود و تورا با دوستانم و یاران‌ت يك‌جا منزل خواهم داد.

بخش هفدهم

در مقابل دشمن

چون آبرادات میدانست کوروش تعلق خاطر خاصی به اژابه های داس دار و سواره نظام و توسن های زره پوش دارد در صدد برآمد يك صد اژابه ران از میان اسواران خود به خدمت او اختصاص دهد و پیشنهاد کرد این دسته را در اژابه های خودش که چهار چرخ داشته و با هشت اسب رانده می شده است و اسبها سپری برونزی برسینه داشتند رهبری کند. بدین گونه آبرادات دست به کار شد. این اژابه های چهار چرخه او کوروش را به فراست انداخت که اژابه های هشت چرخه فراهم سازد که هشت گاو آنرا بکشند و دستگاه (منجنیق) را که ارتفاعش از کف زمین بیست و هشت پا^۱ بوده حمل کنند و اندیشید که اگر از این نوع برجها به مقدار وافی و با سرعت کافی وارد میدان جنگ کند پیشرفت بزرگی در کار او و متناسباً شکست سختی بروضع دشمن خواهد بود. این برجها دهلیز باریک و جان پناه و گنجایش بیست نفر را داشت. وقتی که این دستگاه حاضر شد و آنرا آزمایش کرد، دید با هشت چرخ و میله که بوسیله گاو کشیده شود ممکن است تمام برج را به راه انداخت و آن بهتر از دستگاه يك میله ای حامل مهمات جنگی بود که هر دانه آن در حدود بیست و پنج تالان^۲ وزن داشت در صورتی که این برجها که با تخته الوار می ساخته اند با همان قطر و ضخامتی که در ساختن صحنه تأثر متداول بوده کمتر از

۱- در حدود ۱۳ متر . م

۲- هر تالان قدیم تقریباً نه من .

پانزده تالان سنگینی داشت و چون مجاب شد که این اقدام کاملاً عملی است برج‌های جدید را در میدان نبرد به کار انداخت با این اعتقاد که این قبیل مزایا در جنگ عامل نجات و رفاه و رستگاری است .

در آن میان سفیرانی با هدایای خوش آیند از هند وارد شدند بسا پیامی از پادشاه خود :

« ای کوروش به تو درود و سلام می فرستم و به دوستی تو علاقه مند هستم هدایایی برای تو فرستاده‌ام ، اگر باز چیزهایی مورد نیاز باشد آگاهم ساز که خواهی داشت . به فرستادگان خود دستور دادم آنچه فرمان دهی اجرا کنند . »

کوروش پاسخ داد مطلوب من اینست که نفرات شما در هر کجا که خیمه برافراشته‌اند بمانند و گنجینه‌های خود را نگاهداری کنند و به قسمی که دلخواه شماست خوش باشند . اما سه نفر از میان شما نزد دشمن ما روند و چنین وانمود شود که از طرف پادشاه خود با پیام عهد و پیمان آمده‌اند و دقت نمایند که وضع و حال آنها به چه منوال است و آنچه بشنوند یا مشاهده نمایند زود به ما خبر برسانند . اگر از این بابت سپاسگزارم کنید بیشتر از دریافت هدایا ممنون خواهم شد . بعضی از جاسوسان نوکرانی بیش نیستند و مهارتی ندارند که جز آنچه همه میدانند خبری بیاورند اما عناصر دیگری مانند شما می‌توانند از نقشه‌های دشمن که هنوز مرموز است سردر بیاورند .

هندیها این سخن را باخوشوقتی شنودند و آن جلسه را مهمان کوروش بسیار خوش بودند . روز آینده عازم سفر معهود شدند و قول دادند آنچه مقدور باشد براسرار دشمن پی ببرند و عاجلاً برای او خبر بیاورند .

در آن ضمن کوروش تدارکات جنگی خود را به وجهی بس عالی چنانکه گوئی کار عظیمی در پیش است تکمیل کرد و نه فقط مصوبات متحدین را اجرا کرد بلکه شور و هیجان تازه در میان همه دوستان و همدستان خود به وجود آورد تا آنجا که هر کس میخواست در تیراندازی و زوبین‌انداختن و سوار کاری و ابراز طاقت و

برد باری بردیگری سبقت گیرد. کوروش سپاهیان را به قصد شکار بیرون می برد و هر که را که به نحوی از انحا شایستگی می نمود مورد تشویش و ستایش قرار میداد و از فرماندهانی که نفرات خود را بهتر از دیگران آماده ساخته بودند مدح و قدردانی میکرد و در هر جشن و مراسم قربانی انواع مشقها و مسابقات نظامی ترتیب میداد و به برندگان جوایز ممتاز اعطا می کرد، تا وقتی فرارسید که همه لشکریان سرشار از شوق و اعتماد شدند. در این موقع کوروش همه وسایل جنگ را آماده داشت مگر دستگاههای ضربتی و تعداد اسواران پارسی را نیز سرانجام به ده هزار نفر تمام رسانید. از اژدهای داس دار حاضر شده بود، صد تا از آنرا خود او فراهم کرده بود صد تا هم آبرادات آورد، بعلاوه صد اژدها به نوع قدیمی مادی بود. کوروش کوا کسار را وادار کرده بود که آنها را اصلاح و نمونههای کهنه متداول در تروا و لیدیه را موقوف کند. شترها نیز آماده بودند و هر نفری دوسه تیرزن حمل میکرد. سپاهیان همگی حالتی چنان پر شور داشتند که گویی هم اکنون فتح کرده بودند و به قدرت دشمن اهمیتی نمی دادند.

در آن حین و حال هندیانی را که کوروش فرستاده بسود باز گشتند و خبر آوردند که کراسوس فرمانده سپاهیان متحدین تعیین شده بود و تصمیم کلی گرفته بودند که همه پادشاهان همدست لشکریان خود را متمرکز سازند و مبالغ هنگفت برای هزینه جنگ جمع آوری و بابت مواجب چریکها از هر جا که فراهم شوند و یا تهیه هدایا به هر صورتی که لازم نماید خرج شود. عده کلان هم از اهالی تراکیه قهقهه دار ثبت نام کرده بودند، مصریها نیز از راه دریا همی آمدند که بنا بر قول هندیها عده آنها ۱۲۰،۰۰۰ نفر بود آنها سپرهای بلند که تا پائین زانو میرسید داشتند و نیزه های عظیم (که هنوز هم در آنجا معمول است) و شمشیر. بعلاوه بنا بود لشکری هم از قبرس برسد و همه کیلیکیها آماده شده بودند و نفراتی هم از هر دو فریگیه، لاکونیه، پافلاگونیه، کاپادوکیه و اعراب و فنیقیها و تمام آشوریها به فرماندهی خود پادشاه بابل و همچنین یونیه و آئلینها و در واقع از میان تمام

مهاجران یونانی که در سواحل میزیسته‌اند ناچار شده بودند در لشکر کراسوس وارد شوند. خود کراسوس پیشنهاد اتحاد برای اسپارتها در لاسدمونی فرستاد و مقرر بود سپاهیان در حوالی رودخانه پاکتول^۱ گرد آیند و از راه تیمبررا^۲ حرکت کنند (همان نقطه‌ای که هنوز اردوگاه اصلی شاه بزرگ در نواحی واقع در مغرب سوریه است) و فرمانی هم در آمده بود که فروشگاهی در آنجا ترتیب بدهند. این گزارش‌ها با اخبار اسیران و فراریان تطبیق می‌نمود. چون کوروش همواره مترصد بود فراریانی دستگیر و اطلاعاتی از ایشان تحصیل شود و خود نیز جاسوسانی در لباس بردگان فراری به اطراف روانه می‌کرد.

این بود شرح اخبار که چون سپاهیان شنیدند چنانکه دور از انتظار نیست ترس و نگرانی در میان همه ایجاد گردید. افراد با آرامشی غیر عادی و اوقات تلخ پی کار خود رفتند. بعضی‌ها در کنار و گوشه جمع می‌شدند و کسب خبر می‌نمودند و راجع به گزارش‌ها گفتگو می‌کردند. وقتی کوروش متوجه شد که اردوگاه از بیم و هراس آکنده شده است جلسه‌ای از فرماندهان سپاه ترتیب داد در واقع همه عناصری را که واهمه آنها مایه لطمه و، خوش بینی ایشان موجب مزید اعتماد بود فرا خواند. بعلاوه دستور داد جار بزنند که هر کس از نفرات و افراد لشکری که مایل به حضور در جلسه مزبور و استماع اظهارات باشد اجازه شرکت خواهد داشت پس از آنکه همه فرا آمدند او آنها را چنین خطاب کرد:

«دوستان و متحدین من، از شما علت تشکیل دادن این جلسه را مکتوم نمی‌دارم و بدین جهت است که دیدم همینکه اخبار دشمن به ما رسید دوچار ترس و هراس شده‌اید و باید خاطر نشان کنم که از این حالت بر آشفتگی شما بمناسبت اخبار گردآوری قوا از طرف دشمن، دوچار حیرت شده‌ام گویا فراموش کرده‌اید که در حال حاضر قدرت نظامی ما بمراتب بیشتر از موقعی است که قبلاً با او روبرو شده بودیم و به یاری خداوند لشکریان ما نیک آماده و مجهز با تمام وسایل ضروری

است و جا دارد از شما سؤال کنم که اگر با وجود این ، خیالی پریشان دارید پس چه حالتی به شما دست میداده است هر گاه می گفته اند دشمن با نیروی مساوی با ما به این جا خواهد تاخت و یا می شنیده اید افرادی که ما را پیش از این مقهور کرده بودند بار دیگر با ما قصد نبرد دارند و با شوق و اطمینان پیروزی قبلی به سوی ما پیش خواهند آمد و یا آنهایی که کمان و سنان ما را در هم شکسته بودند باز با ما به جنگ برخاسته اند و هزاران هزار نفر دیگر نیز همدست ایشان به عزم شکست دادن ما می آیند ؟ و چه حالی به شما دست می داده است اگر می شنیده اید که پیادگانی که آن بار ما را تار و مار کرده بودند این دفعه در حال سوار و بسا اسلحه تازه و زوبین و نیزه تیز قصد جان ما کرده اند ؟ و یا از ازابهای جدید خبری می شنیده اید که دیگر در میدان نبرد را کد و بیحرکت نخواهد بود و یا پشت به دشمن ، گو اینکه در حین فرار است بلکه بوسیله اسبهای زره پوش رانده می شود ، سپرهای پولادین دارد با میله داس دار که راست بر پیکر و سینه فرو خواهد رفت. و هر گاه می گفته اند شترهایی دارند که در حالت تاخت لرزه بر اندام صدها اسب می اندازند و برجهایی که مددگار و حامی دوست و بلای جان حریف و مانع جنگاوری او در سرزمینهای صاف و هموار است ؟ اگر این اخبار را از ناحیه دشمن می شنیده اید باز می پرسم شما که اکنون سخت بیمناکید در آن صورت چه حالی میداشته اید ؟ و شما که از خبر تعیین کراسوس که خود در بزدلی از آشوریها بیچاره تر است و در نبردها به جای آنکه متحدین خود را مدد برساند زیر بار ننگ فرار می رود . بعلاوه به ما گفته اند که دشمن به تنهایی یارای مقابله با شما را ندارد و در صدد بر آمده است مزدورانی پیدا کند که بهتر از خود او بجای او پیکار کنند . آقایان من فقط می گویم اگر کسی از میان شما با وصفی که شنیده اید وضع ما را هواناک یا نامساعد می پندارد چه بهتر که از میان ما دور شود و در صف دشمن ما در آید که در این صورت بهتر از وقتی که با ماست بر ما منت خواهد گذاشت .

هنگامی که کوروش بیاناتش را به پایان رسانید کریسانتاس از جا برخاست

و گفت :

« ای کوروش متعجب مباش که وجنات بعضی از ما با شنیدن اخبار تیره و تار شده باشد . این اوقات تلخی ناشی از آزردهی است نه ترس و وحشت و افزود این وضع مثل آن می ماند که عده ای با اشتهای وافر بر سفره طعام حاضر شوند و در همان حین فرمان برسد که کاری عاجل پیش آمده است که اول باید به آن پرداخت که گمان نمیرود چنین پیش آمدی احدی را مطلوب نماید . ما با خود مشغول همین گفت و گو بوده ایم که ترتیب کار ما تعیین شده است و در این حال خبر میرسد کاری دیگر هم داریم که بدیهی است تأثیری در قیافهها نموده است که از آن جهت نیست که ترسیده باشیم بلکه آرزو داشته ایم کار خود را پاك يك سره و تمام کنیم و چون پیداست که سوریه تنها جایزه جنگی نخواهد بود - هر چند که گله و رمه و گندم و درختان خرما با میوه فراوان در آنجا بدست خواهد آمد - باز لیدیه غنیمت عمده است ، سرزمینی که شراب و روغن و درختان انجیر دارد و در نواحی ساحلی آن همه قسم میوه و نعمت به حد وفور است . فقط این نکته را یادآوری می کنم که چون چشم ما به دیدن آنها محظوظ شود و بر آن برکات دسترسی یابیم آن گاه افسردگی ما فراموش و قدرت روحی ما دوچندان خواهد شد و همه سعی ما این خواهد بود که هر چه زودتر بر منابع لیدیه دست یابیم .

این بود اظهارات او که تمام متحدین را خرسند ساخت و با صدای رساتحسین

نمودند .

کوروش گفت: آقایان بطوری که کریسانتاس می گوید به نظر من بهتر است بی درنگ روانه مقصد شویم و بر دشمن سبقت بگیریم و مخازن و منابع ایشان را پیش از خود آنها تصاحب کنیم و هر چه هم زودتر دست به کار شویم چیز کمتری برای آنها خواهد ماند . اینست عقیده من اما هر کس از شما راه آسان تری به نظرش میرسد چه بهتر که ما را از راهنمایی خود بهره مند سازد .

چند نفر اظهاراتی نمودند و همه معتقد به تعجیل در حرکت بودند حتی يك

نفر هم نظر مخالف نداد ازین رو کوروش افزود :

«دوستان و متحدین عزیز، به یاری پروردگار قلوب ما، تن ما، اسلحه ما از دیرباز آماده کار است. آنچه فعلا باید کرد اینست که مایحتاج خود و چهار پایان را دست کم برای مدت بیست روز جمع و جور کنیم. به حدس من این لشکر کشی در حدود پانزده روز طول خواهد کشید و در سراسر راه لقمه‌های نان بدست نخواهد آمد. همه خوراکی‌ها خواه بوسیله خود ما و یا از طرف دشمن تا آنجا که مقدورش بوده تمام شده است باید به اندازه کافی نان برداریم که بدون آن نه جنگ می‌توان کرد و نه زندگی. راجع به شراب هر فردی باید آن قدر بردارد که رفته رفته به نوشیدن آب عادت کند قسمت عمده خط سیر ما بکلی فاقد شراب است و هر چه هم از آن برداریم باز کم خواهد آمد. پس برای اجتناب از ترك ناگهانی عادت و عواقب آن، شرط رعایت اینست که با غذا آب بنوشیم که چندان ترك عادت نخواهد بود. زیرا بعضی‌ها نانی را که در آب خیس شده باشد صرف و عده دیگر نان در آب نرم خواهند کرد و گوشت هم فقط آب پز خواهد بود و اگر بعد از هر غذا قدری شراب بنوشیم موجودی ما مدتی دوام خواهد کرد و سرانجام خواهیم دید که می‌توان آب را آسان به جای شراب نوشید. ترك تدریجی عادت هر فردی را به حالتی کاملا متفاوت مانوس خواهد کرد. این درس را هم طبیعت به ما می‌آموزد چنانکه خوش خشک از هوای زمستانی به گرمای شدید تابستانی و باز برعکس رفته رفته به قلب زمستان میرسیم. پس ما هم این سیر طبیعی را طی خواهیم کرد تا به مقصود برسیم. و بجای صرف حال و مال در راه پوشاک سنگین، بهتر است خوراک وافی فراهم ساخت و از افراط و تفریط نیز پرهیز کرد. اگر پوشاک سبک داشته باشید مانع خواب شما نخواهد بود و گرنه ملامت بر من رواست. اما موضوع خوراک مقوله دیگری است. هر کس در حالت سلامت و ناخوشی حتی از زیادت آن بی‌نیاز نخواهد بود. از لحاظ ادویه غذا هم باید آنچه تند و خشک و شور است اختیار کنید چون گوشت نم‌کرده محرک اشتها و مایه تغذیه کافی است و چون شاید به سامانی خواهیم رسید که هنوز

دست نخورده است بعید نیست که به گندم زار برسیم، ازین رو باید وسیله دستی آردسازی همراه برداریم و دستگاہائی سبک وزن انتخاب شود. از همراه بردن دارو هم بییچ وجه نباید غفلت نمود. دوا از جهت وزن سبک ولی از لحاظ اثر و ارزش سخت گرانبهاست و باید مقدار کلی طناب و تسمه نیز برداریم که آن در همه احوال برای بستن خواه اسب یا نفر نیک لازم خواهد بود. البته بند و تسمه کهنه پاره خواهد شد باید مقداری اضافی فراهم داشت و گرنه ممکن است کارها لنگ شود. بعضی از میان شما طرز تیز کردن نیزه را میدانید ازین رو نباید ابزار این کار را هم فراموش کرد زیرا آن کس که نیزه تیز در دست دارد روحی تیز نیز خواهد داشت و از کند گذاشتن لبه نیزه به حس ترس و واہمه دوچار خواهد گردید. باید مقدار وافی و کافی تخته و الوار برای تعمیر اژاہا و بارکشها برداریم. خواه و ناخواه شکستگیها در بین راه پیش خواهد آمد. همچنین ابزار ضروری برای هر گونه تعمیرات لازم داریم زیرا که همه جا نجات و آہنگر پیدا نمیشود اما کسانی می توان یافت که قادر به کمکهای موقت باشند. برای اژاہ کلنگ و بیل جدا گانه لازم خواهد شد و باید بر هر حیوان تبر و تیشه بار کرد که همیشه به کار خواهد رفت و گاهی نیز خیر و برکت را نصیب همگی خواهد ساخت. باید فرماندهان هر گروهان بار و بنه را سرکشی و افراد زیر دست خود را با دقت کامل بازرسی کنند تا مبادا بعضی لوازم فراموش شده باشد، چون ضرر هر نقص و کمبودی دامنگیر همگی خواهد شد. آنها که مباشرت بار و بنه نظامی را بر عہده دارند علیق چهار پایان را فراموش نکنند و هر گاه کسی چیزی را از یاد برده است یادآوری نمایند. شما آقایانی که سرپرستی امور جاده سازی را بر عہده دارید حتماً صورت اسامی سر بازاری را که مهارت سرشاری در زوبین و نیزه اندازی نداشته اند در اختیار دارید و این سلاح داران سابق را فرمان دهید که با داس و تیشه و بیل راهها را صاف کنند. این دسته باید پیوسته در جلو لشکر بروند که اگر راهی باید آماده و گوشه ای هموار شود زود دست به کار شوند و هر گاه ضرورتی فوری در کار ایشان پیش آید من محل تمرکز آنها را بدانم.

و در نظر دارم چند نفر آهنگر و نجار و استاد دوخت و دوز، افرادی که در سن و سال نظامی باشند و مجهز با ابزار کار خود با لشکر ببرم تا در صورت احتیاج به کار آیند. این نفرات در جبهه نخواهند بود بلکه محلی خاص خواهند داشت تا در وقت لزوم هر کس یا گروهی که به کار آنها نیازمند شود مراجعه نماید. اگر خورده فروشان بخواهند با کالای خود دنبال لشکر روانه شوند مانعی ندارد اما هیچ کس در پانزده روز اول حرکت که وسایل همگان فراهم شده است حق فروش نخواهد داشت و بعد از پانزده روز در کار خود مجاز خواهند بود و هر گاه کاسب و سوداگری انبارهای جنس به ما معرفی کند هم متحدین و هم خودم از او قدردانی خواهیم کرد و پاداش خواهد داشت و اگر کسی باشد که برای این گونه کسب و کار خواستار مساعدۀ مالی باشد باز مضایقه نخواهد شد، مشروط بر اینکه ضامن بدهد که همراه لشکر حرکت و از پولی که به او پرداخت می شود استفاده کند. اینست دستورات کلی و از همه انتظار دارم اگر چیزی از قلم افتاده باشد به من یادآوری کنند. اینک به قرار گاههای خود باز گردید و تدارکات خود را تکمیل کنید من نیز برای مراسم قربانی و دعا درباره این لشکر کشی خواهم رفت و همینکه علائم و آثار دال بر خیر و توفیق باشد فرمان حرکت خواهم داد که در این صورت همه با تجهیزات کامل چنانکه دستور داده ام در مراکز خود و زیر نظر فرماندهان مربوطه حاضر شوید.

سپس روبه صاحب منصبان نموده گفت «شما سرکاران همینکه گروهانهای خود را به خط کرده اید با هم پیش من حاضر شوید تا دستور نهائی صادر کنم». با این امریّه لشکریان پی تدارکات خود رفتند و خود کوروش به عزم قربانی روانه شد و در لحظه ای سعد پیشروی آغاز گشت.

روز اول اردوگاه را نزدیک قرار دادند تا هر گاه چیزی جا مانده باشد باز بیاورند و هر کمبودی را رفع کنند. کواکسار با یک سوم لشکر خود در ماند تا کشور خود را بی مدافع نگذاشته باشد اما کوروش با سرعت به پیشروی پرداخت،

اسواران خود را جلو انداخت و پیوسته نفراتی برای اکتشاف و پیش‌آهنگانی را به منظور دیده‌بانی می‌فرستاد. بعد از سواره نظام بار و بنه شامل رشته درازی از اژابه‌ها و حیوانات بارکش در صحرا جالب نظر بود و کلّ لشکر از پی آنها تا هر گاه دسته‌ای وابسته به این قسمت عقب افتاده باشد صاحب‌منصبان که از دنبال می‌آمده‌اند آنها را به تسریع در حرکت تشویق نمایند.

در جادهٔ باریک سر‌بازان از دو پهلوی و بار و بنه را از وسط عبور می‌دادند تا اگر کار مناقلات لنگ شود نفرات مدد برسانند. بر حسب قاعده گروهان‌های مختلف با بار و بنه خود حرکت می‌کردند و دستور صادر شده بود که همهٔ افراد گروه باربری از جلو پیادگان عبور کنند مگر آنکه مانع عمده‌ای پیش آید و برای مزید معاونت نیز گماشتگان اختصاصی فرماندهٔ هر گروهان با بیرق خاص که نفرات می‌شناخته‌اند از جلو در حرکت بودند تا افراد هر دسته پیوسته با هم باشند و سعی همه نیز این بوده است که از همقطاران خود جدا نیفتند. بنا بر این احتیاجی به جستجو پیش نمی‌آمده است همه چیز در دسترس و آماده بود و حس اطمینان و تأمین عمومیت داشت و سر‌بازان مایحتاج خود را زود بدست می‌آوردند.

بعد از چند روز، دیده‌بانها جنبش نفراتی را که سرگرم جمع‌آوری علیق و هیزم بودند در جلو مشاهده نمودند و حیوانات بارکشی هم دیدند که بعضی‌ها مشغول چرا بودند و بعض دیگر را بار کرده بودند و چون بهتر نظاره کردند اثری شبیه دود یا گرد و خاک دیدند و از همهٔ این علائم استنباط شد که دشمن چندان دور نیست. در نتیجهٔ دیده‌بانی، قاصدی فرستادهٔ کوروش را از جریان آگاه ساخت و فوری دستور آمد که طلایه داران جلوتر نروند و هر چه باز دیده شود فوری اطلاع دهند. در آن حین فرمان داد یک دسته سوار پیش بتازند و در صورت امکان تنی چند را در بیابان دستگیر و راجع به وضع دشمن خبر در بیاورند. درحالی که این عده دنبال مأموریت خود رفتند کوروش لشکر را از حرکت باز داشت تا در صورت برخورد با حریف به دسته‌ها آرایش لازم داده باشد. اولین دستور این بود که نفرات صبحانه

بنخورند و منتظر دستور ثانوی باشند. چون این کار شد همه فرماندهان سوار و پیاده و دسته ازآبه و رسد منجنیق و مناقلات را احضار کرد. در همین گیرودار چند نفر سوار دل به صحرای زده اسیرانی آوردند. آنها در جواب کوروش خبر دادند که جزو اردوگاه جمع آوری علیق و هیزماند و از حوزه خود دور افتاده اند زیرا که بواسطه کثرت لشکر همه چیز کمیاب شده بود.

کوروش پرسید قشون شما در چه مسافتی از آنجاست؟

جواب دادند در حدود دو فرسخ. پرسید آیا راجع به ما صحبتی می کرده اند؟ گفتند حرف هائی میزده اندومی گفته اند که در حال پیشروی هستید. کوروش پرسید لابد از آمدن ما خوشحال بودند؟ وی سؤال را طوری عنوان کرد که همه فرماندهانش نیز بشنوند. اسیران گفتند نه ابدأ خوشوقت نمی نمودند برعکس بسیار هم پریشان خیال بودند. کوروش پرسید حالا چه می کنند؟ گفتند که از دیروز برای نبرد به صف آرائی پرداخته اند.

کوروش پرسید فرماندهی آنها با کیست؟

جواب دادند خود کراسوس، او یک نفر یونانی دستیار دارد و همچنین شخصی مادی که می گفته اند جانب تورا رها و به آن طرف فرار کرده است. کوروش فریاد برآورد، آیا واقعاً چنین است؟ ای پروردگار عالم می شود روزی او را به سزای کارش برسانم!

سپس دستور داد اسیران را بردند و رو به صاحب منصبان خود نموده ولی پیش از آنکه چیزی اظهار کند دیده بان دیگری وارد شد و خبر داد اسواران دشمن از نزدیک دیده شده اند و افزود گمان می رود در پی اکتشاف عده لشکر ما باشند، زیرا که در حدود سی نفر با سرعت تمام به طرف ما می تازند و مثل اینست که به قصد دسته محدود ما می آیند و شاید خیال دستگیری پیش آهنگان ما را دارند چون عده ما فقط ده نفر است. با شنیدن این خبر کوروش دسته ای را از گارد شخصی خود فرستاد و دستور داد به تاخت به آن محل برسند و سعی نمایند خود را از نظر

دشمن پنهان دارند و در آنجا بی صدا توقف و آن قدر صبر کنند تا ده نفر دیده بان از آن محل دور شوند، سپس همین که آن سی سوار از پشت تپه در آیند رعد آسا بر آنها بتازند و سعی کنند احدی مجروح نشود. بعد روبرو هیستاسب نموده گفت با سواران هزار نفری خود باید ناگهان در مقابل آنها ظاهر شوی اما نباید آنها را تا دور دست تعاقب نمود و همین که موضع دیده بانی ما مصون شود باید مراجعت کنی و اگر دیده اید کسانی در جبهه مقابل دست راست خود را بلند کنند آنها را بمنزله دوست استقبال کنید.

پس هیستاسب مسلح روانه شد و دسته گارد هم تاخت به مقصد شتافتند، اما قبل از این که به طلایه داران برسند نفری به اتفاق ارباب خود که همان نگهبان بانوی شوش یعنی آراسپ بود جلو آنها آمد. وقتی کوروش این خبر را شنید از جا پرید تا شخصاً او را ملاقات کند. دیگران که از جریان غافل بودند متحیر ماندند تا کوروش مطلب را بیان کرد.

«آقایان بهترین یار ما بار دیگر به ما پیوست. حال موقع آنست که همه از آنچه وی کرده است آگاه شوید. در اثر پستی و دنائت ویا عجز و ضعف ویا بیم از من نبوده است که او ما را ترك کرده بود بلکه او قاصدوار از جانب من رفته است تا از کار دشمن خبردار شود و ما را آگاه سازد. ای آراسپ آنچه به تو وعده داده بودم فراموش نکرده ام و به حق خویش خواهی رسید و همگی از تو قدرشناسی خواهند نمود. ای حضرات به همین مناسبت است که همه شما باید او را احترام بگذارید حقیقت امر آنست که او به خاطر ما جان خود را در خطر انداخته است و بهتانی بر خود بسته است که تحمل آن کار هر کس نیست.»

باشنیدن این خبر همگی آراسپ را احاطه کردند و او را به روی دست بر گرفتند و تجلیل نمودند.

سپس کوروش فرمود:

«دوستان من، همین بس چون آراسپ ما را خبر آورده است و باید گوش داد.

ای آراسپ داستان را تعریف کن و آنچه حقیقت است فاش ساز بخصوص قدرت واقعی دشمن را باز نما و چه بهتر که ما زور و اقتدار او را چنانکه هست بدانیم تا بعداً با بیشتر از آنچه می‌پنداشتیم روبرو نشویم» آراسپ گزارش خود را آغاز کرد: « برای آنکه به تعداد واقعی آنها واقف شوم در حین صف‌آرایی ایشان حاضر و ناظر بودم. کوروش گفت پس می‌توانی نه فقط جمع عدّه آنها بلکه چگونگی رزم‌آرایی آنها را نیز شرح بدهی. آراسپ گفت جواب این مطلب را هم عرض خواهم کرد، بعلاوه این نکته را هم که چگونگی نبرد خواهند کرد. ولی ابتدا به تعداد آنها می‌پردازم. دشمن غیر از مصریها در سی ستون سوار و پیاده نظام آرایش یافته است و جمعاً یک فرسخ و نیم درازی ستون آنهاست و افزود با هزاران اشکال توانستم این اطلاع را حاصل کنم، چه مسافت بزرگی را اشغال کرده بودند. کوروش پرسید خوب مصریها در چه حال اند؟ چون در وسط کلام بآنها وضعی استثنائی داده‌ای. او گفت مصریها در گروهان‌های ده هزار نفری ستون بسته‌اند صاحب‌منصانی از خود دارند که در دسته‌های به عمق و عرض صد نفرند و این همان ترتیبی است که در وطن خود رسم دارند. ولی با وجود اصرار آنها کراسوس اجازه نداد به آن ترتیب درآیند چون او میخواهد سپاهیان تورا حتی الامکان از جناحین محاصره کند. کوروش پرسید دلیلش چیست؟ و از این کار چه منظوری دارد؟

— گمان می‌کنم که بر آن سراسر است که تورا از طرفین محاصره کند. کوروش گفت زنهار که از این کار خود را دوچار خطر خواهد کرد، چون باحرکت جناحی خود باز او را در میان خواهیم داشت. تا این جا آنچه کمال ضرورت را داشته است تو به ما خبر داده‌ای بعد رو به افسران نموده گفت:

بعد از این جلسه بر شاماست که اسلحه خود را بازدید و خویشتن را از هر جهت آماده کنید، چون بارها پیش آمده است که در اثر فقدان جزئی‌ترین چیزها پیادگانی یا اسوارانی و یا دسته‌آزابها عاقل مانده‌اند. فردا صبح زود هنگامی که من مراسم قربانی را انجام میدهم صبحانه صرف و اسبهای خود را تیمار کنید تا وقتی که لحظه

کارزار فرا رسد کمترین چیز را فرو گزار نکرده باشید. تو ای آراسپ فرماندهی جناح راست را خواهی داشت و مابقی هم با دسته‌های هزار نفری خود همین مأموریت را بر عهده دارند. در موقع تاخت و تاز تعویض اسبها محال است و به سرهنگ‌ها و سروانهای تابع خود اطلاع دهید که دسته‌ها را تنگ و بسته آماده جنگ سازند (در آن زمان هر دسته یا لُخ شامل بیست و چهار نفر بود-م). سپس یکی از صاحبمنصبان که فرماندهی ده هزار نفر را داشت اظهار داشت :

« به نظر تو ای کوروش با عمق کمی که ستون ما دارد آیا می‌توانیم در مقابل ستونهای سنگین مهیب آنها استقامت نمائیم.» او جواب داد « آیا تو هم گمان میکنی در ستونی با این همه عمق که عقب‌داران امکان برخورد با دشمن را ندارند تأثیر کافی خواه برای دوست یا برضد خصم خواهند داشت؟ و افزود خودم ترجیح می‌دادم که گروه‌های سنگین پیاده آنها آرایشی نه با عمق صد صف بلکه ده هزار می‌داشته‌اند که در این صورت با نفرات کمتری نبرد می‌کرده‌ایم. و برعکس با عمقی که نظریه من است معتقدم که نیروی هیچ فردی تلف نخواهد شد. همه رندهای لشکر ما با دیگر دسته‌ها همکاری خواهند داشت. من زوبین اندازان را در عقب زره‌پوشان جا خواهم داد و کمانداران را در عقب آنها و چه کاری بس بیپوده است که سربازانی را در ردیف جلو داران گذاشت که قدرت جنگ تن به تن ندارند، اما هر گاه زره‌پوشان در جلو ایشان باشند بر قدرت کار آنها خواهند افزود و می‌توانند از بالای سرنفرات خود ما با تیر و زوبین تلفات سنگین بر حریف وارد سازند و هر گونه ضربتی که بردشمن وارد شود وسیله گشایش و امداد برای افراد خود ما خواهد بود. من افراد ذخیره را در عقب لشکر قرار می‌دهم چون هیچ خانه‌ای بی پی و بام، محکم و قابل دوام نیست. اگر ستون اصلی لشکر ما جلو داران استوار و عقب‌دارانی نیرومند نداشته باشند و هر دو آنها نیز نیک مرتب و آراسته نباشد یارای جنگاوی نخواهند داشت و باز افزود تو باید آرایش سپاه را به شرحی که شنیده‌ای ترتیب بدهی و کسی که فرماندهی پیادگان را دارد با همان عمقی که بیان شده است از دنبال خواهد

آمد و آن دیگری که فرمانده کمانداران است از پی پیادگان، سرکارانی هم که در گروهان ذخیره اند ستون را از قفا حفاظت خواهند کرد، و به همه نفرات هم دستور خواهید داد که نظر بر افراد جلو دار بدوزند و آنهایی را که جانفشانی می کنند با تحسین و آفرین تشویق نمایند و هر کس را که بزدلی نماید اخطار کنند و هر گاه از کسی آثار خلاف و خیانت مشهود شود زهر مرگ در کامش بریزند. پیش تازان باید عقب داران را بوسیله رفتار و گفتار خویش تهییج نمایند. شما ای افراد ذخیره باید آن کنید که عناصر جیون از شما، بیش از دشمن بترسند.

اطمینان دارم که همگی تکلیف خود را می دانید و خوب به آن عمل خواهید کرد. در این جا به فرمانده آتش بار رو نموده اظهار داشت: **اوفر اتاس** باید مراقبت کنی که برج های آتش زا هر چه بیشتر به رسدهای حمله نزدیک باشند و تو **دا اوخوس** باید تمام اژدهای بار و بنه تابع خود را در حفاظ برجها قرار دهی و به مباشران امر کنی که هر کس از ردیف خارج شود مجازات شدید خواهد دید و تو **کردو خاس** باید گردونه های حامل زنان را درست در عقب بار و بنه حرکت بدهی، این وابستگان به سپاه، باید سیاهی لشکر و نشانه زیادی و عظمت به نظر آیند. به افراد فرمان دهید در هر جا که مناسب نماید کمین کنند و اگر دشمن در صدد محاصره ما باشد در پراکنندگی صف آنها بکوشند، چون هر چه آنها بیشتر پراکنده شوند کمتر تأثیر خواهند داشت. این بود وظایف شما و اما سرکاران **آرتا اوز** و **آرتا گرساس** شماره کدام باید با دسته هزار نفری خود نگهبان بار و بنه باشید و تو **فر نوخوس** و **آسی دات** هیچ یک نباید اسواران هزار نفری خود را به جبهه اول جنگ بیاورید آنها باید نیک مجهز در عقب بار و بنه پیش بروند و با تسلیحات کامل، چنانکه گوئی قبل از همه به نبرد خواهند پرداخت سپس نزد من حاضر شوید. و تو سرکار گرامی که فرماندهی گروه جمازان را داری از دنبال اژدهای جنگی حرکت خواهی کرد و باید چشم به فرمان ارتا گرساس داشته باشی. صاحب منصبان اژدهای جنگی میان خودتان قرعه بکشید و آن به نام هر کس افتاد او با صد اژدها خود در پیشاپیش جبهه خواهد بود، در حالی که دودسته دیگر صد اژدهای یمین و یسار ستون را خواهند گرفت.

بخش هجدهم

پانتیا و شوهرش

این بود آرایش جنگی کوروش. در این حین آبرادات امیر شوش به صدای رسا گفت :

ای کوروش استدعا دارم اجازه دهی که من در پیشاپیش جبهه باشم. کوروش با ابراز تحسین از نیت او دستش را گرفته و به پارسیان که فرماندهی اژابه‌های صدگانه را برعهده داشتند رو نموده گفت: آقایان شما با این تقاضا موافق هستید؟ آنها در پاسخ اظهار داشتند چه دشوار است آن مقام قدر و مباهات را از دست دادن، پس همگی رأی برقرعه دادند و آن به نام آبرادات افتاد و او راست در برابر مصریان موضع گرفت. بعد صاحب‌منصبان جلسه را ترك کردند و پی اجرای دستورات رفتند و بعد از صرف کردن شام و گماشتن پاسداران خوابیدند.

روز دیگر صبح زود کوروش به اجرای مراسم قربانی پرداخت و لشکریان پس از صرف صبحانه و ساغرگیری اسلحه پوشیدند و در لباس‌های روشن و بازه و جوشن باشکوه و کلاه خودهای درخشان چه وضع و هیبت برانزده و خوش آیندی داشتند. اسبها همه با یراق و سینه بند و توسن‌ها سپری بر کفل و یال، و اسبهای اژابه‌ها سپر بر دوپهلوداشتند و به وجهی که تمام لشکر از مفرغ سراسر درخشندگی و چون گلی ارغوانی تابناک بود و هشت اسب اژابه آبرادات در زیبایی و آراستگی سرآمد همه می نمود. در حینی که او داشت قبای کتانی متداول کشور خویش را

می پوشید پانتیا فرا آمد و جوشنی زرین و کلاه خودی طلا و بازوبند و باره‌ها و روپوش بلند ارغوانی که در پائین چینی داشت و پیرهای زرگون برای کلاه خود وی آورد. او همه این تحفه‌ها را پنهانی فراهم کرده بود و بدون آنکه شوهرش خبردار شود اندازه جوشن او را تهیه کرده بود. آبرادات چون آنها را بدید در حیرت فرو مانده گفت :

« ای زن عزیز آیا به قیمت آب کردن جواهرات خویش این زره و جوشن را خاص من تهیه کرده‌ای؟ ولی او گفت سرور من، لااقل به گرانبهاترین جواهراتم صدمه‌ای نخواهد رسید زیرا که تو با این وضع و حالی که در نظر دیگران جلوه و جلال‌داری در دیدگان من عزیزترین جواهراتم هستی » .

او در همان حال جوشن را برتن شوهرش پوشید و باوجود سعی در خودداری باز دانه‌های اشک از گونه‌هایش سرازیر شد و برآستی هنگامی که آبرادات سراپا در زره نوظاهر شد، او که از پیش هم سیمای بس دلپذیر داشت اینک چنانکه در وجودش بود نیک برازنده و زیبا و آزاده می نمود . او افسارهای ارا به را از دست میراخور خود گرفت و در شرف سوارشدن مر کب بود که پانتیا از حضار درخواست کناره گیری نموده به شوهر خود گفت : ای سرور عزیز چون با آنچه که میدانی به حرف بیشتری احتیاج نیست باز اظهار این نکته رواست که اگر در همه عالم زنانی شوهر خود را بیشتر از جان خویش دوست داشته‌اند من نیز از آن دسته‌ام و چون این معنی از زندگانی مشترك ما نیک عیان است پس چه حاجت به بیان است و چون تو را آن اندازه که خود آگاهی دوست دارم به عشقی که فیما بین ماست سوگند که آرزویم بیشتر آنست که در کنار شوی قهرمان خویش در گور باشم تا در جوار شوهری پلید و حقیر در نور . من تو را شایسته شامخ‌ترین مقام می‌شناسم و خود را هم قابل علو جاه و جلال تو و همواره نیز دین بزرگی را که نسبت به کوروش داریم در خاطر دارم، همان بزرگواری که وقتی من اسیرش شدم و حصه او تعیین شده بودم باز آقاتر از آن بود که بامن بنده‌وار رفتار کند یا مرا زنی بی‌سرو پا بشمار آورد، او مرا برای

تو حفظ کرد چنانکه گوئی بانوی برادر او بودم و هنگامی که آراسپ نگهبان من از او روگردانید به او قول دادم اگر تورا در عوض او این جا بیاورد دوستی به مراتب والا و شریف تر از آن مرد فراری خواهی بود.

درحینى که پانتیا صحبت می کرد، آبرادات با وجود بسیار به گفته های او گوش میداد و چون حرفش تمام شد وی دستش را بر سر او نهاده نگاهی به آسمان انداخت و چنین به دعا پرداخت :

« ای پروردگار عالم، مرا برای پانتیا شوهری شایسته و برای کوروش که نسبت به هر دو ما احترام و بزرگواری نموده است دوستی قابل بدار، سپس درازا به را باز کرد و سوار شد و راننده در را بست و پانتیا که نمی توانست باز او را در آغوش کشد سرخم کرد و چند بار آرا به را بوسید. در این وقت گردونه فرافت و او بی آنکه دیده شود از دنبالش براه افتاد تا آبرادات سر بگردانید و او را دید و فریاد بر آورد: پانتیای عزیز دل قوی دار و امیدوار باش خدا حافظ وزود به خانه باز گرد». پس گماشته ها و کنیزانش او را در میان گرفته به مر کبش باز آوردند و بانو را در کف آن دراز نموده سایبان بر کشیدند درحالی که آبرادات در آرا به خود با زیندگی و جلال تمام از انظار دور شد و پانتیا نیز رهسپار .

ضمناً کوروش که علایم آسمانی را نیک مساعد دیده بود و لشکریانش را برای رزم آماده کرده بود پیش آهنگانی یکی پس از دیگری از هر سو روانه کرد و این پیام نهائی را به فرماندهان خود فرستاد :

« آقایان ، دوستان و متحدین عزیز برای مزید اطمینان شما در حین کارزار بشارت میدهم که آثار مقدس آسمانی مانند موارد پیشین که فتح و پیروزی را نصیب ما گردانید باز حاکی از توفیق و رستگاری است، پرورش و تعلیمات شما در جنگ و پیکار به مراتب بیش از دشمن است. شما مدتها با یکدیگر همکاری نموده و با هم زیسته اید و متفقاً شاهد فتح و ظفر را در آغوش کشیده اید ، بهره مشترک ایشان فقط شکست بوده است و آنها که هنوز قدم در میدان نبرد نگذاشته اند می پندارند که از

چپ و راست گرفتار حیلۀ خیانتکارانند در صورتی که سربازان ما با این عقیده و ایمان به جنگ میروند که متحدینی يك دل و همراه دارند. آنها که نسبت به یکدیگر اعتماد دارند استوارند و پیروز می شوند و بدون بیم و باک فداکاری می نمایند ، اما وقتی که اعتماد در میان نباشد افراد فقط در اندیشه فرارند. آقایان پس يك دل و يك جهت بر ضد دشمن پیش برویم، بر شماس است که با اژا به های مسلح خود بر گردونه های بی سلاح آنها بتازید و اسواران مجهز ما بر اسبهای بی پناه چیره شوند و دشمن را پاك از میان بردارند. شما سابقاً با پیادگان آنها گلاویز شدید ، راجع به مصریان نیز باید بگویم که نه از لحاظ تجهیزات و نه در صف آرائی بر شما برتری ندارند . سپرهای دارند که از بس بزرگ و سنگین است مانع دید و حرکت آنهاست . ستون های آنها به عمق صد نفر است که امکان زد و خورد را محدود میسازد و اگر هم خیال کرده اند با عدۀ انبوه خویش صفوف ما را از پیش بردارند اول باید از عدۀ ادوات مهیب پولادین و نهیب گروه سواره نظام ما بر آیند و اگر دسته ای از آنها استقامت نمایند چگونه قادرند در عین حال در مقابل پیادگان ما، اسواران ما، آتش- بارو برج های متحرك ما پایداری کنند؟ افرادی که در برجها داریم ما را نه فقط از هر جهت یاری خواهند کرد بلکه دشمن را چنان در تنگنا خواهند گذاشت که خواه و ناخواه ننگ فرار را بر تعقیب جنگ ترجیح خواهد نهاد . اگر گمان می کنید نقصی در کار ماست چه بهتر همین جا باز گوئید، بیاری خداوند همه وسایل کار ما آماده است . هر گاه کسی مطلبی برای عنوان کردن داشته باشد بهتر آنست همین حالا اظهار بدارد و گر نه بعد از دعا و نیایش به درگاه خدا داخل صف های جنگی شود . همه شما باید آنچه را که در این جا گفته ام به نفرات خود ابلاغ و به آنها ثابت کنید که آن کس حکمش رواست که شایسته فرمانروائی باشد، و باوجنات و رفتار و گفتار خود بی باکی و شجاعت خویش را آزاده وار و سرافراز به همه افراد نشان دهد .»

بخش نوزدهم

پیکار بزرگ

آن گاه به درگاه خدایان دعا کردند و سپس هر فرماندهی به واحد خود رفت و شریف زادگان برای کوروش و همراهانش غذا و شراب آوردند. آنها در اطراف قربانی‌ها فرا ایستادند و او در همان حالت برپا، صبحانه خورد و بعد از قربانی و نیایش و شراکت دادن نیازمندان در آنچه خویشتن داشت ساغرهای ریختند و در حین شکرگزاری، خود او و همراهان از آن نوشیدند.

او بار دیگر به درگاه زاوش^۱ خداوند نیاکانش دعا کرد تا در کار نبرد رهبر و مددگارش باشد و بعد پا در رکاب نهاد و سپاه را فرمان حرکت داد. همه سرکرده‌ها تجهیزات خود او را داشتند با قبای ارغوانی و زره بر تن و کلاه خود درخشان با پر برس و زوبین و خنجر و اسبهایی که یراق بر سینه و زره بر کفل و یال آنها بود و سواران نیز با سپری تا زانو. فقط از یک جهت اسلحه کوروش با نفراتش تفاوتی داشت سلاح سپاهیان مطلا بود و اسلحه خود او چون آئینه می‌درخشید. همین که او برتوسن خود سوار شد و به نقطه‌ای دوردست که مقصدش بود نظر افکند از سمت راست غرش رعد بر آمد و کوروش فریاد زد « ای خداوند متعال، همه پیرو فرمان توایم». پس پیشروی آغاز شد. کریسانتاس فرمانده سواره نظام در یمین و آرساماس سرکرده پیادگان از یسار و به تمام صف‌ها فرمان دادند که چشم از بیرق بردارند و

۱- زاوش (ژئوس) همه‌جا در این اثر همان اهورامزداست که از زمان داریوش بزرگ

ذکر نامش رایج شده است. مترجم

با قدم‌های مساوی پیش بروند.»

بیرق کوروش، پیکر عقابی زرین با بال‌های گشاده بود که بر نیزه‌ای بلند نصب کرده بودند و آن تا کنون پرچم شهریار ایران است. قبل از آنکه درست‌رو بروی آشوریها قرار گیرند کوروش سه بار لشکریان را متوقف ساخت، آن‌گاه که نیم‌فرسخ جلو تر رفتند پیش‌تازان دشمن را دیدند. وقتی که هر دو سپاه کاملاً مقابل یکدیگر واقع شدند آشوریها زودپیی بردند تا چه اندازه دوجناح پاریسیان را در میان دارند پس کراسوس با ایستاد و در صدد محاصره دشمن بر آمد. دوستون را یکی به طرف راست و دیگری را در جناح چپ فرستاد تا با هم از چندین جهت بر سپاه پارس حمله ور شوند.

کوروش حرکت آنها را دیده بود اما علامت توقف نداد و راست پیش رفت. در این جا متوجه زاویه انحرافی شد که آشوریها در جناحین برای پیشروی اختیار کرده بودند و از مرکز لشکر خود خیلی دور می‌افتاده‌اند. او به کریسانتاس گفت «می‌بینی زاویه انحراف را در حرکت دورانی خود چه زیاد گرفته‌اند؟ کریسانتاس پاسخ داد آری متوجه شده‌ام و مایه تعجب من شده است و مثل اینست که از مرکز خود دور خواهند افتاد. کوروش گفت همین‌طور است و از ما نیز خیلی دور خواهند شد. دیگری پرسید آیا چه منظوری دارند؟- ظاهر آ از یورش ما می‌ترسند و نمی‌خواهند در حینی که مرکز قوای آنها دور است دو پهلو لشکر آنها به ما نزدیک شود. بعد کریسانتاس پرسید با چنین فاصله زیاد چگونه قادرند به یکدیگر مدد برسانند؟ کوروش گفت بدون شك همین که جناحین آنها مقابل پهلو لشکر ما قرار گیرند از هر سو بر ما خواهند تاخت و ما را مجبور به پیکار خواهند ساخت. کریسانتاس پرسید: به نظر تو این حرکتی عاقلانه است؟ کوروش تصدیق نمود که در حدود اندازه دید آنها دور از مصلحت نخواهد بود ولی هر گاه دید کافی نداشته باشند به آنها از حرکت ستونی واحد بیشتر صدمه خواهد رسید بعد رو به آرساماس نموده گفت تو آهسته با پیادگان پیشروی کن و رفتارت را با حرکت من میزان و تو

ای کریستانتاس با سوارانت قدم به قدم با پیادگان او هم آهننگ باش و من در جناح در موقع صلاح نبرد را شروع خواهم کرد، ولی ابتدا به بازرسی وضع لشکر خودمان خواهم پرداخت و چون به نقطه کارزار نزدیک شوم و قصد حمله کنم علامت خواهم داد. آن گاه باید چست و چالاک حرکت کنی تو درگیری ما را با دشمن خواهی دید چون غوغای رزم به گوشها خواهد رسید. در همان گیر و دار آبرادات رعد آسا بر آنها خواهد تاخت. این دستورکار اوست و بر شماست که از دنبال او سخت بتازید و حتی الامکان ارتباط خود را با دسته اژابه‌ها حفظ کنید و در چنین حال آشفستگی دشمن ایشان را گرفتار خواهم کرد و به یاری خداوند از کوتاه‌ترین راهها به تار و مار کردن آنها خواهم پرداخت.

بعد از این اظهارات دعا و شعاری به همه صفها فرستاد « خداوند منجی ماست و خداوند رهبر ما » سپس به حرکت افتاد. وقتی که در سر راه از کنار اژابه‌ها و زره پوشان می گذشت به بعضی‌ها می گفت :

« سر بازان من، از دیدن چهره شما دلم روشن میشود»، به بعض دیگر « آقایان می دانید که این فتح و ظفر به خاطر یک روز و یک دم نیست بلکه پیروزی‌هایی را که تا کنون بدست آورده‌ایم و در آینده نیز نصیب خواهد گردید حفظ خواهد کرد» و نسبت به بعضی‌ها « دیگر از درگاه خدایان شکوه نخواهیم داشت چون امروز همه نعمت‌هایی آسمانی در اختیار ماست باید درستی و استواری خویش را نشان بدهیم». و یا در مورد دیگر « دوستان عزیز آیا روزی افتخار آمیزتر از این برای ما بوده است؟ امروز قلب دلاوران در طپش است و قهرمانان شادمان اند». و باز « جوایز این رزم و پیکار برای پیروزان، تعاقب و تار و مار و کشتار دشمن است که بدین وسیله زر و مال و بلند نامی و آزادی و امپراتوری بدست خواهد آمد اما بزدلان همه این نعمت‌ها را از دست خواهند داد، آن کس که جان خود را دوست دارد در کنار من با جانفشانی عز و احترام کسب خواهد کرد» و هر گاه سربازی را می دید که قبلا هم در سپاه او نبرد کرده بود می گفت « آقای عزیز به تو که حرفی لازم نیست

تو خود قدر و مقام مردان دلیر را نیک می‌شناسی و ذلت و خواری نامردان را هم». هنگامی که جلو آبرادات رسید باز ایستاد. آبرادات افسار اژده را به راننده داد و به حضور کوروش در آمد و دیگران نیز از سایر دسته‌ها فرا آمدند کوروش گفت :

سرکار آبرادات، خداوند قدر تو را گرامی داشته و دعای تو و یارانت را مستجاب فرموده است. در جبهه لشکریان ما، تو در پیشاپیش هستی و فراموش نخواهی کرد که در گیر و دار پیکار سر بازان پارسی نگران تو و پیروانت خواهند بود و آنها در تنگنای کارزار تو را تنها نخواهند گذاشت .

آبرادات پاسخ داد ای کوروش تا آنجا که من می‌بینم همه کارها در این جا حاکی از آمادگی و کامیابی است ولی وضع جناح لشکر ما موجب نگرانی است . جناح دشمن محکم و نیک وسیع است او اژده‌ها و همه قسم سلاح در اختیار دارد و ما وسایل کامل برای مقابله با او نداریم و اگر بنا بر حکم قرعه جای من در این جا تعیین نشده بود از حضور در این محل امن و امان شرمساری می‌داشتم .

کوروش پاسخ داد، تو موضع خود را درست نگاهدار و غم بقیه با تو نیست. به یاری خداوند من به دو جناح مدد خواهم رسانید اما تا کیدم به تو اینست که تا تار و مار شدن دسته‌هایی که از آنها ترس داری شروع نشده باشد حمله نکنی. در تمام گیر و دار جنگ فقط یک بار کوروش تا حدی گزافه گوئی نمود و گرنه در مواقع عادی او اهل این حرفها نبود و اظهار داشت، همین که پراکنندگی در بین آنها افتاد بدان که من در آنجا هستم، آن گاه با شتاب تمام پیش بتاز زیرا که در آن حین و حال دشمن از هر موقع دیگر ضعیف تر و تو در مقابل قوی تر خواهی بود . آبرادات تا مجال باقی است جبهه را تقویت و سر بازان را برای تهاجم آماده کن و با حالت وجنات خویش شجاعت آنها را بیشتر و با امیدواری و اعتماد خود امید واری ایشان را دوچندان ساز و بر شور جنگاوری آنها بیافزا ، تا در نبرد اژده‌ها سر آمد شوند و به یقین بدان که اگر این بار کامیابی نصیب ما شود همه نفرات اعتراف خواهند

کرد که چیزی بالاتر از دلاوری نیست .

بعد آبرادات بر گردونه خود سوار شد و چنانکه کوروش فرموده بود به اجرای دستورات شتافت. در این هنگام کوروش به جناح چپ که تحت فرماندهی هیستاسب بود و نیمی از اسواران پارسی هم آنجا بودند رفته به او گفت:

هیستاسب حال وقت آنست که چالاکی خود را نشان بدهی، اگر ما چست و چالاک باشیم قبل از اینکه آنها ما را از پا در بیاورند سرشان را به خاک خواهیم انداخت. هیستاسب باخنده جواب داد: «این کار را برعهده ما بگذار، ما پوست از تن دسته مقابل خواهیم کند اما لنگی کار در جناح لشکر ماست، حیف است که آنها عاقل بمانند». کوروش گفت خودم با آنها خواهم بود ولی هیستاسب نباید فراموش کنی هر کدام از ما که به فضل خدا فاتح شود تا یک نفر دشمن در میدان باقی است آرام نخواهد نشست .

با این اظهار، او راه خود را پیش گرفت و به سمت جناح رفت و با فرمانده ازابه داران برخورد به او اظهار کرد: «من خودم به یاری شما آمده ام . وقتی که در پهلو دست به کار شوم باید با حدت هر چه تمام تر بردشمن بتازید و چه بهتر که سرانجام در بیرون عرصه کارزار باشید تا در وسط راه گرفتار » .

سپس به عقب لشکر و قسمت بار و بینه رفت که دو گروهان مأمور داشت هزارتن سوار و هزار نفر هم پیاده و به آرتاگرساس و فارنوخوس سردسته های آنها گفت که عده خود را همانجا مستقر دارند و افزود وقتی که با دشمن در پهلو راست گلاویز شدم در همانجائی که ضعیف تر ند شما راست با همه قوای خود حمله کنید . ستون آنها چنانکه دیده میشود بوسیله سواره نظام پوشش یافته است و باشترهای خود بطرف این سوارها برانید و کم و بیش مطمئن باشید قبل از آنکه جدال آغاز شود آنها وضع خنده آوری خواهند داشت .

پس کوروش با همه پیش بینی های لازم در سر جناح راست لشکر قرار گرفت. در این موقع کراسوس به خیال اینکه مرکز سپاه که تحت فرماندهی خودش بود

از دو جناح به دشمن نزدیک تر است علامت برافراشت تا از حرکت باز ایستند و خود به طرف آنها رفت. وقتی که دولشکر مقابل یکدیگر واقع شدند علامت حمله داد و بدین وجه سه ستون یکی از وسط و دو تا از طرفین به سوی کوروش تاختند که و لوله‌ای در میان سراسر قشون افتاد. آنها بکلی محصور شده بودند مثل اینکه تیکه آجری در وسط گل، گیر کرده باشد و دشمن شامل سواران و کمانداران و ازابه‌رانها از هر طرف مگر سمت عقب، لشکر او را در میان گرفته بود. در این حال کوروش فرمان حمله داد و سکوت سنگینی همه جبهه را فرا گرفت و چون لحظه پیکار رسید کوروش سرود رزم بر خواند که مثل رعد در سراسر میدان طنین انداخت و بلافاصله غوغای نبرد آغاز شد و کوروش در سر اسواران پیش تاخت و جناح دشمن را هدف ساخت و عرصه را بر آنها تنگ کرد. پیادگان نیز با سرعت و استواری کامل موج وار دنبال او رفتند و دشمن را از هر طرف جارو کردند. آنها به صورت خط بودند و دشمن به حالت ستون و این آرایش بسیار به نفع کوروش تمام شد.

مبارزه کوتاهی در گرفت و نفرات دشمن از جلو او سراسیمه پا به فرار گذاشتند. ارتاگرساس چون دید کوروش سخت در گیر شده است از پهلو چپ حمله کرد و چنانکه کوروش دستور داده بود شترها را به صف دشمن زد که اسبها حتی از مسافت دور هم تاب تحمل آنها را نداشتند و چنین می نمود که از شدت ترس دیوانه وار پا به فرار نهادند و هر کسی را که سر راه بود زیر پا له کردند. اینست تأثیر حیرت آوری که شتر در حال اسب دارد. پس ارتاگرساس که نفراتش تماماً جمع و جور بودند آسان به تار و مار کردن قشون دشمن پرداخت. در همین گیر و دار ازابه‌های جنگی به میدان آمدند و از راست و چپ حمله ور شدند که در نتیجه محشری برپا شد.

آبرادات دیگر تاب شکیبائی ننمود و فریاد کشید یاران من، از دنبال بیائید و سواره نظام چنان به میدان تاختند که امانی برای احدی باقی نماند و ازابه‌ها نیز از دنبال وارد شدند و گردونه‌های دشمن را سراسیمه فراری کردند و بعضی از آنها حتی

نقرات خود را جا گذاشتند و رفتند. آبرادات به تعاقب آنها پرداخت و راست به ستون اصلی مصریها برخورد. همقطاراناش نیز با همان سرعت وحدت از دو سر پیش تاخند و يك بار ديگر آنچه در سایر جاها محك آزمایش خورده بود یعنی اینکه در بلاهای سخت آنچه قدر و قیمت بسیار دارد وجود تنی چند یاران وفادار است، در این مورد تکرار شد. برادران رزمی با عزمی برابر نبرد کردند ولی دسته‌هایی که استواری صفوف مصریان را دیدند از راه دیگر درآمده اژدهای فراری را تعاقب نمودند. در این گیر و دار آبرادات و همراهانش به پیشروی بیشتری قادر نبودند، راه وشکافی در قلب لشکر مصریها ایجاد نشد و امکان رخنه وجود نداشت. پس با عده‌ای وافى و کافی به خرد کردن نقرات در زیر گردونه‌ها و چرخ‌ها پرداختند وقتی که دستگاههای داس‌دار به کار افتاد آدم و اسلحه را یکسان خرد کرد و در حین آشفتگی غیر قابل وصفی اژدها به میان فراریان افتادند. آبرادات و چند نفر از همراهانش از گردونه سرنگون شدند و درجا مردانه زد و خورد کردند و شربت شهادت نوشیدند. سر بازان پارس چون این صحنه را دیدند برای مدد و یاری آنها شتاب نمودند و در همان جا کشتارها کردند. اما مصریان کماکان استوار ماندند تا دسته‌های انبوهی برای سرکوبی آنها وارد شدند. در این حین که سنان و تیر و شمشیر به کار افتاده بود جنگ سخت مغلوبه شد ولی مصریان باز پایداری می نمودند زیرا که هم عده آنها بی شمار بود و هم اسلحه ایشان سخت و آبدار. نیزه‌های بلند و محکم داشتند که تا امروز هم در میان آنها متداول است و سپرهای عظیم بر پشت که بیش از زره و جوشن آنها را حفاظت می نمود. سپرها در سپرها گیر کرد و با آنکه پارسیان راست پیشروی میکردند باز از عهده عقب راندن آنها بر نمی آمدند و سپر ایشان بر آرنج بود و چندان، کاری نمی نمود. رفته رفته راهی باز شد و هر ضربتی را با ضربت جواب دادند تا دشمن هدف آتش بارها قرار گرفت. در این مرحله سرانجام ضربت ثانوی بر مصریها وارد شد. افراد ذخیره آنها را هم زوبین اندازان و کمانداران مجال فرار ندادند و با نوك شمشیر آنها را گرفتار و ناچار به تسلیم می کردند و در

گیر و دار این حمله شدید تمام مدت چکاچاك شمشیرها به گوش میرسید و یا فریاد جنگاوران که یکدیگر را در نبرد و کشتار تهییج می نمودند و خداوند را به یاری همی طلبیدند .

در این احوال کوروش فرارسید و از میان دشمن راهی گشود. مشاهده وارفنگی صف سربازان پارسی بر او سخت ناگوار آمد. اما دل نباخت و اطمینان داشت که جلو یورش دشمن را زود خواهد گرفت پس چهار نعل به عقب لشکر دشمن شتافت و از آنجا حمله را آغاز کرد و سربازان خود را از قفا به جان آنها انداخت . مصریان از دیدن آن وضع فریاد زدند که از عقب به ما حمله شده است و در زیر ضربات سنگین راه گریز می جستند. در این حین که جنگ پاك مغلوبه شده بود و پیادگان و سوارها دست در کار بودند يك نفر مصری که زیر اسب کوروش افتاده بود خنجر در شکم توسن او فرو برد و سوارش را به خاک انداخت .

آن گاه بود که معلوم شد محبوب بودن رهبر چه ارجی و چه اهمیتی دارد. با فریادی مهیب افراد از اطراف فرا آمدند و هر حمله ای را با حمله و هر ضربتی را با ضربت جواب دادند. یکی از نجیب زادگان از اسب خود پائین پرید و کوروش را بر اسب خود سوار کرد وقتی که کوروش سوار شد، دید که مصریها در همه جا مغلوب می شوند چون هیستاسب با اسواران خود وارد میدان شده بود و کریستانتاس آماده پیکار آمد. اما باز کوروش اجازه نداد که آنها به فالانتر (ستون انبوه) های مصری حمله ور شوند و دستور داد کمانداران و زوبین اندازان از کنار ، آنها را هدف قرار دهند. سپس خود او به طرف گروهان آتش بار آمد و بر یکی از برجها بالا رفت تا میدان جنگ را نظاره کند و معلوم دارد دشمن در کدام جبهه هنوز ایستادگی می نماید. ولی آنچه دید عرصه ای سراسر درهم و برهم و همه جا اسبها در حین فرار و افراد و اژدها غالب و مغلوب، بعضی ها در حال چیرگی و بعضی دیگر دو عین بیچارگی و در همه جا نیز لشکر او مؤید و منصور بودند و مصریان گرفتار و مقهور و افراد آنها با حال درماندگی در میان حفاظی از پولاد در پناه سپرهای عظیم خود گرد آمده

بودند و دیگر رمق زد و خوردی نداشتند بلکه سخت وارفته بودند. چون کوروش آن وضع را دید احساساتی توأم با ستایش و رقت به او دست داد و رضا نداد که آن افراد باهمه دلاوری که می نمودند باز خوار و کشته شوند، پس سر بازان خود را که هنوز در گرداگرد آنها زد و خورد می کردند فراخواند و صلاح ندید که دیگر کسی سلاح بردارد.

سپس پیامی به آنها فرستاد و سؤال کرد «آیا باز به خاطر عناصری که به شما خیانت و فرار کرده اند خیال تلاش و هلاکت دارید، یا حاضرید جان خود را نجات دهید بدون اینکه نیک نامی جنگاوری شما لکه دار شود؟» آنها در پاسخ گفتند: آیا ممکن است هم جان خود را نجات دهیم و هم خوش نامی خویش را؟ کوروش گفت البته امکان دارد چون ما خود دیده ایم که فقط شما تا آخرین نفس از سنگر خود دفاع کرده اید و از مبارزه دست نکشیده اید. مصریها گفتند اگر ما خود را از مهلکه برهانیم چگونه ممکن است باز سرافراز بمانیم؟ کوروش پاسخ داد:

بدون اینکه خیانتی به همقطاران خود کرده باشید فقط اسلحه خود را به ما تسلیم کنید و با ما دوست شوید آن هم دوست کسانی که با وجود قدرت و اختیاری که در نابودی شما دارند باز شما را امان خواهند داد. آنها پرسیدند اگر با شما دوستی کنیم با ما چه رفتاری خواهید کرد. او پاسخ داد رفتار ما با شما عین رفتار ما با شما خواهد بود، رفتاری نیکو و مطلوب. باز پرسیدند منظور از این نیکی چیست؟ کوروش گفت تا وقتی که جنگ دوام دارد بیشتر از آنچه دریافت می داشته اید به شما حقوق خواهیم داد و چون صلح شود اگر بخواهید با ما بمانید شهر، زمین، زن و خدمه خواهید داشت. آن گاه پرسیدند آیا ممکن است آنها را از یک کار معذور بدارد و خدمتی برضد کراسوس به آنها ارجاع نشود. و گفتند او تنها رهبری بوده که ایشان را می شناخته است.

ازین رو شرایط دیگر را قبول و باهم توافق نمودند و عهد و پیمان بستند که در نتیجه آن تا کنون نیز اعقاب ایشان اتباع وفادار شهریار ایران اند. کوروش چند

شهر را به آنها اختصاص داد. بعضی‌ها در داخلهٔ کشور است که هنوز بلاد مصریان نام دارد. بعلاوه لاریسا، سیلن و کیمه را که در نواحی ساحلی (آسیای صغیر - م) است به ایشان داد که نسل و تبار آنها تا امروز در آن حدود سکونت دارند. وقتی که این کارها شد شب هم فرارسیده بود کوروش سپاه خود را کنار کشید و در، تیم برار (در فریگیه) اردوگاه ترتیب داد.

در این پیکار بزرگ ازمیان دسته‌های متعدد دشمن فقط مصریها شهرتی بسزا یافتند. از لشکریان کوروش سواران پارس مایهٔ سرافرازی شدند چنانکه تا کنون نیز همان اسلحه را دارند که کوروش برای آنها فراهم ساخته بود. اژدهای داس‌دار هم بسیار مؤثر و درخور تحسین واقع شد و این دستگاه جنگی در قشون پادشاه فعلی^۱ نیز متداول است. اما کار اصلی شترها ترسانیدن اسبها بود و خود شترسواران نقشی در پیکار نداشتند چون اسواران دشمن به آنها نزدیک هم نشده بودند زیرا که هیچ اسبی جرأت روبرو شدن با شتر را ندارد. البته آن کار تمهید جنگی شایسته‌ای بشمار میرفت اما هیچ جنگاور شریفی به این فکر و خیال نخواهد افتاد که شترها را خاص این منظور بار آورد و یا راه و رسم جنگ شترسواران را تجویز نماید. ازین روشترها باز به دستهٔ بار و بینه پیوستند.

۱- منظور نویسنده اردشیر دوم برادر کوروش جوان یا کوچک است که کز نفون با او هم زمان بوده است. م

بخش بیستم

کوروش و کراسوس

سپس کوروش و افرادش شام خوردند و بعد از گماشتن مأموران پاسداری ، خوابیدند . کراسوس و سپاهش ، با شتاب تمام به طرف سرد گریختند و قبایل دیگر هم در تاریکی شب به نقاطی هرچه دورتر فرار کردند . بامداد کوروش راست به طرف سرد رفت و وقتی که به جلو برج و باروهای آن جا رسید منجنیقها را بیاراست و نردبانها را فرا خواست . شب آینده هم دسته‌ای از پارسیان و کلدانیها را فرمود که از سخت‌ترین نقطه بر استحکامات بالا روند . راهنمای یکی از اهالی پارس بود که در یکی از آن دژها اسیر و ارمدتی کار کرده بود و از رودخانه راهی به درون شهر می‌شناخت . وقتی که معلوم شد حریف بر برج و باروها دست یافت تمام لیدیها بدون استثنا از شهر فرار و در کنار و گوشه خود را مخفی کردند . بامداد کوروش به شهر درآمد و دستور داد احدی از سر بازان متفرق نشود . کراسوس که خود را در درون قصر محصور دید کوروش را با ندای رسا بر خواند . کوروش پاسدارانی در اطراف حصارها گماشت و خود به سرکشی قلاع مسخر پرداخت . درحین بازدید به صف‌های مرتب پارسیان برخورد اما کلدانیها مواضع خود را ترك کرده به قصد تاراج شهر رفته بودند ، پس بی‌درنگ فرماندهان آنها را احضار و به آنها فرمود که هرچه زودتر از قشون او بیرون بروند و گفت بهیچ وجه قابل تحمل نیست که افراد سر خود و بی انضباط بهترین غنایم را به چنگ آورند . و افزود شما خوب میدانسته‌اید

که حصهٔ آنان چیست. عزم استوارم اینست که افرادی را که در لشکر من فداکاری کرده‌اند محسود دیگران سازم و تعجبی هم نداشته باشید که هنگام بازگشت به موطن خویش با حریفانی نیرومندتر از خود روبرو گردید.

بنابراین ترس و بیم در جان کلدانی‌ها افتاد و از او تمنا کردند که از خشم نسبت به ایشان چشم‌پوشد و تعهد نمودند آنچه از غنائم بدست آورده‌اند پس بدهند. او در پاسخ گفت که «خود از همهٔ آن چیزها بی‌نیاز است و افزود اگر بخواهید. بر شما سخت نگذرد غنائم خود را به پاسدارانی که برج و باروها را برای مانگهبانی می‌کنند تسلیم کنید، چون همینکه سر بازانم دریا بند که هر کسی راحق و پاداشی است همهٔ کارها راست و درست خواهد شد».

پس کلدانیان فرمایش او را اجرا کردند و افراد وفادار و خدمتگزار از چیزهای ناب بهره‌یاب شدند. بعد از آن کوروش فرمان داد سپاهیان در بهترین نقطهٔ شهر مستقر گردند و دستور داد همانجا استراحت و صبحانه صرف نمایند، سپس فرمود کراسوس را به حضور بیاورند و چون او وارد شد فریاد زد: «کوروش ای سرور و آقای من بر تو درود باد، ازین پس تقدیر نام و مقام سروری را خاص تو گردانیده است و تکلیف من است که تورا تعظیم کنم».

کوروش پاسخ داد بر تو هم سلام و درود باد، ما هر دو بشریم و افزود حال بازگو بدانم که آیا حاضری چون دوست پندی به من بدهی؟ کراسوس گفت با خوشوقتی بسیار این کار را خواهم کرد چون میدانم که خیرش به خودم نیز خواهد رسید.

بعد کوروش گفت پس گوش کن «میدانی که سر بازانم رنج بسیار کشیده و با مخاطرات بی‌شمار روبرو شده‌اند و چنین شنیده‌اند که بر شهری که بعد از بابل غنی‌ترین بلاد آسیاست دست یافته‌اند و انتظار نتیجه دارند و من رضا نخواهم داد آنها مأیوس شوند و به حق خود نرسند چون اگر اجر کار و فداکاری آنها از بین برود معلوم نیست دیگر اطاعت نمایند. در عین حال نیز هیچ روا نیست که شهر را

برای تاراج در اختیار آنها بگذارم زیرا از آن نگرانم که بکلی خراب شود و بعلاوه غافل از این حقیقت نیستم که در حین غارت و تاراج بیشتر چیزها بدست افراد دغل خواهد افتاد.»

کراسوس پاسخ داد «پس اجازه می‌دهی به لیدیها اعلام کنم که وعده فرموده‌ای شهر تاراج و خراب نخواهد شد و به زن و فرزندان آنها کاری نخواهند داشت، من هم از جانب اتباع خود قول می‌دهم آنچه در شهر گرامی و گرانبهاست تقدیم حضورت کنند. اگر بتوانم این خبر را به آنها برسانم تردیدی ندارم هیچ نعمت قیمتی و ناب در سارد نخواهد بود که فردا در اختیارت نباشد و انگهی از برکت وجودت این شهر باز ثروتمند و زیبا خواهد ماند، اما اگر آنرا دستخوش غارت سازی، صنعت و هستی آن نیز از بین خواهد رفت و با آن، مردمی نیز که از اعقاب ممتازترین مخلوق روزگارند. در هر حال احتیاجی نیست که فوری هم تصمیم اتخاذ کنی و افزود ابتدا مأموران را بفرست که با نگهبان‌های من گنجینه‌های شاهی را فرا آورند.»

کوروش با این پیشنهاد موافقت نمود و گفت ای کراسوس مطلب دیگری هم دارم، بگو بدانم که غیب‌گوی معبد دلفی به درخواست تو چه جوابی داده است؟ می‌گویند تو حرمت بسیار نسبت به آپولو (رب النوع) داری و همه کارهای خود را به الهام و راهنمایی او می‌گذاری «کراسوس گفت کاش چنین بود اما حقیقت آنست که من از بدو امر تماماً برخلاف رأی او رفتار کردم.»

کوروش گفت مگر چنین چیزی ممکن است؟ پس شرحش را تعریف کن چون گفتارت باور کردنی نیست. او پاسخ داد اولاً به جای اینکه از خدا همه چیز آرزو کنم درصدد آزمایش جواب او برآمدم و افزود چنانکه احدی حتی رب النوع، افرادی را که مترصد آزمایش او باشند، یعنی هیچ مظنونی آدم ظنین را دوست ندارد باز در مقابل امتحانم عنایت نمود و با آنکه از معبد دلفی فرسخها دور بودم از همه کارها آگاه بود. ازین رو ابتدا راجع به فرزندانم از او سؤال کردم که اول جوابی

نیامد تا آنکه نذرها فرستادم و هدایای زرین و سیمین تقدیم داشتم و به گمان خود با اقسام تقدیمی‌ها او را رام کردم و سرانجام هنگامی که پرسیدم آیا صاحب پسرانی می‌شده‌ام یا نه، جواب مثبت داد. قول او راست بود هر چند که بر سعادت من نیز سود یک پسر مگر و لال مادر زاد شد و در اوان جوانی در گذشت. من که در زیر بار محنت‌های بسیار خرد شده بودم باز استفسار نمودم که چگونه می‌توانستم باقی عمر خویش سعادت‌مند باشم که جواب آمد:

« ای کراسوس خودت را بشناس، آن گاه شاهد سعادت در آغوشت خواهی بود »
 وقتی که این خبر معجزه‌وار را شنیدم آرامشی یافتم و بیش خود گفتم، خداوند چه کار سبکی را بر عهده‌ام گذاشته است تا سعادت‌مند شوم. انسان شاید بعضی از مردم را بشناسد و یا نشناسد اما هر کسی قادر به خودشناسی است این بود فکر و اندیشه‌ام و از آن پس مگر مرگ فرزندان، نگرانی دیگری نداشتم تا وقتی که پادشاه آشور مجبورم کرد برضد تو قیام کنم که مرا با انواع خطرها روبرو ساخت، ولی باز به یاری خدا از آن ماجرا رهایی یافتم بی آنکه به آفتی دوچار آیم. ازین رو از خدا شکوه‌ای نداشتم چون خود را می‌شناختم که به جنگ با تو قادر نبودم و خود و خانواده‌ام از خطر نجات یافتیم. اما بار دیگر در اثر سرمستی ناشی از زر و مال خویش و بواسطه ترغیب و چاپلوسی کسانی که مرا رهبر خود میخواستند و فریب تقدیمی‌های بیشمار که پیش آورده بودند و بنا بر تأثیر حرف کسانی که اظهار میداشته‌اند اگر رهبری ایشان اختیار کنم فرمانم را به جان و دل خواهند شنود و مرا سرآمد سروران جهان وانمود و اظهار می‌کرده‌اند که همه امیران و پادشاهان مرا به همکاری رزمی خود برگزیده‌اند من نیز چنانکه گوئی مادر زاد، جهان شهریار بوده‌ام مقام سرداری سپاه را بر عهده گرفتم و هیئات که « خویشتن را نشناخته بودم » چون خیال کرده بودم با تو که اصل و تبار یزدانی‌داری و نسب پادشاهی و از روزگار جوانی با زهد و پرهیزگاری بار آمده‌ای یارای جنگ و همسری دارم و حال آنکه اجداد من خود بانی پادشاهی و آزادی خویش بوده‌اند. بواسطه همین جهالت تام درباره وضع و

حالت خویش بدین گونه سزاوار مجازات شده‌ام و فریاد زد: ای کوروش اینک که سرانجام، خویشتن را می‌شناسم آیا خیال می‌کنی این بار خدا حقیقت را خواهد گفت؟ و چون حال خودم را می‌شناسم پس میتوانم خوشبخت شوم؟ و این سئوالات را بدان جهت از تو می‌کنم که از میان همه افراد فانی قدرت و امکان بهترین جواب را داری و اکسیر سعادت را در اختیار.

کوروش پاسخ داد «ای کراسوس فرصتی برای تأمل لازم است وقتی که به خوشبختی گذشته‌ات می‌اندیشم بر حال کنونی‌ات رقت می‌آورم و اینک بدون تأخیر زن و دخترانت (چون شنیده‌ام دخترانی داری) و یاران و خدمت‌ها را به تو باز می‌گردانم که کماکان متعلق به تو خواهند بود و باز به همان رسم و روالی که داشتی خواهی زیست، اما از این پس قدرت جنگ و جدال را از تو سلب خواهم کرد».

کراسوس فریاد زد «به ذات پروردگاری که بر سر داریم اگر آنچه را که می‌فرمائی نسبت به من روا داری دیگر احتیاجی به فکر و تأمل درباره پاسخم نخواهی داشت و چنان خواهم زیست که همه مردم آنرا زندگی نیک نامیده‌اند و در صحت این قول آنها نیز تردیدی جائز نمی‌شمارم. کوروش گفت آن زندگی و سعادت چه کسانی است؟ کراسوس جواب داد، زنم که در همه عیش و خوشی‌ها و اسباب آسایش شریک بوده بدون اینکه از هیچ گونه دغدغه خاطر در آن باره خبری داشته باشد. حال تو موجبات سعادت را به من ارزانی میداری همان قسم که خودم در حق او که برای من از همه کس در جهان عزیزتر بوده است می‌کرده‌ام ازین رو باید بار دیگر به غیب گوی آپولو عرض سپاس کنم و نذر و قربانی بفرستم.

کوروش در حین شنیدن این اظهارات از آرامش باطنی آن مرد به شگفت آمد و از آن پس هر کجا میرفت او را نیز همراه می‌برد، خواه بدان جهت که از پندش برخوردار شود یا از خطر وجودش محفوظ بماند.

بخش بیست و یکم

مرگ پانتیا

باری آن شب استراحتی کردند، ولی روز دیگر کوروش یاران و فرماندهان خود را فراخواند. به بعضی‌ها دستور داد از غنایم جنگی صورت بردارند و به دیگران فرمود گنجینه‌های کراسوس را تحویل بگیرند. این مأموران برعهده داشتند که نخست سهم مغ‌ها را کنار بگذارند و بقیه را در صندوق‌ها جا دهند و بعد از توزین در ازابه‌ها قرار دهند تا در حین راه به هر کس پاداش و حصه‌ای برسد. آن گاه کوروش بعضی از پیشکاران خود را احضار فرموده پرسید آبرادات را کجا دیده‌اند؟ و در حیرت بود که چرا او هنوز به حضور نیامده است. یکی از صاحبمنصبان عرض کرد سرورا او کشته شد و در میدان نبرد هنگامی که راست به قلب لشکر مصری تاخته بود با همراهایش به خاك هالك افتاد و افزود که خبر داده‌اند زنش جسد او را در گردونه خود حمل و به این‌جا در کرانه رودخانه پاکتول (در سوریه) آورده‌است و کنیزان و نوکران بر تپه‌ای گور می‌کنند و می‌گویند بانو بهترین زیورها و جواهرات را بر تن او پوشیده و در حالی که نعش شوهر عزیز را روی زانو دارد بر خاك نشسته است.

کوروش از شنیدن این خبر با دو دست سخت بر رانهای خود کوبیده زود برخاست و سوار اسبش شده به محل ماتم شتافت و هزار نفر سوار هم از دنبالش روانه شدند. به گاداتاس و گوبریاس فرمود آنچه بتوانند جواهر همراه بردارند و به عزم

تجلیل همقطارانی دلاور که در میدان جنگ شهید شده بودند با شتاب عزیمت نموده دستور داد گله داران از هر سو به محلی که او میرفته است رو آورند تا بر قبر شهیدان قربانی‌ها کنند.

چون او پانتیا را بر خاک نشسته دید و جنازه شوهرش را در کنار، اشک از دیدگانش سرازیر شد و فریاد کشید «ای روح شریف و بزرگوار، ما را گذاشته و گذشته‌ای؟ سپس دست مقتول را بدست خود گرفت که از دست او پائین افتاد، زیرا که با خنجر مصری از بدن قطع شده بود. وقتی کوروش این حالت را دید برغم و ماتمش بسیار بیفزود و پانتیا شیون و زاری‌ها کرد و دست را از کوروش گرفته بوسید و با نوازش تمام در جای خود نهاد و گفت: ای کوروش او از دست رفته است تأسف تو چه حاصلی دارد؟ و باز گفت میدانم که به خاطر من و شاید به همان اندازه نیز در راه تو خود را به کشتن داده و من چه دیوانه بودم که او را تهییج می نمودم تا خود را لایق دوستی برازنده تو سازد و می دانم که هیچ گاه به حال خود نمی اندیشید بلکه تمام فکر و حواس او صرف قدرشناسی از عطف تو بود. اینک پاک و نیک نام رفته است و من که او را به این راه انداخته بودم هنوز در کنار قبرش زنده‌ام.

کوروش در حال سکوت اشک میریخت، سپس گفت:

«بانوی عزیز او بهترین سرنوشت و خوش نامی را دارد و در حین فتح و پیروزی در گذشته است، اکنون این زیورها را که آورده‌ام و خاص نعش اوست پذیر.»
در همین حال گوبریاس و گاداتاس جواهرات و زیور بسیار فرا آوردند. کوروش گفت افنخارات بیشتری هم نثار او خواهد شد و مقبره آبرومندی خواهد داشت و آنچه لازمه قدر و مقام قهرمانان است در حق او خواهند شناخت و قربانی‌ها خواهند کرد. و افزود تو نیز ای بانوی گرامی تنها و بی نوا نخواهی ماند من عفت و نجابت تو را تقدیس می کنم و برای تو نگهبان خواهم گماشت تا در همه جا همراهت باشد فقط باید اظهار کنی که نزد چه کسی خواهی رفت. پانتیا جواب داد، ای کوروش خاطر آسوده باشد و از تو پوشیده نیست که آرزوی پیوستن به چه کسی را دارم.

سپس کوروش از او جدا شد و در حین عبور برای زنی که شوهر دلاور خود را از دست داده بود و به سرنوشت مردی که از وجود چنین همسری دل‌بند محروم شده و دیگر امکان دیدارش را نداشته است سخت متأثر بود. بعد پانتیا خواهی‌های خود را دستور داد که او را تنها بگذارند و گفت می‌خواهد بر قبر شوهرش عزاداری کند. ولی پرستارش را نگاه داشت و به او گفت وقتی مردم هر دو ما را بایک پارچه بپوشان. پرستار به تضرع و زاری افتاد، اما تأثیری در عزم بانو ننمود و چون دید که حرفش بانو را بیشتر ناراحت کرده است به کناری رفت و آهسته به گریستن افتاد. آن‌گاه پانتیا کاردی را که پیوسته همراه داشت برداشت و حلق خود را برید، سرش بر سینه شوهر افتاد و جان داد. پرستار با زاری بسیار گریست و چنانکه خانه‌ش دستور داده بود هر دو جسد را با روپوش واحدی بپوشانید. چون کوروش از کار پانتیا آگاه شد سر اسیمه به محل فاجعه شتافت که شاید او را نجات دهد. وقتی که سه نفر خواهی آن وضع را دیدند با خنجر به زندگی خود نیز خاتمه دادند. کوروش آمد و نگاه احترام و تقدیس بر نعش پانتیا انداخت و اشک از چشمانش فرو ریخت و دستور فرمود درباره او و کشتگان دیگر مراسم تشییع و احترام معمول دارند و مقبره بزرگی برای آنها ساختند و گفته‌اند که آن مزاری چندان رفیع بود که تا آن زمان در دنیا دیده نشده بود.

بخش بیست و دوم

سیاستمدار ایرانی

بعد از آن وقایع کاری‌ها^۱ که پناهگاه‌های محکمی داشتند و به همین مناسبت با یکدیگر در جنگ و نزاع بودند هر دسته سفیری نزد کوروش فرستاده استمداد کردند. کوروش خود از رفتن امتناع نمود چون مشغول تهیه دستگاہهای دیوار کوب برای تسخیر قلاعی بود که به اطاعت او در نیامده بودند. اما آدوسیوس نام پارسی را که همواره با او و مردی بسارای رزین و سربازی نامدار و آدمی خوش تدبیر و بیان بود به جای خود فرستاد و لشکری هم به او داد. کیلیکی‌ها و قبرسی‌ها با طیب خاطر، حاضر به خدمت او شدند و به همین دلیل بود که کوروش هیچ وقت ساتراپی پارسی به کیلیکیه و قبرس نفرستاد چون همواره از رفتار حکام محلی رضایت داشت از آنها باج دریافت میکرد و هر وقت لازم می‌آمد سرباز می‌گرفت.

آدوسیوس با لشکر خود رهسپار کاریه شد. افراد هر دو دسته از او استقبال کردند و او را به درون قلاع خود راه دادند. آدوسیوس با هر دو طرف رفتاری یکسان نمود و به هر دسته گفت که حق با آنهاست ولی شرط لازم آن بود که طرف دیگر از سازش و دوستی او با آنها آگاه نشود تا بتواند در حین جنگ ایشان را غافلگیر کند.

۱- کاریه، از ولایات قدیم آسیای صغیر در کنار دریای اژه. م

ولی او پافشاری نمود که آنها دربارهٔ صداقت خود تضمین بدهند. کاریها سو گند یاد کردند که او را بدون فریب و آزار در قلاع خود پذیره شوند و نسبت به کوروش و اهل پارس صدیق باشند. چون او این شروط را بر هر دو طرف تحمیل کرد بدون اینکه هر طرف از قول و قرار دسته دیگر باخبر باشد، شب واحدی با هر دو آنها قرار ملاقات گذاشت و داخل برج و بارو شد و بدین ترتیب استحکامات هر دو دسته در اختیار او افتاد. بامداد دیگر خود در میان لشکریانش قرار گرفت و سر کرده‌های طرفین را فرا خواند. وقتی که آنها روبروی هم واقع شدند ابتدا بر آشفتند و هر دو می‌پنداشتند که فریب خورده‌اند در این حال آدوسیوس اظهار داشت :

« حضرات گرامی ، من سو گند خوردم که بی خدعه و نیرنگ به استحکامات شما در آیم و صلاح و رفاه طرفین را رعایت کنم، حال اگر هر دسته از شما را گرفتار سازم برضد کاریها اقدام شده است اما اگر به هر دو طرف صلح و صفا ارزانی شود و بتوانید با آسایش خاطر در کشتزارهای خود کار کنید معلوم می‌شود که جز خیر و صلاح شما را نخواسته‌ام . پس از امروز به بعد با هم دوستی کنید و بدون ترس و بیم به کشت و زرع اراضی خود مشغول شوید، فرزندان‌تان با هم وصلت نمایند و هر کسی هم که برخلاف این قاعده و ترتیب رفتار کند کوروش و همهٔ ما دشمن او خواهیم بود» .

پس آنها دروازه‌های شهر را گشودند و مردم از هر سو به ملاقات یکدیگر شتافتند و کشتزارها پسر از بزرگان شد و بساط جشن و شادمانی راه انداختند ، و آن سرزمینی سراسر صلح و صفا شد. در این حال قاصدانی از طرف کوروش وارد شدند تا معلوم دارند مدد بیشتری لازم است یا نه ولی آدوسیوس پاسخ فرستاد برعکس لشکر فعلی او هم زیادی است و برای هر خدمتی دیگر که کوروش بفرماید آماده‌اند. بنابراین قشون خود را عقب کشید فقط پادگانی در آنجا گماشت .

سپس کاریها از او استدعای ماندن کردند و چون نتوانسته بود قبول کند به

کوروش پیام فرستاده تقاضا نمودند آدوسیوس را ساتراپ آنها تعیین کند. در همین موقع کوروش هیستاسپ را با سپاهسانی به فریگیه که در کنار هلس پونت (داردانل) واقع است فرستاد و چون آدوسیوس باز آمد او را هم به همانجا روانه کرد زیرا اگر فریگیها می شنیدند لشکر دیگری هم در حال پیشروی است آسان تر به فرمان هیستاسپ گردن می نهانند.

در آن حین یونانیهای ساحل نشین تقدیمی های بسیار فرا آوردند و پیشنهاد کردند که فاتحان آسیائی در برج و باروی آنها وارد نشوند بلکه آنها فقط باج پرداخت و در هر جنگی که لازم شود تحت فرماندهی کوروش خدمت کنند. اما امیر فریگیه در صدد مقاومت بر آمد و به تهیه لوازم دفاع پرداخت و دستورهای در آن باره صادر کرده بود، ولی چون دستیارانش از او جدا شدند و او خود را تنها دید به هیستاسپ تسلیم شد و سر نوشت خود را بدست کوروش داد. هیستاسپ ساخلمو محکمی در قلاع آنها گذاشت و خود رهسپار گشت و نه تنها سربازان پارسی بلکه گروهی از جنگاوران فریگی را همراه برد. کوروش به آدوسیوس دستور فرستاد که به هیستاسپ ملحق شود و فرماندهی افرادی را که تسلیم شده بودند بر عهده گیرد و اجازه دهد آنها اسلحه خود را نگاه دارند و اسب آنها را که ایستادگی نموده بودند و همچنین اسلحه ایشان را بگیرد و این قبیل افراد به صورت فلاخن انداز در عقب لشکر حرکت کنند.

وقتی که فرماندهانش به این ترتیب مأموریت یافتند خود کورش از سارد که پادگان نیرومندی را برای حفاظت آنجا گماشته بود حرکت کرد و کراسوس و ازابه های پراز گنجینه ها را همراه برد. کراسوس صورت دقیقی از آنچه در هر ازابه بود تسلیم او نمود و در موع تقدیم صورتها گفت: با در دست داشتن این فهرست ها بعد آخواهی دانست مأموران محمولات رادرست نگاه داشته اند یا نه. کوروش در پاسخ گفت ای کراسوس این کار ستوده ایست که کرده ای ولی دستور داده بودم بارها در دست کسانی باشد که سهمی از آن دارند ازین رو اگر دستبرد می آید از مال

خودشان برداشته‌اند .

درحینى كه این مطلب را اظهار می‌داشت مدارك را بدست صاحب‌منصبان خود داد تا بعداً متصدیان وسیلهٔ رسیدگی قرار دهند .

بخش بیست و سوم

فتح بابل

کورش لیدیها را نیز در لشکر خود وارد کرده بود، به بعضی از ایشان اجازه حمل سلاح داد یعنی آنهایی که از عهده نگاهداری اسلحه و اسب و اژا به‌ها برمی آمده‌اند و یا کسانی که در خشنودی خاطرش جهد وافی نموده بودند. اما اگر از کسانی رفتار ناشایست می‌دید اسبهای آنها را به سر بازان پارسی که از آغاز جنگ با او بودند می‌داد ولی اسلحهٔ ایشان را می‌سوزانید و امر میکرد در دستهٔ فلاخن انداز از دنبال لشکر حرکت کنند. در واقع تمام نفراتی را که قدر و استعداد کافی نداشتند خلع سلاح می‌نمود و در عقب سپاه در گروه فلاخن انداز حرکت می‌داد، چون این سلاح خاص بردگان بشمار میرفت. بدیهی است فلاخن اندازان وقتی که با دسته‌های دیگر منظم و مطلوب رفتار می‌کردند گاهی خدمات عمده انجام می‌دادند. اما به تنهایی تمام فلاخن اندازان جهان یارای برابری با مشتی سر بازان مسلح را نخواهند داشت.

کورش در حین لشکر کشی به بابل در بین راه فریگی‌ها و کاپادوکیاها را تابع خود ساخت و عربها را به اطاعت در آورد. این توفیقاها به او قدرت و امکان داده بود که سواران پارسی را تا حدود چهل هزار نفر برساند ولی اسب‌هایی نیز فراهم داشت که در اختیار همهٔ متحدین خود می‌گذاشت.

هنگامی که به کنار بابل رسید آنجا را با لشکریان خود کاملاً محاصره کرد و

سپس شخصاً به اتفاق دستیاران خویش و سران متحدین در اطراف دیوارها به معاینه پرداخت و بعد از ملاحظه استحکامات شهر در صدد بود به سر بازان خود فرمان استراحت بدهد که یکی از فراریان دشمن فرا رسید و اطلاع داد که آشوریها بمحض عقب نشینی او، قصد حمله دارند چون قوای او را از بالای حصارها بر انداز نمودند و بسیار ضعیف تشخیص دادند. این خبر چندان هم حیرت آور نبود زیرا که محیط بابل خیلی طولانی و امکان محاصره کامل آن بدون باریک شدن صفها غیر مقدور بود.

وقتی که کوروش از قصد آنها اطلاع یافت با همکاران خود در قلب سپاه قرار گرفت و پیادگان سنگین اسلحه را فرمان داد که از دو سمت در عقب قسمت ثابت مرکزی صف بسازند و چنان کنند که هر دو دسته در وسط، درست مقابل او متمرکز شوند. این ترتیب و تشکیل دادن صفوف مضاعف بر قوت قلب همه نفرات افزود، اول آنهایی که در مرکز بی حرکت ایستاده بودند بعلاوه برای افرادی که به عقب آمده مقابل دشمن واقع می شدند. وقتی که دو پهلوی لشکر بهم پیوست هیجان و نیروی تازه ای در میان آنها پدید آمد زیرا که صفهای جلو به قدرت خطهای عقب تکیه میدادند و صفوف آخر ردیفهای جلو را می پوشانید و بدین جهت صفهای اول و آخر از بهترین نفرات ترکیب یافت و افرادی که متوسط بودند در وسط ماندند. این صف آرائی هم برای جنگاوری بهتر بود و هم از فرار احتمالی ترسوها جلوگیری می نمود. بعد از آنکه سپاهیان گرد آمدند عقب نشینی آنها يك جاشروع شد تا موقعی که از تیررس دشمن خارج گردیدند و در این حالت نیم دوری به سمت چپ زده متساویاً به طرف شهر رو گردانیدند. هر چه از شهر دورتر می رفتند کمتر به این کار احتیاج بود و همینکه احساس تأمین نمودند بر سرعت خود بیفزودند تا به اردوگاه رسیدند.

در این جا کوروش جلسه ای از فرماندهان خود تشکیل داده به آنها اظهار داشت « ما شهر را از هر طرف معاینه کرده ایم و به نظر من حمله مستقیم به شهری

که دیوارهای بلند و سنگین دارد محال است و چون دارای جمعیت فراوانی است زودتر به خطر قحطی دوچار می‌شوند مگر آنکه مردم بیرون آیند و نبرد کنند حال اگر کسی پیشنهاد دیگری ندارد به عقیده من باید شهر را محاصره کرد.

سپس کریسانتاس گفت: مگر رودخانه از میان شهر عبور نمی‌کند و عرض آن دست کم، ربع میل نیست. گوبرياس گفت همین طور است و عمق آب هم به اندازه قد دو نفر آدم است و در واقع رودخانه از حصارها هم برای شهر سنگر بهتری است.

کوروش اظهار داشت باید از کاری که فوق قوه ماست در گذریم همه باید دست به کار شویم و بعد از اندازه گیری لازم خندقی به عرض و عمق هر چه بیشتر حفر کنیم چون با این ترتیب به پاسداران کمتری احتیاج خواهیم داشت.

بنابراین کوروش به اندازه گیری گرداگرد شهر پرداخت و در هر طرف رودخانه فضای کافی برای نصب برج‌های بلند باقی گذاشت. آن گاه دستور داد از يك سرتاسر دیگر دیوارها خندق عظیمی کنند و افراد او در هر طرف آن تل خاك بالا آوردند سپس برج‌ها را در لب رودخانه ساخت و تنه درختان خرما را که يك صد مترو بلکه بیشتر ارتفاع داشت پایه آن قرار داد. تنه این درختان گاهی بلندتر هم می‌شود و با فشاری از بالا مانند ستون فقرات خر، در زیر بار خمیدگی می‌یابد. قصد او از برافراشتن این پایه‌ها آن بود که وانمود کند نقشه محاصره شهر را دارد و بعلاوه اگر آب رودخانه در خندق‌ها بریزد برج‌ها را از جا نکند. سپس برج‌های دیگری در کنار تل‌ها ساخت تا هر چه بیشتر ایستگاه‌های دیده بانی فراهم سازد. بدین ترتیب لشکر او سخت مشغول شدند. اما اهالی شهر که میدانستند آذوقه بیش از بیست سال را فراهم دارند به این تدارکات او خندیدند. کوروش وقتی این مطلب را شنید لشکر خود را به دوازده گروه تقسیم کرد تا هر کدام از آنها يك ماه از سال مأمور نگهبانی باشند. به این کار او بابل‌ها بیشتر خندیدند بخصوص از شنیدن این خبر که فیریگی‌ها، لیدیها، اعراب و کاپادوکیه‌ها پاسداری خواهند کرد چون می‌پنداشتند این اقوام

به بابلی‌ها بیشتر متمایل اند تا نسبت به پارسیان .^۱
 سرانجام خندق‌ها کنده شد و به کوروش خبر دادند که بابلی‌ها عید دارند و تا صبح به عیش و نوش خواهند پرداخت . پس همینکه هوا تاریک شد او نفرات خود را به کارگماشت و دهانه‌های خندق را گشود و شبانگاه آب رودخانه درون گودال‌ها فرو ریخت و بستررود در قلب شهر به صورت شاهراهی درآمد . وقتی که رود بزرگ به مجرای جدید جاری گشت کوروش صاحبمنصبان پارسی را فرمان داد که دسته‌های هزارگانه سوار و پیاده خود را حرکت دهند و متحدین هم از دنبال آنها به ترتیب مقرر فرآیند . سپس کوروش گارد اختصاصی خود را به جلو فرستاد تا معلوم دارند کف رودخانه برای حرکت لشکر محکم است یا نه . وقتی که جواب مثبت رسید کوروش فرماندهان خود را گرد آورده به آنها گفت :

« ای دوستان من، آب رودخانه به خاطر ما خود را کنار کشیده و برای ورود ما به بابل شاهراهی در اختیار ما نهاده است حال وقت ابراز دلاوری است و باید بی باک به قلب شهر وارد شویم و فراموش نکنیم امشب برضد کسانی عزم نبرد داریم که سابقاً آنها را شکست داده بودیم، در آن روگارانانی که همدستانی نیز داشتند و بیدار وهشیار و بعلاوه معقول و موقر و تا گردن مسلح بودند و آرایش جنگی درست داشتند. ولی امشب درحالتی به آنها خواهیم تاخت که بعضی‌ها در خواب و بعض دیگر مست و همه ایشان فاقد آمادگی اند و چون متوجه شوند که ما به درون شهر راه یافته‌ایم از شدت حیرت بیچاره خواهند شد . اگر کسانی در میان شما بواسطه شلیک آنها از بالای بامها اندیشه ناک باشند تأکید می‌کنم که چنین ترس و بیم را کاملاً کنار بگذارند چون اگر آنها سر بامها روند ، ما نیز خدای مددگاری که آتش باشد فراهم داریم . طاق و ایوانهای آنها آسان قابل حریق است چون ازچوب درخت خرماست و با قیری اندوده است که آتش‌زاست . ما با مشعل‌های خود آتش برزندگی ایشان خواهیم انداخت وفتیله و قطران نیز فراهم داریم که مجبور خواهند شد ازخانه‌های خود فرار کنند یا پاک بسوزند. شمشیرهای خود را بر گیرید و بایاری

پروردگار من رهبر شما خواهم بود، بعد روبه گاداتاس و گوبریاس نموده گفت :
 « شما کوچه‌های شهر را بمانشان بدهید چون راه را می‌شناسید. وقتی که وارد
 شدیم راست ما را به قصر شاهی راهنمایی کنید » .

گوبریاس گفت چنین خواهیم کرد و تعجبی نخواهم داشت که دروازه‌های
 قصر باز باشد زیرا درچنین شبی همه سرگرم خوش گذرانی‌اند، به‌رحال دست کم
 با نگهبانی برخورد خواهیم کرد چون همیشه يك نفر در آنجا هست .

کوروش گفت در هر حال جای تأخیر نیست و باید فوری دست به کار شد و
 آنها را غافلگیر کرد . پس همگی به سوی شهر حرکت کردند ، هر که را در راه
 برخورد نمودند مذبذب یا مقتول ساختند. اهالی بعضی به خانه‌های خود فرار و
 برخی دیگر فریاد و زاری میکردند . اما گوبریاس و همدستانش مثل اینکه خود
 نیز سرگرم خوش گذرانی‌اند صدای آنها را بی‌اثر می‌نمودند تا راست به جلو قصر
 شاه رسیدند . نفرات زیر دست گاداتاس و گوبریاس دیدند درهای قصر بسته است
 ولی افرادی که دستور حمله به پاسداران را داشتند بر سرایشان که گرد آتشی شعله‌ور
 باده‌نوشی میکردند ریختند و در گوشه و کنار آنها را از پا در آوردند . چون همه
 و غوغا شدت یافته بود سکنه قصر نگران تهاجم شدند و کار چنان سخت شد که پادشاه
 امر داد علت را کشف نمایند . عده‌ای در را باز کردند، گاداتاس و سر بازانش به
 افرادی که بیرون آمده بودند و یا میخواستند با عجله به قصر برگردند حمله کردند
 و آنها را با نوك شمشیر به پشت تا پیش پادشاه بردند. او ایستاده بود و قهقهه کشیده‌ای
 در دست داشت. متهاجمین با عده بیشتر خود پادشاه را سرکوب کردند و حتی یکی
 از اطرافیان نیز امکان نجات نیافت . دیگران بعضی‌ها فرار و بعضی دیگر با هر
 وسیله‌ای که بدست آمد از خود دفاع میکردند . کوروش به تمام گذرها نفرات سوار
 فرستاد و فرمان داد هر کسی در کوچه باشد کشته شود و خارجی‌ها با زبان آشوری
 به همه اخطار کنند که درخانه‌های خود بمانند و گر نه جان آنها برهد خواهد بود.
 در حینی که این دستورات اجرا می‌شد گوبریاس و گاداتاس باز گشتند ابتدا

بدر گاه خدا شکر گزاری کردند که از آن مرد که به ناحق خود را پادشاه قلمداد کرده بود قصاص گرفتند. سپس نزد کوروش شتافته دست و پای او را بوسیدند و از فرط خوشحالی و قدردانی اشک ریختند. روز دیگر سحر گاه پاسدارانی که بر برج و باروها بودند دیدند که شهر تسخیر و شاه کشته شده است، ناگزیر دژها را تسلیم کردند و کوروش پادگانی در آنجا گماشت. بعد دستور داد کسان مقتولین جسد کشتگان را دفن کنند و فرمود جار زدند که همه اسلحه خود را تحویل دهند و اگر در خانه‌ای سلاح پیدا شود جان صاحب آن در خطر خواهد بود. بدین ترتیب اهالی اسلحه را تحویل دادند و کوروش دستور داد آنها را در قلعه نگاه دارند تا در صورت لزوم به کار آید.

بخش بیست چهارم

شهنشاهی کوروش

سپس موبدان پارسی را فرا خواند و به آنها فرمود که با قدرت نیزه و سنان شهر تسخیر شده است و دستور داد که نوبر غنائیم را به عنوان نذر و نیاز بردارند و زمین برای وقف و خیر عام اختصاص دهند. عمارات رفیع را برای نفراتی که خدمات ممتاز کرده بودند داد. رسم و قرار تقسیم نیز همان بود که قبلاً تصمیم گرفته بودند. به عبارت دیگر بهترین غنائیم نصیب شجاع ترین افراد شود و اگر کسی ادعای غبن داشته باشد به خود او مراجعه کند. و فرمود به همه بابلی ها اعلام دارند که به کشت و کار خود مشغول شوند و مالیات خود را پرداخت و با طیب خاطر به سروران جدید خویش خدمت نمایند. به همکاران پارسی و آن عده از متحدین که قرار شد کماکان با او باشند آموخت که با اسیران مانند اتباع رفتار شود.

در این حال کوروش احساس نمود که وقت آن فرا رسیده بود که راه و رسم پادشاهی اختیار کند و علاقه داشت که این کار مطابق خواهش و با همراهی دوستانش شود، به صورتی که قرین برآزندگی باشد و او کمتر در میان عامه مردم ظاهر شود و آن کار پیوسته با شکوه و جلال توأم باشد. او در انجام دادن منظور خود چنین تدبیر نمود که روزی طلوع صبح در محل متناسبی جلوس کرد و همه کسانی را که برای دیدار و صحبتش آمده بودند ملاقات و مرخص کرد. وقتی که مردم شنیدند وی بار حضور می دهد دسته دسته به ملاقاتش شتافتند و برای آنکه به او دسترسی یابند دست

و پا می‌شکستند و گاهی زد و خورد راه می‌افتاد. پیشخدمتان او جهد وافی نمودند که ارباب رجوع را تقسیم و کارباریابی آنها را مرتب کنند. در آن حین هر وقت کوروش دوستان خاص خویش را در میان جمعیت می‌دید خود جلو میرفت و دست التفات درازو به آنها اظهار میکرد، دوستان عزیز قدری تأمل کنید تا من از کار جمعیت فارغ شوم آن گاه به آسانی باهم صحبت خواهیم داشت. ازین رو دوستان او صبرپیشه کردند اما جمعیت دست بردار نبود و مرتباً بیشتر می‌شدند تا غروب شد بدون اینکه فرصتی برای صحبت با یارانش باقی مانده باشد. تنها حرفی که توانست با آنها در میان بگذارد این بود که آقایان امروز خیلی دیر شده است و باید تودیع کنیم حتماً فردا زودتر خواهید آمد و خودم اشتیاق صحبتی با شما دارم. با این اظهار او، دوستانش با خرسندی خاطر راه خود را درپیش گرفته رفتند بدون آنکه گفت و شنودی واقع شود. آنها به اندازه وافی و کافی تمام روز را خستگی و گرسنگی و انتظار کشیده بودند و سرانجام امکان استراحتی یافتند. روز دیگر کوروش باز در همان جا قرار گرفت و جماعتی بیش از روز پیش ازدحام کرده بودند و قبل از اینکه دوستانش وارد شوند جمعیت همه جا را فرا گرفته بود. پس کوروش نفراتی از یساولان پارسی را گرداگرد خود مستقر و امر کرد مگر دوستان و فرماندهانش دیگران حق پیش آمدن ندارند و همین که دوستانش جمع شدند اظهار داشت:

« یاران عزیز، خدایان همه دعاها را مستجاب کرده‌اند و آنچه آرزو داشته‌ایم بدست آمده است اما اگر فایده توفیق و کامیابی اینست که انسان اختیار کار خود را هم نداشته باشد و نتواند دمی با دوستان خود بیاساید من از خیر چنین سعادت‌ی در می‌گذرم. و افزود دیروز خودتان دیدید که از بامداد تا شام تمام وقت به حرف و مراجعات افراد گوش دادم، امروز هم خودتان شاهد این انبوه جمعیت هستید و می‌بینید که از دیروز هم بیشتر برای کار و بار خود آمده‌اند. اگر به این وضع و حال تسلیم شوم چیزی عاید شما نخواهد گردید و خودم نیز خیری از وجود خویش نخواهم دید و افزود بعلاوه وضع خنده‌آوری است من نسبت به شماها علاقه و

احساساتی دارم که لازم به بیان نیست اما از میان این جماعت حتی يك نفر را هم نمی‌شناسم ولی باز آنها جلوتر از شما در این جا ازدحام می‌کنند تا کار خود را پیش برده از وجودم بهره‌مند شوند بدون اینکه هیچ‌گونه مجالی برای شما باقی بماند. به نظر من ارجح اینست که آن جماعت اگر خواهشی دارند درخواست خود را ابتدا با شما دوستان من در میان بگذارند تا واسطه واقع شوید. شاید سؤال کنید چرا از اول به این فکر نیفتاده و پیوسته در میان جمع حاضر بودم؟ زیرا که در موقع جنگ بزرگترین تکلیف هر سردار اینست که زودتر از دیگران از وجود کارهای لازم و عاجل آگاه شود. سپهداری که به ندرت در میان لشکریان دیده شود فرصت انجام دادن بسا کارها را از دست خواهد داد.

حال که این جنگ با هزار گرفتاری آن به پایان رسیده است من نیز احتیاج به استراحت دارم ولی سرگردانم که چگونه کارها را پی‌ریزی کنم تا همه چیز به وجه مطلوب در آید آن‌هم نه فقط اموری که به شما و خودم مربوط می‌شود بلکه رعایت وضع و حال همه آنهایی که سرپرستی خیر و صلاح ایشان به عهده ماست. ازین رو به صوابدید شما نیازمندم و بسیار خوشنود خواهم شد که نیکوترین راه را به من بنمائید».

کوروش درنگی نمود و ارته باذمادی که مدعی قرابت با او بود برخاسته اظهار داشت:

«ای کوروش چه خوب کردی که این موضوع را در میان گذاشته‌ای. سالهای پیش وقتی که کودکی بیش نبودی از همان موقع اشتیاق فراوان داشتم یارتو باشم اما پی‌بردم که به وجود من احتیاجی نداشتی پس از نزدیکی با تو احتراز نمودم. سپس موردی مطلوب پیش آمد که از میان همه مادی‌ها مرا قاصد کوا کسار قرار دادی و نزد خود چنین پنداشته بودم که اگر آن کار را خوب انجام بدهم و خدمتی شود شاید در زمره دوستان در آیم. آن کار شد و به قدری هم نیک انجام شد که لایق تمجید تو گشتم. آن گاه هیرکانیا که اولین دسته از متحدین ما بودند به ما پیوستند در همان

زمانی که اشتیاق بسیار به گرد آوردن همدستان داشتیم و آنها چنان با ما نزدیک شدند که هر جا میرفتیم با لشکریان ما آمدند. بعد اردوگاه دشمن بدست ما افتاد که گمان نمی‌کنم حتی اندکی هم حواست متوجه این وجود ناچیز شده باشد - آخ که من از آن بابت گله‌ای ندارم. مرحله بعدی وقتی بود که گو بر یاس جز و دوستانت در آمد، از آن پس در نزد تو محل و منزلتی نداشتیم و بعد هم گاداتاس به تو پیوست که دیگر دسترسی به تو کار هر کسی نبود. سپس دوره اتحاد با سکاها و کادوسیها شد که خواه و ناخواه مجبور شدی توقعات آنها را بر آوری. آن گاه وضع درست مثل روز اول شد اما پیوسته هر وقت تو را به کار اسب و اژابه و دستگاه آتش بار مشغول میدیدم باز خویشتن را دلداری می‌دادم که همین که از آن گرفتاری‌ها خلاص شوی شاید نظر لطفی هم به ما خواهی انداخت، ولی در آن حین خبر مهیب رسید که تمام دنیا برضد ما همدست شدند. تردیدی نیست که همه آن امور اهمیتی سرشار داشت و در عین حال اطمینان داشتیم وقتی که کارها بدلخواه بر گزار شود روزی سرانجام خواهد آمد که مصاحبتم بی‌قدر نباشد و چنانکه آرزو دارم تو و من باهم باشیم. اینک آن روز فرا رسیده است، ما در نبردی بزرگ پیروز شده‌ایم سارد و بابل را تسخیر کرده‌ایم دنیا کاملاً به کام ماست و به حق مهر (میترا) سوگند که اگر همین دیروز لااقل صد بار مشت و بازو به کار نمی‌بردم امکان دسترسی به تو را نداشتیم. خوشبختانه دستم را بر گرفتی و با ابراز لطف فرمودی در کنارت به انتظار باشم و من در آنجا به خاطر وجود عزیزت که نور چشم همگان و مایه غبطه زمین و زمانی تمام روز در انتظار ماندم بی آنکه لیبی‌تر کنم و یا لقمه نانی صرف. حال اگر حسن تدبیری شود که ما جان نثاران دیرین از وجود نازنین تو چنانکه باید و شاید بهره‌مند شویم چه بهتر و گرنه باز مرا قاصدوار مأمور فرما تا به همه اعلام کنم که از تو دور شوند مگر فقط کسانی که سالیان دراز از یاران تو بوده‌اند.»

سخنوری طولانی او همه و خود کوروش را هم به خنده انداخت سپس

کریسانتاس برخاسته گفت :

«ای کوروش سابقاً امری عادی و نیک سزاوار بود که تو در میان خلق باشی دلایل آنرا هم خودت اظهار داشتی و نیز به دلیل آنکه غیر از ما دیگران هم از تو توقعها داشته‌اند. ما احتیاجی به خبر و دعوت نداشتیم بلکه به خاطر خودمان ، خدمت تو نمودیم و برای تو لازم بود که با تمام وسایل مقدور از همه کس دلجوئی کنی تا با طیب خاطر در گرفتاری‌ها و مخاطرات ما سهیم شوند . ولی اکنون همه آنها به فرمان تو اند و نه فقط ایشان بلکه دیگران نیز همین وضع و حال را دارند. زمان آن فرا رسیده است که تو برای خودت خانه و لانه‌ای داشته باشی جهانگیری تو واقعاً چه اثر و خاصیتی خواهد داشت اگر خودت تنها و بی‌مأوی باشی ؟ انسان مکانی مقدس‌تر و گوشه‌ای خوش‌تر و در واقع خلوت‌تر از خانه خویشتن ندارد . و افزود آیا خیال می‌کنی ما بدون شرمساری بتوانیم تحمل کنیم که تو در معرض زندگی سخت اردوگاه باشی و ما راحت و آسوده در خانه‌های خود در کنار اجاق غنوده باشیم ؟ آیا این گناهی به گردن ما نخواهد بود که تو بسیار گرفتار باشی و ما از برکت وجودت برخوردار ؟»

این گفته‌های کریسانتاس را دیگران تأیید و در همین زمینه اظهاراتی کردند. بنابراین کوروش به قصر رفت و مأموران گنجینه‌هایی را که از سارد آورده بودند به حضور آوردند . کوروش درحین ورود ، به درگاه هستیا خدای اجاق خانوادگی و زاوش پروردگار عالم و دیگر خدایان که مغها اسم داده بودند قربانی کرد. آن گاه به رسیدگی دیگر کارها پرداخت و تمام به فکر وضع و مقام خویش و دراندیشه کار زمامداری اقوام متعددی بود که در زیر فرمان خود داشت و درعین حال نیز درصدد استقرار در عظیم‌ترین شهر جهان ، همان شهری که چنانکه دور از انتظار نبود نسبت به او رفتاری خصومت آمیز داشت . پس جز فراهم ساختن دسته نگهبانی خاص چاره‌ای نداشت و نیک میدانست که هر کس بوسیله طعام یا درحمام یا در رختخواب و یا درحین خواب آسان در معرض قتل و نابودی است . پس اندیشه نمود که از اطرافیانیش چه کسانی بیشتر شایسته اعتمادند و از این نکته هم غفلت نداشت هر کسی

وجودی دیگر را بیش از شخصی که مأمور حفاظتش است دوست داشته باشد یعنی آنها که زن و فرزند و یا محبوبی دارند که موجب خرسندی خاطرند طبیعی است که آنها را از دیگران عزیزتر می‌شمارند و بنا بر این صدیق و قابل اعتماد نخواهند بود و حال آنکه خواجه‌ها چون از این گونه علاقه‌ها محروم‌اند نسبت به اشخاصی که آنها را ارجمند و بی‌نیاز می‌دارند یا از آزار دیگران می‌رهانند و به افتخاراتی هم می‌رسانند کاملاً مورد اطمینان و باوفا می‌شوند. وانگهی چون بر طبق قاعده خواجه‌ها در نظر سایرین پست و حقیر می‌نمایند آنها حامی و سروری لازم دارند و بدون این‌گونه حمایت غالباً افراد به فکر صدمه و آزار خواجه‌ها خواهند افتاد مگر آنکه بدانند دستی‌نیرومند مدافع آنهاست و به همین جهات خواجه‌ها از همه خدمتگزاران دیگر بیشتر طرف اعتمادند. کوروش این حرف شایع‌را هم که آنها بزدل و ناتوان‌اند باور نمیداشت و حیوانات را مثال می‌آورد و می‌گفت اگر اسب سرکش چموش اخته شود گاز نمی‌گیرد لگد نمی‌اندازد اما در وقت جنگ همان هنر و شهامت معمولی را خواهد داشت و گاوهای نروقتی که اخته شوند وحشی‌گری آنها کمتر می‌شود اما تأثیری در کاهش زور آنها ندارد و مثل سابق به کار خواهند آمد و سگ‌های پاسبان را را که ولگرد می‌شوند هر گاه اخته کنند در پاسبانی و یا شکار کمتر از هم‌جنسان خود نخواهند بود.

حال افراد نیز به همین منوال است هر گاه علت شهوت آنها قطع شود تردیدی نیست که آرام می‌شوند اما از قدرت اطاعت آنها نخواهد کاست و در اسب سواری یا زوبین اندازی دست کمی از دیگران نخواهند داشت و شوق و شور آنها در راه نام‌آوری و افتخار نقصان نخواهد یافت. بارها در جنگ یا در شکار گاه، آنها به اندازه وافی و کافی نشان داده‌اند که آتش نامجوئی را در نهاد خود دارند و در راه حفاظت سروران خود تا آخرین نفس ایستاده‌اند. در واقع هیچ کس به اندازه یک آدم خواجه در حین گرفتاری آقای خود، صداقت و خدمتگزاری ننموده‌است. شاید آنها از لحاظ جسمانی فاقد نیروی کافی باشند اما در این قبیل موارد فولاد وسیله جبران کافی است و مرد

ضعیف را در میدان جنگ هم پایه حریف نیرومند می‌سازد .
وی توجه داشت که این گونه نگهبان‌ها در مقابل آن همه دشمن و بدخواه کافی نخواهند بود. پس ، پیش خود اندیشید که چه کسان دیگری بیشتر در خور اطمینان خواهند بود و به خاطر آورد که نفرات پارسی بواسطه فقر و زندگی سختی که در وطن دارند، در زمین‌های کم استعداد رنج و زحمت زیاد می‌کشند و بنا بر این مطمئن می‌نمود که آنها زندگی مرفه درباری او را قدر و منزلت تام خواهند نهاد. ازین رو ده هزار نفر از میان آنها برگزید که شب و روز و هر وقت که خود در قصر بود اطراف آنرا نگهبانی کنند و هر موقع که سفر کند با او بروند. بعلاوه حس کرد که باید همیشه پادگان قوی در بابل مستقر باشد و به بابلی‌ها دستور داد خرج و حقوق آنها را بدهند و منظور او از این کار بیچارگی اهالی شهر و بنا بر این ضعیف و مطیع کردن آنها بود. گارد نگهبانی که در آنجا تأسیس نمود و همچنین پادگان بابل هنوز بدون تفاوت و تغییر باقی است .

سرانجام در حین این تأمل و اندیشه که تمام امپراتوری را چگونه باید حفظ و اداره کرد و شاید هم قسمت‌هایی تازه بر آن افزود، توجه نمود که دسته‌های محدود چریک‌ها با وجود آن همه اقوام تابع کافی نخواهد بود. پس در صدد برآمد جنگاوران دلاوری را که بایاری و بردباری و کاردانی آنها پیروزی بدست آمده بود باقی و برقرار نگاه دارد و چون نمی‌خواست نقشه خود را آمرانه بر آنها تحمیل کند و به همه آشکار شود که نفع خودشان نیز پیوستگی آنها را ایجاب می‌کرده است جلسه‌ای از آزاد مردان پارس و سر کرده‌های دیگر که از خدمت و کارشان برخوردار شده بود و در هنگام خطر یا بدست آوردن غنایم وجودشان مفید واقع شده بود ترتیب داد وقتی که همه فرا آمدند به آنها فرمود :

« آقایان، دوستان و همدستان من، ما به درگاه خدایان سیاست فراوان داریم که به اندازه کار و شایستگی خویش کامیاب شده‌ایم ، ما امروز صاحب اختیار کشوری بزرگ هستیم ، کشوری نیک حاصلخیز و کسانی که به کشت و زرع آن اقدام کنند

برمانیز منت می گذارند . اینک خانه‌هایی خاص به خود داریم و آنچه اسباب و اثاثیه هم در آنهاست مال ماست . خیال نکنید این مال و منال دیگر از آن دگران است . در این جهان پهناور قانونی ابدی هست که هر وقت شهر و دیاری در جنگ به چنگ آید اهالی آن وهمه زر و مال ایشان متعلق به فاتحین خواهد بود . بنابراین آنچه در اختیار دارید غصب و حرام نیست بلکه اگر بازسکنه آن چیزی در تصرف دارند ناشی از بخشایش خود شماست .

ولی من آشکارا می بینم که اگر زندگانی قسرین بطالت و تجمل پیشه سازیم همان زندگی مردم منحط که از کار و کوشش عار دارند و بی نیازی از رنج و زحمت راسعادتی عظیم می پندارند بزودی روزی خواهد رسید که قدر و ارزش خود را از دست خواهیم داد . آن گاه که حیثیت و افتخار مرد از دست برود زر و مال او نیز خواهد رفت فقط یک بار جسارت و شجاعت کافی نیست هیچ فردی سرافراز و کامروا نخواهد بود مگر آنکه تادم و افسین آثار موفقیت خویش را حفظ و حراست کند . چنانکه هنر و استعداد انسان بر اثر غفلت و اهمال سست و خراب می شود، وجودمانیز که روزی سلامت و برنا بود بواسطه تن پروری و سستی ناتوان خواهد گردید و در این صورت نیروی فکر و اخلاق و استقامت و شجاعت ما هم به پستی خواهد گرائید . اگر در پرورش تن و جان خویش غفلت ورزیم، در اثر سستی و فساد روزگار ما تباه خواهد شد باید مواظب وضع و حال خود باشیم و از لطف و فریبندگی زندگی امروز غره نشویم . براستی ملاحظه کردید که جهانگیری چه کار عظیمی است اما جهانداری کاری بس عظیم تر است . به چنگ آوردن امپراتوری در اثر جسارت و جنگاوری است اما حفاظت آن بدون حزم و درایت و مراقبت پیوسته محال است . باید این نکته را هم فراموش نکنیم که مایه پرهیزگاری و تقوی را در وجود خود تقویت کنیم و از این پس ، پیش از زمان احراز پیروزی در این باره کوشا باشیم و غفلت ننمائیم هر چه انسان دارا تر شود بیشتر محسود واقع خواهد گردید و برضد او تبانی و دشمنی خواهند نمود ، بخصوص هر گاه زر و مالی که دارد از دیگران به چنگ آورده باشد . اما شکی نیست که خدایان

یار ما خواهند بود. ما از راه بیداد گری کامیاب نشده ایم ما به کسی حمله و هجوم نکرده ایم بلکه متهاجم را به سزای عمل خویش رسانیده ایم. می گویم خدایان ما را پشت و پناهند، اما علاوه بر این حمایت عظیم ما باید فقط بانیر و همت خود اسباب دفاع خود را فراهم سازیم. دلیل استوار فرمانروائی ما اینست که از مغلوبان خود بهتر و برتر بوده ایم. راست است که از جهات گرما، سرما، تشنگی و خستگی ما را بر آنها مزیتی نیست اگر چه حتی در این چیزها نیز باید برتری خویش را به آنها ثابت کنیم ولی در فن جنگ و رشته های آن ما شریک و برابر نمی شناسیم. آنهایی که به ما باج می دهند یا به خاطر ما کار می کنند حقی از این بابت ندارند، در این زمینه کمیت آنها لنگ است و میدانیم که این گونه مزایا، ابزار آزادی و کامیابی است که خدایان به افراد فانی ارزانی داشته اند. ما سلاح بندگان خود را به چنگ آورده ایم و صلاح نیست اسلحه خود را از دست بدهیم و این کلام باید نصب العین ما باشد که هر چه دست ما به قبضه شمشیر نزدیکتر باشد مراد دل ما بهتر حاصل خواهد شد. آیاممکن است کسی از احراز آمال خویش خرسند و راضی نماید هر گاه باز دوچار گرسنگی، تشنگی، خستگی و دغدغه خاطر مراقبت دائمی باشد؟ باید این درس را نیک آموخت که خوشی و سعادت انسان بارنج و زحمتی که در تحصیل آن به کار برده است بستگی و ارتباط دارد. کار و مرارت چاشنی خوشبختی است بدون میل و اشتها حتی خوراک گرانها گوارا نمی شود. هر گاه فرشتگان از ما استفسار کنند که انسان به چه چیزی دل بستگی بیشتری دارد و از ما بخواهند که از نهائی لطف و ملاحظت هستی را باز نمائیم جواب من این خواهد بود « وقتی که بتوانیم بر بیچاره ترین فقیران از این جهت برتری حاصل داریم که گرسنگی ما را لذیذترین غذاها و تشنگی نابترین شرابها و خستگی گرامی ترین خواب و استراحت باشد.

پس بر ماست که با تمام جهد و قوا اسباب بزرگی و مردانگی را آماده و حفظ کنیم، تا آسودگی خاطر که بهترین و گرامی ترین نعمت هاست بدست آید و از غم و محنت های سخت در امان باشیم. چون از نعمتی محروم ماندن روی هم رفته همان

اندازه طاقت فرسان نیست که نعمتی حاصل را از دست دادن. باید صادقانه اعتراف نمود مگر چه عذر و دلیلی در میان است که مالایق قدر و منزلت گذشته خود نباشیم؟ آیا به این سبب است که جهان را فتح کرده ایم؟ انصافاً هیچ زیننده نیست که غالب از مغلوب بیچاره تر باشد آیا به این دلیل است که امروز از دیروز نیک بخت تریم؟ آیا مگر ترس هیچ وقت یار و معین خوشبختان بوده است؟ یا فقط از آن جهت است که بزدگانی در زیر دست داریم که هر گاه گناهی مرتکب شوند مجازات کنیم؟ بنا بر چه اصل و دلیلی، آدمی که خود پلید است نسبت به دیگران با دستاویز فساد و نادانی حق مجازات داشته باشد؟ فراموش نکنید که ما دسته های کلانی تعیین کرده ایم که از خانه و اموال ما حفاظت نمایند آیا جای شرمساری نیست که برای دفاع خویشتن به اسلحه غیر متکی باشیم و خود از داشتن و بکار بستن سلاح به منظور دفاع امتناع ورزیم؟ بدون شبهه هیچ مایه دفاعی بالاتر از شهامت و دلآوری خود ما نیست هیچ گاه نباید زیور شجاعت را از خود دور داشت زیرا که هر گاه پرهیزگاری زیب وجود ما نباشد هیچ عامل دیگر ما را به کار نخواهد آمد. پس انتظارم از شما چیست و چگونه می توانیم ارزش وجود و شجاعت خویش را نشان بدهیم و بر استعداد و مهارت خود بیفزائیم؟ آقایان من پیشنهاد تازه ای ندارم در وطن ما پارس آزاد مردان ارگ دولتی را مسکن خود قرار میدهند در این جا هم باید این راه و رسم را اختیار کنیم. شما باید ناظر رفتار من و مراقب باشید که آیا تکالیف خویش را با هشیاری و به وجه تمام انجام میدهم یا نه. من هم در کار شما مراقبت خواهم نمود و به آنهایی که در تهذیب رفتار و تقویت شجاعت خود کوشا باشند عزت و پاداش خواهم داد. بعلاوه باید در تربیت اولاد خود سعی بسیار کنیم. اگر خداوند پسرانی به ما عنایت کند هر جهدی در پیشرفت پرورش کودکان ما موجب ترقی و بهبود وضع و حال خود ماست. با سعی و کوشش کافی فرزندان ما شایسته و ارجمند خواهند شد و اگر رانگ حالت پستی هم باشند ولی در معرض رفتار و گفتار پست و بی شرمی واقع نشوند و شاهد فقط آنچه شرط زیندگی و کمال است باشند راه نجات و رستگاری

پیش خواهند گرفت .

بعد از سخنان کوروش کریسانتاس بر خاسته گفت : « آقایان این اولین بار نیست که من به این نکته برمی خورم که فرمانروای خوب مثل پدری مهربان است به همان قسم که پدر همیشه در این اندیشه است که خیر و ثمری نصیب فرزندان شود به همان گونه نیز کوروش راه تحصیل سعادت را به ما می آموزد . با وجود این به نظر من در يك قسمت حق کلام به وجه تمام ادا نشده است و من برای کسانی که شاید فرمایش او را درست در نیافته باشند توضیحاتی عرض می کنم . من از خود شما سؤال می کنم آیا هیچ گاه يك شهر و دیار دشمن را سر بازانی نافرمان و بی انضباط تسخیر کرده اند؟ آیا پادگانی بی بند و بار می تواند از عهده حفاظت شهری بر آید؟ آیا بدون اطاعت و انضباط هیچ لشکری به پیروزی نایل شده است؟ آیا هیچ گاه فاجعه شکست زودتر از آن موقع واقع شده است که نظامیان تنها به فکر خویش بوده اند؟ آیا در صلح مانند جنگ تا افراد از ارشدان صالح خویش اطاعت ننمایند خبر و اثری بدست خواهد آمد؟ کدام شهر و کشوری بی نعمت اطاعت آرام ، تابع قانون و قرین نظم و نظام بوده است؟ و کدام خانه و خانواده مصون از خطر؟ بدون اطاعت از فرمان ناخدا کدام کشتی به مقصد رسیده است؟ خود ما پیروزی خود را به چه خصلت دیگری غیر از اطاعت مدیونیم؟ ما با اطاعتی شبانه روزی در اجرای فرمان رهبر خود آمده بوده ایم ماسر بازانی که هیچ مانعی را مهم نپنداشته و هیچ کاری را که بمافرموده اند نیمه کاره نگذاشته ایم . هر گاه اطاعت یگانه راه احراز خیر اعلی است بدیهی است تنها راه حفاظت آن نیز بشمار است . اکثر ما سابقاً به کسی حکم و فرمانی نمی داده ایم و کار ما فقط اطاعت بود و بس . امروز شما اختیار فرماندهی نیز دارید یکایک و همه شما منتهی بعضی بر عده ای کثیر و بعضی دیگر بر افرادی کمتر فرمان می دهید و همان قسم که توقع دارید زیردستان مطیع شما باشند به همان قسم باید از کسانی که بر ما ریاست دارند اطاعت کنیم و همین وجه تفاوتی بین ما و بندگان است . فلان غلام از سرور خود اطاعتی بی اختیار می کند ولی ما که در زمره

آزادگانیم باید بنا بر اراده خویش راه آنچه صلاح و نجات ماست پیش گیریم و افزود حتی در موردی که شخص واحدی زمامدار نباشد آن شهر و دیاری که با مراقبت تام از امر مقامات حاکمه خود اطاعت نماید از همه دیرتر با خطر تسلط دشمن مواجه می‌شود. باید به فرموده‌های کوروش گوش فرا داد و در اطراف عمارات دولتی خانه کنیم و در پرورش تن و جان خود بکوشیم تا بتوانیم از عهده حفاظت آنچه در نظر ما گرامی است بر آئیم و خویشان را برای اجرای منویات عالیه کوروش آماده داریم. در هر حال یک چیز تردید پذیر نیست که کوروش هرگز ما را به کار خدمتی نخواهد گماشت که خیر و سعادت ما هم در آن نباشد. خوشبختی او و مایکی است و دشمن ما نیز هم» بسیاری از حاضرین خواه پارسیان یا متحدین گفته‌های کریسانتاس را تأیید نمودند و قرار شد افراد برجسته و ممتاز پیوسته در دربارشاهی آماده اجرای اوامر باشند مگر اینکه کوروش آنها را مرخص کند. این قاعده هنوز هم جاری است و تا امروز امیران اقوام آسیائی که تابع شاه بزرگ اند در درگاه او چشم به فرمان اند. قواعدی را که کوروش به منظور حفظ و اداره امپراتوری خویش اساس نهاده بود هنوز جزو قوانین آن سرزمین است و همه پادشاهان جانشین او رعایت نموده اند. مانند دیگر موارد در این جا نیز به حقیقت پیوست که اگر دستگاه شاهی خوب باشد همه کارها نیکو بر گزار خواهد شد و گرنه تباهی و فساد حکمفرما. بدین ترتیب وی همه نجبا را با اسب و سلاح در درگاه خود آماده خدمت داشت. همان بزرگ زادگانی دلیر که او را در تسخیر امپراتوری یاری و موفق کرده بودند.

سپس کوروش به ترتیب دادن مشاغل اداری پرداخت و ناظران و تحصیلداران عواید و بازرسان مالی و مدیران امور عمومی و مستحفظین اموال دولتی تعیین نمود و مأموران خاصی هم در کار سرپرستی اسبها و سگان گذاشت و کسانی را به این خدمت گماشت که در آن رشته مهارت و اسبها را همواره آماده می‌داشته اند. در باره متصدیان امور امپراتوری هم کارها را دست هر کسی نمی‌داد و شخصاً این مهم را بر عهده داشت و همان گونه که دستیاران جنگی خود را تعیین و اعلام می‌کرد که چه کسی در مین

و چه فرماندهی در یسار او باشد همین ملاحظه و تدبیر را در اداره کردن دستگاه امپراتوری نیز به کار بست. هر گاه ضرورت ایجاب می نمود سرداری را به مأموریتی گسیل دارد باز ازمیان این عده انتخاب می کرد و ساتراپها را که برای اداره کردن شهرها و یا حکومت به اقوام تابعه لازم بودند ازمیان ایشان برمی گماشت و سفیران خود را از بین آنها انتخاب می نمود و نیک توجه داشت که، سفارت بهترین وسیله پیشرفت سیاست و بدون راه انداختن جنگ و ستیز بود. این تیز بینی را نیز داشت که هیچ کاری چنانکه باید و شاید راست و استوار نخواهد شد مگر آنکه متصدیان مقامات مهم افرادی شایسته و وزین باشند و میدانست که فقط بدین وسیله همه کارها بدلخواه جریان خواهد یافت. پس این کار سنگین را بر شانه خود گرفت و نظارت شخصی در تربیت و پرورش این قبیل خدمتگزاران خاص ابراز می نمود و هیچ فردی هم حق و شایستگی آنرا نداشت که بدون اینکه خود واجد فضایل و مزایا باشد دیگر افراد را به کردار نیک و شریف دلالت و ترغیب کند. هر چه بیشتر می اندیشید آشکارا همی دید که لازمه نیک انجام دادن کارها و توفیق کامل در مهمات امور وجود فراغت برای خود اوست. ولی به یقین هم میدانست که سهل انگاری در جمع آوری عایدات با آن همه احتیاج مبرم به مال که برای اداره کردن امپراتوری عظیم خود داشت شرط عقل نیست. اما در عین حال غافل نبود که اگر قرار بر این باشد که در جزئیات صرف وقت نماید مجالی برای تمشیت اهم امور نمی داشت. پس در این اندیشه افتاد که چه کند تا هر دو منظور حاصل شود هم استغنائی مالی امپراتوری تضمین باشد و هم فراغت و آسایش شخصی وی تأمین. آن گاه به خاطرش رسید که چگونه فرماندهان ده هزاری دسته های حتی ده نفری را نیز زیر نظر داشتند و دسته ها و رسدها را متصدیان مربوطه نیک مراقبت می نمودند و بدین ترتیب در تمامی سپاه احدی از مراقبت و نگاه مافوق برکنار نبود. ازین رو هر گاه فرمانده سپاه ده هزاری اجرای فرمانی را منظور داشت فقط صدور یک امریه کافی می نمود. بنا بر این اصل، امور مالیاتی امپراتوری را نیز نظم و ترتیب داد و با انتخاب متصدیانی لایق در کار همگی نظارت کل می نمود

و ازین رو حتی بیشتر از سرپرست يك خانواده یا ناخدای کشتی امکان فراغت و استراحت داشت. سرانجام هنگامی که ترتیب کارها را بدین نهج داد به آنها که افتخار خدمتش را داشتند دستور فرمود که به همان رسم و روال رفتار نمایند.

ازین رو وقتی که کوروش فرصت و فراغتی را برای خود و همکارانش ترتیب داد، آن گاه به پیشرفت منظوری که در تربیت کردن دستیاران و همکاران خود داشت همت گماشت. نخست وضع کسانی را مورد توجه قرار داد که هر چند زندگی خود را مروهون کار و زحمت دیگران بودند باز به ابراز وجود و تقدیم خدمت در درگاه شاهی اعتنا نمی نمودند. پس این قبیل افراد را احضار و به هنگام ضرورت نام و نشان آنها را استفسار می فرمود و به یقین میدانست که حضور آنها در دربار خود این عده را نیز بی فایده نیست و چون آنها در جلو اغیار و یا در پیشگاه شهریار و یا زیر نظر اهم نجبا به رفتار ناشایست یا سبک مبادرت نمی نمودند پس کسانی که غیبت می کردند لابد سر بد کرداری یا رفتار بی بند و بار داشتند. حال تدبیری را که او برای افتخار حضور آنها نموده بود شرح میدهم. کوروش یکی از مقربان خاص را دستور می فرمود که مال فلان کس از این دسته را تصرف و بر آن ادعای مالکیت کند، در نتیجه بدون شك و شبهه مرد عارض بی درنگ با شیون و زاری به درگاه میرفت و معروض میداشت که مالش را برده اند. ولی کوروش چندین روز از بار دادن او امتناع می نمود و هنگامی هم که عرض او را می شنید باز تا چند روز صدور حکم را به تأخیر می انداخت. این یکی از تمهیدات بود تا اهل طفره را به شرفیابی عادت دهد. رویه دیگر او این بود که نافع ترین مقامات را به آنها که در تقدیم احترامات جاهد بودند می داد و به آنهایی که دوری می نمودند چیزی مرحمت نمیکرد. اما بهترین تدبیر او برای تنبیه عناصری که بواسطه بی بندوباری به مقررات جاری توجه نداشتند این بود که مال آنها را برمی گرفت و به کسانی می داد که در وقت حاجت آماده خدمت بودند. با این رفتار کوروش آنها را که بی اثر و عاطل بودند طرد و افرادی را که آمادگی خدمتگزاری داشتند جمع می کرد و هنوز هم

پادشاه ایران نام و نشان کسانی را که با وجود احتیاج به کار آنها، از ابراز وجود و اظهار خدمت احتراز دارند استفسار می کند .

این سیاست او نسبت به اهل طفره و گریز بود ولی درباره کسانی که به خدمت می آمدند چون خود را رهبر ذیحق و عادل ایشان میدانست در برانگیختن حس و حال کارهای نیک و صواب در میان آنها خویشتن را سرمشق قرار میداد و جد و جهد تمام داشت که خود را واجد همه ملکات اخلاقی که برازنده وجود انسان است نشان دهد و معتقد بود که فقط بوسیله قوانین مردم امکان تعالی دارند و یقین داشت که پادشاه خوب خود قانونی حسی وزنده است با دیدگانی بصیر که افراد صالح را ارشاد و تبهکاران را مراقبت و مجازات کند . وی علاقه وافری می نمود که دیگران اطمینان یابند که هر چه او در کار دیانت ساعی تر باشد توفیق بیشتری نصیب میدارد . در این حین و حال بود که شغل مغها را مقرر داشت و هر روز سحرگاه عبادت و قربانی می کرد. این رسم و آئینهای او هنوز در دستگاہ پادشاه ایران معمول و جاری است. در این گونه امور پارسیان از شهریاران خود مجدانه پیروی می نمودند و می پنداشتند که هر چه در کار عبادت کوشاتر باشند نیک بختی ایشان بیشتر خواهد شد و از رفتار رهبر خود که آفریده ای بس ممتاز و پادشاه سرافراز آنها بود به جان و دل پیروی می کردند و تردیدی هم نداشتند که این رفتار کوروش را خشنود می گردانید .

از سوی دیگر کوروش نیز دین داری اتباع خود را مایه خیر و برکت می پنداشت و میدانست که نزدیکی و تقرب افراد متدین و پرهیزگار کمتر از اشخاص بی دین و بدکار به او ضرر میرساند . همچنین معتقد بود آنها که از خدا ترسان اندپی کارهای ناصواب نسبت به یکدیگر و یا در حق او نمی روند. چنانکه خود او نیز غیر از خیر و صلاح اتباع خویش آرزویی نداشت و جهد تمام می نمود که رفتار مردم با یکدیگر قرین انصاف باشد و عدالت را پیوسته نصب العین خود دارد و با سرمشق رفتار خویش دیگران را به عدل و داد و تعقیب راه حق و صواب تشویق نماید و می پنداشت که با ترویج شرم و حیا و رعایت احترام دیگران

افراد را از گفتار ناسزا و یا رفتار ناروا باز میداشت و از آن جهت طالب این وضع و حال بود که میدانست غیر از شهریاران و ساتراپها که خلق را از آنها امکان بیم است مردم نسبت به افراد با شرم و حیا بیشتر رعایت و احترام دارند و بی‌شرمان را وقع و احترامی نمی‌گذارند و حیا در میان زنان مایهٔ قدر و احترام مردان آنهاست . اینها شعار و رفتار او بود که تا دم واپسین زندگی همواره حفظ و رعایت نمود .

کوروش معتقد بود که بین آدم خوددار و معتدل و مرد با شرم ، تفاوت هست . مرد باحیا در انظار دیگران کار ناپسند نمی‌کند ولی آدم خوددار و معتدل حتی در خلوت هم عمل ناصواب نخواهد کرد و می‌پنداشت که حس خودداری وقتی به وجهی نیکو تقویت و بارز خواهد گردید که انسان پرهیزگاری و تقوی را فدای خوشی زمان حال نکند و رنج و مرارت حال را بر نعمتی که به فضیلت و نیک نامی منجر می‌شود ترجیح نهد و چون خود افضل مردان بود، در دربار خود موجبات مردانگی و بزرگواری را فراهم نمود . در آستانهٔ او زیردستان تابع رؤسا و اینها نیز از افراط-کاری روگردان و به رعایت احترام دیگران پابند بودند و ادب و نزاکت داشتند . در نتیجه هم آهنگی مطلوب برقرار می‌گشت و هیچ‌گاه در میان درباریان فریاد خشم یا خندهٔ بی‌جا دیده یا شنیده نمی‌شد و از مشاهدهٔ وضع زندگی آنها نیک استنباط می‌گردید که از وضع و حالی افتخارآمیز و بسیار خوش آیند برخوردارند . این بود وضع درگاه شاهی و برای آنکه نجیب‌زادگان را به تمرین‌های جنگی ترغیب کند ، آنها را به شکار می‌برد و معتقد بود که شکار بهترین مربی فنون نظامی است و شایسته‌ترین وسیلهٔ ابراز مهارت در سوارکاری . مرد سوارکار باچالاکی بسیار در هر گونه زمین صاف یا ناهموار خود را بر زمین استوار نگاه می‌دارد و با صید کردن جانوران ، مورد تمجید و ستایش قرار می‌گیرد . بعلاوه شکار افراد را به سختی‌هایی که لازمهٔ جنگ است مانند زحمت و مرارت و تحمل سرما ، گرما ، گرسنگی و تشنگی عادت می‌دهد و هنوز هم پادشاه ایران وقت فراغت خود را در شکار می‌گذراند . از آنچه بیان شد نیک عیان است که کوروش اعتقاد داشت هرگاه

کسی خود، واجد مزایا و فضایل نباشد حق ریاست بر دیگران ندارد و بنابراین با پرورش مقربان خود، میخواست آنها را از لحاظ تحمل و بردباری و انضباط که در کار نبرد پیش آید ماهر و ورزیده سازد. پس خود او پیشرو دسته شکار قرار می‌گرفت مگر آنکه به ماندن در شهر ناچار می‌گردید که در این صورت در باغ شاهی که حیوانات وحشی فراوان داشت به شکار می‌پرداخت و هرگز تاخود در تهیه خوراک و طعام عرق جبین نمی‌ریخت دست به صرف شام دراز نمی‌کرد و اسبها را تا فعالیت و تمرین نمی‌کردند علیق نمی‌داد و گاهی عصا داران سلطنتی را نیز با خود به شکار همراه می‌برد.

بدین ترتیب او و ملازمانش در اثر تمرین‌های بسیار در همه رشته‌های سلحشوری ورزیدگی سرشار می‌یافتند. این سرمشق شخصی او به مقربان خویش بود، اما در عین حال در کار همه نظر و نظارت داشت و آنها را که شیفته نیکی و برازندگی بودند در نظر می‌گرفت و پاداش و انعام میداد و با مقامی عالی سرافراز میفرمود و در جشن‌ها محل خاص و همه‌گونه اسباب افتخار میداد. بنابراین ایشان را در نیکوکاری و ترقی به هم چشمی می‌انداخت و هر کس نیز بر آن سر بود که در نظر کوروش از اقران برتر نماید.

بعلاوه ما به این نکته برمی‌خوریم که او نه فقط لازم میدانست که پادشاه از لحاظ منش و روش فطری بر اتباع خود تفوق و برتری داشته باشد بلکه گاهی مهارت و تدبیر ساختگی معمول دارد. ازین رو خود لباس ماد پوشید و دیگران را هم به آن کار تشویق کرد چون می‌پنداشت که آن لباس بلند این حسن را دارد که معایب بدنی را می‌پوشد و پوشنده را بزرگ و خوش قواره جلوه میدهد. مثلا کفش مادی چنان بود که پاشنه مضاعف داشت بدون آنکه کسی ملتفت شود و قد مرد بلندتر از واقع می‌نمود. کوروش سرمه کشیدن و آرایش صورت را تشویق می‌کرد تا چشمان افراد درخشان و بارنگ، پوست آنها زیباتر شود و مقرر داشت که درباریان در انتظار دیگران آب دهان نیاندازند و یا بینی پاک نکنند و یا سر برنگردانند و

به چیزی خیره ننگرند و چنان رفتار سنگین و قرین وقار نمایند که گوئی هیچ چیز توجه آنها را جلب نکرده بوده است. اینها همه تمهیدات و وسیله برای تأمین يك منظور بود که در زیردستان نسبت به رؤسا نظر حقد و نفرت ایجاد نشود. او افرادی را که قابل ریاست میدانست با نمونه رفتار خود و در اثر پرورش و تمرین و با منش و روش رهبری خویش به راه ترقی می انداخت. ليك رویه او درباره کسانی که فاقد استعداد و درخور بندگی بودند نيك متفاوت بود. آنها را به زندگی سخت و رسم و کار آزادگان ترغیب نمی نمود و حتی اجازه نمی داد سلاح بردارند اما درباره خورد و خوراك آنها در سفر و حضر توجه خاص می نمود و اجازه داشتند در شکار گاه غذا با خود بردارند، اما آزادگان از آن کار ممنوع بودند. در حین سفر بردگان را چنانکه حیوانات به آبشخور می روند برای نوشیدن آب به چشمه سار میفرستاد و هنگام صرف طعام آنها، آنقدر توقف می نمود تا غذای خود را بخورند و گرگوار دوچار جوع نباشند. ازین رو آنها نیز مانند نجبا او را پدر میخواندند چون به حال ایشان توجه می فرمود ولی مقصود خود او این بود که آنها را برای همیشه به زندگی بردگی پابند کرده باشد.

بدین ترتیب او حفظ و بقای امپراتوری ایران را تأمین کرد و اطمینان داشت که به خود او از ناحیه اقوام تابع و مغلوب خطری متوجه نخواهد بود چون می دید که در آنها شاهی نیست و اتحاد ندارند و محروم از زیور اطاعت و انضباط اند. وانگهی یکی از آن افراد هم، روز یا شب امکان نزدیکی به او را نداشته است اما عناصر دیگری بودند که راجع به جنگاوری واقعی آنها تردیدی نداشت. افرادی که اسلحه داشتند و با هم متحد و همدست بودند، در سواری ماهر و در فن پیاده استاد و بسیاری از ایشان صاحب کیاست و هوش بودند. بطوریکه آشکارا می دید در کار حکومت نیز دارای اعتماد به نفس، آنها با دسته نگهبانی خود او مربوط بودند و کسانی هم از آنها باخودش پیوسته ارتباط داشتند و این برای احتمال استفاده از وجود آنها در روز مبادا بود. از ناحیه آنها بود که بیم خطر میرفت آن هم با هزار و يك

دلیل. پس چگونه می توانست از این جهت اطمینان خاطر حاصل نماید؟ از اندیشه خلع سلاح آنها اکراه داشت و می پنداشت که کاری دور از عدالت است و سبب وارفنگی امپراتوری اومی گردید. از پیش آمدن آنها جلوگیری کردن، یا به آنها عدم اعتماد نشان دادن در نظر او مثل اعلان جنگ می نمود ولی احساس می کرد یک وسیله بهترین و قرین صداقت بوده و امنتت امپراتوری او را هم کاملاً تأمین می نمود و آن در صورت امکان جلب دوستی آنها با سعی در این که نسبت به او، بیشتر علاقه و اعتماد نمایند تا با یکدیگر. اینک تاحدی که فراخور دانش و مایه من است باز خواهم نمود که با چه وسایل و اسبابی محبت آنها را جلب می کرد.

اولاً هیچ گاه از ابراز محبت و مهر بانی دریغ نمی ورزید و یقین داشت همان قسم که آسان نیست آنها را که از ما تنفر دارند دوست بداریم. به ندرت هم امکان خصومت نسبت به کسانی در میان است که با ما محبت می نمایند و یا خیر ما را می خواهند. تا زمانی که از راه ثروت و مال امکان ابراز نیکی نسبت به دیگران نداشت تنها کاری که از او ساخته بود شرکت درغم و شادی آنها بود و از این راه دل افراد را بدست می آورد. اما هنگامی که قدرت مالی یافت به این نکته وقوف تمام داشت که هیچ اظهار لطفی درباره دیگران بهتر از دعوت کردن آنها به خوردن و آشامیدن نیست. بنابراین هر روز خوان بسیط برای مهمانان می گسترانید و از سفره خاص حصه و غذا برای مقربان و دوستان غایب اختصاص میداد تا عواطف خود را به آنها ابراز و آشکار نماید که به یاد ایشان بوده است. همچنین به افراد ممتاز دسته نگهبانی و یا خدمتگزاران جان نثار از سفره خویش طعام می فرستاد و نشان می داد که هر گونه نیکوکاری سایرین را در حق خویشتن از نظر دور نداشته است. گماشتگانی را که به آنها نظر تمجید داشت بدین نهج مفتخر و سرافراز می فرمود و معتقد بود که این رفتار بر وفاداری آنها نیک خواهد افزود. و هنوز مایه فخر و مباهات است که از سفره شاهی برای کسی شام یا ناهار برسد چون میرساند که آن شخص مقرب الخاقان است و شاه، خواهش های او را می پذیرد.

ولی بدون شك و شبهه لطف دیگری هم در این کار بود و آن مزه دلچسب خوراك همایونی است که عجبی هم ندارد، زیرا که بدست بهترین استادان تهیه می شود پس از هر جهت ناب و عالی است. در شهری کوچک استاد واحدی هم میز میسازدهم صندلی و هم تختخواب و گاهی نیز به ساختن خانه می پردازد و در واقع بسیار هم خوشنود می شود که به او از هر سو کار ارجاع شود و بدین وسیله مشغول. اما تردیدی نیست که آدم همه کاره هیچ کاره است. در شهرهای بزرگ هر صنعتگری به يك رشته کار همت می گمارد و يك حرفه، معاش او را تأمین می کند و حتی گاهی فلان کس فقط قسمتی از يك حرفه را برعهده دارد. کنماشانی اند که فقط کفش زنانه می دوزند و بعض دیگر کفش مردانه، فلان استاد به دوختن کفش و دیگری بریدن چرم می پردازد. پس هر کس فقط در همان کار خود ماهر می شود.

فن خانه داری هم تابع همین قاعده است اگر خدمتکار واحدی، هم تختخواب درست کند هم سفره شام را مرتب و هم آرد را خمیر و طبخ همه قسم غذا باشد، اربابش باید کلام هر چه پیش آید خوش آید را شعار خود قرار دهد و چاره دیگری نیست. ولی هر گاه فلان کس فقط گوشت را آب پز کند و دیگری آنرا سرخ و سومی ماهی بپزد و یکی هم کار نانوائی را برعهده دارد و حتی نه همه قسم نان را، پس کارها بسیار خوب انجام می شود و به نظر من در تمام رشته های زندگی همین اصل و قاعده به نحو عالی و دلخواه قابل اجراست. بنا بر همین رسم و روال بوده که کوروش در آئین ضیافت و میزبانی نیز سرآمد گردید. حال شرح خواهیم داد که چگونه در همه قسمت ها فائق آمد. در حالی که او از احاطه میزان عایدات از همه بنی آدم بالاتر بود در بذل و بخشش نیز برهمگی امتیاز داشت. او بود که رسم بخشندگی های شاهانه را در میان شهریاران مشرق زمین باب کرد و هنوز شاهان این سیره را دارند. در واقع در سراسر عالم چه کسی، از دوستان شاه پارس غنی تراست و کدام شهریار پیروان خود را به اندازه او در لباس مجلل و باشکوه می دارد و طوق و باره اهدا می کند و اسبهای جنگی با دهنه زرین می بخشد. زیرا که در آن سرزمین مگر آنکه شاه اعطا

کند کسی از این قبیل وسایل در اختیار ندارد. چه کسی دیگری مگر شاهنشاه قادر است با اعطای هدایای گرانبها دلها را تماماً تسخیر کند و چه کسی دیگری مگر او را افراد بواسطهٔ رسم بذل و بخشش بر برادر و پدر و فرزند ترجیح میدهند؟ چه کسی غیر از او تواناست که با حرکت يك بازو، از دشمنانی که ماهها مسافت از مقر او دورند انتقام بستاند؟ کدام وجودی مگر کوروش از راه جنگ و ستیز صاحب امپراتوری عظیم شده است. ولی هنگامی هم که جان به جان آفرین دادهٔ اقوام مغلوب، او را پدری محبوب خوانده اند؟ این عنوانی است که به ولینعمت می دهند نه به وجودی غاصب.

کوروش از کرامت و سخاوت نسبت به کسانی که به او اخبار نافع و صلاح می داده اند دریغ نمی ورزید. ازین رو افراد بیشماری با تیز گوشي تمام و دیدگان باز او را از رازها آگاه می نمودند و به همین جهت نیز بود که گروهی به نام «چشم شاه» و «گوش شاه» چنانکه شهرت آنها بوده به وجود آمده بودند. اما این کار درستی نیست که فقط يك نفر چشم شاه باشد قدرت دیدن و شنیدن يك فرد سخت محدود است و اگر تنها يك نفر عهده دار این کار باشد معنی آن، این خواهد بود که دیگران کاری جز خواب ندارند. بعلاوه اتباع او از چنین کسی که خواه و ناخواه خواهند دانست یگانه چشم شاه است پرهیز خواهند کرد. لذا عکس این کار نیک و راست یعنی هر کسی بتواند به جای شاه و به خاطر او درهمه جا چشم و گوش باشد. لازم به گفتن نیست که او این حس و حالت را در همگان با دست و دل باز ایجاد می نمود و مقصودش این بود که ولینعمتی بخشاینده و توانا باشد.

بدون تردید جای تعجب نبود که هدایا و انعام کوروش از مرحمتی همه کس در جهان گرانبها تر باشد. حیرت آور آن بود که هیچ درباری در آداب و رعایت، یارای رقابت بادستگاه شاهی او را نداشت. در واقع سخنی به او منسوب و هنوز در خاطر هاست که پادشاه خوب مثل شبان خوب است. چوپان باید آنچه گله احتیاج دارد فراهم کند و شهر یار هم اگر عزم واقعی اداره درمیان است احتیاجات شهرو دیار خود و اتباعش

را تأمین نماید. با این گونه معتقدات آیا باز شگفت انگیز است که او آرزو داشت در زمینه آداب و مراقبت بر همهٔ ابنای بشر سر باشد.

در پاسخی که معروف است به حرف کراسوس داد تصویر نمایانی از فلسفهٔ او دیده می‌شود. وقتی که وی کوروش را با این سؤال دوچار محظور ساخته و گفته بود: « با این بذل و بخشش‌های بی‌کران، روزی به گدائی خواهی افتاد و حال آنکه می‌توانی بیش از هر فرد زندهٔ دیگر در تاریخ بشر زر و مال داشته باشی. » گفته‌اند که کوروش در جواب او گفت « تو خیال می‌کنی اگر بطوریکه می‌گوئی از بدو تأسیس امپراتوری خود ثروت و مال می‌اندوخته‌ام تا حال چه مبلغی می‌داشته‌ام؟ »

کراسوس مبلغ هنگفتی را ذکر کرد. بعد کوروش گفت، ای کراسوس هر کسی را که مورد اعتماد تو است به اتفاق هیستاسپ نزد دوستانم بفرست و روبه هیستاسپ نموده گفت: تو به دوستان من بگو که برای کاری احتیاج به پول دارم. واقعا هم دارم و هر کس هر چه بیشتر می‌تواند بفرستد و آنچه میدهند نوشته و مهر کرده به فرستادهٔ کراسوس بیاورند. آن گاه کوروش شرحی در این زمینه به دوستان خود نوشت و به هیستاسپ داد که به مقصد برساند. بعلاوه تقاضا کرد که از هیستاسپ مثل دوست او استقبال نمایند. وقتی که هیستاسپ باز آمد و پول‌هایی را که داده بودند در پیش نهاد فریاد کشید خداوند گارا، تماشا کن چه ثروت هنگفتی دارم که همانا از برکت نامهٔ تو است. دوستان مرا از انواع هدایا سرشار ساخته‌اند. کوروش اظهار داشت ای کراسوس این بخشی از خزانهٔ من است و قیاس باقی با خودت که اگر حاجتی پیش آید، چه مبالغی در اختیار خواهی داشت. کراسوس حساب کرد معلوم شد مقداری که فرستاده‌اند بیش از مبلغی است که به عقیده وی اگر کوروش بذل و بخشش نمی‌کرد و مال می‌اندوخت قادر به جمع‌آوری بود. با این اکتشاف کوروش به او گفت حال خودت دیدی که من آنقدر هم که خیال می‌کردی دست تنگ نیستم. تو میخواستی که من ثروت جمع و به این مناسبت حقد و حسد دیگران

را تحريك كنم و مأمورانی برای حفاظت نقدینه خود بگمارم. اما اگر دوستانم را غنی سازم خود آنها حافظ من و مالم خواهند بود و بهتر از مزدوران قابل اعتماد. بهر حال باید حقیقتی را نیز اعتراف نمود که خدایان همه ما را به اندوختن زرومال حریص کرده اند. از این لحاظ من نیز بر دیگران امتیازی ندارم ولی فقط تفاوتی در کار هست. وقتی که دارائی آنها بیش از اندازه شود در زیر خاک میگذارند یا میگذارند فاسد شود و یا درشمردن و پس و پیش کردن و تماشای آنها دوچار زحمت می گردند در صورتی که با وجود مبالغ سرشاری که در اختیار دارند فقط به اندازه گنجایش معده خود غذا میخورند و گر نه خطر هلاکت دارند و آن اندازه می پوشند که از عهده حمل آن بر آیند و گر نه خفه می شوند. بنابراین ثروت اضافی آنها جز رنج بیشتر و درد سر اثری ندارد.

من ثروت و مال را صرف خیرات و قربانی می کنم و فقط هنگامی که آنچه دارم احیاجاتم را کافی نباشد طالب ثروت تازه ام تا صرف حوایج دوستان کنم و بدین وسیله محبت و خیر خواهی آنها را جلب. با همین وسایل مالی نیز دنبال تأمین وضع و حال و تحصیل نیک نامی میروم، همان خیر و اثری که هیچ وقت فنا پذیر نیست یا سبب صدمه نمی شود، زیرا که افتخار و خوش نامی هر چه بیشتر شود با شکوه تر می نماید و آسان و بهتر قابل حفاظت خواهد بود و حتی به آنها که لیاقتش را دارند نعمت توانائی و سبک باری میدهد. ای کراسوس نکته عبرت انگیز دیگر اینست که به نظر من خوشبخت ترین نفر کسی نیست که ثروت بسیار دارد یا شهر یاری که نگهبان بی شمار، و گر نه پاسداران شهر و دیار ما از همه خوشبخت ترند، زیرا که بر همه گنجینه های دولتی نظارت دارند. پس به عقیده من آن کس تاج سعادت را بر سر دارد که با استعداد کافی از طریق صواب مال تحصیل و آنرا در راه مقاصد عالی و شریف صرف می کند. این عقیده ای بود که کوروش تبلیغ می نمود و همه نیز شاهد بودند که کردارش با گفتارش یکی بود.

بعلاوه اعتقادش این بود که ممکن نیست آنها که دیر زمانی از نعمت سلامت

بر خوردارند در اندیشه اسبابی باشند که مایه تأمین تندرستی است. اما کوروش با اهتمام تمام در پی وسایل بهداشت بود و با انعامات بی دریغ بهترین پزشکان را به خدمت می گماشت و هر گاه نهادارو و یا خوراک یا نوشابه خاصی را تجویز می کردند در فراهم ساختن آن کوتاهی نمی نمود و جهد بلیغ می فرمود که از این گونه اسباب و وسایل به اندازه وافی و کافی در دربار حاضر باشد. و هر وقت یکی از افراد مورد علاقه اش بیمار می شد به عیادت میرفت و مریض آنچه لازم داشت فراهم میساخت و اگر پزشک یا داروی اختصاصی خود او ناخوشی را شفا می داد اظهار تمجید و امتنان می نمود. این کارها و بسا چیزهای دیگر تمهیداتی بود که او برای تسخیر دل مهربان معمول می داشت. بعلاوه مسابقاتی که ترتیب میداد برای تشویق حس و علاقه به کارهای برجسته و ممتاز بود که مزید عزو افتخار خود او میگردید و در حالی که قلبی نیک مهربان داشت باز از پیش آوردن هم چشمی در میان قهرمانان فرو نمی گذاشت. بعلاوه این راه و رسم را هم اساس نهاد که در هر کار قضاوت و داوری خواه در پیشگاه داد گاه یا در حین امتحان مهارت و کاردانی، طرفین با تراضی قاضی انتخاب کنند تادر کار آنها رسیدگی نماید و گرنه خواه و ناخواه هر دو طرف سعی می نمودند داوران از میان کسانی انتخاب شوند که از علاقه و توجه آنها به کار خود مطمئن بودند و در نتیجه حاکم و محکوم با هم دشمن می شدند و طرف موفق می پنداشت که حق با او بوده است و نباید مرهون کسی باشد. از این جهت در میان مهربان کوروش نسبت به یکدیگر رقابت و حسادت بروز می کرد. این حالت در دستگاههای جمهوری نیز دیده شده است و آنها نه تنها مایل نبودند در راه خیر با هم گام بردارند بلکه ترجیح می دادند رقیبان آنها از بین بروند.

با این تدبیرات و ملاحظات، کوروش اهتمام داشت که رجال و نزدیکانش او را از اقربان خویش هم بیشتر دوست بدانند.

بخش بیست و پنجم

گو کبۀ پادشاهی

اکنون به شرح نخستین بار، خروج پرشکوه شهریار بزرگ می‌پردازم زیرا که آن کار طمطراق و تشریفاتی توأم بامهارت سرشار داشت و برای دولت او موجب ابهت بسیار شد. کوروش يك روز قبل همه صاحبمنصبان شاهی اعم از پارسیان و سایرین را فراخواند و به آنها جامه‌های فاخر مادی داد. این اولین دفعه بود که پارسیان آن لباس را دربر میکردند. وقتی که آنها با جامه نو، به حضور آمدند کوروش اعلام داشت که درازا به اختصاصی به عزم قربانی رهسپار معبد مقدس خواهد شد و افزود همگی فردا قبل از طلوع آفتاب در جلو قصر حاضر شوید و مطابق ترتیبی که فرولاس پارسی از طرف من فرمان می‌دهد رفتار کنید. همینکه من از جلو حرکت کنم هر کدام در جای مقرر خود از دنبال روانه شوید و هر گاه کسی از میان شما محض شکوه و جلال بیشتر این کار نظری اصلاحی داشته باشد مرا مستحضر دارد که در بازگشت گفته‌اش بی‌اجر نخواهد ماند چون برماست که این حرکت شاهانه را به صورتی بس باشکوه و عالی بر گزار کنیم.

بعد از این دستور، کوروش فاخر ترین جامه‌ها را به نجبای برجسته خود داد و قبا‌های دیگر حاضر کردند زیرا که او مقادیر زیاد از البسه مادی به رنگ‌های ارغوانی، سرخ، قرمز تند و سرخ تابان در اختیار داشت و به هر يك از فرماندهان خود لباسی داد و فرمود همان قسم که من بر تن شما کردم شما هم این جامه‌ها را زیور

پیکر دوستان خود کنید. در این حال یکی از آنها سؤال کرد، ای کوروش پس خودت کی مزین خواهی شد؟ او پاسخ داد آیا همین آراستگی شما زینت من نیست؟ آن گاه که من در حق دوستانم نیکی کنم در هر لباسی که باشم باز باشکوه خواهد بود.

بدین ترتیب نجبای او مراجعت کردند و پی دوستان خود فرستاده جامه‌ها را بر قامت آنها پوشیدند. در این حین کوروش فرولاس را احضار کرد و میدانست که او اگر چه از طبقه ناس بود ولی هوش و ذکاوت سرشار داشت و عاشق ترتیب و زیبایی بود و در اجرای فرامین بسیار تیزهوش و چالاک و همواره مترصد خشنودی سرور خویش. او بود که دیر زمانی پیش، نظر کوروش را در این که پاداش هر کس متناسب باشایستگی وی باشد تأیید نموده بود. کوروش از او استفسار نمود که چگونه آن دسته شاهی را ترتیب دهند که منظره آن علاقه‌مندان را باشکوه و بد اندیشان را مهیب نماید. آن دو در این باره تعاطی افکار نمودند و معلوم شد توافق کامل دارند. پس کوروش به او فرمود که فردا، انجام دادن کارها را به نحوی که باهم قرار گذاشته‌اند عهده دار شود. و افزود دستور داده‌ام که همه در این کار تابع فرمان تو باشند و برای مزید اشتیاق آنها این قباها برای سردسته‌های گارد است و این جامه‌های نظامی خاص افسران سوارواین‌ها برای اژا به رانها. فرولاس لباس‌ها را برداشت و روانه شد. وقتی که چشم فرماندهان به او افتاد با صدای رسا، ندادر دادند: فرولاس ای مرد شایسته و برومند. یکی هم گفت گویا فرمانده ما شده‌ای! فرولاس اظهار داشت آری چنین است بارت را هم بردار، دو روپوش برای تو دارم یکی برای خودت یکی هم برای هر کس که شایسته می‌شماری.

با این اظهار او فرمانده دست دراز کرد و لباس را برداشت. در آن حال حسادتش پاک فراموش شده بود و از فرولاس پرسید چه کسی را بهتر است انتخاب کند. در پاسخ فرولاس نظر داد اگر برضد من خبری بسازی و شایع کنی که طرف را من انتخاب کرده‌ام بار دیگر که در کارت دخالت کنم مرا آدم دیگری خواهی شناخت. سپس

مرحمتی‌ها را که آورده بود توزیع کرد و دنبال ترتیب دادن دسته شاهانه رفت تا همه کارها را به وجه احسن مرتب سازد .

روز دیگر پیش از طلوع آفتاب همه چیز نیک آماده بود. سر بازان در طرفین راه پرچین و اوصاف بسته بودند همان کاری که هنوز هنگامی که شهنشاه قصد حرکت نماید معمول است و هیچ کس حق ندارد از میان دو صف رفت و آمد کند مگر آنکه آدمی بنام باشد. فرایشان برای هر کسی که خلاف کند تازیانه دارند. در جلو قصر نیز گارد نیزه-داران جاوید چهار هزار نفر تمام در چهار ردیف از دروازه قصر به خارج صف کشیده بودند و همه سواره نظام نیز. افراد در کنار اسب خود ایستاده دستهای خود را زیر بالاپوش کرده بودند بطوریکه هنوز در حین عبور پادشاه مرسوم است. پارسیان در سمت راست و متحدین در طرف چپ و از آنجا که آنها هم به همین منوال از دو سمت. دروازه قصر تمام باز شد و در سر دسته، چهار گاو نر خاص قربانی، پیش می‌رفتند آنهاچه هیکل شکیلی داشتند و قرار بود به درگاه پروردگار بزرگ (زاوش = ستاره مشتری-م) یا خدایان دیگر که مغها نام می‌داده اند قربانی شوند، زیرا که پارسیان بر این عقیده اند که در امور مربوط به خدایان پیروی از گفتار خبرگان عین صواب است .

بعد از گاوهای نر، اسبهای که نذر آفتاب قربانی می‌شدند و سپس گردونه سفیدی که مال بند زرین داشت و حلقه‌های گل بر آن آویزان بود و خاص زاوش و بعد از آن گردونه سفید دیگر که به مهر اختصاص داشت و مانند از آن قبلی با گل آراسته بودند و باز گردونه سوم که اسبهای آن یراقهای ارغوانی داشتند. از دنبال نفراتی مجمرهای بزرگی را پر از آتش بردست می‌بردند و بالاخره خود کوروش در گردونه اختصاصی از دروازه قصر درآمد. با کلاه شاهی (تیارا) بر سر و قبا بر ننگ ارغوانی که نوار سفید بر آن دوخته شده بود و مختص شاه بود و نیم شلواری سرخ پر رنگ و ردای ارغوانی و بر دور تیارا هم سر بند. اقربان شاه نیز همین زیورها را داشتند که هنوز مرسوم است. دستهای کوروش از آستین بیرون بود. پهلوی او از آنجا که رانی بلند قامت ایستاده بود اما معلوم نیست چگونه کوروش از او نیک بلندتر می‌نمود

آیا واقعاً چنان بوده و یا وسیله‌ای ساختگی به کار برده بودند. همینکه شاه ظاهر شد همه جمع به خاک افتادند. شاید بعضی ها دستور این کار را داشتند و آن رسم یا برجا شد و یا آنکه خلق از شکوه جلال دستگاه شاهی و دیدن سیمای زیبا و برازنده او چنان کرده بودند. در هر حال تا آن روز هیچ پارسی در جلو کوروش به خاک نیفتاده بود. بعد از آنکه گردونه شاه به حرکت درآمد. چهار هزار سوار نیزه دار از پیش دوهزار در هر دو سمت گردونه راه افتادند. در عقب آنها عساکران سلطنتی بازوبین در دست سواره حرکت کردند سپس دویست رأس اسب از اصطبل شاهی بساده‌ها از زرین و یراقهای راه راه و از دنبال نیز دو هزار نیزه دار و بعد دسته قدیم ترین سواره نظام پارس شامل ده هزار در ستونی صد نفری پهلوی به پهلوی که کریسانتاس فرمانده آنها بود. بعد دسته دیگر سواره نظام به فرماندهی همیستاسپ و باز دسته سوم به ریاست داتاماس و دسته‌ای دیگر با فرماندهی گاداتاس و سپس سواران مادی، کادوسیها، هیرکانیها و سکاها به ترتیب و بعد از دسته‌های سوار نیز گردونه‌ها در ردیف چهار گانه از دو طرف راه، به فرماندهی ارته باذ پارسی.

درسراسر راه هزاران نفر پشت ردیف سربازان، دنبال دسته شاهی افتاده مترصد تقدیم عریضه بودند. کوروش سر دسته‌های عساکران (آجودانها) سلطنتی را که از پهلوی شاه هر سه نفر در هر سمت از او به حرکت می‌کردند مأمور کرد به عارضین خبر دهند که اگر مطلبی دارند به صاحب منصبان سوار بگویند تا به عرض برسانند. پس مردم از حرکت باز ایستادند و به جستجوی افسران مأمور آن کار پرداختند. در این حال کوروش دوستان خود را که میخواست در نظر عام قدر و اهمیت بدهد به حضور خواست و فرمود افرادی که مراجعه کنند اگر کار عمده‌ای ندارند توجیهی نشود و گرنه حرف آنهایی را که حق دارند، به او اطلاع دهند تا با هم رسیدگی و دستور صادر نمایند.

بنا بر قاعده، فرماندهی که احضار می‌شد با عجله به حضور میرفت و بعد از دریافت فرمان با حدت تمام در اجرای امر شتاب می‌نمود و بدین ترتیب جانفشانی خود را نشان میداد. در میان احضار شدگان مردی کودن و روستایی به نام دافارن بود که پنداشت

اگر در امثال دستور کندی نماید نشانه خود سری او خواهد بود. رفتارش توجه کوروش را جلب کرد و پیش از اینکه آن گستاخ به شاه نزدیک شود بوسیله مأمور دیگر دستور فرمود که او را لازم ندارد و این آخرین باری بود که دافارن احضار شده بود. وقتی که صاحب منصب بعدی از جلو دافارن به پیشگاه شاه شتافت چنانکه گوئی احضار شده بود مورد عنایت کوروش واقع گردید و یکی از اسبهای خاص خویش را به او بخشید. ناظرانی که متوجه این عنایت و افتخار شاهی شده بودند جمعی بس انبوه نسبت به آن مرد مسمول مراحم، احترام فراوان نمودند.

بخش بیست و ششم

پارسی و سکائی

وقتی که دست‌شاهی به اماکن مقدس رسید گاوهای نر را به درگاه زاوش واسبها را هم به نذر آفتاب قربانی کردند و لاشه‌ها را سوزانیدند. سپس چنانکه دغ‌ها معین کرده بودند قربانی‌هایی نیز نذر زمین و سپس به نام قهرمانانی که سوریه (آشور) را در دست داشتند. وقتی که این مراسم بر گزار شد کوروش دید آن محوطه برای اسب‌دوانی بسیار مساعد است. پس هدفی را در نیم میلی تعیین نمود و فرمان داد اسواران و اژابه‌رانها با اسب‌های خود در آن مسافت مسابقه دهند و هر قومی با طایفه دیگر. خود او در مسابقه دسته پارسیان شرکت کرد و آسان بر همه سبقت گرفت زیرا که از همه آن سوارکاران ماهرتر بود. در دسته مادی‌ها ارته‌باز با اسبی که کوروش بخشیده بود برنده شد. مسابقه آشوری را سردهسته آنها و آرامنه را تیگران و هیرکانیها را پسر سردار ایشان و سکاها را سربازی معمولی برد. او نیمی از میدان را از دیگر رقیبان جلو افتاده بود.

روایت کرده‌اند که کوروش از آن مرد جوان پرسید اسب خود را با مقام پادشاهی عوض می‌کنی؟ سرباز جواب داد طالب سلطنت نیستم ولی درازای امتنان مردی دلاور خواهم داد.

کوروش گفت من محلی را به تو نشان می‌دهم که اگر چشم بسته هم چیزی در آنجا بیفکنی ممکن نیست به دلاوری اصابت نکند. مرد سکائی درحالی که کلوخی

از زمین بر میداشت گفت خواهش دارم همین حالا آن جا را به من نشان دهی تا با این کلوخ امتحان کنم .

آن گاه کوروش گروهی از بهترین دوستان خود را نشان داد. مردسکائی چشم‌های خود را بر هم نهاده کلوخ انداخت که به فرولاس که به دستور کوروش در حین انجام مأموریتی می‌تاخت خورد ولی او سر بر نتافت و راست به سوی مقصد خود شتافت . در این حال سکائی چشم گشود و پرسید به کی خورد ؟

کوروش گفت مطمئن باش به کسانی که در اینجا هستند نخورده است . مرد جوان گفت لابد به کسی خورده است که حالا اینجا نیست. کوروش پاسخ داد کلوخ به آن فرماندهی خورد که از آن طرف اژا به‌ها پیش می‌تازد. - پس او چرا حتی سر بر نگردانید ؟ کوروش گفت « شاید از کم عقلی » .

با این اظهار او مرد جوان برای کشف موضوع شتابان رفت: فرولاس رادید که چانه‌اش خاکی و خونی است و از دماغش که کلوخ خورده بود خون جاری . پرسید آیا به تو خورده است - فرولاس چرا سؤال میکنی؟ مردسکائی شرح ماجرا را گفت و افزود حال درمی‌یابم که به مردی دلاور خورده است . فرولاس گفت اگر تو عاقل بودی مرد ثروتمندی را هدف می‌ساختی، باری من هدیه‌ی تورا با کمال امتنان می‌پذیرم و افزود از خدایان سپاسگزارم که مورد اصابت کلوخ تو شده‌ام، امیدوارم که تو هم از دادن این هدیه پشیمان نشوی . حال اسب مرا سوار شده باز گرد من نیز بزودی نزد تو خواهم آمد .

پس اسب‌ها را معاوضه کردند و از یکدیگر جدا شدند .

برنده‌ی دسته کادوسیها، را تین نام بود .

بعد مسابقه اژا به‌ها مانند دور قبل بین طایفه با طایفه بر گزار شد و کوروش به همه‌ی بندگان جام‌های گرانبها اعطا کرد و همچنین گاوهای نر که با آن قربانی یا ضیافت بر پا کنند. خودش نیز گاو نری جایزه برداشت اما همه‌ی جام‌های خود را به فرولاس داد تا علامت خشنودی وی از طرز بر گزاری دسته‌ی شاهانه باشد و همان

رسم و تشریفاتی که کوروش اساس نهاده بود هنوز ادامه دارد و همه چیز عیناً باقی است مگر يك مورد که هر گاه شاه قربانی نکند حیوانانی نمی آورند . هنگامی که مراسم بر گزار شد سر بازان به خانه های خود باز گشتند و شب به استراحت گذشت . بعضی ها به منازل خود رفته بودند و بعضی دیگر در مقر لشکر ماندند .

در این وقت فرولاس جوان سکائی را که اسب خود را به او داده بود به خانه خویش دعوت کرد و از پیش آوردن بهترین چیزها فرونگذاشت و پس از صرف شام جامهائی را که کوروش به او داده بود از شراب پر کرده به سلامت مهمان نوشید و جامها را نیز به خود او بخشید . وقتی که چشم سکائی به فرش های قیمتی و اثاث زیبا و غلامان زیاد او افتاد با هیجان گفت ای فرولاس آیا در وطن خودت از خانواده ای بسیار ثروتمند هستی؟ فرولاس گفت واقعاً که ثروتمند! آیا منظورت اینست که با کدیمین زندگی خود را تأمین می کنیم و می توانم گفت که پدرم آن اندازه مال داشت که مرا به مدرسه گذاشت او رنج بسیار می کشید و زندگی قرین قناعت داشت و چون سن و سال خودم بالا رفت به کارم گماشت و به حرفه زراعتم انداخت . بعد نوبت من شد که از او نگاهداری کنم زمین بیل بزنم و در محل محدودی کشت و کار کنم و خوشبختانه زمین مساعدی داشتم بلکه بهترین خاک خوش برکتی که بتوان پنداشت . هر بذری که می کاشتم ثمر کافی برمی گرفتم و فقط یکی دوبار خاک سخاوت بسیار نمود و دو برابر آنچه کاشته بودم محصول بدست آوردم . این وضع زندگی ام در وطن بود . اما اکنون وضعی دیگر است و آنچه دارم مرهون مراحم کوروش هستم . - چه آدم خوشبختی! و سعادت مند از هر جهت بخصوص از این لحاظ که اول

تنگدست بودی و سپس توانگر شده ای . شکی نیست که حال ، بضاعت و مال تو لطف بیشتری دارد نخست فاقد ثروت بودی اکنون به حد کمال داری . فرولاس پاسخ داد : «اما ای دوست عزیز آیا واقعاً گمان می کنی با زیاد شدن مالم بر خوشی حالم و آسودگی خیالم افزوده شده است؟ اضافه نمود آیا نمی دانی که حالا لذت خوردن و نوشیدن و خوابیدنم به اندازه آن وقتی نیست که چیزی نداشتم . حاصل این همه

دارائی اینست که بردغده خاطر م افزوده است، هم زحمت بخشش و تقسیم دارم وهم اندیشه جمع آوری مال بیشتر. اینک عده ای نو کر و گماشته در سرای من اند یکی نان میخواهد دیگری آب یکی لباس و دیگری پزشک و دارو. بعد چوپان وارد می شود که گرگ میشم را خورده و یا برای عرض این مطلب که مرض در گله افتاده است و یا گاوها به دره پرت شده اند. در خاتمه فرولاس گفت به نظر من امروز که همه چیز دارم بیشتر در زحمتم تا آنروز که بضاعتی نداشتم».

مرد سکائی فریاد کشید پناه بر خدا، اگر امروز همه چیز داری ومصون از خطر باز خود را از من خوشبخت تر نمی شماری؟ فرولاس گفت ای دوست مطمئن باش که تحصیل ثروت و مال همان اندازه خوش آیند نیست که از دست دادن آن طاقت فرساست. اینک برای تو مثالی می آورم آیا هیچ مرد توانگری بواسطه خیال ثروت و مال آسوده خوابیده است و آیا هرگز کسی را شناخته ای که هنگام از دست دادن مال خوابی به چشم او آمده باشد؟

مرد سکائی پاسخ منفی داد و گفت هنوز کسی هم ندیده ام که از حظ دارائی خوش نباشد. راست گفتمی اگر لذت دارائی به اندازه تحصیل آن بود بی گمان آدم ثروتمند بیشتر از مرد فقیر خوشبخت بشمار میرفت و افزود آن کس که بیشتر دارد باید زیادهم خرج خدایان و دوستان و مهمانان خود کند و حال آنکه اگر مال پرست باشد خرج کردنش او را دردناک می شود. مرد سکائی گفت به راستی سوگند که من مانند این افراد پست نیستم و به عقیده من لذت دارائی در خرج کردن آنست. فرولاس فریاد کشید خداوند چه سعادت برای هر دو ما، تو همین حالا به سعادت مطلوب خویش خواهی رسید و مرا نیز خوشبخت خواهی داشت. از همین لحظه همه این چیزها را مال خودت بشمار و هر طور که بخواهی استفاده کن و مرا هم مهمان خویش محسوب بدار، آن هم مهمانی کم خرج و من به شراکت در آنچه تو داری خرسند خواهم بود.

مرد سکائی گفت که شاید سر شوخی داری.

اما فرولاس باجد تمام قسم خورد که شوخی در کار نیست و افزود، ای دوست چند کار دیگر هم راجع به توهست که با کوروش ترتیب خواهم داد دیگر نه خدمت نظامی خواهی داشت و نه زحمت پاسداری دربار. تنها کارت این خواهد بود که در خانه بمانی و مالت هم بیشتر شود باقی کارها راجع به هر دو، با من و هر گاه در حین خدمت درباری پاداشی تازه نصیب شود و یا در میدان جنگ غنایمی به چنگ آید باز به تو خواهم داد و ازین رو رفته رفته صاحب مال و منال بیشتری خواهی شد. و افزود «فقط باید مرا از گرفتاری نگاهداری این ثروت و دارائی فارغ سازی چون در صورت احراز این فراغت هم به کوروش خدمت شایانی خواهد شد و هم به خودم کمک بسزائی خواهی کرد».

بدین ترتیب گفت و شنود آنها به پایان رسید و راجع به این معامله باهم سازش و عهد فیما بین را نیز حفظ کردند. مرد سکائی پنداشت که چون حال ثروت و مال کافی داشته پس خوشبخت بوده و دیگری هم به آن خیال که ناظر و مباحثی دارد و بنابراین مجال پرداختن به آنچه دلخواه اوست. زیرا که فرولاس ذاتاً دوست دلپذیری بود و هیچ کار و خدمتی در نظر او برتر از خدمتگزاری نسبت به دیگران نمی نمود. او می پنداشت که انسان از همه حیوانات افضل و بالاتر است چون حسن قدرشناسی دارد مدح را با مدح و محبت را با محبت و خیر خواهی را با خیر خواهی پاسخ میدهد و چون بداند که سایرین او را دوست دارند گرد تنفر نخواهد گشت و در واقع هیچ حیوانی مثل انسان والدین خود را خواه در زندگی یا بعد از وفات دوست ندارد و تا این اندازه نیز محتاج مراقبت آنها نیست. خلاصه در مقام قیاس حیوانی نیست که مثل انسان مهربان و قدر شناس باشد.

پس فرولاس مسرت بسیار داشت که دیگر تشویش کم و بیش ثروت و مال ندارد و می تواند تمام اوقات خود را صرف خدمت دوستان کند و مرد سکائی هم سخت خشنود بود که آنچه دلخواه اوست در اختیار دارد. جوان سکائی فرولاس را نیک دوست میداشت چون پیوسته چیزی بردارائی او می افزود و فرولاس هم از این

جهت مشعوف كه او براي حفاظت همه اموال وقت خویشان را مصروف می‌کرد و بنا بر این با وجود ازدیاد مال فراغتش محفوظ بود و ازین رو هر يك از آن دو بازندگان خاص خود خرسند .

بخش بیست و هفتم

ضیافت کوروش

در این حال کوروش در صدد برآمد بمناسبت پیروزی‌های خویش قربانی کند پس دوستان خود بخصوص آنها را که نسبت به وی دلبستگی تمام داشته و در اعتلای جاه و مقامش جانفشانی کرده بودند به ضیافت دعوت کرد. در میان حاضرین ارته باذمادی تیگران ارمنی و همچنین فرمانده اسواران هیرکانی و گوبر یاس بودند. گاداتاس هم سردهسته عصادران سلطنتی و مدیر تنظیمات داخلی دربار (رئیس تشریفات) بود. هر وقت که مهمانان بر سفره طعام جلوس میکردند گاداتاس مجال نشستن نداشت چون مراقب حسن جریان همه کارها بود. اما وقتی که دیگران نبودند کوروش او را بر سفره خود شرکت میداد و از مصاحبت او نیک خشنود بود و بواسطه خدمات شایانی که کرده بود مورد تقدیر و مشمول احترام بسیار قرار میداد که خود موجب مزید احترام سایرین نسبت به او میگردد.

هنگام ورود مهمانان، گاداتاس هر نفر را به جای معین خود او راهنمایی کرد. دوستی که بیش از همه به کوروش نزدیک بود در طرف چپ جا داشت (چون قسمت چپ بدن بیش از دیگر قسمت‌ها در خور حفاظت است) نفر دوم در سمت راست بعد سومی را از طرف چپ و چهارمی را از سمت راست و به همین ترتیب سایرین را جا دادند.

کوروش موقع را مناسب دید که آشکارا درجه قدر و احترام خود را نسبت

به حضار بنماید چون می‌پنداشت آنجا که قدر و شایستگی مایه افتخار و موجب مزیت نباشد روح رقابت در راه حسن خدمت از بین خواهد رفت و هر گاه شایسته‌ترین افراد پاداش بسزا نصیب دارند، هم چشمی نیک رایج خواهد شد. و به همین قصد و منظور بود که جای حضار را تعیین کرده بود و اصل تقدم را جاری ساخت. ولی محل ممتاز را همیشه به يك نفر نمی‌داد و این قاعده را مستقر کرد که با ابراز لیاقت بیشتر و خدمت بهتر شخص، برترین جا را خواهد داشت و برعکس در صورت اهمال و ناشایستگی به درجه پائین‌تر فرو خواهد افتاد و شرم داشت از اینکه شایسته‌ترین نفر به عالی‌ترین مزیت از جانب او سرافراز نشود. ترتیباتی را که کوروش مقرر داشته بود چنانکه می‌توان مشاهده نمود هنوز هم جاری است.

در آن جلسه مهمانی این نکته به خاطر گو بریاس خطور کرد که هر چند وفور و تنوع نعمت بر خوان کوروش که بانی و صاحب امپراتوری بزرگ بشمار میرفته و اقدامات خطیر بسیار کرده بوده است بهیچ وجه حیرت‌آور نیست ولی شگفتی در آن بود که او هیچ‌گاه چیزهای لذیذ را به خود اختصاص نمیداد بلکه سعی می‌نمود بهترین خوراکها را با سایرین سهیم شود و بارها دیده شده بود که کوروش غذائی را که خود خوش داشته بود برای دوستان غایب فرستاد. در هر حال تا خاتمه ضیافت آنچه خوراکی ممتاز بر سفره بود بدست کوروش تقسیم شد و چیزی بر میز نماند.

در این وقت گو بریاس اظهار داشت «ای کوروش برستی که تا امروز می‌پنداشته‌ام که فقط در کار سرداری سرآمد هستی اما به حق خدا سوگند که اکنون می‌بینم که نه تنها در فن جنگ بر همه رجحان داری بلکه در بزرگواری و سخاوت هم». کوروش گفت شاید چنین باشد لااقل می‌توانم گفت که به کار دومی بیشتر از آن کار دیگر رغبت دارم. گو بریاس پرسید مگر این امکان دارد؟ او گفت، زیرا که کرامت و سخاوت مایه خیر و خرسندی است و جنگ موجب صدمه و نکبت.

وقتی که جام‌های شراب را همی گردانیدند هیستاسپ رو به کوروش نموده گفت، ای کوروش اگر مشتاقانه سؤالی بکنم دلگیر خواهی شد؟ کوروش پاسخ داد برعکس اگر بازهم در سکوت بمانی خواهم رنجید.

هیستاسپ گفت پس بگو بدانم آیا هر گز اتفاق افتاده که مرا احضار فرموده باشی و من نیامده باشم؟

- این چه سؤالی است؟ البته که چنین اتفاقی نیفتاده.

آیا هیچ وقت در امثال فرمان تأخیری از من دیده شده است.

- هرگز، نه.

- آیا امری فرمودی که من در انجام آن قصور ورزیده باشم؟

کوروش پاسخ منفی داد گفت از این بابت هیچ گله‌ای ندارم.

- و آنچه فرمودی مگر همواره با جان و دل انجام نداده‌ام؟

کوروش جواب داد البته که چنین است.

ای کوروش ترا به حق خداوند سوگند پس چرا کریستانتاس را جای بالاتر

داده‌ای؟

کوروش پرسید آیا میخواهی واقعاً دلیلش را بدانی؟

دیگری گفت بدون کم و کاست.

- اگر حقیقت را صریحاً بگویم آزرده نخواهی شد؟

- برعکس خوشوقت خواهم شد که ظلمی بر من واقع نشده است.

- پس بدان که کریستانتاس هیچ گاه منتظر نشده است تا احضارش کنم بلکه با طیب خاطر خود به خدمت آمده است و شعار خود را این قرار داده که نه فقط دستور را اجرا کند بلکه کارهایی را نیز که می‌پنداشت ما را سودمند بوده است انجام دهد. وقتی که لازم می‌شد با متحدین شور کنیم نه فقط حرف صلاح را به من پیشنهاد می‌کرد بلکه چیزهایی را که حدس می‌زد میخواهم به آنها بگویم و بر من گران می‌آمد، چون راجع به خودم بود او همان مطلب را به آنها پیشنهاد می‌نمود، گوا اینکه

فکر خودش باشد. در واقع کی قادر است بگوید که او بهتر از خودم به من خدمت نکرده است. بعلاوه باید اضافه نمایم که به آنچه دارد کاملاً قانع و راضی است و پیوسته هم در صدد تأمین منافع من است او از پیروزی‌های من حتی بیشتر از خودم مشعوف می‌شود و غرور می‌ورزد.

هیستاسپ گفت به پروردگار قسم که از این سؤال خود بسیار خوشحالم فقط يك چیز مرا باز ناراحت می‌دارد.

از کجا خواهی دانست که من از موفقیت تو مشعوف می‌شوم آیا لازم است دست بزنم و هورا بکشم، چه باید بکنم؟
ارته‌باز در این حین اظهار داشت البته رقص پارسی بهتر است و با این حرف خنده حصار در گرفت.

چون کار باده‌نوشی طول کشیده بود کوروش از گوبریاس پرسید:
آیا حالا بیشتر آمادگی داری که دختری را به یکی از این حضرات شوهر بدهی یا روزی که تازه باهم آشنا شده بودیم.

گوبریاس گفت آیا باید عین حقیقت را عرض کنم؟
کوروش گفت عجب حرفی است، مگر هیچ سؤالی را برای جواب دروغ پیش می‌آورند؟
گوبریاس اطمینان داده گفت البته امروز حاضرترم که او را به خانه شوهر بفرستم.

کوروش گفت می‌توانی دلیلش را هم بیان کنی؟

– البته می‌توانم.

– پس بگو.

در آن روز بدون شك مردانی دیدم که باشاهمت تمام تحمل رنج و مخاطرات می‌نمودند ولی حالا می‌بینم که با وجود پیروزی که نصیب داشته‌اند باز رفتا، خوش آیند متواضعی دارند. ای کوروش به عقیده من آن کس که با وجود کامیابی

رفتاری پسندیده دارد به از کس دیگری است که بدبختی را تحمل، می نماید، زیرا که پیروزی و کامیابی خیلی از افراد را معمولاً غرّه و گستاخ می کند ولی بدبختی آنها را افتاده و بردبار .

کوروش گفت ای هیستاسپ آیا شنیدی گو بریاس چه گفته است ؟
وی پاسخ داد که خوشبختانه شنیده ام و اگر باز از این قبیل حرف های دلنواز بزند من یکی از خواستگاران دختر او خواهم بود. این سخنانش بیشتر مرا مشتاق کرده است تا هر گاه همه جام های گرانبهای خود را به من میداد .
گو بریاس گفت من بسیاری از این گونه حرف های پند آمیز نوشته ام و در خانه دارم و اگر بادخترم ازدواج کنی همه ، از آن تو خواهد بود و افزود راجع به جام ها چون ظاهراً طالب آنها نیستی شاید بهتر باشد که به کریسانتاس بدهم تا دیگر جای تورا نگیرد .

کوروش گفت ، هیستاسپ و همه شما که در این جا حضور دارید اگر قصد زن گرفتن داشته باشید به من مراجعه کنید و خواهید دید که چه و کیل و واسطه ای با هوش خواهم بود .

گو بریاس در وسط کلامش گفت، خوب اگر کسی بخواهد دخترش را شوهر بدهد به کی رجوع کند ؟

کوروش گفت باز به من، زیرا که من در این کار مهارت خاص دارم .

کریسانتاس پرسید « این چه هنر و مهارتی است » ؟

مهارت در آن که کدام زن متناسب چه مردی است .

کریسانتاس گفت پس تورا به خدایان سو گند بگو بدانم چه زنی برای من

مناسب تر خواهد بود ؟

او پاسخ داد اولاً زنی که قدش کوتاه باشد زیرا که قامت خودت هم چندان

بلند نیست و اگر دختری بلند قد بگیری عروقت که بخواهی او را در حال ایستاده

بهوسی باید مثل سگ بچه، بالا بجهی .

کریسانتاس گفت پندت بجاست بخصوص که من با وجود جدیت بسیار ، باز کارم در جهیدن لنگ است .

کوروش افزود بعلاوه چه بهتر که بینی زنت پهن باشد . - چرا ؟
- بر ای آنکه بینی خودت مثل دماغ عقاب است و مطمئن باش که بینی پهن با دماغ منقاری کاملا تناسب دارد .
بنابراین میخواهی بگوئی که چون من شام عالی خورده‌ام پس زنت باید ناشتا بماند .

کوروش پاسخ داد درست گفתי شکم پر مانند منقار عقاب است و شکم خالی پهن .

کریسانتاس گفت حالا تورا به خدا سوگند بگو برای شهر یاری سرد ، چه نوع زنی زیبنده است ؟

کوروش از شنیدن این سؤال به خنده افتاد و همه هم خندیدند و هنوز صدای خنده بلند بود که هیستاسپ گفت در پادشاهی تو ، به یک چیز بیش از دیگر چیزها غبطه میخورم .

کوروش گفت آن چیست :

- با آنکه سرد هستی همه را می خندانی .

کوروش گفت همین است که میگوئی و این نکته نیز که اگر بخواهی باب پسند زنی واقع شوی ، بتوانند بگویند آدمی با ذوق هستی ؟

بدین روال باهم شوخی‌ها کردند و هر کنایه را با طعنه پاسخ دادند .

سپس کوروش فرمود ، لباس زنانه و جواهرات گرانبها پیش آوردند و برای زن تیگران هدیه فرستاد ، زیرا که او دلیرانه همراه شوی خود روانه میدان جنگ شده بود و جامی زرین نیز به ارته‌باز داد و اسبی به سردسته هیرکانیها و هدایای ممتاز به سایر حضار .

و به تو ای گوبریاس ، شوهری برای دخترت خواهم داد .

در آن حین هیستاسپ اظهار داشت مرا به رسم هدیه شوهر دختر او بر گزین چون در این صورت نوشته‌های گوبریاس به من خواهد رسید .

کوروش پرسید آیا تو مالی داری که برابر قدر و بهای عروس باشد ؟

او پاسخ داد البته که دارم بلکه با ارزشی بیست برابر بیشتر .

- این گنج تو در کجاست ؟

او جواب داد خداوند گارا، در سایه سریر تو .

گوبریاس گفت همین مرا بس ، پس دست راست خود را دراز کرده افزود: من راضی‌ام. کوروش دست هیستاسپ را گرفته در دست گوبریاس گذارد و آئین عقد بین طرفین انجام شد. آن گاه کوروش هدایای بسیار گرانبها به هیستاسپ داد که به نامزد خود بدهد ولی کریسانتاس را به طرف خود کشیده بوسید. در این اثنا ارته‌باز فریاد کشید : کوروش به حق خداوند قسم جامی را که به من بخشیدی و آنرا که همین حالا به کریسانتاس داده‌ای از یک نوع طلای ناب نیست.

کوروش گفت به تو هم روزی از آن خواهم داد .

او پرسید ، کی ؟

- کوروش سی سال دیگر . ارته‌باز گفت پس انتظار خواهم کشید چون زود خیال مردن ندارم و تو هم به فکر ادای قرض خویش باش.

در این موقع ضیافت به پایان رسید و حضار بر پا خاستند . کوروش آنها را تا جلو در مشایعت نمود . روز دیگر کوروش در صدد افتاد همه متحدین و داوطلبان را به خانه‌های خود بازگرداند، مگر آنها که خواستار ادامه خدمت او بودند و به آنها زمین و خانه داد و بیشتر هم ازمادی‌ها و هیرکانیها بودند ، که هنوز آن نقاط را در تصرف دارند . به آنها که عزیمت می نمودند فرماندهان و سربازان را بسا چیزها بخشید و راضی روانه کرد . بعد همه گنجینه‌هایی را که از سارد آورده بودند در میان لشکریان خود تقسیم نمود و هدایای ممتاز به فرماندهان ده‌هزاری

و همچنین سربازان خاص خود برابر با خدمت و شایستگی آنها بخشید و بقیه را نیز در میان همه قسمت کردند. و بنا براین هر فرماندهی به نفرات تابع خود منوط به خدمات هر یک چیزی اهدا کرد تا جوخه‌های شش نفری و بدین ترتیب همه افراد سپاهی به سهم عادلانه‌ای رسیدند. بعد از این بخشش‌ها یکی گفت کوروش عجب ثروت فراوانی دارد که به تمام ما این همه هدیه داده است. دیگری اظهار داشت ثروتمند؟ منظورت چیست؟ کوروش کسی نیست که مال اندوزی کند او خرج کردن را بر جمع کردن ترجیح می‌دهد.

چون کوروش این اظهارات و نظریات دیگران را درباره خود شنید دوستانش و افراد برجسته دستگاه پادشاهی را فرا خوانده به آنها چنین فرمود: «آقایان و یاران عزیز، بعضی‌ها اصرار دارند خود را ثروتمندتر از آنچه هستند و انمود کنند و این رفتار را نشانه بی‌نیازی و احترام می‌پندارند. اما به عقیده من نتیجه‌ای درست معکوس می‌گیرند. و در واقع هر کس خود را دارا نشان بدهد و به نسبت ثروت خود از مردم دستگیری نکند آدم خسیس و فرومایه است. و افزود بعضی‌ها نیز سعی می‌نمایند دارائی خود را از نظرها مخفی دارند. من این گونه اشخاص را نسبت به دوستان خود خائن می‌شمارم، زیرا که بسا اتفاق افتد که دوستان آنها تنگدست شوند و بنا بر ظواهر کار جرأت استمداد ننمایند و در اثر رفتار کتمان‌آمیز آنها نیازمندان دوچار گرسنگی شوند. به نظر من رسم صداقت و صفا از جانب ما اینست که همواره آنچه داریم در راه کسب خوش‌نامی خرج کنیم، ازین رو من علاقه مندم همه دارائی خود را که قابل رؤیت است نشان بدهم و از بقیه نیز صورتی در دسترس شما خواهم گذاشت».

با این کلمات، او گنجینه‌های مرئی خود را نشان داد و شرح و حساب درستی هم از آنچه کاملاً قابل رؤیت نبود و در خاتمه افزود: «دوستان همه این گنج و مال مرا باید متعلق به خودتان بشمارید من بدان جهت این ثروت را جمع نکرده‌ام که خرج خودم و یا تلف کنم، چون اگر در صدد آن هم برآیم باز از عهده من

ساخته نیست این دارائی من برای پاداش کار نیکان و خدمتگزاران است و یا آنان که محتاج شوند . پس هر وقت شما را نیازی پیش آید نزد من آئید و آنچه لازم است بخواهید .

بخش بیست و هشتم

دیداری از پارس

در این حین و حال، چون کوروش وضع بابل را بدلخواه دید درصدد افتاد آن سرزمین را ترك و به طرف پارس حرکت کند، پس دستورات لازم به افراد خود فرستاد. وقتی که تمام اسباب سفر جمع و اسبها زین و آماده شد به راه افتاد. اینك شرح خواهم داد که چگونه سپاه عظیم او آسان بار سفر می بست و یا قصد اقامت می کرد بدون آنکه خدشه و خللی در نظم امور پیش آید و می توانست با سرعت بسیار نیز که گاهی لازم می نمود نقل مکان و حرکت کند. بدیهی است هر وقت پادشاه به مقصدی عزیمت می کرد همه درباریان در التزام رکاب بودند و در تابستان یازمستان خیمه و خرگاه برای اقامت لازم می شد. از همان اوان کار، کوروش این رسم را بنا نهاد که خیمه او روبه مشرق برپا شود بعلاوه فاصله بین چادر خود و نیزه داران را مقرر داشت سپس محل خبازان را در طرف راست و آشپزخانه را در سمت چپ و اسواران را باز در طرف راست و بارو بنه را در سمت چپ تعیین کرد و کارها را چنان ترتیب داده بود که هر کس قرارگاه خود و حدود و وسعت آنرا نیک می شناخت و هرگاه لشکر بعد از توقف باز قصد حرکت میکرد بارها را بوسیله حیوانات می بردند و هر دسته و گروه باربرانی خاص داشت. پس تمام خیمه های اردوگاه را می توانستند در آن واحد باهم جمع کنند و یا نصب نمایند که در این صورت به همه نفرات از پیش دستورهای لازم می دادند تا کار باهم و یکجا سریعاً انجام شود. به همان قسم

که خدمه و گماشتگان جای مخصوص و معین داشتند گروهان‌های متعدد نیز قرار گاه‌های خاص که متناسب با وضع و احتیاج رزمی آنها بود و هر دسته هم زود و آسان به مرکز خود مراجعه می نمود. کوروش به نظم و ترتیب خانه‌های فردی اهمیت بسیار میداد تا هر کس جای هر چیز لازم را بداند ولی در کار اردو گاه مراقبت بیشتری مبذول می داشت زیرا می پنداشت که در میدان جنگ فرصت کارها زود از دست می رود و در آنجاست که تأخیر موجب خطر است.

نخست باید گفته آید که مقر خود او در وسط اردو گاه بود چون آنجا محفوظترین نقطه بشمار می رفت. وصل به این محل چنانکه رسم و عادت بوده چادر دوستان وفادارش و بعد از آن سواره نظام و دسته آرا به داران قرار داشتند. زیرا که عقیده اش این بود که این قسمتها باید در جای مصونی باشند و گرنه کار تجهیزات آنها دشوار و موجب اتلاف وقت بسیار می گردید. کمانداران را در یمین و یسار و تیراندازان را در جلو و عقب جا می داد و سرانجام لشکریانی که دارای اسلحه سنگین و سپرهای بزرگ بودند، مثل دیوار همه اردو گاه را در میان داشتند تا در صورت احتیاج سواره نظام فرصتی بی خطر برای برگرفتن سلاح داشته باشد. وسخت هم مقید بود که کمانداران و تیراندازان مانند سر بازان جبهه جنگ در پست‌های خود بخوابند تا هر گاه شبیخونی بیش آید هنگام درگیری پیاده نظام با دشمن، آنها خود را فوری آماده سازند و از بالای سر پیادگان، بر حمله و روان تیر بیندازند.

بعلاوه همه فرماندهان بیرق خاص بر خیمه خود داشتند و به همان قسم که بر هر دستگاه کلانتری فرض است که خانه‌های شهر و بخصوص اقامتگاه بزرگان را بشناسد به همان روال نیز آجودانهای کوروش راه چادرها و قرار گاه و بیرق هر یک از سران سپاه را میدانستند و هر گاه کوروش کسی را فوری میخواست می توانستند سریعاً و مستقیماً به مقصد بروند. بنا بر همین نظم و ترتیب ممتاز بود که زود معلوم می گردید کدام قسمت آراستگی و نظام دارد و کار کدام دسته در رعایت نظم و ترتیب لنگ است. با این سازمان عالی کوروش میدانست اگر دشمن شبانگاه یا در روز

حمله ور شود اردو گاه اورا، کمین گاهی خواهد یافت. او معتقد بود که برای هر فرمانده که در کار سوق الجیشی استاد باشد این شیوه کافی نیست که جبهه خود را دراز یا کوتاه و یا خط را به ستون مبدل و یا برعکس کند. بلکه هنر سرداری در آنست که هر گاه دشمن در آید، بسته به مقتضیات نبرد نفرات خود را آرایش دهد و گروه‌ها را به جوخه‌ها تقسیم و در جاهای ضرورتی بگمارد و در صورت لزوم، اصل سرعت را کاملاً رعایت نماید. این ملاحظات و صدها قاعده دیگر کلید پیروزی است. کوروش نسبت به تمام این رموز توجه تام و مساوی مبذول میداشت و در حین پیشروی بنا بر حدسیاتی، فرمان حرکت را پیوسته تغییر میداد ولی در مورد اردو گاه همواره بر طبق شرحی که گذشت رفتار می کرد.

وقتی که به سرزمین ماد وارد شدند کوروش به قصد دیدار کوا کسار حرکت کرد و بعد از روبروسی و مبادله درود اطلاع داد که در بابل قصری و املاکی خاص او کنار گذاشته است تا هر وقت به آنجا سفر کند اقامتگاهی اختصاصی داشته باشد. سپس هدایای گرانبها و زیبا به او داد. کوا کسار نیز همه ارمغانهای خواهرزاده اش را با خوشوقتی تمام دریافت داشت. آن گاه دختر خود را صدا زد و او تاجی زرین و طوق و باره طلا و جامه بسیار فاخر مادی که از آن بهتر یافته نمی شد برای کوروش آورد. دختر جوان تاج طلا را بر سر کوروش نهاد. در آن حین کوا کسار گفت ای کوروش دخترم را به تو میدهم تا همسرت باشد، چنانکه پدرت نیز دختر پدر مرا گرفت و تو حاصل آن وصلت هستی. این همان دختر کی است که در عهد کودکی وقتی که نزد ما بودی او را همواره نوازش می نمودی و هر وقت هم از او پرسیدند زن کی خواهی شد پاسخ میداد کوروش. و چون پسر حلالزاده ندارم همه ماد را جهیزیه او قرار خواهم داد. کوروش در پاسخ گفت: کوا کسار از تمام این چیزها که بمن میدهی، قرابت با تو و دختری و هدایای تو امتنان کامل دارم اما باید قبل از قبول، از والدینم استجازه کنم آن گاه همگی سپاسگذار خواهند بود.

این بود اظهارات کوروش و در ضمن هدایائی را که می پنداشت موجب

خوش آیندی پدرشود به دخترش داد. وقتی که او به سرحد وطن خود رسید لشکریان را در مرز گذاشت و تنها با دوستانش به شهر رفت و حشم بسیار برای قربانی همه پارسیان یا بر پا داشتن جشن و ضیافت همراه برد و تحفه‌های خاص به پدر و مادر خود تقدیم نمود و ارمغانهای دیگر به دوستان قدیم و کلانتران و آزادمردان پارس داد. در واقع برای همه پارسیان زن و مرد آنقدر ره آورد سفر داشت که هنوز هر وقت پادشاه به پارس می‌رود از همان قرار رفتار می‌کند.

سپس کبوجیه کلانتران قلمرو خود و ارشادانی را که در مهمات امور صاحب نظر و وارد بودند فرا خواند و چنین بیان داشت: «ای پارسیان و ای کوروش فرزندان من، هر دو شما در چشم من عزیز هستید و باید هم‌چنین باشد. من پادشاه این ملت من و پدر این فرزندان، ازین رو بر من فرض است آنچه را که متضمن نفع هر دو شماست آشکارا در میان بگذارم. در گذشته مردم این سرزمین خدمات شایانی در حق کوروش نموده، قشونی به او داده و او را رهبر خود برگزیده‌اند و کوروش نیز به یاری خداوند با رهبری شایسته خویش ملت من را در سراسر جهان خوش آوازه و شما را در همه آسیا سرافراز نموده است. آنها که زیر دست او دلیرانه خدمت کرده‌اند عمری قرین آسودگی و رفاه خواهند زیست. او برای عده کثیری، هم اسباب معیشت و حقوق کافی مقرر داشته و هم با تأسیس سواره نظام بوسعیت قلمرو پارس افزوده است و اگر شما نیز در آینده واجد همین گونه علاقه و ایمان باشید به یکدیگر خیر بسیار خواهید رسانید. ولی اگر ای فرزندان، تو از بخت بیدار امر و زت مغرور شوی و پارسیان را مثل دیگر اتباع خود پنداشته و آلت فقط تأمین منافع خویش سازی و یا شما ای ملت من، براقدار این وجود حسد ورزید و قصد بر انداختن او بنمائید زنده‌ار که خویشتن را از بس نعمت‌ها و مزایا محروم خواهید کرد. پس هیچ‌گاه نباید چنین حالتی پیش آید و باید فقط کردار نیک و صواب هدف و شعار شما باشد. پیشنهادم اینست که با هم قربانی کنید و خدایان را شاهد بخواهید و با یکدیگر هم پیمان شوید. تو ای کوروش باید شرط کنی که در مقابل هر دشمنی که به این سرزمین ما پارس

بتازد و یا بخواهد آئین و رسوم ما را براندازد با تمام نیروی خود مقاومت کنی و شما هم ای پارسیان باید عهد کنید که اگر سرکشانی درصدد برانداختن کوروش بر آیند یا اتباعش شورش نمایند او را به جان و دل یاری کنید. تا وقتی که من زنده‌ام اختیار سرزمین پارس در دست من خواهد بود اما آن روز که در دنیا نباشم اگر کوروش زنده باشد حتماً به او خواهد رسید و هر وقت که او به خطهٔ پارس در آید چنانکه من امروز می‌کنم، او نیز در درگاه خدایان قربانی خواهد کرد و هر گاه او در سایر دیارها باشد به نظر من بر شماست که وجودی شایسته را از خانوادهٔ ما برگزینید تا به انجام دادن این کار عمده اقدام نماید.

بیانات کبوجیه به اتمام رسید. کوروش و صاحبمنصبان پارس تمام اظهارات او را پسند و تأیید نمودند و خدایان را شاهد گرفته پیمان بستند و هنوز هم آن عهد را پادشاه بزرگ و مردم بر عهده می‌شناسند.

بعد از برگزازی آن کارها کوروش باز به ماد آمد و بنا بر رضایت تام والدین خود، دختر کواکسار را که هنوز و جاهتش را می‌ستایند همسر خویش کرد و پس از مراسم ازدواج با هم رهسپار بابل شدند.

بخش بیست و نهم

گوروش در بابل

وقتی که باردیگر او به بابل در آمد مقتضی آن دید که ساتراپها تعیین و حکومت اقوام تابع را به هر يك از آنها ارجاع کند. ولی باز بر آن سر نبود که فرماندهی قلاع مسخر و یا اختیار پادگانها در سراسر امپراتوری در دست کس دیگر مگر خود او باشد و این نشانه حزم و مال اندیشی او بود تا هر گاه حاکم و ساتراپی به اتکالی ثروت بسیار وزیردستان بیشمار خیال سرکشی نماید نیروی وافی و کافی در همان ولایت درمقابل خود ببیند. برای آنکه این نقشه را اجرا کند گوروش جرگه‌ای مرکب از ارشدان قوم تشکیل داد تا در آنجا مطرح سازد که ساتراپها با چه شرایطی اعزام شوند و بدین وسیله از آزردهی خاطر آنها جلوگیری نماید و گرنه هر گاه کسی را به فلان کار بگمارند و بعد نیز تحدیداتی در کارش پیش بیاورند آنرا ناگوار و علامت بی‌اعتمادی خواهد پنداشت. پس جلسه‌ای ترتیب داد و چنین اظهار داشت:

«آقایان و دوستان من، اطلاع دارید که بعد از فتح هر شهر و دیاری همان وقت پادگانی و فرماندهانی در محل گذاشته‌ایم که دستور دارند فقط از استحکامات نگهبانی کنند و به کار دیگری دخالت ننمایند. حال قصد آن نیست که ایشان را از آن مأموریت‌ها برکنار کنم، چون تکالیف خود را نیک انجام داده‌اند. اما در نظر دارم ساتراپهایی بفرستم که حکومت سکنه را برعهده گیرند، مالیات وصول و حقوق

افراد پادگان را پرداخت کنند و سایر کارهای لازم را انجام دهند. بعلاوه به نظر من صلاح آنست که بعضی شما که در این جا اقامت دارید و به کار ولایات سرکشی می کنید در آنجا زمین و خانه داشته باشید تا مالیاتها را در محل تحویل دهند و اقامتگاه اختصاصی شما باشد».

بعد از این بیانات کورش از کشورها و بلادی که تسخیر کرده بود شهرها و خانههایی به دوستان خود اختصاص داد که تا کنون اعقاب آنها این املاک را در تصرف دارند هر چند که خود در مقر شاهی مقیم باشند. او افزود « باید کسانی ساتراپ انتخاب و به ولایات اعزام شوند که بتوانند بهترین محصولات گرانبهای منطقه خود را به دربار بفرستند تا اگر خود نتوانیم از پایتخت دور شویم از مزایا و ثروت همه جهان بهره مند باشیم و بعلاوه هر گاه خطری هم پیش آید کار دفاع بر عهده خود ماست ».

او موضوع را در این جا خاتمه داد. چندی گذشت و معلوم شد چه کسانی بنا بر شرایطی که او مقرر داشته بود آماده رفتن اند و آنها را که بیش از دیگران واجد شرایط کار بودند برگزید. مگابیز (بغتاییش) را به عربستان فرستاد، ارته باذ را به کاپادوکیه، ارته کاماس را به فریگیه، کریسانتاس را به لیدیه و شوش، ادوسیوس را که کاریها ساتراپ خواسته بودند به کاریه و فرنه خوس را به ائولید و فریگیه که بر ساحل هلس پونت (داردانل) واقع اند.

اما به کیلیکیه و قبرس و پافلا گوئیّه ساتراپی فرستاد، چون این اقوام در حین محاصره بابل از دستور او متابعت نمودند ولی مانند سایرین برای آنها نیز باجی مقرر داشت. بر طبق این مقررات که کورش اساس نهاده بود فرماندهان پادگانها و سردسته نگهبانی را هنوز خود پادشاه تعیین می کند و نام آنها در لیست شاهی مندرج است. به همه ساتراپها نیز دستور فرمود که رفتار او را سرمشق خویش قرار دهند. دسته سوار و گروه اژدهران از میان پارسیها و متحدین که با والی میرفتند ترتیب دهند و قرار شد همه آنها که املاک و اقامتگاه رسمی گرفته اند در جلو قصر حاضر

شوند و رفتار اعتدال و بردباری را تمرین کنند و خود را برای خدمت زیر دست ساتراپ آماده سازند. بعلاوه مقرر شد پسران آنها نیز تحت نظارت والی بار آیند چنانکه خود کوروش همین کار را کرده بود و ساتراپها خدمه خود را به شکار گاه ببرند و خود آنها به تمرینهای نظامی مشغول و در کار جنگ ماهر شوند. و به آنها گفت هر نفری از میان شما به تناسب قدرت و امکان خود از آبه رانهای بیشتر و سواره نظام بهتری دارا باشد بمنزله دوست وفادار من و نگهبان عمده امپراتوری پارس خواهد بود. در دستگاه شما نیز مانند دربار من باید افراد کافی و شایسته صاحب بهترین جا و حق تقدم باشند. و سفره خود را نه فقط برای وابستگان بلکه همه دوستان و به خاطر کسانی که کارهای نیک و برجسته انجام دهند بگسترانید. باید باغهای وسیع ترتیب دهید و حیوانات درنده در آنجا برای شکار بپرورانید و تا خود زحمتی نکشیده باشید دست به طعام دراز نکنید و به اسبهای خود تا کار و تمرین نکرده باشند خوراک ندهید. من یک تن بیش نیستم و با نیروی جسمانی و روحی فردی واحد، قادر نخواهم بود همه شما و دارائیتان را حفاظت کنم. باید در کارهای خیر و صواب همکاری داشته باشیم تا بتوانیم از عهده یاری و همراهی دیگران بر آئیم و اگر شما نیز بامن قصد همراهی دارید باید خودتان نیک و منزه باشید و مأموران لایق و شایسته در اختیار داشته باشید.

اینها اصول و قواعدی بود که کوروش اساس نهاد. هنوز هم فرمانده پادگانهای شاهی به همان ترتیب قدیم منصوب می شوند و در دستگاه همه ساتراپها افراد بسیار جمع اند و خانههای بزرگ یا کوچک به همان روال قدیم اداره می شود و در همه جا نیز افراد خدمتگزار و شایسته بالاترین جا را دارند و به رسم دیرین از وضع هر ولایت سرکشی می شود و در همه جا رتق و فتق بسا از امور عمومی در ید اختیار عده ای از ارشدان محدود است. پس از صدور این دستورها کوروش دسته ای از سپاهیان برای هر ساتراپ تعیین کرد و به ولایات تابعه فرستاد و فرمود در سال نو خود را برای جنگ جدید و بازدید نفرات و اسلحه و اسبها و آرا بهها آماده دارند.

در این جا باید خاطر نشان کرد که می گویند کوروش رسم دیگری را نیز اساس نهاد که هنوز باقی است. هر ساله به منظور بازرسی، فرماندهی باقشون به ولایات می فرستاد تا اگر ساتراپی احتیاج به یاری داشته باشد کمک نماید و یاسر کشان را مطیع و رام سازد. و هر گاه در پرداخت باج تأخیری شده باشد و یا در مراقبت حال سکنه قصوری و یا عمل کشت و کار عاطل شده باشد و یا اجرای هر گونه تکالیفی در بوتۀ اجمال، کارفرمانده اعزامی رسیدگی و مرتب کردن آن بوده است، و اگر خود از عهده بر نمی آمد به عرض شاه می رسانید تا تصمیم اتخاذ و حکم لازم صادر شود.

فرمان مربوط به این کار غالباً به صورت ذیل صادر می گردید: «فرزند شاه عازم آنجاست» یا «برادر شاه» و یا «چشم شاه» که مشعر بر حضور بازرس در محل منظور بوده است. ولی گاهی نیز کسی اصلاً وارد نمی شود چون بنا بر فرمان شاه هر آن ممکن است مأمور به مقصد نرسیده از بین راه باز گردد.

به يك تدبیر دیگر کوروش نیز، برای حفاظت امپراتوری پهناور او بر می خوریم که منظور از آن استحضار سریع از وضع و حال دورترین نقطه قلمرو اش بوده است. کوروش ابتدا بررسی و یقین حاصل کرد که اسب در ظرف يك روز بدون اینکه درمانده شود قادر به پیمودن چه مسافتی است. سپس دستور داد چندین قرارگاه پستی بنا بر منزل روزانه در سراسر ممالک تابع او تأسیس کنند با اسبهای یدکی برای تعویض و مہترانی که مواظب اسبها باشند و بعلاوه متصدی پیک که در هر منزل مسئول تحویل و تحویل بسته ها و تعویض اسبها باشد. گفته اند گاهی این چاپارهای پستی در شب هم حرکت می کردند. مأمور شبانه پیک را از چاپار روز تحویل گرفته و با سرعت راه می افتاد. بعضی ها می گویند با این ترتیب پیک بیشتر از مگس بلندپا سرعت دارد. این حرف خواه درست باشد یا نه سریع ترین ترتیبی است که انسان می تواند در خشکی حرکت کند. استحضار فوری از جریان امور و امکان اقدام عاجل در باره آن بدون شك مزیتی عظیم دارد.

پس از گذشت يك سال كوروش همه لشكريان خود را در بابل گرد آورد كه گفته اند بالغ بر يكصد و بيست هزار سوار و هزار گردونه مسلح و ششصد هزار نفر پيادگان بوده است .

بخش سی ام

وفات کوروش

این بود زندگانی کوروش. حال او در سنین سالخوردگی بوده و طی دوران پادشاهی خویش هفتمین بار بود که به پارس آمد، پدر و مادرش مدت‌ها پیش وفات یافته بودند. بنا بر سنت و آئین، کوروش قربانی کرد و مطابق رسم اجدادی خود مراسم رقص‌های مقدس پارسی برگزار و به افراد نیز فراخور حال هر کس بخشش‌ها نمود.

اما شبی که در قصر شاهی در خواب بود خوابی دید که شخصی برتر از ابنای بشر به نظرش آمده و به او گفته است: کوروش آماده باش هنگام رفتن است و بزودی نزد خدایان خواهی بود. کوروش از خواب برخاست و دریافت که پایان عمرش فرا رسیده است و بی‌درنگ حیواناتی برای قربانی به درگاه زاوش که پروردگار نیاکان او بود و آفتاب و دیگر خدایان انتخاب کرد و درمکانی رفیع چنانکه رسم پارسیان است مراسم قربانی انجام داد و چنین به دعا پرداخت:

«ای پروردگار بزرگ، خداوند نیاکان من، ای آفتاب و ای خدایان این قربانی‌ها را از من بپذیرید و سیاس و نیایش مرا هم در ازای عنایاتی که به من فرموده و در همه زندگانی‌ام بوسیلهٔ قربانی و علایم آسمانی و نوای پرندگان و ندای انسان ارشادم کرده‌اید که چه باید بکنم و از چه کارها احتراز نمایم. بخصوص قدرشناسی بی‌حد و قیاس دارم که هیچ‌گاه مرا از یاری و حمایت خویش محروم

نداشته‌اید و هرگز حتی در عین کامیابی باز مقهور عجب و غرور نشده‌ام. اکنون از درگاه متعال شما استدعا دارم زندگی فرزندانم و زن و دوستانم و وطنم را قرین سعادت بدارید و مرگ مرا نیز مانند زندگی‌ام توأم با عزت و افتخار».

سپس کوروش به قصر باز آمد تا اندکی بیاساید، چون احساس شدید استراحت می‌نمود. هنگامی که موقع فرا رسید خدمه عرض کردند حمام حاضر است جواب داد ترجیح میدهد استراحت کند. بعد سر موقع دیگران آمده معروض داشتند غذا حاضر است گفت اشتها ندارد اما سخت تشنه است و با میل فراوان آب نوشید. روزهای دوم و سوم بهمین منوال گذشت. سپس پسران خود را که حسن اتفاق با او به پارس آمده بودند پیش خواند و همچنین دوستان خود و کارگذاران عمده پارس را احضار نمود و چون همه جمع شدند فرمود:

«پسران من و شما ای دوستان، پایان زندگی‌ام فرا رسیده است. من این حالت در گذشت را بنا بر علایم و آثاری درک می‌کنم. وقتی که از میان شما رفتم باید بوسیله گفتار و عمل نشان دهید که من فرد سعیدی بوده‌ام. هنگامی که کودک بودم و باز در دوران جوانی و روزگار سالخوردگی از مزایا و خوشی‌های هر یک از این ادوار برخوردار شده‌ام. با مرور زمان بر قدرتم پیوسته افزوده شده است ازین‌رو در سنین کهولت ناتوان‌تر از عهد جوانی نبوده‌ام و به خاطر ندارم به کاری اقدام کرده باشم و یا چیزی طلب نموده باشم ولی کامیاب نشده باشم. بعلاوه دوستانم را بوسیله نیکی‌ها بهره‌مند و خوشبخت و دشمنانم را خوار و پست کرده‌ام و این سرزمین نیاکان خود را که روزی اثر و نامی در آسیا نداشت به اوج ترقی و تعالی رسانیده‌ام و حتی یکی از کشورهای مسخر خود را هم از دست نداده‌ام. درس‌اسر زندگی بر طبق آرزو کامروا بوده‌ام و همواره نگران که مبادا به شکستی دوچار آیم یا خبر نکبت باری بشنوم. و همین بیم و نگرانی مانع از این شد که به شیوه سبک سران زیاده از خود راضی و غرّه شوم. اینک که از میان شما می‌روم پسرانم را بازمی‌گذارم، همان فرزندانم که هدیه خدائی‌اند. وطن خود و دوستانم را هم سعادت‌مند می‌گذارم و می‌گذرم».

شکی نیست که همه مرا خوشبخت خواهند پنداشت و خاطرۀ مرا محترم و گرامی خواهند داشت. اینک باید دستوراتی راجع به کشور و دستگاه پادشاهی خویش بدهم تا پس از مرگم بین شما اختلافاتی پیش نیاید. ای پسرانم من هر دو شما را یکسان دوست دارم، اما فرزند ارشدم را که بواسطۀ عمر طولانی تجربیات بیشتری دارد رهبر جرگۀ آزادمردان و راهنمای کار و عمل برمی‌گزینم. خودم نیز در وطنم که خانۀ عزیز همه ماست به همین شیوه بارآمده‌ام که در مقابل بزرگان، برادران و هموطنانم در شهر یا جلسات و یا در حین مذاکرات گذشت و مدارا نمایم. هر دو شما را نیز چنین پرورش داده‌ام که نسبت به ارشدان خود احترام داشته باشید و دیگران نیز که از شما جوان‌ترند شرط احترام را رعایت نمایند. این‌ها موازین و قواعدی است که به شما می‌سپارم و آن مبتنی بر تجربیات عمر و موافق عادات و رسوم ملی و جزو آئین ماست.

ای کبوجیه پادشاهی تراست و این عین مشیت خداوندی است و تا آنجا نیز که به خودم مربوط است. و به تو ای تاناو کسار حکومت ماد و ارمنستان و کادوسیان را می‌دهم. هر چند وسعت سهم برادر ارشدت بیشتر است و بعلاوه او عنوان شاهی دارد، تو با این سه قطعۀ حصۀ خود به عقیدۀ من خوشی بیشتری خواهی داشت. گمان نمی‌کنم از اسباب خوشبختی چیزی کم و کسر داشته باشی. آنچه جان آدمی را وجد و جلا می‌دهد در اختیار تو است. ولی به آنچه دور از اختیار و دسترسی است و لع نمودن، غم گرفتاری‌های بسیار داشتن، از رشک کامیابی‌های من دمی نیاسودن، در راه دیگران چاه‌کندن و یا خود در دام بلا افتادن اینها سهم و نصیب برادر تاجدار تو است و موانعی است که فراغتی برای آسودگی او باقی نخواهد گذاشت. و تو ای کبوجیه خود بهتر میدانی و لازم به گفتن من نیست که آنچه تخت و تاجت را حفظ کند این عصای سلطنتی نیست بلکه وجود دوستانی صدیق و وفادار است. صداقت آنها حامی حقیقی تو و مایۀ اقتداری است که هیچ‌گاه بی‌تأثیر نخواهد بود. ولی همیشه

در این اندیشه باش که وفامانند علف صحرا به خودی خود رشد و نما ندارد، زیرا که اگر جبللی بود در همه افراد یکسان مشاهده می‌شد، چنانکه خاصیت تمام مواد طبیعی نسبت به همه افراد بشر متساوی است. هر رهبری باید پیروان صدیق برای خویشتن فراهم کند و این منظور هم با تهدید و زور حاصل شدنی نیست بلکه لازمه آن تفقد و مهر بانی است.

اگر بخواهی یاران در کنارت و نگهبان اورنگ تو باشند مقدم و زینده‌تر از هم خونان خویش کجا توانی یافت؟ به همان قسم که هموطنان ما از بیگانگان به ما نزدیک‌ترند و همقطاران از دیگر کسان عزیزتر، پس آنها که با ما یک رنگ و پی دارند و در یک دامان بار آمده‌اند و در یک خانه بزرگ شده‌اند و مورد مهر و نوازش والدین واحدی بوده‌اند چه ارج و مقام شاه‌مخی که ندارند؟ آیا هم خونها از همه کس به یکدیگر نزدیک‌تر و در نظر هم عزیزتر بشمار نمی‌روند؟ خدایان رشته محکم برادری را استوار کرده‌اند که اثرات و آثار بيشماری دارد. شما نیز رفتار خود را بر این قاعده آسمانی نهاده و آنرا عامل محبت متقابل قرار دهید. اگر چنین کنید هیچ قدرتی دیگر بر نیروی برادری چیرگی نخواهد یافت. آن کس که در فکر برادر است خویشتن را نیکی می‌رساند. چه کس دیگری به اندازه برادر طالب عظمت و سر بلندی برادر است؟ و چه کسی بوسیله‌ای دیگر مگر اقتدار برادر مصون از خطر؟ ای **تاناو کسار** مبدا هیچ کسی بهتر و بیشتر از تو نسبت به برادرت اطاعت نماید و در حمایت او از تو کوشاتر باشد. برکات قدرت او و یا ادبار بدبختی او زودتر از هر کسی به تو خواهد رسید. ازین رو خودت انصاف بده که در ازای کمترین محبت از کدام ناحیه خیر و خوبی بیشتری انتظار توانی داشت و در مقابل مدد و حمایت خود، یاری و حمایت بیشتر؟ آیا سخت‌تر از سردی و برودت بین دو برادر چیزی هست؟ کدام قدر و احترامی گرامی‌تر از احترام بین دو برادر می‌شود؟ ای کبوجیه تو نیز بدان که فقط برادری که در قلب برادر کانون محبتی دارد از مکر و فسون اهل زمانه مصون خواهد بود. ای هر دو فرزندم، شما را به خدایان اجداد خویش قسم می‌دهم که اگر

به خشنودی خاطر من علاقه دارید با هم خوب باشید و خیال نکنید چون از بین شما بروم پاك معدوم شده‌ام. شما با دیده ظاهر هیچ گاه روح را ندیده‌اید ولی همواره شاهد اثراتش بوده‌اید. آیا ندیده‌اید که روح مقتولین چه آتشی در جان جنایتکاران می‌افکند و شراره انتقام چه طوفانی در وجود تبهکاران برمی‌انگیزد؟ آیا خیال می‌کنید اگر مردم می‌دانستند ارواح آنها هیچ گونه اقتداری ندارد باز احترام و ستایش مردگان دوام می‌یافت؟ ای فرزندانم بدانید که هستی روح انسان فقط تا وقتی نیست که در این تن فانی است و چون از بدن رفت، نابود می‌شود. نه به عقیده من تا موقعی که روح در کالبد ماست مایه زندگی تن است و این تصور برای من دور از امکان که با جدائی از بدن بی‌جان، روح نیست و نابود می‌شود. برعکس بعد از رهایی از تن که سرانجام پاك و از بندها آزاد می‌شود به عالی‌ترین مدارج عظم و تعالی خود خواهد رسید. وقتی که بدن ما به حالت انحلال افتاد هر يك از اجزای ترکیبی آن به عنصر اصلی خود باز می‌گردد. در هر حال خواه روح فانی شود یا باقی بماند باز دیدنی نیست. ملاحظه کنید این دو عامل توأمان کامل یعنی مرگ و خواب چه شباهت عظیمی با هم دارند. در خواب است که روح انسان حد اعلای جنبه آسمانی خود را باز می‌یابد و آنچه را که شدنی است و در پیش است می‌بیند زیرا که در حالت خواب بیش از هر موقع دیگر روح آزاد است. پس اگر آنچه می‌گویم حقیقت باشد و روح فقط از بدن جدا و آزاد می‌شود بر شماست که در تکریم و احترام روح من بکوشید و به آنچه اندرز می‌دهم رفتار کنید. و اگر هم چنین نباشد و هستی روح به بقای بدن بسته باشد و فانی شود، خدایان همواره جاویدان‌اند و بر همه امور ناظر و قادر متعال و نگهبان نظم و ثبوت این جهان، عظمت و خیر آنها به وهم و خیال در نیاید. ای فرزندان پس، از خدایان بترسید و هیچ گاه در پندار و گفتار و رفتار براه گناه نروید. بعد از خدایان، انتظارم از شما اینست که به افراد بشر که در اثر تجدید نسل جاودانی است احترام بگذارید. چون خدایان شما را در تاریکی مستور نمی‌دارند بلکه کردار شما در انظار نيك عیان است

هر گاه اعمال شما قرین نیکی و عدالت باشد قدرت و نفوذ شما درخشان خواهد نمود ولی هر گاه در اندیشه صدمه و آزار یکدیگر باشید اعتماد همه از شما سلب خواهد شد. زیرا که چون معلوم شود نسبت به کسی که بیش از همه باید محبت و احترام نمائید قصد آزار دارید احدی اگر خود نیز مایل باشد باز به شما اطمینان نخواهد داشت. پس اگر سخنانم به قدر کافی مؤثر و نافذ است و به رعایت تکالیف خود نسبت به یکدیگر آشنا می شوید چه بهتر و گرنه تاریخ که بهترین مرئی است به شما درس عبرت خواهد آموخت. زیرا غالباً والدین درباره فرزندان خود علاقه و محبت دارند و برادران نسبت به برادران. اما مواردی هم برخلاف این بوده است ازین رو خود درست بنگرید که کدامین راه نتیجه بهتری داشته است و از آن پیروی کنید که عین صلاح است.

شاید در این باره به اندازه کافی آنچه باید گفته ام. وقتی که مردم جسم را در طلا و یا نقره و یا هر گونه تابوت دیگر نگذارید، بلکه زود به خاک بسپارید و چه بهتر که در دامان زمین که مادر همه نعمت های نیک و نازنین است و نگهبان چیزهای نافع و سودمند آرام بگیرم. من در همه عمر خود خواستار خیر انسان بوده ام و بسیار نیکو است که در آغوش خاک که ولینعمت بشر است بمانم. و افزود مثل اینست که جانم از تن به در میرود و این حالت را از انحلال اجزای اصلی آن احساس می کنم. اگر تا وقتی که روحم در بدن است کسی از میان شما بخواهد دستم را بگیرد یا در صورتم بنگرد پیش آید. اما آن گاه که چهره در زیر نقاب کشیدم مبدا احدی حتی شما فرزندانم در صورتم نظاره کنید. ولی پارسیان و متحدین را بر قبرم فرا آورید تا شریک سعادت من باشند و تهنیت گویند که سرانجام، رستگار از دنیا رفته ام و دیگر، بار غصه و ادبار ندارم. خواه با خدایان قرین شوم و یا معدوم به همه آنها که هنگام دفن جنازه ام حاضر باشند پیش از مرخص شدن به خاطر وجودی که سعادت مند زیسته هدایا بدهید و آخرین گفتارم را نیز در خاطر بسپارید که اگر بخواهید دشمنان خود را خوار کنید به دوستان خویش خوبی نمائید.

خدا حافظ پسران من، ودا عمر را به مادرتان برسانید و با همه دوستان حاضریا
 غایب تودیع کنید» .
 با این سخنان اودست خود را به حضار داد سپس صورت در زیر نقاب کرد و جان
 به جان آفرین تسلیم^۱ .

۱- بواسطه احترام و شیفتگی خاصی که کز نفون نسبت به کوروش داشته، چنین درگذشت
 باشکوه و آرامی را حکیم وار در بستر احتضار به اونسبت داده است . اما بنابر نوشته اکثر
 تاریخ نویسان عهد قدیم و بررسی پژوهندگان اخیر، کوروش کیبر هنگام دفاع از مرزهای
 خاوری امپراتوری خود در جنگ با طایفه وحشی «ماساژت» در حدود بلخ کشته شد. مترجم.

آرامگاه کوروش کبیر در پاسارگاد



آریان مورخ یونانی می نویسد بر قبر کوروش این کلام خود او به خط میخی منقور شده بود:
« ای آدمیان ، من کوروش فرزند کبوجیهام ، پارسیان را قدرت فرمانروایی داده ام
سرور آسیا شده ام ، این مستی خاک را که گور من است از من دریغ مدارید » .

آثار دیگر مترجم

| | | | |
|---------|-------|--------------|---------------------------------|
| چاپ دوم | ترجمه | (دایینو) | مازندران و استرآباد |
| » | » | | تلخیص تاریخ هرودوت |
| » | » | (فیشر) | تاریخ سیاسی اروپا در دوره معاصر |
| » | » | (واتسون) | تاریخ ایران دوره قاجار |
| ۱۳۴۸ | » | (برترانداسل) | شاهراه خوشبختی |
| ۱۳۴۹ | » | (کرزن) | ایران و قضیه ایران (۲ جلد) |

و

ترجمه اثری دیگر از گزنفون

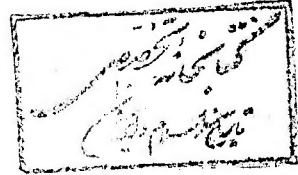
لشکرکشی کوروش جوان یا «بازگشت ده هزار نفر»

با مقدمه و حواشی از منابع آلمانی و انگلیسی

آماده چاپ

Xenophon

Cyropaedia



Translated from English into Persian

by: **G. A. Vahid Mazandarani**

Published on the occasion of the celebration of
2500th anniversary of the foundation of the Persian Empire.

Tehran, October 1971

Bank Bazargani Iran Press

